حکومت در اسلام

تألیف:

حیدرعلی قلمداران

جلد اول

حکومت در اسلام

تالیف:
حیدرعلی قلمداران

حکومت در اسلام

جلد اول

از سلسله نشرات

حقایق عریان

در علل و عوامل انحطاط و ارتقاء مسلمانان

تألیف

حیدرعلی قلمداران



تذکرات لازم

کتاب حاضر که درمقابل چشمان کنجکاو وحقجوی خواننده عزیزاست حاوی عالیترین مطالب ومهمترین موضوع ولازمترین اطلاع ازنظرعقل وشرع واجتماع و وجدان است .

موضوع این کتاب بحث وتحقیق درپیرامون امرحکومت ازنظر اسلام یعنی آئین جاویدانی که احکام ومقررات آن باسیرحیات بشرهم آهنگ وهمدوش بلکه باثبات وبقای زمین وآسمان همراه و هم آغوش است .

مسئلۀحکومت که درجوامع انسانی ازبدوظهور این موجوددوپادرروی کره ارض مسلماً موردتوجه وعنایت بدوی ترین طوائف تاراقی ترین ملل عالم بوده وهست تاجائیکه این معنی در حیوانات و حشرات وهوام هم موردعلاقه است چنانکه تشکیلات منظم زنبوران عسل ومورریانه ومورچه ها وپرندگانی که بطوردسته جمعی تحت قیادت وانتظام افراد معینی حیات سراسر اسرار ورموزخود راطی میکنند خوداهمیت موضوع وبزرگی ولزوم مطلب رامیرساند ،

موضوعی بدین اهمیت که باضرس قاطع وصراحت تمام میتوان ادعاکرد که کلیدسعادت یا مایۀشقاوت هرملت وجامعه ای است چنانکه اگرملتی دارای دولتی صالح وحکومتی شایسته و لایق بود بطورقطع وحتم آن ملت سعادتمنداست وبالعکس هرگاه جامعه ای اصلافاقددولت وحکومت بودنمیتوان بدان نام جامعه وملت اطلاق نمود واگرحکومت فاسد ونالایق داشت شقاوت وبدبختی او بسی معلوم وبدیهی است .

امری چنین عظیم ومطلب وموضوعی این اندازه ضروری ولازم بدیهی است که ازنظراسلام حدکه شریعت جاویدوابدی است هرگزمخفی ومستور نبوده بلکه باید در منتها درجۀ اهمیت وشدیدترین عنایت او قرارگرفته باشد خوشبختانه هم چنین است .

امابدبختانه این حقیقت بارز وروشن در نظرمدعیان مسلمانی ومنتسبین این دین مبین چنانکه باید موردتوجه وعلاقه قرارنگرفته بلکه میتوان گفت یکسره از نظرآنان مخفی وپوشیده مانده و بیشتراز سایراحکام حیات بخش الهی بدان بی اعتنائی شده است! چنانکه در مطاوی مباحث این کتاب برشمامحقق خواهدشد عموم فرق مسلمین دراین مسئله مهم وضروری جاهل وگمراه بوده وبااطمینان ویقین میتوان گفت اصل الاصول انحطاط وسرواقعی بدبختی وعقب ماندگی آنان هم همین معنی است!!

دوفرقۀ عظیم سنی وشیعه بطورقطع درمسئله حکومت دراشتباه وگمراهیندوما این مدعی را بادلائل قاطع وروشن در این کتاب ثابت وحقیقت قضیه راچنانکه بایدواضح ومبرهن نموده ایم و خواننده پس ازمطالعه یقین خواهدکرد که گزاف نگفته ولاف نمیزنیم: گواه شاهد صادق درآستین باشد **والیك البیان والبرهان** .

جای منتهای تأسف وغایت اندوه و دریغ است که حتی کسانیکه خواب حکومت اسلامی می بینند و آرزوی پیدایش و بوجود آوردن چنین دولتی را در مغز خود پرورانید و مردم را بدان میخوانند و حتی در خیال تحقق این آرزو تا پای زندان و اعدام میروند هنوز حدود و رسوم و قواعد و مقررات اسلامرا در این موضوع تعیین نکرده و نمیدانند که چه میخواهند و مردم را بچه چیز دعوت میکنند و در حقیقت طالب مجهول مطلقند ! ! زیرا از طرف علمای اسلام و بیگانگان با این همه آثار و تألیفات و ملیونها کتب و رسائل که بسا در موضوعات غیرلازم و بلاعمل تألیف یافته بدبختانه هنوز رساله و کتاب جامعی در موضوع حکومت از نظر اسلام در هیچیك از فرقه شیعه و سنی تألیف نیافته که خواننده را قانع کند که نظر اسلام در این مسئله چه بوده است !

در میان ملیونها بلکه ملیاردها تألیف و آثار دانشمندان اسلامی جسته و گریخته بکتابهائی چون (التاج) جاحظ و (السلطان) عیون الاخبار دینوری و احکام السلطانیه ماوردی و امثال آن برمیخوریم که در آنها مطالبی در موضوع حکومت آورده اند ولی با دقت در محتویات این کتب چیزی از احکام اسلام در آنها نیست جز بیان یك سلسله آداب و رسومی که باید نسبت بسلاطین جبار انجام داد مثلا طی این عناوین: باب صحبت السلطان و آدابها - التلطف فی مخاطبة السلطان والتلطف فی مدحه - باب مسألة العفو. وامثال آن که اغلب از کتب و رسوم عجم و هند گرفته شده واصلا ارتباطی باسلام ندارد و پاره ای از احادیث مجعوله که متملقان بیدین برای تقرب بسلاطین ساخته اند

این وضعیت غم خیز و تأسف زا نگارنده را که اگر سرمایه ای در خود برای این موضوع و انگیزه ای برای ورود در این میدان سراغ داره همان حب فطری و علاقه ذاتی و شوق باطنی بحقائق است بر آن داشت که تتبعی در خور قدرت و تحقیقی در حد بضاعت واستطاعت خود در این معنی نماید علی الخصوص که جویندگانی ـ ق طلب و علاقمندانی واقع خواه مسائلی در این موضوع وارد ، ومشکلاتی در این خصوص ایراد میکردند.

لذا بتوفیق پروردگار سبحان که همواره در تمام ادوار حیات سراسر تشویش واضطراب رهبر و نگاهبان این موجود پریشان و مفلوك بیسر وسامان بوده باعدم وسائل و فقدان شرایط و نداشتن یاور و ناصر وازهمه بدتر نبودن محیط مقتضی و مجال مناسب بدین مطلب لازم و موضوع مهم همت گماشت و با تمام گرفتاریها از حیث اشتغال بامر تدریس و تعلیم و قبول مسئولیت مؤسسه ای آموزشی و کمی در آمد و کثرت عائله و ناهم آهنگی خارج و داخل و وحشت و بیم از تفتین و کارشکنی و توقیف و تعطیل و بیعلاقگی مردم زمان باینگونه مطالب و مسائل و بسیاری موانع دیگر بدین کار پرداختم .

خدایرا سپاسگزارم که اینك مجموعه ای از پراکنده ها گرد آورده و جواهر و مرواریدهای متفرق در دریای عظیم کتاب و سنت را در موضوع حکومت جمع آوری کرده آنرا طبع و بدینصورت به پیشگاه اهل حق و عاشقان حقیقت تقدیم میدارم واگر قصور و تقصیر یا خطا و اشتباهی در آن دیده شود برای آن است که تاکنون تألیفی مستقل و رساله ای جامع در این باره تألیف نیافته واگر فرضاً وجود داشته در دسترس ما نبود **ولا یکلف الله نفساً الا ما آتیها** اینك تذکری چند در این مورد لازم میداند . اول - اینکه مراد از حکومت همان دولت و سلطنت است و غرض از حاکم زمامدار

۲ - ما میدانم که با نوشتن امثال این کتابها حکومت اسلامی بوجود نمی آید و در وضع

فعلی شاید زمینه‌ای نداشته باشد لکن اولا از رحمت خدا مأیوس نیستیم چه بسا که توفیق الهی شامل حال بندگان شده و آنانرا بدینوسیله هدایت و بشاهراه حقیقت رهبری و نعمت کامل اسلام را که ظهورش در حکومت اسلامی است نصیب مسلمانان فرماید : ثانیاً حداقل فائده آن اینست که رفع تهمت از دین مبین کرده وحجت را برجهانیان تمام میکند که شریعت احمدیه در موضوع حکومت نیز دارای عالیترین وراقی ترین قوانین ومقررات است هرچند در نتیجهٔ جهل و غفلت مسلمین مورد عمل قرار نگرفته چنانکه سایر احکام سعادت بخش آن نیز متروک ومهجور مانده است .

۳ ـ اخبار واحادیثی که درمورد استدلال آوردیم تنها بترجمه آن قناعت نکرده بلکه متن عربی آن را عیناً نقل کردیم تادانشمندان خود بقدر فهم استعداد خود از آن استفاده کرده و باندازه درك وذوق خویش حقیقت را استنباط کنند.

۴ ـ صورت کتب معتبره ایکه مدارك ما بود بواسطه عدم بودجه در اینجا بطور علیحده نیاوردیم واگر میخواستیم چنین کنیم لازم میآمد که صورت بیش از دوهزار جلد کتاب ورساله که برای تحقیق وتتبع بدان رجوع کرده وگاه میشد که از یك کتاب پانصد صفحه‌ای احیاناً یکی دو سطر استخراج نموده‌ایم بیاوریم ولی احادیث واخباریکه آورده‌ایم تمام یا اکثر آنرا بمدارك موجوده وکتب معتبره باقید شماره صفحه ومشخصات دیگر استناد کرده‌ایم که خواننده هر گاه بخواهد بمحال آن رجوع نماید .

۵ ـ این کتاب شامل دوقسمت بود: قسمت اول در موضوع حکومت و وجوب وتشکیل و کیفیت تشکیل آن از نظر دین مبین اسلام ، وقسمت دیگر در وظائف وتکالیف حکومت اسلامی در اجرای مقررات وجمع مالیات وجبایات وترتیب جمعه وجماعات ، اما چون بودجه کافی نداشتیم لذا فعلا با نتشار قسمت اول مبادرت کردیم تا اگر خدای متعال توفیقی بخشید واز طرف علاقه‌مندان بحقایق دین اقبال وتوجهی باینگونه مطالب شد قسمت دوم نیز تکمیل و منتشر می‌شود ، انشاءالله .

۶ ـ چون در این کار مهم ومشکل معدودی از دوستان ویاران حق ، مارا تشویق وبقدر استطاعت خود از کمك مالی دریغ نداشتند بطوریکه میتوان گفت یك پنجم از هزینه طبع وتألیف را پرداختند لذا بمفاد من لم یشکر الناس لم یشکر الله از ایشان سپاسگزاری کرده ومزید سعادت وتوفیقشان را از حضرت احدیت مسئلت میکنیم واین بزرگوان :

اول دوست دانشمند وحقجوی ما آقای عباس افعالی شبستری که محرك ومشوق عمده در تألیف این کتاب بود ودر ثانی صدیق شفیق آقای حاج حسین آقا بهاجی است که ما اجر وپاداش عظیم ایشان را بصاحب شریعت مطهره حوالت میکنیم واز پروردگار خود توفیق وتأیید بیشتری میطلبیم انه ولی التوفیق .

قم - ۲۵ شهر رمضان ۱۳۸۵ حیدرعلی قلمداران

فهرست مطالب کتاب

لطفاً این غلطها را قبل از شروع بمطالعه تصحیح کنید

غلطنامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱	۴	سیصدونه	سیصدوسی‌ونه
۲۴	٦	فدان	فداك
۲۶	۷	شروطرا	شروط
۲٦	۹	تواتره	متواتره
۲۸	۷	زیانها	زبانها
۴۰	۱۵	در	از
۵۴	۱۰	سخت	سخط
۶۰	۲۲	مردم ،	مردم ما
۷۵	۲۴	با	ما
۸٦		کنید	کند
۱۰٤	۱۵	شرع	شروع
۱۰۶		حاشیه(۱) سطر۲٤ مربوط بصفحه ۱۰۹ سطر۸ میباشد	
۱۰۹	۱۸	تطول‌وتحول	تطوروتحول
۱۱۲	۱۱	قبب	لقب
۱۱۳	۱۹	آنجا	تاآنجا
۱۱۵	۱۷-۲۲-۲۴	ابوسلیمه	ابومسیلمه
۱۱۹	۱۰	که‌ازانصار	که‌انصارخونی آنها بودند
۱۱۹	۱۱	ایضاً گرفته	ایضاً کناره گرفت
۱۱۹	۲۲	تناوی	تنادی
۱۲۰	۱۳	میشود	میسود
۱۲۲	٤	وگونه	وگرنه
۱۲۷	۱۵	برد	بود
۱۳۸	۱	بادا ناترین	داناترین
۱٤۱	۱٤	شد	میشد
۱۶۵	۱۷	ششم	ششم‌مینویسد
۱۶۷	۵	ذبیحتنها	ذبیحتنا
۱۶۸	۱۹	ونژادی	نژادی
۱۷۰	۱۰	بایعمتوه	بایمتموه
۱۷۴	٤	سر بر	برسر
۲۴۳	۲۰	جمله (چنانکه درقضیه حدیبیه ظن امسلمه‌را بکار بست)ساقطشده‌است	
۲۶۵	۶	لازمه	لازم
۲٦۶	٦	نسنجید	بسنجید
۲۶۸	۹	راوند	راوندی
۲۷۰	۱۱	یقستم	یقسم
۲۷۳	۱۰	امه	الله
۲۷۹	۱۱	بطاعته‌رسوله‌وطاعته	وطاعة رسوله بطاعته
۳۱۵	۲۰	من	عن
۳۱۹	۹	اننی	اثنی
۳۱۹		الشیاطان	الشیطان
۳۱۹	۱۲	واحلواحرام‌الله ساقطشده	
۳۲۸	۱	هیهنا	هینها
۳۳۹	١٤	یعلمون	یعملون
۳۳۳	۸	خدا	حد
۳۳۳	١٤	حبیر	جبیر
۳۳۳	۱۶	گذاشته‌اند	گذاشته
۳۳۳	١٦	باعثمان	ماعثمان
۳۵۱	١٦	ولقت	ولقد
۳۷۳	۳	فن	دفن
٤۱۵	۱۱	مسکینا	مسکنا
٤۱۵	۱۴	دربمالك	مالك
۴۲۰	۴	الجار	الجائر

غلطهای مهمی که مغیرمعنی بوددراین غلطنامه‌آوردیم و بقیه که‌چندان مهم‌نبودتصحیح واصلاح آنرا بذوق‌وفهم خوانندگان حوالت‌کردیم .

بسم الله الرحمن الرحیم

قل اللهم مالك الملك تؤتی الملك من تشاء وتنزع الملك ممن تشاء و تعز من تشاء وتذل من تشاء بیدك الخیر انك علی کل شیئی قدیر

در اواخر سال هزاروسیصد و نه شمسی کتابی بنام **(ارمغان آسمان)** از طرف اینجانب منتشر شد که بر خلاف انتظار مورد توجه وقبول عموم خوانندگان آن قرار گرفت . تا جائیکه فضلا واساتید دانشمند ومتدین دانشگاه تهران غیاباً وحضوراً نگارنده را تشویق وتقدیر نموده واز ناحیهٔ دانشمندان بزرك اسلام ومراجع دینی انام تقریظهائی مؤید ومشوق برای آن تألیف ومؤلف آن صادر گردیده که پاره ای از آن پس ازچاپ کتاب درمقدمهٔ آن تعلیق شد .

مطالبی که در آن کتاب عنوان وموضوع تحقیق قرار گرفته بود ، از نظر اجتماعی ودینی بسیار مهم بود وجا داشت که جلب توجه وعنایات ارباب دانش را نموده ودقت صاحبان خرد وفضیلت را بخود جلب وحس تحقیق و کنجکاوی ایشان را تحریك وروح بلند وبیدارشان را بآن مطالب مشغول دارد :

موضوعاتی که در آن رساله مورد بحث و گفتگو بود ، شرح عوامل ووسایل ارتقاء وعظمت مسلمین صدر اول اسلام بود که دامنهٔ آن تا پنج شش قرن کشیده شد وسپس تعریف وتشریح عللی که موجب انحطاط وسقوط این امت گردید ، وضمناً

چاره جوئی وراهنمائی که برای تجدیدآن عظمت وایجادآن عزت وشوکت لازم است : حقایقی درآن مختصر ، بمعرض افکار قارئین ومطالعه کنندگان گذارده شده بود که با تلخی بر خوردی که داشت سر انجام درنتیجهٔ درك حقیقت وکشف علت ، آثار شیرین وپرتوهای امید بخشی در قلوب طالبان حقیقت باقی میگذاشت

در صفحات آخر آن کتاب از طرف مؤلف وعده داده شده بود که بعداً مطالب مختصر آن کتاب ، هر کدام علیحده بطور تفصیل مورد بحث وتحقیق قرار خواهد گرفت ، وهر فصل آن کتاب جداگانه‌ای خواهد شد که برای هیچ خواننده‌ای هر چند مبتدی بوده وآشنائی کامل بان مباحث نداشته باشد جای ابهام و تردید باقی نماند :

با اینکه خواندن تنها همان کتاب برای درك مطالبی که درآن مورد بحث قرار گرفته است کافی ووافی می‌باشد معهذا تا حال چند موضوع آن بطورمستقل مورد بحث وتألیف کتاب جداگانه‌ای شده وعلیحده طبع و منتشر گردیده است : که‌ازجمله موضوع حج‌است که بنام (حج یا کنگره عظیم اسلامی) وحکم اراضی مفتوح‌العنوه دراسلام است که‌بنام (مالکیت درایران‌ازنظراسلام) بصورت‌رساله‌ای مستقل‌چاپ یادرشرف طبع‌است .

امامهمترین موضوعی که در کتاب (ارمغان آسمان) موردتوجه ودقت‌وقابل مطالعه وملاحظه است موضوع **(حکومت دراسلام)** است که عمده عامل ارتقاء وعدم‌توجه‌بآن‌علت العلل‌انحطاط مسلمین‌است . !

بااینکه این موضوع درآن کتاب کاملا مورد بحث و تحقیق قرار گرفته و بیش‌ازیکصد صفحهٔ آن را اشغال‌نموده وبرای طالب حق‌وحقیقت کافی ووافی‌است معهذا بجهت اهمیت موضوع و بکر بودن مطلب ونیزعلی حسب‌الوعده رسالهٔ حاضر رابدین منظور تألیف ودردسترس عاشقان حقایق و طالبان عظمت اسلام میگذاریم وامیدواریم بزودی آثار مطلوب ونتایج عالی آن بخواست خدادر جامعهٔ مسلمین

موجودومشهودشود .

موضوع حکومت‌دراسلام باهمهٔ بی‌اعتنائی که مسلمانان بدان روا داشته‌اند وآن رامتروك ومنسی گذاشته‌اند ا؛بزرگترین فرائض وعالی‌ترین‌قوانین‌شریعت مقدسه‌محمدیه ﷺ بوده ودقت وتعمق درآن مدلل‌میدارد که دین‌مقدس اسلام امروز[در کرهٔ ارض‌یگانه شاهراه سعادت سکنهٔ این‌تودهٔ غبرا بجانب سعادت دارین وفوز بفیوضات نشأتین‌است، وتنها از اینطریق است که میتوان فیروزی و کامیابی دوجهان رااحرازنمود وبامطالعهٔ همین‌موضوع منتهای‌تأسف وتحیر را درخواننده ایجادخواهد کرد که می‌بیند با چنین‌احکام‌محکم‌وقوانین آسمانی‌ملتی که خودرا باسلام‌منسوب‌میدارد بی‌بهره‌ترین ملل‌عالم ازحکومت‌صالحه بوده بلکه بدبختانه‌امت مرحومه‌امروزدر کثیف‌ترین‌وضع‌دچار جبارترین‌حکومت وستمکارترین‌زمامداران روی زمین است که همه چیزاورا ازدین ودنیا وآزادی ومال وناموس بمسخره و بازیچه گرفته‌است!!!.

آنوقت است که خود بخود میفهمد که فاصلهٔ او با دین مبین فاصله وبعد بین‌المشرقین بلکه فاصلهٔ آسمان تازمین است ونیزسر ستم پیشکی و تقلب مردم مکشوف میگردد که‌بفرمایش امیرالمؤمنین ؏ : **الناس بامرائهم اشبه من آبائهم** (مردم بزمامداران خود شبیه ترند تا بپدرانشان) یامثل مشهور **الناس علی دین ملوکهم** ! ومعلوم‌میشود که کسانیکه لاف‌دیانت میزنند وبپاره‌ای ازاعمال مستحبه ازاوراد واذکار و امثال‌آن دل‌خوش و مغرور میشوند چقدر از حقیقت دین دور ومشمول خطاب قهرآمیز مولای متقیانند که در نامه‌ای که مقررداشته بود درهر جمعه‌برمردم بخوانند مطابق نقل کتاب کشف‌المحجه‌ابن‌طاوس ومستدرك نهج‌البلاغه وروایت ابن‌قتیبه این عبارات آتشین دیده میشود که میفرماید :«منکم الفقهاء والعلماء وحملة الکتاب والمتهجدون‌فی‌الاسحار الاتسخطون وتنقمون ان‌ینازعکم الولایة السفهاء البسطاء من‌الاسلام الجفاة فیه ؟ ! (آخر نه درمیان شما فقیهان و دانشمندان وحاملان کتابند وکسانی که سحرخیزند؟پس‌چرا خشمناك نمیشوید و

بدتان نمی آید که بیخردان‌واماندهٔ‌ازاسلام‌وجفاپیشگان دردین باشما نزاع‌میکنند)
هر چند باوضع موجود هیچگونه امید بهبودی دروضع سیاسی و اجتماعی مسلمین نمیرودوما انتظارآن رانداریم که گفتن و نوشتن اینگونه مطالب تأثیری در احوال مسلمانان نماید وصدیك جنبشي كه‌دراینمورد برحسب تکلیف شرعی ووظیفه عقلی برعهده دارند انجام دهند،معهذا برحمت‌خدا امیدواریم وخودرا موظف و مکلف‌از طرف صاحب‌شریعت‌مقدّسه میدانیم که حقایقی که برما مسلم ومعلوم شده‌در این اوراق نگاشته‌ودر معرض عقول وافکار جهانیان بگزاریم تالااقل رفع‌این تهمت‌را که:(شرع شریف اسلامی خالی از احکام حکومت برحسب اقتضای عصر است) نموده ودرمقام دفاع از ساحت مقدس اسلام برآمده نادانی و غرض ورزی پاره‌ای ازدشمنان‌اسلام را که باتعصبی‌خصومت‌آمیز احکام‌آسمانی‌آن رامتهم بنقص‌نموده وآن‌را برای‌اداره جهان غیر کافی دانسته‌وحتی عقب افتادگی مسلمانانرا ظالمانه بنارسائی دین‌نسبت داده‌اند وجهل وعنادشان‌را آشکارا و برملاداریم . واگرهمین نتیجه‌را هم‌مورد توجه‌ومدّ نظر قراردهیم‌برای انگیزه واقدام بتحمل رنج چنین تألیفی که تاکنون در باره‌آن بسیار تقصیرشده‌ودر دنیای اسلام بااین همه عظمت ووسعت تا جائیکه ما سراغ داریم کسی از مؤلفین بسیـار ودانشمندان بیشمارآن پیشقدم نشده،کافی خواهدبود وحال‌اینکه ازعنایات والطاف خداوندی امیدواریم که‌این رساله‌راوسیله بیداری وتنبهٔ عموم مسلمین بالاخص طبقهٔ روشنفکر ومتدین حقیقی‌آن گـردانیده زمینه‌ای برای احیاء وتجدید عظمت گذشتـه بلکه عزت و شوکت لایق‌این‌دین مبین وپیروان‌آن گردد انشاءالله .

دراینجا یادآوری این‌نکته رالازم میدانیم که اساساًمقصد ومنظور مااز تألیف این رسائل وتنظیم مقالاتی که تاکنون درجراید انتشاریافته واغلب‌بظاهر اسباب‌زحمت برای نگارنده‌آن فراهم کرده است!جزتحصیل رضای‌الهی وتقرّب بصاحب‌شریعت نبوده‌و بحمدالله‌هیچ انگیزه‌ای ازجمع مال و حبّ شهرت وامثال‌این‌هدفهای‌پست و سخیفي که در بسیاری ازابناء نوع‌دیده میشودباعث‌آن‌نگردیده‌است وهمین‌حقیقت

است که با کثرت بدخواهان وقلت اعوان وفقر مادی وعدم نفوذ معنوی درتمام میدانها بیاری خدافاتح ومنصور ومظفر وسر بلند بوده‌ام وبااینکه همواره ازناحیهٔ دوست و دشمن هدف تیر تهمت و آماج طعن ملامت هستم وعلی‌القاعده بایستی از این عملی که جز زیان مالی وخسران حیثیات معنوی ندارد چشم پوشم امامنت خدایرا که عشق طبیعی وجاذبهٔ فطری همیشه کانون قلبم را روشن داشته و گاهی مبشرات غیبی نیز بدین راه تشویق وتأییدم میدارند وازجمله درشب دوشنبه بیست وهفتم محرم الحرام همین سال ۱۳۸٤ مطابق هجدهم خردادماه ۱۳٤۳ ساعت یك بعداز نیمه‌شب هنگامی که برحسب عادت برای تهجد برمیخواستم درعالم رؤیامشهودم شد که گوئی درصحرای کربلا یایکی از تکایای عزاداری سیدشهیدان و سرور آزادکان جهان حضرت حسین بن‌علی علیه السلام باچند نفرهستم وچنان مینمود که وجوداقدس حسینی از دنیارفته وجنازهٔ شریف اودر زمین بجای مانده و من بایداورا غسل دهم و ظاهراً کسانی هم بامن همکاری خواهند کرد من در صدد برآمده خود را آماده برای غسل دادن آن بدن مطهر نموده و لنگی برخود پیچیده مهیا گشتم ودر اینحال ازاین پیش آمد بسی مفتخر بودم که علاوه بر درك فضیلت تغسیل جسداطهر حسینی؛ شکل وشمایل حقیقی وصورت مبارك آن جناب را که تا کنون باختلاف در عکسها وشمایلها دیده‌ام بالعیان خواهم دید ، ودرحالیکه میخواستم هرچه زود ترخود را بآن بدن نازنین برسانم ومشغول تغسیل شوم، رعایت احترام را لازم دیدم که قبلا وضو گرفته آنگاه متصدی چنین عمل پرافتخاری شوم در حینی که مقدمات وضورا میچیدم ازخواب بیدار شدم واین خواب مبارك را برنوشتن این رساله شریف که حقاً شست و شوی گردهای اوهام وخرافات ازپیکر مقدس اسلام ونمایاندن چهره حقیقی طلعت نورانی دین مبین است تعبیر نمودم ، و بشکرانهٔ آن بقیام تهجد اقدام نمودم والحمدلله ، وپس ازآنکه یادداشتهائی در اینموضوع تهیه وآماده برای تألیف این رساله کرده بودم پس ازوقوع این رؤیای مبارك بلافاصله همان صبح هجدهم خرداد ۱۳٤۳ درقریهٔ دیزیجان قم هنگامیکه تعطیل تابستانرا میگذرانیدم بکار تألیف این رساله پرداختم .

در تعریف حکومت

حکومت که فرمانروائی یك شخص یا یك هیئت ویا هیئتهای مختلف بر-
جامعه‌ای بمنظور تنظیم واصلاح امور اجتماعی وانتظام امرمعاش آن جامعه است
دارای سوابق وتاریخ طولانی است که ابتدای آن درتاریکی مجهول ماقبل‌التاریخ
گم‌میشود وشاید بتوان گفت هیچ‌روزی برفرزند آدم نگذشته است که در آن بدون
حکومت و حاکمی بر مقدرات و سر نوشت زندگیش از ابناء نوع خود بسر
برده باشد .

امرحکومت واحتیاج بقائد وراهبردر حقیقت یك غریزه ذاتی وخصیصهٔ فطری
است که درآدمیان وبسیاری ازجانوران مانند موریانه وزنبور عسل ومورچگان و
پاره‌ای ازطیور واصنافی ازحیوانات میباشد وچنان معلوم میشود که جامعهٔ انسانی
هیچگاه نبوده ونیست که بتواند بدون حکومت درجهان زندگی کرده وازحیات
سعادتمند برخوردارشود .

مونتسکیو علت وجود حکومت را حساسیت وصاحب شعوری انسان
میداندودر کتاب روح القوانین میگوید: (انسان دوموجودیت دارد: موجودیت مادی
که تابع قوانین طبیعت است وخود بخود وخواه ناخواه دروجود وی اجرا میشود
وموجودیست باشعور، بعنوان موجودمادی مانند سایراجسام تابع قوانین تغییر ناپذیر
است ولی ازجهت آنکه موجودی صاحب شعوراست لاینقطع ازقوانین الهی تجاوز
میکند! نه‌تنها از آن‌قوانین تجاوزمیکنند بلکه‌قوانینی راهم که خودش وضع کرده
است تغییرمیدهد. . انسان چون موجود حساسی است دچارهوا وهوس میگردد)

مونتسکیو در همین کتاب اینمطلب را دنبال کرده میگوید : چنین
مخلوقی هرلحظه خودش راهم فراموش میکند وبلکه هر آن ممکن‌است دیگران

«راهم فراموش کند بهمین جهت است که خداوند عالم بوسیلهٔ قوانین مذهبی اورا بطرف خودمیخواند تاازیادخداوخالق خویش غافل نگردد .»

هم اودر کتاب روح القوانین حکومت را چنین تعریف میکند : (حکومت واسطه‌ایست بین رعایا وهیئت حاکمه که آنهارا بهمدیگر مربوط میسازد واجرای قانون وحفظ آزادی سیاسی ومدنی را بعهده میگیرد(کتاب سوم فصل اول روح القوانین)

تعریفهای دیگری هم ازحکومت شده که اگرچه عبارات آنها مختلف است لکن قریب المضامینند

درلزوم حکومت ووجوب آن هرچه گفته شود مانند آن است که فواید هوا ومنافع آب رابرای زندگی جانداران مورد گفتگو قراردهیم ودراهمیت لزوم آن همین بس که امروزوشاید چنانکه قبلا گفته شد هیچ روز درهیچ نقطهٔ روی زمین جامعه‌ای نبوده ونیست که بتواند بدون حکومت زندگی کند ودرلسان شرع مقدس که حاکم وزمامدار جامعه را (امام) مینامد ودرروایات بسیارازرسول مختاروائمه اطهار سلام الله علیهم آمده است که اگردرروی زمین فقط دو نفر باشند البته یکی از آنهاامام خواهدبود ! زیرا بدون وجود حاکم زندگی مشکل بلکه محال است :

اینك که اهمیت حکومت معلوم شد باید دید که کدام نوع ازحکومت وچه رژیمی برای بسط عدالت وانتظام امورجامعه بهتروشایسته تراست ؟

آنچه مسلم ومحقق است بادوام ترین رژیم هاومحکمترین حکومت ها آن حکومتی است که منشاء آن عقائد دینی وپایهٔ آن روی قوانین مذهبی بوده باشد، زیرادرچنین صورت جذورریشه های آن درسرزمین قلوب مردم فرورفته وازجویبار احساسات وعواطف دینی جامعه آب میخورد وبطورحتم ویقین چنین رژیم وآئین هرگاه بدست شیاطین ودجالهای دینی فاسد وخراب نشود همیشه پایدار وجاویدان خواهدماند، اما رژیم وآینهای دیگرهرچند ساخته وپرداختهٔ روشن ترین مغزهای نابغه ترین افرادبشر باشد مادامی که صبغهٔ دینی ورنگ مذهبی نداشته باشد ثابت وجاوید نبوده بالاخره دستخوش تصرف وزوال وپی سپر تغییر واضمحلال خواهدشد .

زیرا بقول **ژرژ برناد شاو** فیلسوف بزرگ انگلیس **مذهب نیروی بزرگی است تنها نیروی محرکه واقعی جهان**

ودکتر گوستادلوبون دانشمند بزرگ علم الاجتماع فرانسوی در کتاب آراء و عقاید ص ٤ مینویسد :«می بینیم صاحبان دانش وادراك همواه اززمان قدیم تاامروزدر برابردیانت سرفرو آورده اند !»

همین فلیسوف روانشناس در کتاب تطور ملل خود ص ۱۹۷ مینویسد :(هیچ چیزمانند دیانت دراخلاق نوع انسان نافذوفرمانفرما نبوده مگرعشق، که آن هم یکنوع دیانتی است!)

وی درهمین صفحه میگوید تمام نظامهای سیاسی وتدابیراجتماعی ازبدو تاریخ تاامروز برای عقایددینی تأسیس یافته است

مونتسکیو که ازبزرگترین قانون گزاران جهان است نیزدر روح القوانین مینویسد : قوانین باید بامذهب اهالی وتمایلات آنها . موافقت داشته و تطبیق گردد

ژان ژاك روسو نیز که خودازمقننن بزرگ دنیا بوده ومسیحی است درکتاب قرار داد اجتماعی، کتاب چهارم فصل هشتم مینویسد · بایل میگوید هیچ مذهبی برای جامعه مفیدنیست وواربورتن میگوید دین مسیح بزرگترین تکیه گاه دولت وجامعه است باولی (یعنی بابل) میتوان ثابت کرد که هیچ دولتی تاکنون تشکیل نشدد که مذهب ، اساس وپایه آن بناشدوبدومی (یعنی واربورتن) میشودمدلل کرد که دین مسیح برای یك دولت مستحکم ضررش بیش ازنفعش هست !)

درارزش واهمیت قانون مقایسه کنید کسی که ازترس قوانین وضعی مرتکب جرمی نمیشود باآنکه ازترس خدامرتکب خلاف نمیگرددچقدرفرق است؟ مثلادرامرزنا آن کس که ازترس قانون مرتکب نمیشودووقتی که مرتکب شدچگونه صورت حق بجانبی بخودمیگیرد با آن کس که درپنهانی زنامیکندو بعددرنزدحاکم شرع حاضرشده وتقاضای

اجرای حدودالهی میکند تفاوت بسیاراست

عواملی ازپول وپارتی که برای لوث کردن جرمی‌ازنظر قانون بکار می‌افتد باجرای حدی‌ازحدود الهی که نزدیکترین اقارب مجرم‌بخود حق نمیدهد که در شفاعت آنمجرم دخالت کند چه‌اندازه فوق‌است؟ وهکذا

اثر عقاید دینی وتأثیر قوانین مذهبی در پیشبرد جامعه مطلبی نیست کـه احتیاج ببرهان داشته‌باشد معهذا بازهم ، عقاید دانشمندان وفیلسوفان علم الاجتماع‌را در این‌اوراق بنظر خوانندگان میرسانیم :

گوستاولوبون در کتاب تطور ملل میگوید : (عقیده‌وتمکن مبادی در نفوس جماعت بود که یکمشت بادیه‌گرد صحاری سوزان عربستان‌را وارث سلطنت روم وایران‌نمود وبزرگترین دولتهای دنیارا ایجاد کرد که قلمرو آن ازحدود اسپانیا تا اواسط آسیا امتدادداشت :)

سپس مینویسد : عقیده نیروی حیرت انگیزی دارد که جز عقیده نمیتواند آن‌را مغلوب کند . فیروزی همیشه همعنان عقیده‌است ،

پس چنانکه فوقاً گفتیم بهترین رژیم‌وبا دوامترین آنها آن رژیمی است کـه از منبع‌دین سرچشمه گرفته‌وبنام‌خدا وبرای‌جلب رضای اواحکام‌سیاسی‌واجتماعی جریان یابدوالبته باید قوانین مذهبی واحکام دینی که درمجرای رژیم سیاسی وقرار دادهای‌اجتماعی‌اجرامیشود چنانکه‌ژان‌ژاک‌روسومیگوید : (ضررش بیش‌از نفعش نباشد)

حالا باید دید‌این‌خاصیت درقوانین‌مذهبی‌دین مبین اسلام‌وجوددارد‌یاخیر ؟

تهمتهای دشمنان اسلام

دراینجا بناچار این نکته را یادآورمیشویم که پاره‌ای از دشمنان اسلام و اشخاص جاهل ونادان وبی‌اطلاع قوانین مقدسه اسلامرا متهم بنقص ونارسائی کرده‌اند که: درآن،قانونی درخصوص حکومت نیست ویا آنکه آن قانون ناقص

وفاسد وغیرقابل تبعیت است چنانکه مونتسکیو در کتاب روح القوانین فصل دوم از کتاب ششم- دولت عثمانی آن روز وترکیه امروز را بباد استهزاء ومسخره گرفته وآنرا نمونهٔ حکومت اسلامی دانسته مینویسد !

«شنیده میشود که میگویند بایستی عدالت در همه‌جا مانند ترکیه اجرا شود ! پس معلوم میشود که ملل روشنفکر بایددر موضوعی که داشتن آن بیش از هرچیز برای آنها لازم است یعنی عدالت، ازنادانترین ملل جهان تبعیت نمایند! !»

وی در فصل چهاردهم از کتاب پنجم روح القوانین هنگامیکه از حکومتهای استبدادی مذمت کرده ومعایب آنها رابر میشمارد مینویسد : «دردولتهای استبدادی مذهب بیش از کشورهای دیگر نفوذ دارد ویك ترسی است که سربار ترس ناشیه از استبداد شده است .

آنگاه برای نمونه میگوید : درکشورهای مسلمان قسمت اعظم احترام شگفت‌انگیز توده نسبت بپادشاه از مذهب ناشی میشود . مذهب است که قوانین اساسی عثمانی را اندکی اصلاح کرده وبوسیلهٔ زور وبوسیلهٔ اصول مذهبی بآن علاقمند مینماید» .

سپس در مذمت اینگونه حکومت که بعقیده او ناشی از تعالیم مذهبی است مینویسد : دراین حکومتها هیچ چیز راترمیم واصلاح نمی کنند . خانه‌هارا فقط برای مدت زندگی یکنفر میسازند خندق نمی کنند درخت نمی کارند ؛ هرچه بتوانند اززمین درمی آورند وچیزی بآن پس نمیدهند همه‌جا بایرو لم یزرع است » خواننده محترم لابد متوجه میشود که این شخص که خودبزرگترین مقنن اروپا وکتابش ام القوانین آن سرزمین است چگونه ظالمانه تهمتی باین بزرگی بدین مقدس اسلام میزند وعملیات جابرانه سلاطین عثمانی وپادشاهان مستبد وستمکار دیگر کشورهای اسلامی را بحساب اسلام میگذارد ! !

همینگونه تهمت‌ها که ناشی از غرض ورزی ویا بی‌اطلاعی از احکام حیات بخشی اسلامی است کسروی را وادار کرده که در کتاب (پیرامون اسلام) صفحه

۱٤ چاپ چهارم مینویسد :

«بنیاد گزاریهای سیاسی اسلام یا تشکیلات حکومتی آن) برای امروز نمیبوده واکنون کشوری را با آنها راه نتوان برد ازاینجاست که ناچار جدائی بمیان می آیدو کسانی که معنی آزادی وجداسری یك کشوروارج آن رامیدانندوغیرت ومردانگی از گردن گزاردن بیوغ بیگانگان بازشان میدارد خواه ناخواه ازدین روی میگردانند» ودرصفحه ۱۸ همین کتاب مینویسد: شمااگر رازناتوانی مسلمانان راباهمه بیشتریشان نمیدانیدما میدانیم، آنروز سرچشمهٔ اسلام صاف میبود ومسلمانان جز باورهای اسلامی را نمیشناختند وبروی آنها استوار میبودندو بآن جانفشانیها میپرداختندو باهمه کمی شماره شهرها میگشادند ولی امروزه چشمه اسلام تیره و گل آلود است و باورهای اسلامی باصد گونه نادانی و گمراهی درهم آمیخته مسلمانان گذشته ازسستی باورهایشان ازهم پراکنده وپریشانند واین است باهمه بیشی شماره‌شان بهیچ کار توانا نمیباشند» هرچند پاره‌ای از مطالبی که بقلم کسروی درآمده ازتشتت وتفرقه بین مسلمین و شیوع خرافات که موجب ضعف و سستی مسلمانان شده حقایقی است کـه نمیتوان انکار کرد اماحقیقت مطلب غیر ازاین است وانشاءالله مطالعه این کتاب این حقیقت را روشن خواهد کرد ودرحقیقت بیشتر این گناهان بگردن عالم نمایانی است که دیانت وسیاست راجدا ازیکدیگر دانسته اندبتقلید کلیساها که روحانیت چیزی وسیاست چیز دیگری است !!

اعتراف دانشمندان دنیا باهمیت احکام سیاسی اسلام

البته درمیان دانشمندان جهان افراد منصف وبافضیلتی نیزیافت میشوند که بحقیقت اسلام واقف وبآن با نظر واقع بینی مینگرندوعمل زشت وفجایع سلاطین آنان را ملاك حقیقت دین اسلام نمیدانند چنانکه فن کرونبام در کتاب (وحدت وتنوع درتمدن اسلامی) صفحه ٤٣ چاپ تبریز مینویسد : دین اسلام مذهبی است اجتماعی و فرد مسلمان حتماً باید بعض از وظایف اجتماعی و اصلی خود را انجام دهد

پس اسلام جداً معتقد بلزوم سازمان سیاسی است .

وژان ژاك روسو در کتاب قرارداد اجتماعی ص۹۷ مینویسد : «شریعت فرزند اسمعیل (پیغمبر اسلام) که ازده قرن پیش برتمام دنیا حکمفرماست هنوز هم از عظمت مردان بزرگی که آن را تدوین نموده‌اند حکایت می کند . »

مونتسکیو نیز در کتاب روح القوانین کتاب چهارم فصل هشتم پس از آنکه از اختلافی که حضرت مسیح ایجاد نمود و ملل مسیحی را بجان هم انداخت انتقاد میکند مینویسد : حضرت محمد صلی الله علیه و آله نظریات صحیح داشت و دستگاه سیاسی خود را خوب

مرتب مینمود تا زمانیکه طرز حکومت او در میان خلفای دینی باقی بود حکومت دینی و دنیوی شرعی و عرفی یکی بود و مملکت هم خوب اداره میشد .)

رئیس جمهور فعلی هند دراستادیوم امجدیه در تهران روز ۲۸ اردی بهشت ماه ۴۲ ضمن نطق خود فرمود :

مذهب بزرك اسلام که بدان معتقدید که باهر گونه تبعیض نزادی واقتصادی واجتماعی وسیاسی سر سختانه مخالف است روزی که تبعیضات نژادی و تمایزات اقصادی وسیاسی ازمیان مردم برداشته شود بهدف اصلی خود که همان وحدت بشریت است نزدیك شده‌ایم .

فن گرونبام در کتاب (وحدت و تنوع تمدن اسلامی ص ۲۱۳) در فصل جنبهٔ سیاسی اسلام بقلم کلود کاهن مینویسد :

(پیغمبر اسلام دین و دولت را باهم توأم نموده است پس قوانین اجتماعی اسلام هم جزئی از شرع مبین و قانون دینی است واحترام بحقوق اجتماعی هم جزئی از اطاعت نسبت بخدا میباشد پس وحی منزل پیغمبر اسلام شامل دین وسیاست میباشد بعبارت دیگر جامعه اسلامی ترکیبی است از دولت و دین وهیچیك از دیگری جدا نیست)

دانشمند بزرك اروپا سانتیلانا گفته است (در فقه اسلامی آنقدر از قوانین

موجود است که برای مسلمانان درقانونگزاری مدنیشان کافی است واگر نگوئیم که برای تمام انسانیت کفایت میکند)

مستر هوکنز امریکائی استاد فلسفه در دانشگاه هارفرد در کتاب خود (روح سیاست جهانی) میگوید (من احساس میکنم که حقدارم اقرار نمایم ، باینکه درشریعت اسلامی تمام مبادی لازمه برای نهضتها وجود دارد)

مستر سبریل رئیس دانشکده حقوق دانشگاه وین گفته است :

« بشریت افتخار میکند بانتساب مردی مانند محمد که وی بدون اینکه درسی بخواند توانسته است درچهارده قرن قبل قانونی بیاورد که ما اروپائیان سعادتمند میشویم اگر بعد از دوهزار سال بحقیقت آن دست یافته باهمیت آن پی ببریم »

دانشمند بزرگ شرق علامه فارس الخوری مسیحی سوری میگوید :

« هر آینه محمد از اعظم عظماء جهان است وامروز روزگار بمانند وی دست نیافته اشت ودینی که وی آورده است راقی ترین ادیان وجامعترین و کامل ترین آنهاست ودر شریعت مطهره خود چهار هزار مسألة علمی واجتماعی وشریعی بودیعت گذاشته و هیچیك ازدانشمندان قانونگزار منصف نمیتواند جز اعتراف بفضیلت وی و باینکه مبادی آنحضرت باعقل متفق وباراقی ترین نظامها وحقایق علمی مطابق است »

(از کتاب هذا دیننا غزالی مصری)

بیشتر تعجب ازاینست که مسئله حکومت دراسلام ازاهم مسائل احکام است ونصب امام که همان تعیین حاکم است مورد اتفاق جمیع مسلمین است

ابن حزم در کتاب الفصل میگوید اتفق جمیع اهل السنة وجمیع المرجئة وجمیع الخوارج علی وجوب الامامة وان الامة واجب علیها الانقیاد لامام عادل یقیم فیهم احکام الله ویسوسهم باحکام الشریعة التی اتی بها رسول الله ﷺ

پس اگر می بینم مسلمانان ازخیرات وبرکات قوانین سیاسی واجتماعی اسلام بهره ور نیستند علت آن اعراض ازحقایق آن دین مبین وجهل بقوانین آن وبرگشت

باوضاع قبل ازاسلام واحیای مراسم جاهلیت وزنده کردن سنن وآداب مجوسیت است چنانکه همان فن گرونبام فوق‌الذکر در ص ٤٥ کتاب مزکور مینویسد : «درطی‌قرون‌بعدی اعراب کوشیده‌اند تابار دیگر افکار بدوی‌دوره‌جاهلیت‌راتجدید نمایند وهمین امر سبب شد که نفوذفرهنك اسلامی خیلی کمتر شود»

وچون‌هر ملتی روحیهٔ خاصی‌دارد که ازمختصات آن ملت است و تغییر آن روحیه‌وجانشین نمودن خصیصهٔ دیگر بجای‌آن اگر هم ممکن شوددرطی‌سالهای متمادی وتحت نظر دقیق مربیان حاذق ومراقب امکان داردومتأسفانه‌اقوامی که دین اسلامرا کرهاً او طوعاً پذیرفتند از چنین موهبت محروم‌و از چنین سعادتی بهره‌ور نشدند لذا بزودی بوضع سابق خود بر گشتند ازاین‌جهت احکام اسلامی مخصوصاً آن‌قسمت که مربوط باموررسیاسی واجتماعی‌وحکومت‌بودهرگز نتوانست درآنان رسوخ نماید پس بهمان حالت‌سابق بقهقری بر گشتند و صورتی‌ظاهر از آداب اسلامی فرا گرفتند بدون‌آنکه عمقی داشته باشد

چنانکه دانشمند علم‌الاجتماع فرانسوی دکتر گوستاولوبون در کتاب تطور ملل ص ۹۸ مینویسد :

رژیم حکومت‌وطرز تشکیلات‌دولتی‌در تغییر و تطور ملل ابداً مؤثر نیست‌هر ملتی میل دارد بهترین قوانین ونظامات دنیارا برای خوداختیار کرده واجرانمایدولی نمیتواندزیراتشخیصات‌اومطابق ساختمان‌فکری‌وروحیات قومیَ وسلیقهٔ‌موروثه‌است

رژیم حکومت اسلامی

اسلام دارای بهترین قوانین برای حکومت وصاحب عالیترین رژیم سیاسی است وبارژیمهای گذشته وموجود تفاوت فاحش دارد زیرا حاکم واقعی درملت اسلام‌فقط خدای‌تعالی وقانون‌گزارنیزذات مقدس وی‌است چنانکه خودمیفرماید **ان الحکم الالله** سوره‌یوسف آیه ٤٠ فرمانروائی وحکومت‌خاص‌خدا است

وله الحکم و الیه ترجعون سوره القصص آیه ۸۸ یعنی فرمانروائی مر اوراست و بسوی او باز گشت میکنید) **افغیر الله ابتغی حکما وهو الذی انزل الیکم الکتاب مفصلا** الانعام ۱۱٤ یعنی آیا جز خدا داوری بجویم و حال اینکه اوست که این کتاب را جز بجزء بر شما نازل کرده است) و حتی پیغمبر خدا ﷺ که مدعی ارتباط با ملاء اعلی و اتصال بمبدأ عالم است و بتصدیق تمام دانشمندان منصف جهان عقل کل و حکیم بزرگ است حق ندارد که از خود قانونی وضع نماید و یا تابع میل دیگران شود چنانکه میفرماید :

فاحکم بینهم بما انزل الله ولا تتبع اهوائهم عما جاءك من الحق مائده ٤۸) یعنی طبق آنچه که خدا نازل کرده بین ایشان حکم کن و هوسهای ایشانرا از حکم حقیکه بسوی تو آید پیروی منما (**وان احکم بینهم بما انزل الله ولا تتبع اهوائهم واحذرهم یفتنوك عن بعض ما انزل الله الیك** مائده ٤۹) و اینکه میان آنها طبق آنچه خدا نازل کرده است حکم کن و هوی‌هاشانرا پیروی مکن و از آنها برحذر باش که از بعض احکامیکه خدا بر تو نازل کرده است ترا منحرف نکنند. (**الحق من ربك فلا تکونن من الممترین** البقره ۱٤٦) حکم حق همانست که از طرف پروردگار تست از شکاکان مباش و شرح مختصر آن انشاء الله در این اوراق بنظر مطالعه کنندگان خواهد رسید

ولی آنچه باعث این تهمت و موجب این شهرت گردیده است که اسلام دستورهائی درخصوص حکومت ندارد یا آنکه احکام موجود آن در این باره ناقص و نارسا و بالنتیجه تبعیت آن علت فساد حکومت و تباهی مردم است ! وجود دو نوع عقیده متضاد است که متأسفانه در دو طایفهٔ بزرگ اسلامی (سنی و شیعه) برخلاف حقیقت و روح اسلام شایع و جاری است بدین بیان :

۱ ـ طائفه بزرگ اهل سنت که اکثریت مسلمین را تشکیل میدهند دربارهٔ حکومت معتقدند که : بموجب فرمان واجب الاذعان **اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم** اطاعت حاکم و زمامدار مسلمین ردیف و تالی اطاعت خدا و رسول بود در هرچه فرمان دهد ! هرچند ریختن خون بیگناهان و کشتن فرزندان

پیغمبرواسیر نمودن خاندان آن سرور وخراب کردن وسوزانیدن خانهٔخدا وهتك احترام مقدسات دینی بوده باشد نتیجه چنین عقیده بوجود آمدن زمامدارانی مانند معاویه ویزید وحجاج وعبیدالله زیادوولید لعنة الله علیهم وامثال آنهااست ونافرمانی چنین حاکمی‌راهم درهرچه اراده کند معصیت خداورسول میدانند ! !

ودراینمورد تا آن‌حداز محیط وعقل‌ودائره وسیع شرع خارج شده‌اند که از عبدالله‌عمر روایت کرده‌اند: **اذاکان الامام عادلا فله الاجر وعلیك الشکر واذا کان الامام جائرا فله الوزر وعلیك الصبر** (۱) (یعنی اگرزمامدار وپیشوای سیاسی عادل بود برای او اجراست وبر تواست شکر وحقشناسی اما اگر جبار وستمکار بود گناهش بر گردن خوداوست وتوچاره‌ای جزصبر کردن نداری!) وبدبختانه در صحاح آنها نیز روایاتی که مشعر این معنی است بحد وفور یافت میشود که مابیکی دو نمونه از آن اشاره میکنم .

درصحیح مسلم جلد ٦ ص ۲۰ . . . **قال حذیفة بن الیمان قلت یارسول الله انا کنا بشر فجاء الله بخیر . الی ان قال قلت کیف قال یکون بعدی ائمة لا یهتدون بهدای ولا یستنون بسنتی وسیقوم فیهم رجال قلوبهم قلوب الشیاطین فی جثمان انس قال قلت کیف اصنع یارسول الله ان ادرکت ذلك قال تسمع وتطیع للامیر وان ضرب ظهرك واخذ مالك فاسمع واطع** یعنی حذیفة بن الیمان که یکی از اصحاب کبار رسول مختار است گفت عرضکردم : یارسول الله سر انجام چگونه میشود؟ آنحضرت فرمود بعدازمن پیشوایانی پیدا میشوند که بدین من مهتدی نیستندو بسنت من عمل نمی کنند وبزودی درمیان چنین پیشوایانی رجالی برسر کار می آیند که دلهای ایشان دلهای شیاطین است درهیکل انسانی ! خدیفه میگوید عرضکردم دراینصورت چکنم یارسول الله هر گاه چنین زمانی‌را درك کنم ؟ فرمودمیشنوی و اطاعت آن امیر را میکنی هرچند که پشت ترا باتازیانه بزندومال تورا بگیرد که درهرصورت بشنو واطاعت کن !!)

---

(۱) عقدالفرید جلداول ص ٤

شمارا بخدا به بینید همین یك حدیث چگونه روح ذلت و تسلیم در مقابل جباران بوجود می آورد ؟

ونیز درصحیح مسلم وسنن بیقی ص ۱۵۹ حدیثی ازسوید بن غفله از عمر بن الخطاب روایت میکند که میگفت بعدازمن پیروی کنیداز بنده حبشی هر چندفاسق باشد

شما اگر تاریخ خوانده باشید لابدمیدانید که یزیدبن معویه علیه اللعنه بعداز کشتن پسر پیغمبر وسید آزادگان جهان حسین بن علی علیهما السلام وارتکاب آن همه فجایع در سال شصت و سوم هجری که فرماندار مدینه را تعویض کرد بنا بدستور وی عده‌ای ازمردم مدینه بریزید وفود نمودند ومورد اکرم و احترام آن ملعون قرار گرفتند وبااینکه عطایای فراوان وجوایز وانعام فوق العاده‌ای بآنهاداد معهذا ازبس منکرات وخلافهای شرع وفسق وفجوراز او دیدند درباز گشت بمدینه مصمم شدند که وجودخبیث اورا ازمیان بردارند ویالااقل ازوی متابعت ننمایندواوراخلع واعمال پلید وزشت اورا آنچنان منکر شمردند که می گفتند : هنگامیکه درنزد یزید بودیم وآن فجایع وفجور را مشاهده میکردیم میترسیدیم سنگی یا صاعقه‌ای از آسمان فرود آید و مارا با یزید هلاك کندزیرا اوازهیچ منکری روی گردان نیست ازشرب خمر وهم بستر شدن با محرمات ازامهات وبنات وسایر منکرات ! !

ومیدانید که یکی از سران مردم مدینه وخروج کنندگان بروی عبدالله بن مطیع عدوی است که بهمراهی عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه بدین قیام شرعی مبادرت نمود وداستان حره بوجود آمد ، اینك به ببینیدصحیح مسلم جلد ۶ ص ۲۲ دراین باره چه مینویسد :

اوبچند طریق این حدیث راآورده است : .. **جاء عبدالله بن عمر الی عبدالله بن مطیع حین کان من امر الحره ما کان زمن یزید بن معویة فقال اطرحوا لابی عبدالرحمن وسادة فقال انی لم آتك لاجلس اتیتك لاحدثك حدیثا سمعت رسول الله (ص) یقول : من خلع یداً من طاعة لقی الله یوم القیامة لاحجة له ومن مات ولیس فی عنقه بیعة مات میتة جاهلیة**

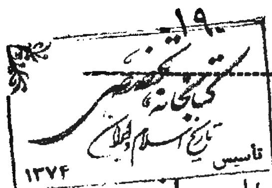
یعنی عبدالله عمر بجانب عبدالله بن مطیع آمد درزمانی که داستان حرّه در زمان یزید بن معویه رخ میداد، عبدالله بن مطیع گفت برای ابوعبدالرحمن (عبدالله عمر) فرشی بیفکنید، ابن عمر گفت من نیامده ام تا بنشینم بلکه آمده ام تا حدیثی را که ازرسول خدا شنیده ام برای تو حدیث کنم رسولخدا میفرماید : کسی که دست از اطاعت وفرمانبرداری بکشد خدارا در روزقیامت ملاقات میکند درحالی که هیچ حجتی دردست ندارد ! وکسیکه بمیرد و در گردن او بیعتی نباشد بمردن جاهلیت مرده است !

درست دقت کنید که درمذهب این تیره بختان اطاعت همچون یزیدی با آن همه کفر ومعصیت واجب است ! ونافرمانی مرد پرهیزکاری چون عبدالله بن مطیع از یزید حرام است ! وباید حتماً بیعت چنین فاسق بیمانندی بر گردن او باشد تا بمردن جاهلیت نمرده باشد ! !

شکی نیست که مرد مسلمان بایدتابع حکومت اسلامی بوده ودرمحیط دین امام باشد یامأموم ، وبیعت زمامداراسلام بر گردن اوباشد واین مطلب دراین کتاب برخوانندهٔ حقیقت جو روشن میگردد ، امااین چه ربطی دارد باطاعت شخص فاجر وفاسق حتی خبیثی مانند یزید ؟ !

اینگونه تعالیم است که موجب تجرّی ستمکاران وازهم پاشیدگی امت وباعث گستاخی وتهمت باحکام دین مبین اسلام گردیده است !

بازدرجلد ششم صحیح مسلم ص۲٤ وسنن بیهقی جلد هشتم ص ۱۵۹ عوف بن مالك اشجعی ازپیغمبر خدا ﷺ روایت میکند که آنحضرت فرمود : «پیشوایان خوب شما آنهائی هستند که شما آنهارادوست میدارید ومدح آنان را میگوئید وآنان نیزمدح شمارا میگویند وپیشوایان بدشما آنهائی هستند که شمادشمن آنها هستید ، شما آنهارا لعنت میکنید وآنهاشمارا . عرضکردند یارسول الله ﷺ آیا آنهارا از خردخورد کنیم ؟! فرمود : نه. مادامی که درمیان شما نماز را برپامیدارند ! آگاه باشید هرکس متابعت ازآنان نمودپس اگر گناهی ازآنان صادرشد باید آن را مکروه



شمارد لکن دست از تبعیت آنها بر ندارد ! ! » .

فهمیدید نتیجه چه شد ؟ تنها نماز خواندن زمامدار موجب تبعیت و اطاعت از وی است ، دیگر هیچ ! هرچند مرتکب اکبر کبایر باشد ! ؟ ! نماز خواندن مصلحتی هم که مایه‌ای ندارد ! چنانکه بدترین ستمکاران چون یزید و حجاج و معویه نماز میخواندند ! !

اینك برویم سراغ مفتیان وائمه فتوای اهل سنت !

بنا بر نقل شیخ محمد ابوزهره در کتاب (المذاهب الاسلامیه ص ۱۵۵) سه نفر ازائمه اهل سنت یعنی شافعی ومالك وحنبلی گفته‌اند : **یجب الصبر عند جور الحاکم** یعنی درمقابل ستم حاکم باید صبر پیشه کرد واین واجب است ! .

وحنبلی گفته است **لایجوز الخروج علی الامراء بالسیف وان جاروا** (یعنی جایز نیست خروج برفرمانروایان هرچند که ستم کنند!! ودراین باره دانشمندان و قائدین اهل سنت تا آن حد افراط کرده‌اند که گفته‌اند ! !

اذا زادك السلطان کراماً فزده اعظاما واذاجعلك عبدا فاجعله ربـا

(عقدالفرید ج ۱ ص ٦ .)

یعنی همینکه سلطان باکرام واحترام تو افزود تو نیز ببزرگداشت وتعظیم او بیفزا وهمینکه اوترا بمنزله بنده وبرده گرفت تو نیز اورا بمنزله پروردگـار گرفته بندگیش کن!!.

درشرح مؤطا آورده است که رأی مالك وجمهور اهل سنت اینست که **اذا ظلم الامام فالطاعة اولی من الخروج** (یعنی همینکه زمامدار وپیشوا بستمگری پرداخت اطاعت کردن خیلی بهتر از خروج است .)

ابویوسف درکتاب الخراج ص ۱۰ چاپ مصر ازمعاذ بن جبل روایت کرده است که رسول خدا ﷺ هم فرمود :

یا معاذ اطع کل امیر وصل خلف کل امام ولاتسب احدا من اصحـابی

یعنی ای معاذ! هرفرماندهی را اطاعت کن وپشت سر هرامامی نماز بگذار و

هیچیك از اصحاب مرا دشنام مده)

دانشمند معروف و معاصر مصر آقای محمد غزالی در کتاب (مع الله) ص ۱۷۱ مینویسد :

«شیخ علی محفوظ میگوید اگر زبان حسن بصری وشمشیر حجاج نبود دولت مروانی همان در گهواره زنده بگور میشد مگر نمی‌بیند که حسن نشسته ودرجلوی اوعدهٔ بیشماری صف بسته‌اند واوبا آن مهارتی که در سخن گفتن دارد بیرون آمده ودر ضمن آنکه برای مردم حدیث میکند اینچنین میگوید :

قال رسول الله صلی الله وآله لا تسبوا الولاة فانهم ان احسنوا کان لهم الاجر وعلیکم الصبر وان اساؤا فعلیهم الوزر وعلیکم الصبر وانماهم نقمة ینتقم الله بهم من یشاء فلا تستقبلوا نقمة الله بالحمیة والغضب واستقبلوها بالاستکانه والتضرع

یعنی زمامداران رادشنام مدهید برای اینکه اگر ایشان نیکی کنند. برایشان اجر است وبرشما شکر ، واگر بدی کنندبرایشان گناه است وبرشما صبر ! ویقیناً ایشان عذاب خدا هستند که بوسیلهٔ ایشان از هر کس بخواهد انتقام میکشد پس با عزت وخشم، عذاب خدارا استقبال مکنید وباشکستگی وتضرع آن را استقبال نمایند

پایان

وهمچنین حسن بصری فتوی میداد **(تجب طاعة ملوك بنی امیه وان جاروا وان ظلموا والله لما یصلح بهم اکثر مما یفسدون .**

یعنی اطاعت و فرمانبرداری پادشاهان بنی‌امیه واجب است هرچند که جور وستم کنند وخدا آنچه رابوسیلهٔ آنها اصلاح میکند بیشتر است از آنچه فساد میکنند !)

می‌بینید که علمای درباری وجیره‌خواران دستگاه اموی ومتملقین بی ایمان تاچه حدّ آلت شهوات ستمکاران شده‌اند اینطور افراط دراطاعت حاکم وتفریط وتقصیر درشناختن او،وبی اعتنائی درخوب وبدی‌وی ، نتیجه‌اش از آب در آمدن آنچنان حکام ستمکار وسلاطین جبار بنی امیه است که نانجیبی و رسوائی آنان تا آن حد رسید که کنیزان جنب ومست خودرا برای امامت جماعت بمسجدومحراب میفرستادند

ودراستبداد بدان حد بودند که خلیفه‌ای از آنها گفت .

من قال لی اتق الله قطعت عنقه (هر کس بمن بگوید از خدا بترس گردنش را میزنم)

درحالیکه رسول خدا ﷺ فرموده بود : **افضل الجهاد کلمة حق عند سلطان جائر** (یعنی بهترین جهاد گفتن سخن حق درمقابل سلطان ستمکار است

وشاید همین افراط در اطاعت وتفریط در معرفت حاکم بوده که از آنطرف شیعه‌را معتقد نموده‌است که حکومت اسلامی آسمانی است و باید فقط از طرف خدا شخص حاکم وفرماندار تعیین شود، وبدبختانه هردوعقیده برخلاف حقیقت ومخالفت منطق عقل وشرع است زیرا نتیجهٔ چنین عقیده نداشتن حکومت وهرج ومرج امرامت ومعطل ماندن احکام شریعت است، وآن درحقیقت عقیدهٔ خوارج لعنة الله علیهم است بفرمایش امیر المومنین که میفرمود اینان میگویند(**لاامرة**)نباید حاکمی باشد! وازحقیقت مذهب سخیفهٔ ماتوئیسم است (۱)

۲ ـ طائفه شیعهٔ اثنی عشریه که پس از اهل سنت بزرگترین طائفه از امت اسلامی اسلامی هستند

این طائفه نیز برخلاف قوانین دین مبین وآئین رزین حضرت خاتم النبیین ﷺ درموضوع حکومت راه افراط و بمعنی دیگر راه تفریط راپیموده‌اند . این طائفه معتقدند که حاکم برملت اسلام باید امام مخصوص معصوم و منصوص از جانب ملك علام باشد که دارای معجزات وخوارق عادات بوده قادر باحیای اموات وجانبخش بعظام رفاة و عالم بزبان جمیع حیوانات و توانا ببرآوردن جمیع حاجات باشد زن را مردومردرا زن، سك را آدم و آدم راسك کند!! آنهم خاص عدهٔ مخصوصی است که همان ائمه اثنی عشرند که نه یکی ازایشان کم میشودونه زیاد و برغیر ایشان ازهمان

(۱) مذهب ماتوئیسم در چین که مؤسس آن لائوتسه است : مخالف وجود حکومت است لائوتسه میگوید : ملت بیدولت بهترمیتواند زندگی کند . ستمکاری آنوقتی زیاد میشود که دولت تواناتری برملت چیره شود .

صدر اسلام الی یوم القیام حکومت وامامت حرام است و اطاعت غیر ایشان در امر حکومت ، اطاعت جبت وطاغوت وخروج از فرمان حی لا یموت است و بیعت ومطاوعت باغیر ایشان علیهم السلام بیعت کفر و نفاق وموجب لعن بر بیعت گیر و بیعت کننده است (۱)

برای تمسك باین عقیده دنیا ویران کن که نتیجتاً تولید هرج ومرج کرده و مسلمین وشیعیان را بروزسیاهی در آورده که هر نا کس جبار و گردنکش ستمکاری بر آنان مسلط شده وهیچ بر ایشان باقی نگذاشته وچنان حکومتی که آنان در انتظار آنند در هیچ روزی در دنیا عملی نبود واحتمالا نخواهد شد منشأش حدیث چندی است که آورده اند!

احادیثی که شیعه در حکومت خاص معصوم بدان تمسك میکنند

۱- در جلد سوم بحار درضمن احادیث رجعت این حدیث وارد است

روی فی بعض مولفات اصحابنا عن الحسین بن حمدان عن محمد بن اسمعیل وعلی بن عبدالله الحسین عن ابی شعیب محمد بن نصر عن عمر بن الفرات عن محمد بن المفضل عن مفضل بن عمر قال قال ابوعبدالله (ع) یامفضل کل بیعة قبل ظهور القائم فبیعة کفر و نفاق وخدیعة لعن الله المبایع لها والمبایع

---

(۱) غرابت وشگفتی نسبت این عقیده بشیعه بیشتر از آن جهت مایهٔ تأسف است که مذهب حقهٔ شیعه از تمام مذاهب عالم بعقل، علم نزدیکتر بلکه این مذهب حق، را بطه ش باعقل، علم رابطهٔ دوفرزند توأم است که زیك پستان شیرخورده اند تا جائیکه بیگانگان هم باین حقیقت اعتراف دارند چنانکه دکتر توفیق الطویل در کتاب (اسس الفلسفه ص۲۹ از قول کارادی فبر نقل میکند که آن دانشمند میگوید : مذهب تشیع فعل را ردمیکند بفکری حر و آزاد که درمقابل جمود عقلی که منشأش مذهب اهل سنت است مقاومت مینماید ؛ آنگاه خود دکتر طویل میگوید : شیعه برتری قابل ملاحظه ای در بی نیاز نمودن مضمون روحی در اسلام دارد زیرا بمانند جنبش های پرجست وخیز ایشان ادیان از تحجر در قالبهای جامد مأمون میشوند .

ملخص ومضمون این حدیث آنست که مفضل بن عمر از حضرت صادق آل محمد صلی الله علیه وآله روایت میکند که آنحضرت باو فرمود : ای مفضل هر بیعتی که قبل از ظهور قائم صورت گیرد بیعت کفر و نفاق و نیرنگ است ، خدا بیعت ستان و بیعت کننده را لعنت کند ؛).

در بی اعتباری این حدیث همین بس که علاوه بر آنکه از کتب غیر معتبر نقل شده مضمون آن مخالف آیات کتاب خداوسنت رسول وسیرهٔ مسلمین و مناقض بااحادیث متواتره صادره از ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین است که انشاءالله بعداً خواهد آمد، اساساً از لحاظ سند نیز مخدوش ومجعول است بدین بیان :

الف ـ حسین بن حمدان که اولین راوی این حدیث است مردی مطعون وملعون است در جلد اول جامع الرواة اردبیلی ص۲۳۷ مینویسد: (حسین بن حمدان الجیلانی کان فاسد المذهب) ودرخلاصة الرجال شیخ طوسی ورجال ابوعمر کشی کلمه **«کذاباً»** رانیز برصفات جمیله ! این مرد فاسدالمذهب می افزاید در کتاب قاموس الرجال جلد ۳ ص ۲۷۹ مینویسد : حسین بن حمدان من قوّاد العباسیه وی از کارگزاران دولت میشوم عباسی بوده

ب ـ محمدبن نصر : که یکی ازرواة ورجال این حدیث است درجامع الرواة اردبیلی جلددوم ص ۲۰۷ درباره اومینویسد که اوغالی است،ومیدانید که غلاة در ردیف مشرکین وبلکه بدتر از آنهایند

ج ـ عمر بن الفرات نیز که یکی از رجال این حدیث است: در رجال علامه ص۲۴۰ درباره او مینویسد !(عمر بن الفرات **کاتب بغدادی غال**)ودررجال طوسی ص۳۸۳ ورجال طه ص۳۳۲ و نقدالرجال میرمصطفی ص ۳۵۵ نیزهمین صفت رابراو میشمارد درجامع الرواة اردبیلی جلداول ص ۶۳۴ صفت(ذومناکیر)رابرصفت سابق اومی افزاید

د ـ تمام این رواة ، حدیث خودرا ازمفضل بن عمر نقل میکنند اینك شخصیت اینمرداز نظر علم درایه ورجال: کشی در کتاب رجال خود ص۲۷۲ ردیف ۱۵۴ **مینویسد**

«جبرئیل بن احمد قال حدثنی محمدبن عیسی عن یونس عن حمادبن عثمان قال»
«سمعت اباعبدالله یقول للمفصل بن عمر الجعفی یا کافر یامشرك مالك ولابنی اسمعیل»
«بن جعفر»

درص ۲۷٤ ... «عن اسمعیل بن جابر قال قال ابوعبدالله ﷺ ائت المفضل وقل له .. یا کافر یامشرك ـ عن عبدالله بن مسکان قال دخل حجر بن زائده وعامر بن»
«جذاعة الازدی علی ابیعبدالله ﷺ فقلنا له جعلنافداك ان المفضل بن عمر یقول انکم»
«تقدرون ارزاق العباد فقال والله مایقدرارزاقنا الاالله» ... »

تا آنجا که میفرماید : «لعنه‌الله و بریءمنه قالا افتلعنه و تتبر أمنه؟قال فالعناه وابرأبریءالله‌منه ورسوله»

دراینجا تذکراین نکته لازم است که چون احادیث منقوله ازائمه اطهار بوسیلهٔ رجالی مانند مفضل بن عمر روایت شده که اگر بخواهیم بعلت مخدوش بودن رجال آن، آن احادیث را رد کنیم باید از بسیاری معالم و معارف دین که بوسیلهٔ آن رجال روایت شده صرفنظر نمائیم و این ضایعه بزرگ و خسارت عظیمی است ، مانند توحید مفضل که ازطرف حضرت امام صادق ﷺ بمفضل القاشده ویکی ازمنابع پر فیض معارف الهیه وازمفاخر علوم شیعه اثنی عشریه است واگر بخواهیم آنهارا قبول کنیم مانند این حدیث صدها حدیث دیگر وجود دارد که مخالفت آن باعقل وشرع اظهرمن الشمس است ، علی الخصوص که می بینیم رجال آن تا این حد بدنامند . در اینموردما در کتاب ارمغان آسمان یادآور شدیم که میزان صحت و سقم احادیث باعلم درایه ورجال وتتبع احوال رواة کارصحیح و تمام نیست ،وقاعدهٔ صحت احادیث همان است که ائمه علیهم السلام فرموده اند و آن عرض بر کتاب خدا است .

ودرذیل حدیث دوم در این باره توضیح بیشتری میدهیم انشاءالله

این حدیث بااین رجال مطعون وملعونش و آن مضمون موهون و کفر آمیزش در ملت شیعه اینقدر تأثیر داشته که در نتیجهٔ بی اعتنائی بامر حکومت و آن را واگزاردن درانتظار ظهور مهدی موعود کردن اینچنین نکبت وذلت رانصیب این امت کرده است ! در ـ

درصورتی که اگرواقعاً مضمون‌این حدیث صحیح باشد بسیاری‌از سادات و نقبای شیعه که بنام‌آنان بیعت گرفته‌شد،ملعون خواهند بود! چون زیدبن علی‌بن الحسین علیهم السلام ویحیی‌بن زید وعبدالله بن‌معویة بن‌عبدالله جعفر ومحمدبن عبدالله بن حسن ودیگران که ازآن جمله العیاذبالله حضرت رضا علیه السلام است که بنام ولیعهدی مأمون،خودآن جناب‌بطرز خاصی که درشریعت وارداست متصدی بیعت شد

حدیث دوم که موجب‌پیدایش این‌عقیده سخیفه وعلت بزرك‌انحطاط‌شیعه‌وسقوط‌یك دستهٔ عظیم از ملت اسلامی گردیده است این حدیث است که در کتاب غیبت نعمانی ص ۵۶ ـ ۵۷ و کتاب کافی‌وجلد دوم‌وسائل الشیعه ص ۴۲۳ چاپ امیر بهادراست وما آنرا از کتاب وسائل الشیعه نقل میکنیم

عن احمدبن محمد عن‌الحسین بن‌سعیدعن حمادبن عیسی عن‌الحسین بن المختار عن ابی‌بصیر عن ابی‌عبدالله علیه‌السلام قال‌کل رایه ترفع قبل قیام القائم فصاحبها طاغوت یعبدمن دون الله عزوجل (یعنی هر پرچمی که قبل ازقیام‌قائم برافراشته شود صاحب‌آن شیطان بوده غیرخدا رامیپرستد)

این حدیث خیلی خیلی شریف ! هم علاوه برمخالفتش با عقل وشرع ، در رجال سندآن احمدبن محمدمعروف بابوعبدالله‌الخلیلی دیده میشود که‌دربارهٔ آن درکتب رجال مانند خلاصة الرجال‌و رجال‌علامه حلی ص۲۰۵ مینویسد «ضعیف جدا لا یلتفت الیه کذاب وضاع‌للحدیث فاسدالمذهب»

ویکی ازرجال‌آن حسین بن مختار است که در جامع الرواة اردبیلی جلد اول ص ۲۵۴ ودر خلاصه الرجال علامه ص ۲۱۵ چاپ نجف چنین معرفی میشود «حسین بن المختار القلانسی الکوفی‌واقفی»

علامه درباره وی‌می‌افزاید «من اصحاب ابی‌الحسن موسی علیه السلام واقفی»

این مرد چون واقفی بوده یعنی درحضرت موسی بن جعفر توقف کرده و ائمه بعد از آنحضرت را قبول نداشته وآنجناب را مهدی موعود میدانسته است و انتظار آنرا داشته که حضرت کاظم در آینده نزدیکی‌ظهور کند ! لذا مردم را از

اجتماع زیر پرچم دیگران باز میداشته بیرچم قائمی که وی معتقد ومنتظر بوده دعوت مینموده‌است وخیال‌میکرده که امروز وفردا قائم اوظهورخواهد کرد ! وای بسا آرزو که خاك شده ! !

درعلم الحدیث باید مورد تهمت راوی رامراقب بود

درذیل حدیث اول ضمن شرح حال مفضل بن عمر یادآور شدیم که‌درعلم الحدیث نباید بصفاتی که علمای‌درایه ورجال برای‌تشخیص حدیث‌صحیح‌ازسقیم‌برای راویان حدیث شرط گرفته‌اند اکتفا کرد وآن‌را موقوف ومشروط را بواجدین آن صفات نمود بلکه میزان حقیقی صحت وسقم احادیث همان‌عرضه بر کتاب خدا وپذیرش عقل‌ووجدان وتطبیق باسنت‌تواتره‌است هرچندرجال حدیث ،غیرامامی بلکه‌فاسق وفاجر باشند(۱)

ودر علم رجال باید مراقب رجل و راوی حدیث در آن قسمت که مورد تهمت‌است بودمثلا در حدیث اول‌این باب که میگوید : هربیعتی که قبل از ظهور قائم صورت گیردآن بیعت کفر ونفـاق است و صاحب‌آن بیعت وبیعت کند ملعون است . .)

چون غالب‌رجال‌آن ، چنانکه از کتب معتبره رجال‌نقل‌شدغـالی بوده ودر حق ائمه معصومین غلو مینمودند وآنانرامالك ارض وسموات وحتی رازق وخالق کائنات میشمردند ! وبیعت‌باهیچکس راجز ایشان‌جایز ندانسته بلکه حرام و کفر میدانستند وشایدتصور میکردند که قائم موعود که همان‌امام عصرآنها بود امروز وفردا قیام مینماید واگرمردم‌بادیگری بیعت کنند بازارآنهامثلا بی‌مشتری‌میماند

(۱) درکتاب تفسیرالبرهان‌وسایر کتب‌معتبره‌ازمحمدبن‌مسلم‌ازحضرت صادق(ع)روایت‌است که فرمود :

یامحمد ماجائك فی روایة من براوفاجر یوافق القرآن فخذبه،وماجائك من بر اوفاجر یخالف القرآن فلا تأخذبه .

و دیگر کسی یافت نمیشود که با قائم آنها بیعت کند ! لذا متوسل بجعل اینگونه احادیث میشدند .

ودر رجال حدیث دوم چون بیشتر واقفی بودند وخیال میکردند یا معتقد بودند که حضرت کاظم بزودی بنام قائم موعود قیام میکند لذا از گرد آمدن مردم تحت پرچم دیگری بدینوسیله مانع میشدند وشاید هم خلفای زمان که میدیدند سادات واولاد ابیطالب که هریك در گوشهای مزاحم آنها هستند واکثر پیروان آنها شیعیان میباشند باجعل ونشر اینگونه احادیث از اجتماع آنها تحت پرچم یکی از سادات جلو گیری میکردند .

پس در نقل احادیث بایدمتوجه معتقدات رجال وروات احادیث بود که هر کسی بالطبع طرفدار عقیدهٔ خود بوده واز هرچیزی بنفع آن استفاده مینماید وگرنه در نقل مطالب دیگر که بستگی بااعتقاد مخصوص راوی ندارد ، نبایدوی رامتهم دانست یعنی از قبول حدیث او نباید اعراض کرد هرگاه مخالف قرآن نباشد : با این بیان وتوضیح تصور میرود دفع اشکال وشبهه از جهت احادیثی که متناً معقول ومعتبر لکن سنداً مخدوش است شده باشد

نقل یاجعل اینگونه احادیث از طرف مفضل وراویان وی که اکثراً غالی بودهاند یاازناحیه حسین بن المختار که واقفی بوده وائمه بعد از حضرت موسی بن جعفررا قبول نداشته وآنانرا العیاذبالله کاذب میدانسته ، بعید نیست ، زیرا آنان شاید درترویج مذهب وتمایل بعقیدهٔ خود مرتکب چنین افعالی شدهاند . تعجب است از کسانیکه نه غالی ونه واقفی بودهاند معهذا این قبیل احادیث را بدون توجه بموارد تهمت رواة ومراقبت نفوذ فساد ، جمع وترویج نمودهاند ! !

غیر این دوحدیث که ارزش آن دو ، ازمتن وسندشان بدست آمد ! پارهای از احادیث منتسب بائمه معصومین علیهم السلام درموارد مختلف وارد شده که تنبلان و تن پروران برای منظور (تن زدن ازامور اجتماعی) دست آویز نمودهاند مانند این فرمایش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که در نهج البلاغة فرمودهاست :

الزموا الارض واصبروا علی البلاء ولاتحرکوا بایدیکم وسیوفکم فی هوی السنتکم ولا تستعجلوا به الم یعجل الله لکم فانه من مات منکم علی فراشه وهو علی معرفة حق ربه وحق رسوله وحق اهل بیته مات شهیداً ووقع اجره علی الله واستوجب ثواب مانوی من صالح عمله و قد قامت البینة مقام اسلاته بسیفه فان لکل شیء مدة واجلا (۱)

یعنی ملازم زمین باشید ازجایتان حرکت نکنید و بر بلا شکیب باشید ودستها وشمشیرهایتان را درهوای زبانهایتان نجنبانید وبدانچه خدا برای شما بفوریت نخواسته عجله نکنید بجهت اینکه هر کس از شما که در رختخواب و بستر مرك خود بمیرد درحالیکه بحق پروردگارخود و بحق رسول او وحق اهل بیت رسول معرفت داشته باشد شهید مرده است و اجر او برخدا است و مستوجب ثواب همان نیتی است که برای عمل خوب خود کرده است و همان نیتش بجای شمشیر کشیدنش محسوب است برای اینکه برای هرچیز، مدت واجلی است (بایدصبر کرد تاوقتش بیاید)

بدیهی است بهمان اندازه که سرعت و شتاب در کارهای خوب ثواب دارد بهمان اندازه عجله در کاری که بدون بصیرت و از روی تعصب و پای بند بودن بپاره ای از عادات و آداب غلط است گناه داشته و موجب خسران دین و دنیای انسان

---

(۱) متأسفانه ازاین قبیل احادیث که روح تنبلی وسستی درافراد ایجاد میکند. دراخبار برادران اهل سنت نیز یافت می شود مانند این حدیث که ازابوبکر ازرسول خدا صلی الله علیه وآله روایت شده است که فرمود :

ستکون فتن القاعد فیها خیر من الماشی والماشی فیها خیر من الساعی الا فاذا نزلت اووقعت فمن کان له ابل فلیلحق بابله ومن کان له غنم فلیحق بغنمه ومن کان له ارض فلیلحق بارضه فقال رجل یارسول الله من لم یکن له ابل ولا غنم ولا ارض فقال یعمدالی سیفه فیدق علی حده بحجر

یعنی بزودی فتنه هائی پیدامیشود که درآن نشسته بهترازرونده ورونده بهترازدونده است آگاه باش همینکه چنین فتنه ای نازل یاواقع شد پس هرکسی که شتردارد باید خودرا بشترش برساند وکسی راکه گوسفند است بایدبگوسفندش ملحق شود وآنرا که زمینی است بزمین خود درآید ؛ مردی عرضکرد یا رسول الله کسی راکه شترو گوسفندی وزمینی نباشد چکند ؟ فرمود شمشیرش راچسبیده دم تیزآنرا برسنگ بکوبد

میشود وشخص مسلمان باید مال و جان و وقت خود را در امری مصروف دارد که صد درصد یاصدی شصت احتمال صواب و ثواب دهد و گرنه بهر صدائی نباید ازجا جنبید و بهر ندائی پاسخ داد و نظر مولای متقیان علیه صلوات الله الملك المنان هم در اینمورد همین است و چون این خطبه را امیرالمؤمنین در کوفه در ایام خلافت خود ادا میفرمود و هیچ عاقلی نمیتواند تصور کند که آنجناب که تا آخرین ساعات عمرش درصدد و تهیه لشکر کشی بجنگ معویه بود مردم را امر بسکوت وسکون کند جز اینکه شاید اصحاب خودرا از عجله در قتال خوارج نهی میفرمود

یامانند این حدیث که شیخ طوسی در کتاب غیبت وعیاشی در تفسیر خود جلداول ص ٦٤ چاپ قم ودر جلد ۱۳ بحار ص ۱٦۰ ودر تفسیر البرهان سیدهاشم بحرانی جلداول ص ۲٦۳ چاپ اخیر تهران واثبات الهداة شیخ حر عاملی جلد هفتم ص ٦٤ و مستدرك الوسائل جلد دوم ص ۲٤۸ آورده‌اند که جابر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت نموده است که آنحضرت فرمود: **الزم الارض ولاتحرك يداً ولا رجلاحتى ترى علامات اذكرها لك** یعنی ازجای خود تکان مخور و دست و پائی مجنبان تا علاماتی را که برای تو یادآور میشوم به بینی.

در دنباله این حدیث میگوید: **وتقبل راية خراسان حتى تنزل ساحل الدجلة يخرج رجل من الموالي ضعيف ومن تبعه فيصاب بظهر الكوفة ويبعث بعثا الى المدينة فيقتل بها رجلا ويهرب المهدى والمنصور منها** میگوید: پرچم خراسان پیش می‌آید تا در ساحل دجله فرودآید مردی از موالی (باصطلاح آن روز، عجمان وایرانیان راموالی میگفتند) که ضعیف است و پیروان او خروج می کنند و در پشت کوفه صدمه می بینند دسته‌ای را بمدینه میفرستند در آنجا مردی را میکشد آنگاه مهدی و منصور از آنجا فرار میکنند) بعد حدیث بااین جمله تعقیب میشود **ثم يقبل (اى المهدى) الى الكوفة فيكون منزله بها فلا يترك عبدا مسلماً الا اشتراه واعتقه ولاغارما الاقضى دينه ولامظلمة لاحد من الناس الارده اولايقتل منهم عبدا الاادى ثمنه دية مسلمة الى اهلها** (آنگاه مهدی روی بکوفه می آورد و

ومنزلگاه وی آنجا میشود پس هیچ بنده مسلمانی را وانمیگذارد مگر اینکه او را میخرد و آزاد میکند وهیچ بدهکاری نمیماند مگر اینکه دین اورا ادا میکند و هیچ مظلمه‌ای براحدی از مردم نمیماند مگر اینکه مهدی آن را رد میکند و هیچ برده‌ای از آنها کشته نمیشود مگر اینکه بهای اورا باهلش ادا میکند . .) این حدیث اگر از جعل و تخلیط مأمون مانده باشد همانا ناظر بهمان زمان است که بنی عباس در صدد احراز خلافت بودند و ایرانیان مخصوصاً خراسانیان تحت قیادت ابومسلم خراسانی درصدد خروج بودند خصوصاً که عبارات خرید و فروش و کشتن رقیمت دادن برده ازمختصات بارزهٔ عصر بوده است و امام علیه السلام مردم را از جنبش‌های بیمورد و بی هدفی که پاره‌ای از جاه‌طلبان مردم را اغوا و بدنبال خود انداخته بودند باز میدارد و مخصوصاً قید کلمه منصور و مهدی که دو تن از خلفای بنام عباسی هستند و در جریان آن نهضت ایرانیان واردند جالب توجه است ، بهر صورت نمیتوان یك چنین حدیثی را مدرك متقن درمقابل وظایف بزرگ و فرائض عظیمه الهیه شمرد و از امر حکومت و نظم و انتظام اجتماع چشم پوشید و تن به تنبلی وسستی و خواری و زبونی داد ٠

در این حدیث نیز علاوه بر آنچه گفته شد احتمال آن میرود که خلفای وقت برای سکون وسکوت شیعیان که در آن موقع مزاحم ایشان بودند آن را جعل و انتشار داده باشند زیرا جعل اینگونه اخبار در آن زمان از ناحیهٔ ائمه اطهار سلام الله علیهم ارزش آن کمتر از فتوای مرحوم حاج میرزا حسن شیرازی درموضوع تحریم تنباکو درپیمان رژی نبوده است که چنانکه گفته اند آن را یکی از علمای تهران بنام میرزا عبدالوهاب با ستور ناصرالدین شاه جعل کرد و اثر شایان آن مشهود شد

اینك حدیث دیگری که دارای همین اثر است:

درجلد دوم مستدرك الوسائل مرحوم حاج میرزا حسین نوری ص ۲۴۸ این حدیث ازغیبت نعمانی نقل شده است که حضرت امام محمدباقر علیه السلام بابی الجارود میفرماید **ان تلزم بيتك و تقعد في دهمك هؤلاء الناس واياك والخوارج منا فانهم ليسوا**

علی شیء ولاالی شی الی انقال واعلم انه لاتقوم عصابة تدفع ضیما اوتعز دیناًالاصر عنهم‌البلیة حتی تقوم عصابة شهدوا بدراً مع رسول‌الله صلی‌الله علیه وآله لایواری قتیلهم ولا یداوی جریحهم فقلت من هم قال الملائکة

میفرماید : اینکه‌ملازم خانهٔ خود باش ودر منزل تاریك خود از اجتماع بـا این مردم‌فرو نشسته کناره گیری کن وبر حذر باش که بـا خروج کنندگان از ما (یعنی آل‌ابیطالب) بوده باشی برای اینکه آنها بر هیچ‌راهی نیستندو بکسی‌وچیزی‌تکیه ندارند تا آنجا که میفرماید : وبدان که هیچ گروهی بر نمیخیزد که‌دفع ظلمی کند یا دینی‌را عزت بخشد مگر اینکه بلیه‌ایشان رادر افکندتا موقعی که‌آن گروهی که بارسول خدا ﷺ دربدر حاضر شدندبرخیزندآنان کشتگانشان رادفن نمی کنند ومجروحان خود را مداوا نمینمایند عرضکردم‌آنها کیانند ؟ فرمود فرشتگانند .

ودرحدیث‌دیگر ازقول‌حضرت باقر مینویسد که‌فرمود: **ومثل‌من‌خرج‌منااهل البیت قبل قیام القائم علیه‌السلام مثل فرخ طار اوقع من وکره فتلاعب به الصبیان**(مثل کسیکه ازما اهل‌بیت قبل‌ازقیام‌قائم خروج کند مانندجوجه‌مرغیست که پرواز کند واز آشیانهٔ خود بیفتد پس بازیچه دست بچه‌هاشود) همچنین علامهٔ مجلسی رحمةالله علیه در کتاب اربعین ص ۱۷۰ حدیث سی وهفتم مینویسد : . . .

قال ابوعبدالله علیه السلام ماخرج ولا یخرج منا اهل‌البیت الی قیام قائمنا احد لیدفع ظلمـا اوینعش حقـاً الا اصطلمته البلیة وکان قیامه‌زیـادة فی مکروهنا وشیعتنا .

میفرماید : حضرت ابوعبدالله امام‌صادق علیه‌السلام فرمود : احدی ازما اهل‌بیت‌تا قیام قائم خروج نکرده ونمیکند تاظلمی را دفع نماید یاحقی‌را زنده کندمگر این که بلیه‌اورا ازبیخ‌بر کندوقیام‌اوموجب زیادتی‌اندوه ما وشیعیان ما میشود)

این احادیث در موقع صدورش بهر منظوری بوده که باحتمال قوی برای مأیوس کردن وسست‌نمودن مردم ازتبعیت سادات واحراری که‌علیه دستگاه ظلم و بیدادگری‌خلفای جور قیام مینمودند جعل میشده واگر مفاد آن تخطئه قیام و

خروج باشد چنانکه از مفهوم آن بدست میآید این تخطئه در درجه اول العیاذ بالله متوجه حضرت سیدالاحرار حسین بن علی علیه‌السلام است که برای دفع ظلم بنی امیه و احیای حق قیام نمود!! و بعد سادات آل ابیطالب که شرح قیام آنها در کتب تواریخ مخصوصاً مقاتل الطالبین درج است بهرصورت نتیجه آن امروز جز ذلت و نکبت و توسری خوردن و ملعبهٔ اجانب و دشمنان اسلام بودن نیست ، چنانکه هم اکنون دچار این بلیات هستیم و خیال نمیکنم هیچ عاقلی که اندك غیرتی در وجودش باشد باین چنین نکبت وذلت راضی بوده بدتر از همه آنرا یکی از انجام وظایف دینی شمارد

باید دانست که نشر و انتشار اینگونه احادیث چندانگیزه داشته است که از آن جمله:

۱ - چون طائفه شیعه در آن زمان فئه قلیله‌ای بوده اند که حق و جرأت اظهار وجود نداشته اند و همواره مورد تعقیب و ایذاء سلاطین و امراء جور بوده اند طبعاً برای تسکین اضطرابات قلبی و امید بآینده برای امرارحیات این قبیل نویدها بخودمی - داده اند و بدینگونه مطالب دلخود را خوش میکرده اند .

۲ - چون خلفای جور، قیام کنندگان را مزاحم خویش میدیدند بوسیلهٔ نشر اینگونه احادیث معتقدین را از معاونت آنها باز میداشتند .

۳ - عقیده مهدویت که خودیکی از عوامل مهم فنای دولتهای بنی امیه و بنی عباس بوده که متمهدیها باین عنوان خروج کرده و همواره مزاحم آنها بوده اند با نشراین قبیل احادیث . فکرمردم ازمهدی موجود بمهدی موعود منصرف میشد

مرحوم آیت الله سیداسدالله خرقانی که ازعلمای بزرك وعالیقدر وروشن شیعه است در کتاب نفیس خود (محوالموهوم وصحوالعلوم) ص ۳۵۰ مینویسد : حق اینست که این گونه اخبار بلکه بیشتر اخبار علائم ظهور ضعیف السند و متناقض است علاوه بر اغلاط نسخ واختلاف فهم علماء .

هرچه هست اینگونه احادیث منشأ این عقیده سخیفه در جامعه شیعه گردیده که دولت حقه وحاکم برمقدرات مسلمین تنها آن دولتی است که تشکیلات آن در آسمان ریخته شده وهیئت دولت آن را معصومین و فرشتگان بدون دخالت آدمیان

تشکیل دهندو حاکم و امام آن معصوم و منصوص من عندالله با نام و نشان مخصوص بوده باشد بعبارت واضح: ملت شیعه اخیراً بهیچ تشکیلات سیاسی واجتماعی علاقمند نبوده بلکه پاره‌ای از آنها دخالت در این امور را حرام و آن را خاص مخصوص امام دوازدهم حضرت مهدی محمد بن الحسن العسکری علیه السلام متولد سال ۲۵۵ هجری میدانند وبس! و آنحضرت هم که معلوم است با ختیار خود نبوده و با آنکه زنده و حاضر و تمام این جنایات وفجایع را شاهد و ناظر است حق ندارد از جای خود جنبیده و کمتر اعتراضی نماید مگر آنوقت که شمشیر وی او را مخاطب ساخته و فرمان قیام او را از اجانب خداوند علام اعلام نماید و آن هم چنانکه از روایات معتبره بر می آید مقارن قرب ساعت و نزدیک یوم القیام قیامت است! چنانکه در کنز الفوائد کراجکی ص ۱۱۲ مینویسد

«وان الله عزوجل یظهر علی یدیه (ای یدی المهدی) عند ظهوره الاعلام و تأتیه» «المعجزات بخرق العادات ویحیی له بعض الاموات فاذا قام فی الناس المدة المعلومة» «عندالله سبحانه قبضه الله الیه ثم لا یمتد بعده الزمان ولا یتصل الایام حتی یکون» «شرائط الساعة واماتة من بقی من الناس ثم یکون المعاد بعد ذالك»

یعنی خدای عزوجل در موقع ظهور مهدی علیه السلام بردست اوعلائمی ظاهر نموده و معجزاتی بخوارق عادات می آید و برای او پاره‌ای از مردگان را زنده میکند پس همینکه در میان مردم مدت معلومی را که در نزد خدای سبحان معین است (که مطابق پاره‌ای از روایات هفت سال و حد اکثر تا چهل سال گفته‌اند) قیام داشت خداوند او را بسوی خود قبض میکند (میمیراند) آنگاه بعد از آن جناب زمانی دراز نمی پاید و روزگار دیگر اتصالی ندارد تا اینکه شرائط قیامت موجود شود و بقیهٔ مردم هم بمیرند آنگاه بعداز آن معاد - روزقیامت - شود)

پس با این بیان شیعه هیچ تکلیفی ندارد! وباصطلاح از ایام صدر اسلام الی یوم القیام برای وی رفع القلم است!! و خداوند قلم تکلیف را ازوی برداشته زیرا اکثر احکام اسلام منوط و موقوف بوجود حاکم و امام است و آن هم که متأسفانه بعد از پیغمبر اسلام جز پنجسال (خلاف امیرالمؤمنین و امام حسن)

تا نزدیك قیامت که هفت‌سال یا چهل سال باشد امام معصومی که‌دارای معجزات و قادر باحیای اموات‌وزنده کردن‌عظام‌رفاة بوده وحاکم باشدنیست ! پس‌تکلیفی نیست واقعاً آفرین بچنین‌عقیده! ! اینست آن عقیده‌سخیفه‌ای که موجب‌این‌همه‌ذلت و نکبت در بین مسلمین از شیعه و سنی گردیده است و چنانکه گفتیم هردو عقیده برخلاف حقیقت و روح اسلام‌است و دراین‌رساله‌حقانیت این مدعی‌ثابت خواهد شد انشاءالله برای ما که مفتخر بداشتن مذهب حقه شیعه اثنی عشریه هستیم این مطلب بیش از همه الم‌انگیزو دردناك است که در این طریقه مقدسه باب اجتهاد مفتوح و قاعده «خذوامناالاصول و علیکم التفریع»وضع شده و حتی مخالفان این مذهب موضوع فتح‌باب اجتهادرا یکی ازمزایای بزرك آن‌شمردنده‌اند؛ چنانکه شیخ محمدابوزهره در کتاب الامام الصادق مینویسد .

باب اجتهاد در نزد شیعه برای همیشه مفتوح است و این‌وسیله‌است که‌باب هرگونه تحقیق‌را در تمام مشکلات اجتماعی و اقتصادی و نفسی میگشاید .

تذکر نکته لازم

قبل‌از اینکه وارد بحث در مسئله حکومت ولزوم وجوب تعیین‌آن از طرف امت شویم برای اینکه خوانندگان ما باین مسئله وطرز بیان وعقیده‌آشنا شوند این‌نکته رامتذکر میشویم که شکی نیست که باوجود امام‌معصوم،سلطنت‌وحکومت بر دیگران حرام واطاعت حکام دیگر درمقابل امام وپیغمبر صلی الله علیه وآله جایز نبوده واطاعت‌جبت وطاغوت است ودرمورد قضاوت که مرتبه خیلی نازلتراز سلطنت است مردم‌باید باوجود معصوم باورجوع نمایندچنانکه‌خدای متعال میفرماید :**فلاوربك لایؤمنون حتی یحکموك فیما شجر بینهم ثم لایجدوا فی انفسهم‌حرجا مما قضیت ویسلموا تسلیما** (پس‌نه چنانست قسم‌بپروردگار توایمان نیاورند تااینکه ترادر نزاعی که بین‌ایشان واقع‌شد حکم‌قرار دهندآنگاه در آنچه قضاوت‌فرمودی درنفس خود حرج و کراهتی نیابند وتسلیم‌محض باشند)

ودرسوره‌دیگرمیفرماید : **انا انزلنا الیک الکتاب لتحکم بین الناس بما اراک الله** (یعنی ماکتاب را بر تونازل کردیم تا تودر میان مردم بدانچه خدا تراراه نمود حکومت کنی .

ودرسوره نساء آیه ۵۹ میفرماید: **فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله والرسول** در چیزی که بمنازعه شدید پس آن رابرای قضاوت بخدا ورسول برگردانید .

ودر خبرمروی در کتاب جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام در کتاب قضاء فرمایش حضرت صادق بسلیمان بن خالد : **اتقوا الحکومة انما هی للامام العالم بالقضاء العادل فی المسلمین نبی اووصی** یعنی بپرهیزید واجتناب کنید از حکومت یعنی قضاوت که آن مختص امام عالم بقضاوت وعادل در میان مسلمین است وآن یاپیغمبر است ویاوصی پیغمبر) وفرمایش آنحضرت در خبر اسحق بن عمار که فرمود امیرالمؤمنین بشریح قاضی فرمود : **یاشریح قدجلست مجلسا لا یجلسه الا نبی اووصی اوشقی** (ای‌شریح در جایگاهی نشسته‌ای که‌جز پیغمبریا وصی پیغمبر یا شخصی بدبخت نمی‌نشیند) البته‌درصورتیکه معصوم‌باشد .

اما مقصوداین نیست که هرگاه معصوم نبود بایددرب قضاوت را بست و در انتظارظهورمعصوم نشست! بلکه مقصود آن است که‌بایدطبق‌احکام‌خدااز روی بینائی‌و بصیرت وعدالت وانصاف قضاوت نمود چنانکه درکتاب دعائم‌الاسلام از حضرت امیرالمؤمنین روایت است که فرمود : **کل حاکم یحکم بغیر قولنا اهل البیت فهوطاغوت** (هرحاکم وقاضی که بغیر گفتار مااهل بیت حکم کند اوطاغوت‌یعنی شیطان است) همچنین حکومت وسلطنت‌را بایدبکسی سپرد که دردرجه اعلای‌تقوی وعدالت وعلم وفضیلت ولیاقت دربین مسلمین مشهور باشد چنانکه شرح وتفصیل آن بادلایل کافی‌عنقریب انشاءالله دراین اوراق خواهدآمد .

در اینجا برای‌تشحید ذهن مطالعه کنندگان باید این‌نکته را یاد آور شویم که‌یکی ازعلل احتراز طائفه شیعه ازتشکیل حکومت واجتناب آن ازترتیب‌دولت آن بوده‌وهست که‌چون ازبدو پیدایش این‌فرقهٔ ناجیه همواره مورد ایذاء واضرار

دستگاه غاصبهٔ خلافت و هدف شکنجه و آزار والیان جور و متصدیان امر ولایت و سلطنت بوده‌اند و با تمام تلاشهائی که برای بدست آوردن قدرت و حکومت نموده‌اند واولاد علی علیه السلام را وادار بخروج یا در خروج ایشان را کمك و مقاومت نموده‌اند اما سرانجام شکست خورده و مغلوب و مقهور گردیده‌اند و این مغلوبیت و مقهوریت آثار زشتی در روحیهٔ آنان باقی گذاشته موجب پیدایش اینگونه عقاید سخیفه گردیده است که می باید تا ظهور مهدی موعود از جای نجنبند و با نتظار طلوع دولت حقهٔ امام معصوم منصوص، از تشکیل لازمترین لوازم اجتماع و وسائل حیات و بقاء جامعه خودداری نمایند، و بهر گونه ذلت و نکبت در زیر یوغ متابعت و مطاوعت ملوك و سلاطین جبار و زمامداران ستمکار تن در دهند ، زیرا وجود خلیفه یا امام یا سلطان یا والی و بالاخره حکومت در هر جامعه‌ای لازم و واجب است که اگر عادل آن نبود ناچار از ظالم آن نمیتوان چشم پوشید ، وچون طبیعت و فطرت آدمی بر تغلب و تجاوز و غلبه و استیلاء مفطور است و اگر شخص خلیفه یا امام یا والی یا سلطان را همان مردمی که باید بدستور شرع اورا اختیار و انتخاب کنند و مراقب اعمال و افعال او باشند و نگذارند از حدود شرع تجاوز کند هر گاه از اینوظیفه شرعی و فریضهٔ الهی غفلت وسستی کنند ناچار آن خلیفه و امام و والی وسلطان یا هرچه خواهی بنام، روی فطرت وطبیعت متجاوز خود باستبداد و ستمگری میپردازد و درصورت نبودن مانع و مراقب بدعوی ربوبیت و الوهیت هم برمیخیزد که گفته‌اند .

الظلم من شیم النفوس فان تجد ذا عفة فلعلة لا تظلم

(ستمکاری شیمهٔ هر نفسی است پس اگر شخص باعفتی یافتی که ظلم نمی کند لابد علتی دارد)وچون مسلمین مراقب امراء خود باشند آنها ناچار متجاوز نمیشوند .

وشاید یکی از علل اجتناب واحتراز شیعه از امر حکومت و تشکیل سلطنت اسلامی و بالاخره کناره گیری از کارهای دولتی احادیثی است که از ائمه معصومین سلام الله علیهم درخصوص احتراز از کارمندی دولتهای جبار بنی امیه و بنی عباس صادر شده است؛ اما بادقت در آن احادیث معلوم میشود که نظر معصوم در منع نمودن از

گارمندی آن دولتها بجهت آن بوده که گذشته از اینکه تشکیل آن حکومتها روی تغلب وتسلط جابرانه و برخلاف دستور شرع انجام گرفته اساساً بنای آنها و برنامه شان محو واضمحلال حقایق و بسط واشاعهٔ فسق وظلم بوده چنان که سب امیرالمؤمنین وقذف فاطمه زهرا سلام الله علیها یکی از کارهای کوچکشان بود(۱)! وحبس وزجر وقتل وصلب وزنده بگور نمودن اولیای خدا مخصوصاً اولاد علی از بزرگترین هدف آنها شمرده میشد وپرواضح است که تشکیل چنین دولت و ترتیب چنین حکومت مبغوض خدا و کارمندی ومعاونت اینگونه خلیفه و امام یاسلطان، مورد منع و مذمت ائمه اطهار استچنانکه خود آن بزرگواران درهمان احادیث باین معنی تصریح فرموده اند

چنانکه در کتاب تهذیب شیخ طوسی جلد۶ ص۳۲۹ چاپ نجف حدیث۹۱۳ حضرت امام جعفر صادق علیه السلام میفرماید .

« من سوّد اسمه فی دیوان ولد سابع حشره الله یوم القیامة خنزیراً » یعنی کسیکه نام خود را در دفتر فرزند ان عباس ثبت کند یعنی از کارمندان پرسنلی آن دولت شود خداوند اورادرروزقیامت بصورت خوك محشور فرماید .

ودرحدیث ۹۲۰ ص ۳۳۱ همان کتاب که در کتاب شریف کافی جلد اول ص۳۵۷ نیز درج استدرروایت علی بن حمزه ازحضرت صادق علیه السلام آن جناب بکارمند دولت بنی امیه فرمود « لولا ان بنی امیة وجدوا من یکتب لهم ویجبی لهم الفیء ویقاتل عنهم ویشهد جماعتهم لما سلبونا حقنا ولوترکهم الناس و ما فی ایدیهم لما وجدوا شیئا الاماوقع فی ایدیهم » یعنی اگر نه این بود که بنی امیه کسانی مانند تو یافتند که برای ایشان نویسندگی کندومالیات جمع آوری نمایدوازآنها دفاع کند و بجماعت آنان حاضر شود حق ماراازما نمیگرفتندواگرمردم آنهارا با آنچه داشتندوامیگذاشتند درآنصورت چیزی نمی یافتندجزآنچه دردستشان بود) پس منع اهل بیت از کارمندی دولت بنی امیه و بنی عباس بوده که اگر از طرف آن مردم تقویت نمیشدند حق حاکمیت ازاهل بیت سلب نمیشد :

---

(۱) خصال صدوق ص۱۲۲ عن ابیعبدالله... واما قذف المحصنة فقد قذفوا فاطمة علی منابرهم

این مطلب چه ربطی دارد بامروز ؟ که بحمدالله شیعه آن چنان درقوت و اکثریت است که اگر بخواهد میتواند نیرومندترین دولت جهان را در پایهٔ بهترین حکومت اسلامی اساس نهد .

اما اف بر نادانی و وای بر تعلیمات غلط گمراه کننده که حقیقت را بدینصورت زشت مسخ کرده و مسلمین را بدینوضع منکر درآورده است !

نظر اسلام باصل حکومت و سلطنت و وجوب آن

۱ ــ از نظر کتاب خدا

در کتـاب (ارمغان آسمان) یادآور شدیم که حکومت و سلطنت و بدست آوردن قدرت از محبوبات اسلام است و شرع مطهر آنرا همواره طالب و پیوسته جالب است و این حقیقت از روشن ترین موضوعات و آشکاراترین مصرّحات آیات با برکات قرآن مجید است .

پروردگار منان در سوره مبارکه آل عمران آیه ۲٤ ضمن تعلیم به پیغمبر اسلام میفرماید :

۱ ـ قل اللهم مالك الملك تؤتی الملك من تشاء وتنزع الملك ممن تشاء یعنی ای محمد صلی الله علیه وآله بگو : خداوندا ای مالك پادشاهی و حکومت ، تو پادشاهی و سلطنت را بهر که خواهی میدهی و از هر که خواهی آن را میگیری آنگاه بطریق لف و نشر مرتب میفرماید : «و تعزّ من تشاء و تذلّ من تشاء» یعنی بهر که حکومت و سلطنت را بدهی او را عزیز میکنی و از هر که بگیری او را خوار میکنی پس در حقیقت پروردگار عالم بملتی که حکومت و سلطنت داد آن را عزیز کرده و از هر ملت که گرفت اورا خوار خواسته است .

۲ ــ در سوره مبارکه النساء آیه ۵۷ و ۵۸ میفرماید : **ام لهم نصیب من الملك فاذالایؤتون الناس نقیرأام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب والحکمة وآتیناهم ملكاً عظیماً** در ایـن آیه شریفه اهل کتاب را

مذمت میفرماید که اگر چیزی از پادشاهی‌وسلطنت دردست‌آنان باشد بقدر نقیری بمردم نخواهندداد آنگاه از عطایای بزرگی که‌بآل‌ابراهیم ارزانی داشته برسبیل منت بر میشمارد تا اینکه پادشاهی را در ردیف کتاب وحکمت که عظیمترین نعمت وموهبت الهی است که« و من یؤت‌الحکمة فقد اوتی خیراً کثیراً »،درآورده‌وآن‌را از فضل خدا برآل ابراهیم شمرده است .

در این‌آیه شریفه تلمیحاً‌این اشارت است که هرگاه‌کتاب وحکمت درپناه حکومت و سلطنت درآمد یعنی واجد قدرت شد آنگـاه آن را فضل بزرك الهی توان شمرد .

۳ـ درسوره شریفهٔ یوسف‌آیه۱۰۲از زبان‌حضرت یوسف بعنوان‌سپاسگزاری بدربار حضرت باری از نعمت مقداری از حکومت فرعون مصررا که برآن‌جناب داده شده‌چنین‌شکرگزاری نموده عرض میکند:«رب قدآتیتنی **من‌الملك‌وعلمتنی** من تاویل‌الاحادیث » (پروردگارا مرا بهره‌ای از پادشاهی دادی وتأویل‌احادیث آموختی)دراین‌آیه‌شریفه‌نیز اشاره بترادف ملك وعلم‌شده ورابطه‌وتلازم این دورا یادآور گشته‌است .

٤ ـ درسوره عظیم‌البقره آیه۲۵۲ میفرماید : « و «قتل داود جالوت‌وآتاه‌الله **الملك** وعلمه ممایشا»،یعنی‌داود جالوت را که دشمن مسلمانان‌آن زمان‌بود کشت‌و خدا او را پادشاهی داد و ازآنچه خواست بدوآموخت،دراینجا کشتن جالوت و دادن پادشاهی و سلطنت وآموختن علم وحکمت از نعمتهائی است که به او اعطا شده ضمناً نکته‌ای در این‌آیات است از ردیف بودن علم وحکمت دنبال پادشاهی وسلطنت که انشاءالله‌دربحث‌انتخاب حکومت بیان خواهیم داشت . واین‌آیهٔ‌شریفه بدین جمله عظیمه مذیل است که «ولولادفع‌الله الناس بعضهم ببعض لفسدت‌الارض ولکنّ‌الله ذوفضل‌علی‌العالمین »

۵ـ درسوره مبارکه ص آیه۳٤ از زبان حضرت سلیمان بعنوان مناجات و تقاضامیفرماید : رب‌هب‌لی **ملکا** (خدایاپادشاهی بمن‌عطا فرما) سلطنت وپادشاهی

راسلیمان نبی با کمال تضرع و الحاح از دربار الهی تقاضا مینماید .

٦ـ در آیه ۱۹ همین سوره پس از شرح عظمت سلطنت سلیمان در مقام منت میفرماید: **وشددنا ملکه وآتیناه الحکمة وفصل الخطاب** که استواری حکومت سلیمان را با بخشش حکمت وسخنوری و بلاغت از نعمتهای عظمای الهی میشمارد تقارن ملك و حکمت را در نظر داشته باشید تا در بحث مخصوص آن وارد شویم.

۷ـ درسوره مبارکه السبأ آیه ۱۲ بعد از تعداد نعمتهای بزرگ سلطنت سلیمانی میفرماید : **اعملوا آل داود شکرا وقلیل من عبادی الشکور** (ای آل داود همگی بشکر بپردازید که بندگان شکرگزار من خیلی کمند) خداوند متعال از تمام خاندان داود مطالبه شکر و سپاسگزاری مینماید که بسلیمان که از آل داود است سلطنت وحکومت داده است . پس سعادتمند آن ملتی که حکومت وسلطنت دارد !

۸ـ درسوره مبارکه ص آیه ۲٦ پس از آنکه حضرت داود را بجهت خطا و ترك اولائی که مرتکب شده معاتب میدارد در آمرزش بروی منت میگذارد آنگاه میفرماید .«یاداود انا جعلناك خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق ولا تتبع الهوی فیضلك عن سبیل الله» یعنی ای داود ما ترا درزمین خلیفه و جانشین کردیم پس در میان مردم بحق وراستی حکم بران و پیروی هوی مکن که ترا در راه خدا گمراه میکند)

داود را پس از عطای سلطنت خلیفه خود درروی زمین میشمارد . آری بحق وراستی زمامدار اسلام خلیفه وجانشین خدادر روی زمین است زیرا حکومت در دین مبین خاص رب العالمین است که **ان الحکم الا لله** وزمامدار اسلام چون قوانین واحکام الهی رادرروی زمین مجری میدارد پس بحقیقت خلیفه وجانشین خداست که بجای خدا احکام او راجرا میکند .

۹ ـ درسوره البقره آیه ۲٤٦ نداشتن حکومت وسلطنت راموجب نکبت وذلت وباعث جلای ازدیار و آوارگی درغربت ودوری ازفرزندان وتبار میشمارد ومیفرماید: **واذقال الملاء من بنی اسرائیل لنبی لهم ابعث لنا ملکا** تا آنجا که میفرماید : **وقد اخرجنا من دیارنا وابنائنا**.

بنی اسرائیل از پیغمبر خود خواستند که پادشاهی برایشان گمارد تا با دشمنان خود نبرد نمایند زیرا نداشتن حکومت موجب ذلت و نکبت و خروج از دیار و ایل و تبار است.

١٠ - در سوره الاعراف آیه ١٢٧ بر بنی اسرائیل که قومی مستضعف و توسری‌خور بودند منت میگذارد که ایشانرا وارث ملك گذشتگان کرده و حکومت بخشیده که مشارق و مغارب سرزمین آباد و پر برکتی را بمیراث بدیشان مرحمت فرموده میفرماید: **واورثنا القوم الذین کانوا یستضعفون مشارق الارض و مغاربها**

١١ - در سوره المائده آیه ٢١ سلطنت و حکومت را در ردیف نبوت که اعظم نعمت الهیه است شمرده از زبان حضرت موسی علیه السلام بر سبیل تذکار نعمای گران مقدار الهی میفرماید: «واذقال موسی لقومه یاقوم اذکروا نعمة الله علیکم اذجعل فیکم انبیاء وجعلکم ملوکا و آتاکم مالم یؤت احداً من العالمین».

یعنی زمانی را یادآور شو که موسی بقوم خود فرمود که ای قوم من نعمت‌های خدارا که بر شما ارزانی داشته بیاد آورید که در میان شما پیغمبرانی قرارداده و بعلاوه شمار اپادشاهان گردانیده و چیزهائی بشماداده که بهیچیك از جهانیان نداده است.

دراین آیه شریفه نیز تلازم علم و حکمت و خلافت و سلطنت روشن است. در اینجا تذکر این نکته لازم است، که انسان بهر اندازه که از نعمت آزادی و تنعم محروم باشد بهمان اندازه احساس حقارت میکند! و بالعکس هر چقدر از نعمای الهی بهره‌ور باشد بهمان اندازه احساس شخصیت و شرافت مینماید، چنانکه در آیه فوق الذکر با اینکه علی المعمول یکنفر در هر زمانی در بنی اسرائیل پادشاه میشده است معهذا منت را بر جمیع مردم گذارده میفرماید **وجعلکم ملوکاً** پس پادشاهی یکنفر در یك ملت غرور و شخصیت در تمام آن ملت ایجاد مینماید چنانکه بردگی و اسارت یکنفر متوجه تمام ملت است هر چند در میان آنها اشخاصی آزاد و متنعم باشد و آیه شریفه «وضرب الله مثلا عبداً مملوکاً لایقدر علی شیءٍ ومن رزقناه منا رزقاً حسنا فهو ینفق سراً و جهراً» خدا مثل بندهٔ مملوکی که قادر بر چیزی نباشد و مثل کسیکه اورا از جانب خود روزی نیکو ارزانی داشتیم میزند)

مبین این حقیقت است

ملت ایران در طول تاریخ چون همواره توسری خور بوده و هرگز مزهٔ حکومت اسلامی را نچشیده است لذا احساس حقارت میکند و چون دولتها پیوسته بخواسته‌های او دهن کجی میکنند و همیشه از میدان مطالبه و مبارزه مغلوب در آمده است اینست که دیگر شخصیتی و شرافتی برای خود قائل نیست و تسلیم هر گونه ذلت و ستم امت و این بلیهٔ بزرگی است که باید هر چه زودتر بعلاج آن کوشید و گرنه خطرش بسی عظیم است .

۱۲ ـ در سوره مبارکهٔ یوسف آیه ٥٥ و٥٦ پس از آنکه حضرت یوسف از فرعون مصر تقاضا میکند که اورا خزانه دار و باصطلاح امروز، وزیر دارائی کند و این پیشنهاد مورد قبول فرعون قرار میگیرد آنگاه پروردگار منان برسبیل منت میفرماید : «و کذلك مکنا لیوسف فی الارض نتبوأ منها حیث نشاء نصیب برحمتنا من نشاء و لا نضیع اجر المحسنین » یعنی همچنین تمکین و تسلط دادیم بیوسف در کشور مصر که بهر جا که بخواهد اورا جای دهیم رحمت خودرا بهرهٔ کسانی که بخواهیم میکنیم واجر نیکو کاران راضایع نمیکنیم ودر دنبال آن میفرماید :
ولاجر الاخرة خیر للذین آمنوا وکانوا یتقون

یعنی پاداش واجر آخرت برای کسانیکه ایمان آورده وتقوی پیشه کرده‌اند بهتر است) تا مقدس مآبان وجوکی مسلکان تو هم ننموده والقاء شبهه نکنند کـه کسیکه در این دنیا بمقام ومنصبی از طریق شرع رسید و بوظایف شرعی خود اقدام نمود، از مقامات ودرجات اخروی او کم میشود؟! بلکه این آیه چنین نوید میدهد که کسانی که احراز مقام وقدرت کرده آنرا در احیای حق بکار برند و بتکالیـف دینی خود عمل کنند علاوه بر حظوظ وتمتعات دنیوی در آخرت همچنان پاداش ایشان پایدار و بر قرار است . وماانشاءالله در فصل کارمندی دولت در همین کتاب شرح کافی در این باب خواهیم داد

۱۳ ـ درسوره الاسری آیه ٥ ـ موقعی که بنی اسرائیل را بیم میدهد که بعلت

فسادی که در زمین مرتکب شدند مورد تعقیب وعذاب الهی قرار گرفتند میفرماید «فاذا جاء وعداولیهما بعثنا علیکم عباداً لنا اولی بأس شدید فجاسوا خلال الدیار وکان وعداً مفعولا ثم رددنا لکم الکرة علیهم وامددناکم باموال وبنین وجعلناکم اکثر نفیرا» یعنی چون وعدهٔ نخستین آمد بندگان با قدرت وصلابت خود را بر شما گماشتیم تا در داخل کشور درآمد وشد بودند واین وعده‌ای انجام شدنی بود آنگاه علیه آنان دولت وحکومت را برشما برگردانیدیم وشما را باموال وفرزندان مدد کردیم وشمارا بتعداد نفرات افزودیم)

در سوره مبارکه الکهف آیه ۸۲ تا آیه ۹۸ میفرماید. «ویسئلونك عن ذی القرنین قل سأتلوا علیکم منه ذکراً انا مکنا له فی الارض وآتیناه من کل شیء سبباً فاتبع سبباً (یعنی از تو ای محمد! ازذوالقرنین سئوال خواهند کرد بگو بزودی برای شما از او ذکری تلاوت خواهم کرد، ما باو تمکین وتسلط دادیم درزمین وباو از هرچیز وسیلهٔ بهره برداری دادیم او هم وسیله‌ایرا دنبال کرد) تا آخر داستان ذوالقرنین. که همگی تقدیر وتحسین پروردگار عالم از پادشاهی است که خداوند باو قدرت وسلطنت داده واو آنهارا درراه رضای اوبکار انداخته است، وقریب هفده آیه قرآن درشرح عظمت سلطنت وقدرت واعمال بزرگ اواست. وطبق تحقیق دانشمند بزرگ هند آقای ابوالکلام آزاد، ذوالقرنین قرآن، کوروش کبیر پادشاه بزرگ و نامور ایران است که داستان قدرت وشوکت او در کتابهای آسمانی تورات وقرآن آمده است.

من هنگامی که این آیات عظیمهٔ الهیه رادر کتاب مجید آسمانی مسلمانان می بینم آنگاه باینوضع ذلت بارورقت انگیز مسلمین مینگرم نزدیك است که ازفرط تحیر وتحسر دیوانه شوم! زیرا نمیدانم آیااین ملت عظیمی که شایدبیش ازششصد ملیون نفر وربع سکنهٔ روی زمین هستند خداوند عقل وادراك راازایشان گرفته که نمی‌فهمند؟ ویا مسخشان کرده‌است که‌هیچگونه توجهی بمفاد این آیات نکرده وتن باین همه ذلت ونکبت داده وبدتر ازهمه آنکه نه‌تنها عنایت واهمیتی بتشکیل حکومت وموضوع

سیاست نمیدهند بلکه تا بتوانند در اینمورد کار شکنی نموده بخرابکاری میپردازند؟ تو گوئی افسانهٔ جوکیان و خرافات صوفیان بیش از آیات کتاب پروردگار زمین و آسمان، بر انسان تأثیر دارد «وجعلنا قلوبهم اکنة ان یفقهوه وفی آذانهم وقرا» (در دلهای ایشان پوششی قرار داده ایم از اینکه آنرا بفهمند و گوشهای آنها سنگین است تا حقرا استماع کنند) «افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها» (آیا در قرآن نمی اندیشند یا در دلهای ایشان قفلهاست(

آیاتی که در آن دستور حکومت است

تا اینجا آیاتی که برمحبوبیت و مطلوبیت حکومت و سلطنت از نظر اسلام دلالت مینماید آوردیم، اینك میپردازیم بذکر آیاتی که در آنها دستور حکومت و سلطنت داده شده است.

١ ـ درسوره مبارکه النساء آیه ٥٧ میفرماید: «ان الله یأمر کم ان تؤدوا الامانات الی اهلها واذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل ان الله نعما یعظکم به ان الله کان سمیعاً بصیرا. ٥٨ ـ یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله والرسول ان کنتم تؤمنون بالله والیوم الاخر ذلك خیر» واحسن تأویلا» (یعنی همانا خداشما را امر میفرماید که امانتها را باهل آن ادا کنید وهمینکه حکم راندید در بین مردم بعدالت حکومت کنید همانا خدا شما را ببهترین صورت موعظه میکند همانا که خداوند شنوا و بیناست، شما ای کسانیکه ایمان آورده اید خدا را اطاعت کنید وفرستاده او وپیشوایانی را که ازخود شما هستند فرمانبرداری کنید پس اگر درچیزی بکشمکش برخواستید آن را بخدا ورسول برگردانید اگر شما بخداوروز واپسین ایمان دارید این کار ازهرجهت بهتر واز جهت تأویل وبرگردیدن باصل نخستین نیکوتر است.

در این آیه شریفه اولا امر فرموده که امانتهارا باهل آن بـرگردانید و چون اطلاق کلمه امانات شامل عموم امانتها میشود باید گفت که این آیه ازفصیحترین

وجامعترین آیات الهی دراینمورداست وچون ذیل آیه دستور اطاعت زمامداران را میدهد بطوریقین نظر کلی آیه درامر امانت ناظر بموضوع حکومت است، زیرا چنانکه بعداً در این رساله روشن خواهدشد، امر حکومت بسته برأی مردم وانتخاب حکومت بطریق مشورت وبیعت است، وآرائی که مردم میدهند هر کدام همچون امانتی از پروردگار ومردم درنزد آنها امانت است بلکه بزرگترین امانت الهی ومردم است ازاین جهت آن امانت را باید باهل آن بر گردانید یعنی دررأی وانتخاب حاکم باید اهل‌ترین ولایقترین آنهارا انتخاب نمودوپس ازآنکه حاکم وزمامدار ازطرف مردم با رعایت ادای امانت باهل آن، انتخاب شد برحاکم فرض است که درمیان مردم بعدالت حکومت نمایدواین بهترین موعظه پروردگار عالم دراین کتاب مبارك است که با کلمهٔ جامعه‌ای امر بادای امانت میکند که فرد بارزو کامل آن، انتخاب شخص صالح واهل برای حکومت است بوسیله رأی مردم مسلمان وادای امانت الهی، ومردم بدینطریق صورت میگیرد، یعنی دست بیعت یاورقه رأی که دردست مردمسلمان بعنوان امانت است آن را باید باهل ولایق آن بدهد سپس بحاکم دستور حکومت بعدل میدهد آنگاه باخطاب صریح بکسانیکه اهل ایمانندمیفرماید: اطاعت خدارا همواره درنظر داشته باشید یعنی جزخدا کسی برشما فرمانروا نیست وبعد درسایهٔ اطاعت خدا اطاعت رسول و اولی الامر را که زمامداران مسلمانندخواستاراست، ودرحقیقت بااین بیان روشن می-کند که رسول واولی الامر هیچ گونه آمریت ومطاعیت برشما ندارند مگردر سایهٔ اطاعت خدا، امارسول چون معصوم است بدیهیست که در اطاعت او نزاع و کشمکشی رخ نخواهد داد، ولی اولی الامر چون ازخودشماها وبانتخاب خودتان است احتمال آن دارد که بمقتضای بشریت وعدم عصمت برخی از اوامر او مورد نزاع و کشمکش شود، درچنین صورت آن نزاع را بخداو رسول بر گردانید تارفع منازعه نمایند.

البته چنانکه دراخبار تصریح شده بر گردانیدن نزاع بخدا یعنی رجوع بکتاب خدا وبر گردانیدن آن برسول. مقصود سنت رسول الله است، وعجب اینکه در ذیل آیه امر باطاعت قیده ان کنتم تؤمنون بالله والیوم الاخر است، وچنان معلوم میدارد که مخالفت

باحکومت اسلامی علاوه بر اینکه از گناهان بزرگ است اساساً دلیل برعدم ایمان بخدا و روز قیامت است .

آفرین بر فصاحت قرآن و بلاغت این کتاب بزرگ الهی که بادو جمله کوتاه مطالبی را ادا فرموده است که اگر این ناچیز بی تمیز بخواهد آنچه از اشعهٔ تابناك این آیه بر قلبم پرتو می افکند در این اوراق منعکس کنم صدها صفحه آنرا کفایت نمیکند!

تذکاراً نکته‌ای را یادآور میشویم و آن اینست که در کتب تفسیر شیعه ، از ائمه اهل البیت علیهم السلام در تفسیر آیهٔ «ان الله یأمر کم ان تؤدوا الامانات الی اهلها» بیش از پانزده حدیث وارد شده که مراد از ادای امانت در این آیه شریفه آنست که امامی ودایع امامت را بامام بعد از خود بسپارد ، البته در اذهان عامه چنین متبادر است که هر کدام از ائمه اثنی عشر ودایع امامت که در برخی روایات مراد از امانت : البسه و عمامه و عصا و انگشتری رسول خدا بوده و در پاره‌ای مراد از کتاب جفر و جامعه و صحف فاطمه و امثال آن است که هر یك از ائمه در هنگام وفات مثلا آنرا بامام معصوم بعد از خود بسپارد! ما در کتاب ارمغان آسمان وهن اینگونه تفسیر را که پاره‌ای از متعصبین قائلند آشکارا کردیم زیرا برای کمتر امام معصومی اتفاق افتاده که چنین عملی را انجام داده باشد و مراد پروردگار هم در آیهٔ قرآن که شامل عموم مردمان است این نیست ، در اینجا میگوئیم همین تفسیر هم از طرف معصومین سلام الله علیهم تأیید نظریات ماست زیرا بطور مسلم مراد از امام همان حاکم وزمامدار اسلام است که بطریق مشورت و بیعت از میان افراد لایق وعالم امت انتخاب میشود ، چنانکه در محل خود شرح آن با دلیل خواهد آمد ، پس هر گاه امامی در شرف مرگ یا در حال خلع از امامت است باید ودایع امامت و دستگاه حکومت و خلافت را با تمام اسرار و رموز و امور محرمانه وغیره آن بحاکم وزمامدار بعد از خود بسپارد و همین است مقصود معصومین علیهم السلام از تفسیر آیهٔ شریفه و در هر صورت منافی ومخالف آنچه گفتیم نیست بلکه جزماً مؤید آن است که آراء افراد در انتخاب و بیعت با حکومت اداء امانتی است که باید باهل آن تسلیم و ادا نمود ، حال البته افراد مردم در ادای امانت لایق واهل را انتخاب مینمایند وزمامدار امت در موقع مقرر ودایع امامت را که همان

دستگاه حکومت است تسلیم امام و حاکم بعداز خود مینماید. یعنی خلافت وسلطنت وامامت وهرچه میخواهی بنام ، ارث پدر کسی نیست که آنرا بپسر یا اقارب خود یا هر کسی که دلخواه اوست ببخشد بلکه امر حکومت دراسلام ، مال مردم است ولایق آن کسی است که اهلیت دارد پس باید امانت مردم را بخود مردم یا باهل آن یعنی کسیکه لایق سلطنت است سپرد . ودرحقیقت این معنی ازمصادیق بزرگ اداء امانت است

این بندهٔ نگارنده در تبیین و تفسیر آیهٔ شریفه اطیعوالله واطیعوا الرسول و اولی الامر منکم در کتاب (ارمغان آسمان) ازصفحه ۸۳ تا ص ۱۰۷ فصل مشبعی دراطراف تفاسیر غلطی که از این آیه کرده اند آورده و تمام اشکالات واشتباهات وارده را بتوفیق خداوندی رفع کرده ام بدان کتاب مراجعه شود . زیرا هیچ فرد علاقمند بحقیقت از آن کتاب بی نیاز نیست .

در اینجا نکاتی چند بر آنچه در آن کتاب آورده ایم می افزائیم .

۱ - چنانکه در آن کتاب بتفصیل مدلل نمودیم مراد از اولی الامر حکام و زمامدارانیند که بطریق مقرر درشرع از طرف مردم انتخاب میشوند و اطاعت چنین کسانی است که گاهی مورد تنازع واقع میشود واطاعت ائمهٔ معصومین با آن نصوص متواتره که شیعه در کتب خود دارد هرگز مورد نزاع و کشمش نمیگردد . که بخدا ورسول برگردانیده شود تا خداورسول رفع نزاع نمایند ! زیرا فرمان معصوم درنظر شیعه ، تالی تلو فرمان خداورسول است ، چنانکه در همین آیه ادعا کرده اند که اطاعت بی قید وشرط اولی الامر دال بر اینست که مراد از اولی الامر ائمه معصومین است وما در کتاب فوق الذکر بنحواوفی ثابت نمودیم که در این آیهٔ شریفه بیش ازتمام احکام وفرامین الهیه قید وشرط شده وچون در اطاعت معصوم نزاعی نیست ، بهمین دلیل مراداز اولی الامر دراین آیه فقط ائمهٔ معصومین نیستند .

۲ - هیچیك ازائمه معصومین جز امیر المؤمنین که چهارسال واندی وحضرت امام حسن درحدود شش ماه متصدی امر حکومت نگردیدند که مصدر امر ونهی شوند پس امر باطاعت کسانی که هیچگاه امر ونهی ازخود نداشتند امری است عبث که

نعوذبالله صدور آن از ناحیهٔ حضرت پروردگار هرگز روا نیست تعالی الله عن ذالك علواً کبیر و اگر اطاعت معصومین یعنی گوش دادن با حادیث واخباری که آنان از قول رسول مختار ﷺ یا تفسیر کتاب پروردگار میکنند چنانکه شأن معصومین همین بوده اینگونه تفسیر بسیار غلط و سخیف است زیرا هیچکس گوینده حکم و بیان کننده حدیثی را اولی الامر نگفته وشنیدن حدیث اورا اطاعت نامیده است، و اگر بناچنین باشید مسلمانان مأمورند هر کسی را که دعوت بخدا وحقیقت کند و بیان احکام شریعت نماید باو گوش دهند پس انحصار آن بائمهٔ معصومین علیهم السلام بسی نابجا وظالمانه و ناروا است ودراینصورت شمارهٔ اولی الامر در هرزمان پیش از هزاران خواهدبود

۲-« یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین لله شهداء بالقسط و لا یجرمنکم شنأن قوم علی ان لا تعدلوا اعدلو» یعنی ای کسانیکه ایمان آورده اید برای خدا گواهان پایدار در عدالت بـاشید و دشمنی گروهی شما را وادار نکند که عدالت نورزید عدالت ورزید) پس حاکم اسلام هرگاه مثلا بدادگری وقضاوت بین مسلمین و یهود یا اعداعدو اسلام بنشیند نباید از جادهٔ عدالت منحرف گردد وهمین خاصیت و کیفیت است که میتواند مسلمانان را بر عموم جهانیان سمت ولایت و سرپرستی دهد، زیرا در دین اسلام هیچ تفاوتی بین پیروان مذاهب دیگر و مسلمانان در حکومت و دادگری نیست .

۳ «یا ایها الذین آمنو کونوا قوانین بالقسط شهداء علی انفسکم او الوالدین و الافربین ان یکن غنیاً او فقیراً فالله اولی بهما فلاتتبعوا الهوی ان تعدلوا و ان تلوا او تعرضوا فان الله کان بما تعملون خبیراً»

سوره النسا آیه ۱۲۵

ای آنچنان کسانی که ایمان آورده اید بانصاف و عدالت پایدار باشید و برای خدا گواهی دهید هرچند برضرر شما یا پدرو مادر و نزدیکان باشد خواه توانگر و خواه فقیر، خدا برعایت ایشان شایسته تر است پس پیرو هوا مباشید، اگر رخ بنابید یا اعراض کنید خدا از اعمالی که میکنید آگاه است .

٤ و ٥ و ٦ مفهوم قوله تعالی «ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئك هم الفاسقون ـ ـ الکافرون ـ الظالمون» کسانیکه بآنچه خدا نازل فرموده است حکم نکنند آن جماعت فاسقند و در آیه دیگر کافرند و در آیه دیگر ظالمند.

٧ـ سوره مائده آیه ٤٢ **وان حکمت فاحکم بینهم بالقسط ان الله یحب المقسطین** اگر حکم راندی پس در میان ایشان بدادگری و عدالت حکومت کن که خدا دادگران را دوست میدارد.

٩ـ الانعام آیه ١٥٢ **فاذا قلتم فاعدلوا ولو کان ذا قربی و بعهد الله اوفوا ذالکم وصاکم لعلکم تذکرون** همینکه سخن گوئید دادگر باشید و گرچه بر علیهٔ خویشاوند باشد و بپیمان خدا وفا کنید خدا چنینتان وصیت میکند تا شاید شما پند گیرید.

١٠ـ الاعراف آیه ٢٩ **قل امر ربی بالقسط** (بگو: پروردگار با نصاف و عدالت امر فرموده است)

١١ـ الاعراف ١٨١ **وممن خلقنا امة یهدون بالحق و به یعدلون**

یعنی و از کسانی که آفریده‌ایم جماعتی هستند که بحق هدایت می کنند و بحق بعدالت میپردازند.

پس حتماً درمیان بندگان خدا همیشه طائفه ای هستند که بحق هدایت و بحق عدالت می کنند

١٢ـ حمعسق آیه ١٥ **وامرت لا عدل بینکم** یعنی و مأمور شده‌ام تا بین شما عدالت ورزم.

١٣ـ حمعسق آیه ١٦ **الله الذی انزل الکتاب بالحق والمیزان** خداست که کتاب و مقیاس عدالت را بحق نازل کرد) مگر نه اینست که کتاب وسنجش عدالت برای اجرای آن در بین مردم است؟

١٤ـ الحجرات آیه ٩ **واقسطوا ان الله یحب المقسطین** و انصاف و عدالت پیشه کنید که خدا عدالت پیشگان رادوست میدارد و جمله بالای آن «فاصلحوا بینهما بالعدل» است. یعنی بین ایشان بعدالت اصلاح کنید)

۱۵ـ الحدید آیه ۲۵ «لقدارسلنا رسلنا بالبینات وانزلنامعهم الکتاب والمیزان لیقوم الناس بالقسط»

یعنی در حقیقت ما پیغمبران خودرا با معجزات ودلایل روشـن فرستادیم و با ایشان کتاب وقانون نازل کردیم تامردم را بعدالت وداد گری بر پای دارند) وچون مسلم است که بدون حکومت امکان ندارد که مردم را بعدالت وداد گری واداشت پس معلوم میشود مقصود: از ارسال رسل وانزال کتب که نتیجه آن واداشتن مردم بعدالت است تنها در تشکیل حکومت است . ومن نمیدانم صریحتر از این آیه در لزوم و وجوب حکومت چه چیز بایدباشد ؟ !

پس آیا آن کسی که امورحکومت را نادیده می انگارد ومهمل میگذارد نه آنست که تمام زحمات انبیارا ناچیز گرفته وهمه آنچه را که پیغمبران و کتب الهی برای آن آمده اند یعنی مردم را بعدالت وانصاف واداشتن ضایع و باطل می کند ؟ واین عمل اگر مساوی با کشتن پیغمبران نباشد باری از آن کمتر نیست !

نعوذ بالله من ظلمات الجهل والعصبیة !

وجوب حکومت در اسلام

۲ ـ از نظر سنت :

بر هیچ فرد مطلعی مخفی نیست که ذات مقدس حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله در مدت بعثت ورسالت خود متصدی امور حکومت وزمامدار سیاسی امت بود وپس از رحلت حضرتش بلافاصله مسلمین وصحـابهٔ بزرگوار آنجناب بتعیین تکلیف امر حکومت پرداختند وحتی آن را بر تجهیز وتغسیل وتکفین ودفن جنازهٔ مطهر مقام رسالت مقدم داشتند واین امر بجهت عظمت واهمیت موضوع حکومت بود ، وحقاً هم بایدچنین باشد وعلت این اقدام بجا بعدازاین درمحـل خودمکشوف خواهدشد انشاالله . از آن ببعد همواره مسلمانان درامر حکومت وسلطنت که درلسان شرع بامامت وخلافت تعبیر شده سعی کـافی وجد وافی مبذول میداشتند وآن را بزرگترین فریضه وعظیمترین

حکم آسمانی گرفته درامر آن اهتمام داشتندواز بذل مال وجان در حصول این مقصود دریغ نمیکردند تا آنکه بدبختانه بعللی که شاید شرح آن در این رساله بیاید . حکومت اسلامی تبدیل بسلطنت کسری و قیصر گردید وبجهت اختلافی که مسلمانان در اینموضوع پیدا کردند والبته زمینهٔ آن از سقیفهٔ بنی ساعده ریخته شد امر حکومت اسلامی از آن ارزش وعظمت افتادخصوصاً هنگامیکه سلطنت بدست آل عباس افتاد واجانب و ایرانیانی که چندان بمبانی اسلام آشنائی وشاید عقیده نداشتند(مانند آل برمك) برای احیای مراسم مجوسیت وزنده کردن سنن وآداب ایرانیت بکلی امر حکومت راد گرگون کرده واز آن سادگی خاص اسلامی وحدود ومقررات دینی بیرون بردند ، تاشد آنچه شد که تاریخ حاوی وحاکی این قضیهٔ عبرت انگیز ودردناك است، پس از آن مسئلهٔ حکومت موضوعی شد که ارلحاظ گفتگو وجدل بسیار بزرگ ومهم واز لحاظ صورت وعمل بسی کوچك و ناچیز گردید واین حدیث صداقت مشحون نبوی مصداق کامل خودرا یافت که: «اذا اراد الله بقوم شراً أكثر فيهم الجدل وقل فيهم العمل»(همینکه خدا بقومی بدی خواسته باشددر میان ایشان جدل و گفتگو زیادوعمل کم میشود)

هر کس اندك اطلاعی ازاحکام ومعارف اسلامی داشته باشد میداند که مسئله امامت که همان موضوع حکومت است ، دراسلام چه مقامی دارد وچه مقدار کتاب وتألیفات ورسائل ومقالات دراین باره پرداخته وچه هنگامه‌ای برپا ساخته‌اند! اما بدبختانه از کثرت قال وقیل مطلب را ازاصل خود خارج وبمیدانی انداخته‌اند ! که قضیه بکلی صورت دیگر گرفته ویکباره ازدائره عمل بیرون رفته وفقط جنبهٔ جدل دارد ، زیرا امامت که همان زمامداری وتمشیت امورسیاسی ملت اسلامی است در هیچ مکان و زمانی تعطیل بردار نیست متأسفانه بصورتی در آمده که می‌بینید : (۱)

---

(۱) مرحوم آیت‌الله سیداسدالله خارقانی در کتاب (محوالموهوم وصحوالعلوم) ص ۴۰ مینویسد :

خلافت وسلطنت بمنزلهٔ دست است نسبت بجسد مقدس اسلام ، قلب ودماغ اسلام که حاکم مطلق است عبارت ازکتاب وسنت است ، دولت اسلامی دست و آلت اجرا است

حکومت در شیعه از لحاظ شرائط جنبهٔ نبوت و بالاتر گرفته و بصورت یك موضوع ایده آلی و آرزوی خیالی در آمده گذشته از جنبهٔ تشریع و تقنین که خاص مقام رسالت است مقام تربیت موجودات و تدبیر امور ارضین و سماوات و تنظیم و تنسیق مراحل حیات و ممات کائنات را بعهده دارشده که « بیمنه رزق الوری و بوجوده ثبتت الارض والسماء »

و با اینکه میلیونها جلد کتاب در موضوع امامت که همان حکومت است از طرف دانشمندان اسلام تألیف شده بدبختانه حتی یك رسالهٔ کوچك هم در این باب که تکلیف مردم و حاکم را در این خصوص تعیین و روشن کند ننوشته اند و بدتر از آن، که درمیان هزاران مسائل دینی که بوسیلهٔ وعاظ و مبلغین و مسئله گویان همیشه در مجالس و محافل دینی گفته میشود تا کنون شنیده نشده که یکی از آنان کمترین اشاره‌ای در باب تکالیف مردم در این موضوع مهم نمایند، و همچنان مطلبی باین عظمت و اهمیت را در گرو ظهور مهدی موعود گذاشته و خود را غیر مسئول و مقتضی الحصول پنداشته اند !

شرح این حرمان و این خون جگر این زمان بگذار تا وقت دیگر

مراد از کلمهٔ امام در شرع اسلام شخص حاکم است

در دین حنیف و مذهب شریف اسلام، موضوع امامت جز تصدی شغل حکومت و زمامداری امور سیاسی و اجتماعی امت نیست و ما برای آندسته از خوانندگان که چندان اطلاعی از وضع و معنای کلمه (امام) ندارند، نمونه‌ای چند از کتب حدیث و فقه می آوریم تا معلوم شود که مراد از استعمال کلمهٔ امام جز شخص حاکم اسلامی نیست و بقیهٔ حرفهائی که در این باره گفته اند بلاطائلات شبیه است و فائده‌ای جز انحراف فکر و انصراف ذهن مردم از موضوع حکومت ندارد و نتیجه آن جز خواری و ذلت و گرفتاری و نکبت نیست چنانکه هم اکنون در تمام جوامع اسلامی اعم از سنی و شیعه آثار این وضع ذلت بار مشهور و موجود است .

(۱) ـ حضرت سید الساجدین زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام در مسأله حقوق منقوله در کتاب تحف العقول و سایر کتب معتبره میفرماید : « و کل سائس امام »

یعنی هر سیاستمدار زمامداری امام است)

۲ — امیرالمؤمنین علی علیه السلام درنهج البلاغه وسایر کتب معتبره میفرماید : « و لقدعلمتم انه لاینبغی علی الفروج والمغانم والاحکام وامامة المسلمین البخیل فتکون فی اموالهم نهمة ولا الجاهل فیضلهم بجهله و لا الجافی فیقطعهم بجفائه ولا الحایف فیتخذ قوماً دون قوم ولا المرتشی فی الحکم فیذهب بالحقوق ویقف بها دون المقاطع ولا المعطل للسنة فیهلك الامة »

مضمون فقرات مبارکه آنستکه امامت شایسته آن کسی نیست که بخیل است ونه آنکه جاهل است ونه آنکه ستمکار است ونه آنکه حیف ومیل کننده اموال مسلمین است ونه آنکه رشوه گیر است ونه آنکه سنت واحکام الهی رامعطل وموقوف کننده است

پس هر کس که دارای این صفات رذیله نباشد شایسته امامت است ونداشتن این رذائل منحصر بمعصوم نیست و درمردم افراد بسیاری ازاین صفات مبری وواجد عکس آن یعنی سخا وعلم ورحم واعتدال و عفت و تابع و مجری سنت هستند و البته چنین کسانی شایسته امامت یعنی زمامداری ملت وپیشوائی امتند .

۳ — ونیز امیرالمؤمنین درنصیحت خود بعثمان میفرماید :«واعلم ان افضل عبادالله عندالله امام هدی وهدی فاقام سنة معلومة وامات بدعة مجهولة . . . وان شر الناس عندالله امام جائر . بهترین مردم خدا امام عادل و بدترین آنها امام جائر است

پرواضح است که آن تعریف وتوصیف پیشوای سیاسی وزمامدار حکومت وسلطنت است

٤ — درجلد هشتم بحارالانوار ص ٦٨٠ ودر جلد دوم مستدرك الوسائل ص ٢٥٥ ازکتاب الغارات ابراهیم بن محمد ثقفی .

« عن مسیرة قال قال علی علیه السلام قاتلوا اهل الشام مع کل امام بعدی» درمستدرك الوسائل جلد ۳ ص ۲۵۱ از اختصاص شیخ مفید : عن رسول الله صلی الله علیه وآله قال ان شر الناس یوم القیامه المثلث قیل وما المثلث یا رسول الله قال الرجل یسعی لاخیه الی امامه لیقتله فهلك واخاه وامامه بدیهی است مراد از امام دراین مقام زمامدار سیاسی غیر معصوم است ازچند جهت .

۵ـ در بحار الانوار جلد ١٦ ص٣ از خصال صدوق از ابوحمزه ثمالی از حضرت علی ابن الحسین علیه السلام روایت کرده است که آنحضرت در رسالهٔ حقوق خود فرموده است: «حقوق ائمتك ثلاثة اوجبها علیك حق سائسك بالسلطان ثم حق سائسك بالعلم ثم حق سائسك بالملك» یعنی حقوق (امامان: پیشوایان) سه تاست و اجبترین آنها بر تو حقوق سیاستمدار تو در سلطنت است آنگاه سیاستمدار بعلم ، سپس سیاستمدار درملك تا آنجا که میفرماید : « وحق السلطان ان تعلم انك جعلت له فتنة و انه مبتلی فیك بما جعل الله عزوجل له علیك من السلطان و ان علیك ان لا تتعرض لسخطه فتلقی بیدیك التهلكه و تكون شریكاً له فیما یأتی الیك من سوء » یعنی حق سلطان آنست که تو بدانی که خدا ترا وسیلهٔ آزمایش برای او قرارداده و اینکه او در بارهٔ تو مبتلی است بجهة آنکه خدا اورا بر تو سلطنت داده است و اینکه متعرض سخت وغضب او نشوی که خودرا با دستهای خود بهلاکت بیفکنی و در ستم و بدی که از او بتو میرسد شریك باشی ، تا آنجا که میفرماید :«وحق سائسك بالملك بان تطیعه ولا تعصیه الافیما یسخط الله عزوجل فانه لاطاعة لمخلوق فی معصیة الخالق» وحق سیاستمدار مملکت آنست که اورا اطاعت و فرمانبری کنی و نافرمانی نکنی مگر در آنچه خدارا بخشم می آورد برای آنکه هیچ مخلوقی در معصیت خالق دارای طاعت نیست)

پر واضح است که این دو نفر یعنی سلطان وملك هیچکدام امام معصوم نیستند بلکه همان حاکم وزمامدار سیاسی هستند .

٦ـ در کتاب الامامة والتبصرة علی بن بابویه و جلد ١٦ بحار ص٤٦ از ابوبصیر روایت است که از حضرت امام جعفر صادق شنیدم که میفرمود : «و علیکم بالطاعة لائمتکم : یعنی بذلك ولد العباس» یعنی بر شما باد که از پیشوایانتان اطاعت کنید و مقصود حضرت خلفای عباسی بودند) اساساً کلمه امام درصدر اسلام جز بزمامدار سیاسی بتدرت بدیگران اطلاق میشد چنانکه عمار درجنك جمل که دررجز خود خطاب بعایشه نموده میگوید: وانت امرت بقتل الامام ـ وقاتله عندنا من امر (یعنی تو بودی که بقتل امام (عثمان) امر نمودی وقاتل عثمان در نزد ما آن کسی است که امر نمود)

۷ - در کتاب مستدرك الوسائل مرحوم نوری جلد دوم ص۲۵۳ کتاب الجهاد از هدایه حسین بن حمران الحصینی درعذر امیرالمؤمنین بخوارج مینویسد :

«ثم قال علیه السلام و اما حکمی یوم الجمل بما خالفه یوم صفین فان اهل الجمل اخذت علیهم بیعتی فنکثوها و خرجوا من حرم الله وحرم رسول الله صلی الله علیه وآله الی البصرة و لا امام لهم و لا دارحرب یجمعهم فانما اخرجوا عایشة الی ان قال: لم تکن لهم دار حرب یجمعهم ولاامام یداوی جریجهم و یعیدهم ،

یعنی امیر المؤمنین فرمود حکم من در روز جمل که مخالف روز صفین بود برای این بود که از اهل جمل بیعت گرفته بودم و آنها آنـرا شکستند و از حرم خدا و رسول (مکه و مدینه) بیرون رفتند بطرف بصره در حالیکه نه امامی داشتند و نه پادگان جنگی که آنها راجمع آوری کندو عایشه را هم با خود بیرون بردند تا آنجا که فرمود اصحاب جمل دارای پادگانی نبودند که آنها راجمع آوری نموده و امامی نداشتند که مجروحین آنها را مداوا ومجدداً بطرف میدان جنك بر گرداند) سپس در بارهٔ اهل شام فرمود : « لان لهم دار حرب قائما و اماماً منتصباً یداوی جریحهم و یعالج مریضهم) میفرماید : تفاوت اهل شام با اصحاب جمل آنست که اهل شام دارای پادگان جنگی بودند که بر سر پا بود و امامی منتصب و آماده داشتند برای اینکه مجروحان را مداوا و بیماران رامعالجه کند.

محل شاهد ما کلمه امام است که درباره زمامدار اطلاق شده نه امام معصوم :

۸ در تفسیر فرات بن ابراهیم و درمستدرك الوسائل ص ۲۵٤ عن ابیجعفر قال امیرالمؤمنین قاتلوا ائمة الکفر انهم لا ایمان لهم ثم قال هؤلاء القوم هم ورب الکعبه»

یعنی حضرت باقر فرمود امیر المؤمنین میفرمود امامان کفررا بکشید که ایشانرا سوگندو پیمان نیست آنگاه فرمود: پیشوایان کفر همین ها هستند قسم بپردکار کعبه .

۹- درمستدرك الوسائل جلد۲ ص۲٤۲ از جعفریات :«عن علی علیه السلام قال ثلاثه ان انتم علتموهن لم ینزل بکم بلاء :جهادعدوکم واذادفعتم الی ائمتکم حدودکم فحکموا فیها ومالم یترکوا الجهاد (یعنی سه چیزاست که اگر شما آنهارا بدانید بلائی برشما

نازل نمیشود ۱-جهاد با دشمنانتان ۲-و اینکه حدود خودتان را باامامانتان رجوع کنیدتا در بارهٔ آن حکم نمایند ۳ - جهادرا ترك نکرده اید.

۱- در کتاب وسائل الشیعه جلد سوم کتاب القضاء از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل است که بکمیل فرمود: یا کمیل لاغزو الامع امام عادل ولا نقل الاعن امام فاضل) یعنی ای کمیل جهاد نمیتوان کرد مگر باامام عادل و نقل احکام نباید کرد مگر از امام فاضل اینك ما بازهم از کتب معتبره شیعه کلمه (امام) را که فقط بزمامدار سیاسی مسلمین اطلاق شده ووجودش درهمه ازمنه واعصار وحضورش در تمام امکنه وامصار برای اجرای احکام وحدود لازم و بر مسلمین تعیین وانتخاب او بدین منظور واجب است میآوریم تا اندك شبهه‌ای بر اهل انصاف باقی نماند که جمیع آنچه دربارهٔ امامت واهمیت آن گفته شده ناظر بحاکم وزمامدار سیاسی امت است

در کتاب عظیم القدر تهذیب الاحکام شیخ الطائفه محمدبن الحسن الطوسی جلد دهم چاپ نجف کتاب الحدود ازصفحه ۷ در حدیث بیستم وحدیث شصتم درص ۲۰ وحدیث ٦۱ درص ۲۱ وذیل حدیث ۷۳ در ص ۲٤ وحدیث ۸٦ ص ۲۷ ودرحدیث ۱۱۳ و۱۱٤ و۱۱٥ و۱۱٦ ص ۳٤ وحدیث ۱۱۹ ص ۳٥ که اکثر این احادیث در درفروع کافی ومن لایحضره الفقیه واستبصار نیز موجوداست کلمه امام منحصراً دربارهٔ امام حاکم وزمامدار مسلمین اطلاق شده ودرحدیث ۱٥۷ ص ٤٤ که درفروع کافی جلد ۲ ص ۳۱۷ است حضرت صادق سلام الله علیه صریحاً میفرماید: «الواجب علی الامام اذا نظر الی رجل یزنی ویشرب خمراً ان یقیم علیه الحدّ ولا یحتاج الی بینة مع نظره لانه امین الله فی خلقه» تا آنجا که میفرماید: «ان الحقّ اذا کان لله فالواجب علی الامام اقامته واذا کان للناس فهو للناس»

یعنی بر امام واجب است که هنگامیکه نظر کند بمردیکه زنا میکند و شراب مینوشد بر او اقامه حدّ نماید و با دیدن خود امام، دیگر احتیاج ببینه وشاهد نیست برای اینکه او امین خدااست درمیان خلق تا آنجا که میفرماید. حق هرگاه مال خدا باشد برامام اقامهٔ آن واجب است (مانند حدود) واگر مربوط بمردم باشد

(مانندقصاص) دراختیارخود مردم‌است (که‌اجرا کند یا نکنند)

وهمچنین در حدیث ۱۶۵ص۴۶ که در فروع کافی جلد ۲ ص۳۰۹ ودرمن لایحضره الفقیه جلد ٤ ص ۵۲چاپ نجف وحدیث ۱۶۷ ص ٤۹ که در فروع کافی جلد ۲ ص ۳۰۸ ودر من لایحضره الفقیه جلد ٤ ص۲٦ درج است ودر حدیث ۲۵۰ ص ٦۷ که درفروع کافی جلد۲ ص ۳۰۸ و در من‌لایحضره‌الفقیه جلد ٤ص ۲٦درج است ودر حدیث ۲۵۰ ص ٦۷ که در فروع که در فروع کافی جلد ۲ ص ۲۹۵ ودر حدیث ۲٦۲ ص ۷۰ که در فروع کافی جلد ۲ ص ۲۹۷ درج است و در حدیث۲۹۱ ص۷٦ که‌در کافی جلد ۲ ص ۲۹٦ ودرمن‌لایحضره‌الفقیه‌جلد ج٤ص ۵۰ درج‌است‌ودر حدیث ۳۲۲ وحدیث۳۲٦و۸۳در کافی جلد ۲ ص ۳۰۹ودر من‌لایحضره الفقیه جلد٤ ص ۳۸ درج است و در حدیث ٤۲۹ ص ۱۱۱و حدیث ٤٤۱ ص ۱۱۲ که در استبصار جلد٤ص۲۵۱ ودرفروع کافی جلد۲ ص۳۰۸ درج‌است ودرحدیث ۲۹٤ ص۱۲۳ که‌در استبصار جلد٤ص۲۵۱ودرفروع کافی۲ص۳۰۹ درج است ودرحدیث ٤۸۵ ص ۱۲٤ که دراستبصار جلد٤ص۲۵۱ ودر فروع کافی جلد ۲ ص ۳۰٦ درج است ودر حدیث ٤۸۵ ص صدو بیست‌وچهار که دراستبصار جلد چهار صفحه ۲۵۱ ودرفروع کافی جلد دو صفحه سیصدو نو درج است‌ودرحدیث چهار صدو نودوشش صفحه صدو بیست و چهار که در استبصار جلد چهار صفحه دویست و سی و دو و در کافی جلد دو صفحه سیصدو نو ودر من لایحضره الفقیه جلد چهارم صفحه پنجاه ودو درج است‌و در حدیث ٤۹۸ صفحه‌صد و بیست‌وچهار ودر حدیث پانصد و چهار صفحه صدو بیست‌و شش‌ودرحدیث‌پانصدوده‌صفحه‌صدو بیست‌وهشت‌ودرحدیث‌پانصدوشانزده‌صفحه۱۲۹ که دراستبصارجلدچهارص‌دویست‌وپنجاه وهفت ودر من‌لایحضره الفقیه‌جلدچهارص٤٤ درج است ودر حدیث پانصدو بیست وچهار وپانصد و بیست‌وپنج‌صفحه صدوسی ودو که در استبصار جلدچهار صفحه ۲۵۷ودر کافی جلد دوصفحه‌سیصدوهفت درج‌است ودرحدیث ۵۲۸ و۵۲۹ ص۱۳۳ که‌در کتاب شریف کافی جلد دوم ص۳۰۷درج‌است وورحدیث ۵۳۵ که در کتاب کافی جلد ۲ ص ۳۰۸ درج است ودرحدیث ۵٤۱ ص

۱۳۷ که در استبصار جلد٤ ص۲۵۳ ودر کافی جلد۲ ص۳۱۰ ودرمن لایحضره الفقیه جلد۳ ص۸۹ درج است ودرحدیث ۵۵۷ ص۱٤۱ که در کافی جلد۲ ص۳۱۰ درج است ودرحدیث ۵۵۸ که در کافی جلد۲ ص۳۰۵ درج است ودرحدیث ۵۸۱ ص ۱٤۸ ودرحدیث ٦۱۷ ص۱۵٤ ودرحدیث ٦۷٤ ص۱۷۰ که در کافی جلد۲ ص ۳٤۳ ودرمن لایحضره الفقیه جلدچهارم ص۱۰٦ درج است ودرحدیث ٦۹٦ ص ۱۷۸ ودر حدیث ٦۹۷ که در کافی جلد۲ ص ۳٤۷ درج است ودرحدیث ۱۰٦۹ ص۲۷۳ که دراستبصار جلد چهارم ص۲۹۷ ودرمن لایحضره الفقیه جلد چهارم ص۱۱۸ درج است وبالاخره در حدیث ۱۱۷۷ ص۳۱۵ که درمن لایحضره الفقیه جلدچهارم ص۱۱۰ درج است واین حدیث آخرین حدیث کتاب حدود تهذیب است درتمام این احادیث کلمه امام اطلاق بحاکم وزمامدار مسلمین شده است نه امام معصوم مقبوض الید .

درپاره‌ای ازاین احادیث بجای کلمه امام، کلمه سلطان ووالی استعمال شده چنانکه درحدیث ۳۳۱ ص ۸٤ که در کافی جلد۲ ص۳۱۳ است کلمه سلطان ودرحدیث ٤۱٤ ص۱۰٦ همین کتاب ، کلمهٔ والی بجای کلمهٔ امام استعمال شده است چنان که شیخ مفیددر کتاب شریف المقنعه ص ۱۰۰ همین کلمه را (سلطان الاسلام) آورده است واحتیاج بتوضیح ندارد که کلمهٔ والی وسلطان، هر گز باما م معصوم اطلاق نمیشود بلکه مقصودهمان زمامدار سیاسی وحاکم دولت اسلامی است وهر گاه ما این کلمه را باامام معصوم اختصاص دهیم درآن صورت شریعت ابدی اسلامرا بصورتی زشت و مسخره العیاذبالله، نسخ ومسخ کرده‌ایم زیرا مقصوداز تمام بیان این احکام آنست که امام که حاکم سیاسی اسلام است حدود الهی را اجرا کند .واگر مراد از کلمهٔ امام دراین مقام امام معصوم باشد، بدیهی است میبایست اکثراحکام اسلامرا معطل وموقوف داشت؛ درصورتیکه بدلیل عقل ، و کتاب وسنت ، شریعت مطهره اسلامی وحدود الهی منسوخ ومعطل نباید باشد چنانکه حضرت امیرالمومنین علیه السلام درحدیث ۲۳ ص ۱۰ کتاب تهذیب شیخ طوسی جلددهم که در کتاب فروع کافی جلد۲ ص ۲۸۹ درج است بخدای متعال عرض مینماید : «انك قلت لنبیك صلى الله عليه وآله فیما اخبرته من دینك یامحمد

من عطل حداً من حدودی فقد عاندنی و طاب بذلك مضادتی » یعنی خداوندا تو پیغمبرت درآنچه از دین خودخبر دادی گفتی : ای‌محمد ﷺ هر که‌حدی از حدود مرا معطل‌دارد درحقیقت با من‌بدشمنی وعناد برخواسته وبدینوسیله‌مخالفت وضدیت بامرا خواسته است .

ودر کتاب شریف فروع کافی جلد دو صفحه دویست ونودو دو که در کتاب تهذیب شیخ طوسی جلددهم‌صفحه۳۸ درج‌است حضرت‌امام محمدباقر علیه‌السلام میفرماید «لا تبطل حدودالله فی‌خلقه‌ولا تبطل‌حقوق‌المسلمین‌بینهم» یعنی نه‌حدود خدادرمیان خلق او باطل میشود ونه‌حقوق مسلمانان بین‌خودشان باطل میشود :

وهمچنین آن‌حضرت‌بر طبق نقل کتاب‌شریف محاسن برقی‌میفرماید :«حد یقام فی‌الارض‌از کی من مطر اربعین لیلة وایامها»

یعنی حدی که‌اقامه شود بر کنش بیش ازباران چهل شب وچهل روزاست وخدای متعال درقرآن‌میفرماید«ومن‌یتعد حدودالله فاولئك‌هم الظالمون» وهمچنین میفرماید . «ومن‌یتعدحدودالله‌فقد ظلم نفسه» که‌مضمون هردرآیه شریفه اینست که کسیکه‌ازحدودالهی تجاوز کند ستمکاراست) ودرفوایداجرای حدود وبرکات آن هر چه گفته شود توضیح واضحات است . آیا با این کیفیت هیچ دیوانه‌ای میتواند بگوید مراداز امام در این احادیث امام‌معصوم‌است واگر اونبود بایداین احکام همچنان‌معطل‌ومنسوخ بماند؟! نعوذبالله من‌غضبه ونستجیر به من سخطه

حسن اتفاق آن که‌درپاره ای‌ازاین احادیث‌بنحوروشن‌وواضح معلوم‌است که امام حاکم ، غیرامام‌معصوم‌است چنانکه‌درحدیث۴۳۹ ص۱۱۱همین کتاب(الحدود) تهذیب شیخ‌طوسی جلددهم حضرت‌امام محمدباقر علیه‌السلام میفرماید :

«اذااخذ رقیق‌الامام لم‌یقطع واذاسرق‌واحدمن رقیقی مال‌الامارة قطعت یده

(یعنی‌هر گاه غلام امام (زمامدار سیاسی) ازبیت المال دزدی کند و گرفتار شوددست اوراقطع نباید کرد اما هر گاه یکی ازغلامان من سرقت کنند دست او بریده میشود) می‌بینید چگونه تصریح میفرماید که غلام‌امام باغلام‌من فرق‌داردرد

صورتی کا خود آن جناب امام معصوم است پس امام ممتاز کس دیگر است .

چنانکه میدانیم درزمان ائمه معصومین (جز امیرالمؤمنین وامام حسن درمدتی اندك) خود آن بزرگواران هرگز مرتکب اجرای حدود نشدند زیـرا حکومت ظاهری نداشتند وتمام حدود بدست همان خلفای جور بنی امیه و بنی عباس اجرا میشد وحتی خود آن بزرگواران برای اینکه حدود الهی معطل نماند کسانی را که مستحق ومشمول حد بودند بهمان والیان جور معرفی مینمودند تاحد راجاری سازند چنانکه در همان کتاب تهذیب جلد دهم ص۱۲۷ حدیث ۵۰۷ جمیل بن دراج میگوید : امـام صادق سلام الله علیه مارا امر فرمود که دزدی را که جوالی ازمن ومعلی بن خنیس دزدیده بود بوالی مدینه (که ازطرف خلفای جور منصوب بود) معرفی کنیم تادست اورا قطع کند و ما نیز چنین کردیم .

و در تهذیب جلد٦ حدیث ۱۱٥٤ ص۳۸۷ ودر کافی جلد اول ص ۳٥۳ حضرت صادق درباره نواصب واهل شرك میفرماید ولولا انا نخاف ان یقتل رجل منکم والرجل منکم خیر من الف رجل منهم لامرناکم بالقتل لهم ولکن ذلك الی الامام !

میفرماید : اگرنه این بود که میترسیم که ازشما کسی کشته شود ویکنفر ازشما بهتر ازهزار نفر اهل شرك و نواصب است هر آینه بشما دستور میدادیم که آنهارا بکشید ولکن این کار مربوط بامام است یعنی حاکم وزمامدار مسلمین باید آنهارا بکشد وبما مربوط نیست می بینید امام معصوم کلمه امام رادرچه مورد استعمال میکند ؟ .

ودرحدیث ٦۲۱ ص۱٥٥ جلد دهم وحدیث ۸۷۱ ص۳۱٤ جلد ششم همین کتاب تهذیب، ازحفص بن غیاث روایت است که ازحضرت صادق سؤال کردم که چه کسی حدود را اقامه میکند سلطان یاقاضی ؟ حضرت فرمود :... اقامة الحکم الی من الیه الحکم یعنی حکم را آنکسی که دارای حکومت است اجرا می کند .

بااینکه بنای ما دراین رساله باختصار است لکن ازآنجائیکه مردم ، خصوصاً ومسلمانان عموماً باین مطالب بیگانه اند ناچاریم برای رفع تمام شکوك وتردیدها بتفصیل بیشتر بپردازیم که کلمه امام وموضوع امامت که این همه روی آن بحث های

لاطائل میشود اکثر أمر بوط بحکومت وزمامداری مسلمین است که بدبختانه از کثرت قال وقیل حقیقت وموضوعیت خودرا ازدست داده است .

درجلد ششم کتاب التهذیب شیخ طوسی کتاب القضاء ص ١٤٣ در حدیث ٢٤٥ و حدیث ٢٥٢ و ٢٥٣ ص ١٤٥ ودر حدیث ٥٩٦ ص ٢٤١ که در استبصار جلد ٣ ص ١٢ و درمن لایحضره الفقیه جلد سوم ٢٤ درج است ودرحدیث ٦١٦ ص ٢٤٥ که دراستبصار جلد ٣ ص ٣٤ ودر کتاب فروع کافی جلد ٢ ص ٣٥٦ درج است ودرحدیث ٧٤٧ ص ٢٧٤ که دراستبصار جلدسوم ص ٣٤ ودرفروع کافی جلد ٢ ص ٣٥٠ ودر من لایحضره الفقیه جلدسوم ص ٦٣ درج است ودرحدیث ٨٦٥ ص ٣١٢ ودر حدیث ٨٧٠ ص ٣١٤ ودرحدیث ٨٧٧ و ٨٧٨ ص ٣١٩ که در من لا یحضره الفقیه جلدسوم ص ٢٠ درج است ودر حدیث ١٠٦٢ ص ٣٦٨ که در کافی جلد ٢ ص ٢٦٣ درج است وبالاخره در حدیث ١١٥٤ ص ٣٨٧ وهمچنین درحدیث ٧٥ جلد سوم ص ٢٠ که در استبصار جلد اول ص ١١٨ ودر من لایحضره الفقیه جلد اول ص ٢٦٧ درج است درتمام اینها کلمهٔ امام بمعنای همان زمامدار سیاسی اسلام است که متصدی امر قضا واجرای احکام ما انزل الله است وهر گاه بخواهیم آن کلمات را بامام معصوم انحصار دهیم یك قلم نه برسراسر شریعت شریعت محمدی کشیده ایم چنانکه عملا کشیده شده است ! واین کاری است که نه تنها ازمسلمان بلکه از هیچ عاقلی سر نمیزند .

خداوند مسلمانان را بدین حنیف اسلام آشنا و رهبری فرماید: انه ولی التوفیق

در اینجا باید ازدانشمندان معذرت بخواهیم که دراینمورد بتوضیح واضح پرداختم ووقت آنانرا درمطلبی که در نزد آنها بسیار روشن است معطل وشاید ضایع کردم اماچون این کتاب برای عموم نوشته میشود ومتبادر دراذهان از کلمه امام همان امام معصوم است .

خواستم بدانند که در بارهٔ این کلمه نیز غلو شده وآنرا ازمعنای حقیقی خود

منحرف ومنصرف کرده اند .

اگر میخواستیم استعمال کلمه امام را که در دین اسلام بمعنای حاکم وزمامدار سیاسی است از روی کتب فقه اسلامی بیاوریم لازم بود اکثر ابواب فقه را که احکام اسلام را موقوف بر وجود حاکم میدانند بیاوریم و بدیهیست که در اینصورت کتاب ما بچه صورتی درمی آمد که مناسب اختصار نبود لذا بهمین قدر اکتفا کردیم وانشاء الله در مطالب مباحث وآتیة این موضوع چون آفتاب در نصف النهار روشن و واضح وبرای اهل حق وطالبان حقیقت کافی ووافی خواهد بود .

علت اهتمام اسلام در امر حکومت و نتیجه گیری

غلط ومخالف

شاید اینکه قضیه امامت راتا این حدعروج داده واز دسترس عمل وفکر عامه خارج ساخته‌اند برای همان اهمیتی بوده که شارع مقدس اسلام برای آن قائل بوده وبدان عنایت واهتمام داشته‌است واین کیفیت وتغییر ماهیت خیلی عجیب وبعید نیست زیرا بهرچیزی که اهمیت فوق‌العاده داده شود معمولا مردم آن را ازحیز عمل خارج ساخته ودر اثر کشمکش جدلی ونزاع لفظی دردائره محال می‌اندازند در حالیکه بایدآن رابیشتر ازهرچیز ازحیث عمل مورد اهتمام وعنایت قراردهند وما احکام بسیاری در دین مبین اسلام داریم که چون ازحیث اهمیت در درجهٔ اولی است دچار چنین سر نوشت شومی‌شده ازحیث عمل در مرتبهٔ آرزو واحلام وگرفتار گفتگو و اختلاف است : مانندجهاد وجمعه وامثال آن

اینك اهمیت مسئله حکومت از نظر سنت

در احادیث بسیار که‌ازپیغمبر مختار وائمه اطهار علیهم صلوات الله الملك الجبار شرف صدور یافته بزرگترین فریضهٔ الهیه برامت مرحومه و مهمترین احکام در ملت اسلام مسئله وموضوع ولایت وامامت است

ومضمون برخی ازآن احادیث اینست که خداوند بر بندگان خود پنج چیز را فرض فرموده که نماز وروزه وزکوة وحج وولایت است ومهمترین آنها ولایت است که همان امر حکومت است ؛ هرچند برای تن زدن ازاین وظیفه، حکم ولایت را هر کس بسلیقهٔ خودمعنائی کرده است ولی هرذیشعور منصفی که عقل وشرع را مقتدای خود قرار دهد تصدیق خواهد نمود که ولایت جز امر حکومت نیست و انشاالله عنقریب این حقیقت درهمین کتاب برارباب انصاف روشن خواهد شد

احادیثی که مهمترین فریضهٔ الهیه را حکومت و ولایت میداند

۱ ـ درجلد هجدهم بحارالانوار ص ۱۳ ازمجالس صدوق روایت کرده است .
«عن زرارة عن ابیجعفر علیه السلام » قال بنی الاسلام علی خمسة اشیاء علی الصلوة والصوم والزکوة والحج والولایة قال زرارة فای ذلك افضل قال الولایة لانه مفتاحهن و الوالی هوالدلیل علیهن (یعنی حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود: اسلام بر پنج چیز بنا شده است ؛ بر نماز وروزه وزکوة وحج وولایت زرارة گفت کدام یك از آنها افضل است فرمود ولایت زیرا آن مفتاح این اعمال است ووالی کسیستکه دلیل براین اعمال است) وامیرالمؤمنین در عهدنامه خودبمالك اشتر والی را بدینگونه تعریف مینماید و « و انما الوالی بشر لا یعرف ماتواری عندالناس من الامور و در کافی حضرت صادق میفرماید ان هشاماً کان هو الوالی

معطل خواهد ماندچون بدون وجودحاکم ووالی اکثر احکام اسلام موقوف و چنانکه معلوم است جمعه و جهاد و حدود ودیات بعلاوه عدم وجود حکومت منجر باشاعهٔ فسق وفساد گردیده جامعه را بطرف هرج ومرج و نابودی سوق خواهد داد ازاین جهت ضابط و جامع تمام احکام است .

۲ این حدیث بعبارت دیگر : « نبی الاسلام علی خمس الصلوة والزکوة و الحج و الصوم و الولایة ولم ینا داحد بشی کما نودی بالولایة فاخذا لناس باربع و ترکوا هذه فلو ان احداً صام نهاره و قام نهار. و قام لیاه و مات بغیر ولایة لا یقبل له صوم ولا صلـوة » (میفرماید : اسلام بر پنج چیز بنا شده است . نماز و زکوة و حج و روزه و ولایت و هیچکسی بچیزی اعلام نشده چـنانکه بولایـت اعلام شده اما مردم آن چهار (نماز وزکوة وحج وروزه) را گرفتند واین یکی (ولایت) را واگزار نمودند و حال اینکه اگر کسی روز خودرا بروزه وشب خود

علت اهتمام اسلام در امر حکومت و نتیجه گیری

غلط و مخالف

شاید اینکه قضیهٔ امامت را تا این حد عروج داده وازدسترس عمل و فکر عامه خارج ساخته اند برای همان اهمیتی بوده که شارع مقدس اسلام برای آن قائل بوده وبدان عنایت واهتمام داشته است واین کیفیت وتغییر ماهیت خیلی عجیب و بعید نیست زیرا بهر چیزی که اهمیت فوق العاده داده شود معمولا مردم آن را ازحیز عمل خارج ساخته ودراثر کشمکش جدلی و نزاع لفظی در دائرهٔ محال می اندازند! درحالی که باید آن را بیشتر ازهرچیز مورد اهتمام وعنایت ازحیث عمل قرار دهند وما احکام بسیاری دردین مبین اسلام داریم که چون ازحیث اهمیت دردرجهٔ اولی است دچار چنین سرنوشت شومی شده ازحیث عمل درمرتبهٔ آرزو واحلام و گرفتار گفتگو و اختلاف است. مانند جهاد وجمعه وامثال آن.

اینك اهمیت مسئلهٔ حکومت از نظر سنت

دراحادیث بسیار ازپیغمبر مختار وائمه اطهار علیهم صلوات الله الملك الجبار شرف صدور یافته که بزرگترین فریضهٔ الهیه برامت مرحومه و مهمترین احکام برملت اسلام مسئله وموضوع ولایت و امامت است.

ومضمون برخی ازآن احادیث اینست که: خداوند بربندگان خود پنج چیز را فرض فرموده که نماز وروزه وزکوة وحج وولایت است ومهمترین آنها ولایت است که همان امر حکومت است. هرچند برای تن زدن ازاین وظیفه، حکم ولایت را هرکس بسلیقهٔ خود معنائی کرده است ولی هر ذیشعور منصفی که عقل وشرع را مقتدای خود قرار دهد تصدیق خواهد نمود که ولایت جز امر حکومت نیست وانشاءالله عنقریب این حقیقت درهمین کتاب روشن خواهد شد.

احادیثی که‌مهمترین فریضهٔ‌الهیه راحکومت‌وولایت‌میداند

۱- درجلد هیجدهم‌بحارالانوارازمجالس صدوق‌علیه‌الرحمه روایت کرد،است:
«. . . وعن زرارة‌عن‌ابیجعفر ؑ قال‌وبنی الاسلام علی‌خمسة اشیاء علی الصلوة و الصوم‌والزکوة والحجّ والولایة‌قال‌زرارة‌فایّ ذلك افضل‌قال:الولایة‌لانه مفتاحهن والوالی‌هوالدلیل علیهن(یعنی حضرت‌امام محمدباقر ؑ فرمود: اسلام‌برپنج‌چیز بناشده‌است : بر نماز وروزه وزکوةوحج‌وولایت.زراره گفت کدام یك‌از آنها افضل است حضرت فرمود: ولایت،زیرا آن‌مفتاح این اعمال است ووالی کسی است که دلیل‌وراهنما براین اعمال‌است) واحتیاج بتوضیح ندارد که ولایت،،حکومت استو والی‌حاکم،وکلمهٔ‌والی‌دراحادیث معصومین‌علیهم‌السلام‌هم‌جز باینمعنی‌نیست چنانکه امیرالمؤمنین ؑ درعهد نامه‌خود بمالك‌اشتر،والی رابدینگونه تعریف مینماید:«و انماالوالی بشرلایعرف ماتواری عنه‌الناس من‌الامور»(یعنی‌جز این نیست که والی نیزبشری‌است که‌اموری‌را که‌مردم‌ازاومستورمیدارندنمیتواندتمیزوتشخیص‌دهد) و درخبرکافی‌حضرت‌صادق ؑ میفرماید: «انّ هشاماً کان هوالوالی» یعنی‌همانا هشام والی‌است) ودراحادیث حج‌است که «من‌ترك الحجّ کان‌علی‌الوالی‌جبره» یعنی هر- که‌حج راترك کند برحاکم وزمامدار است که‌او را بانجام حج‌مجبور نماید) پس کلمهٔ والی‌هرگز بامام معصوم وولایت دراینمورد بمعنای‌دوستی اهل‌بیت که پاره ای ازشارحین احادیث گرفته اند اطلاق نمیشود و همـان زمامدار و فرمانروای اسلامی است که می‌باید مجری احکام‌اسلام باشد.

وچنانکه معلوم‌است بدون‌وجود والی وحاکم اکثر احکام اسلام معطل و موقوف‌خواهد ماند،چون جمعه وجهاد وحدودودیات وسایر احکام حیات‌بخش الهی، بعلاوهٔ‌اینکه‌عدم‌وجودحکومت منجرّ باشاعهٔ‌فسق‌وفساد گردیده جامعه‌رابطرف هرج‌ومرج‌وبالاخره بنابودی‌سوق‌خواهدداد . ازاین‌جهت موضوع ولایت ووجود

والی ضابط وجامع جمیع احکام است ودرشریعت اسلامی دارای مهمترین مقام.

۲ـ همین حدیث بعبارت دیگر : وبنی الاسلام علی خمس: الصلاة والزکوة و الحج والصوم والولایة ولم یناد احدبشیء کمانودی بالولایة فاخذالناس باربع وترکوا هذه فلوان احداً صام نهاره وقام لیله ومات بغیرولایة لایقبل له صوم ولاصلوة (یعنی اسلام بر پنج چیز بناشده است : نمازوزکوة وحج وروزه وولایت، وهیچ کس بچیزی دعوت نشده مانند آنچه که دربارهٔ ولایت دعوت شده است امامردم آن چهار (نماز و زکوه وحج وروزه) راگرفتند واین یکی (ولایت) راترك کردند وحال اینکه اگر کسی روزخودرا بروزه وشب خودرارا بعبادت ونماز بگذارند و بدون ولابت بمیرد نه روزه از اوقبول خواهد شد و نه نمازمی بینید که دراین حدیث شریف چگونه ولایت وحکومت رامهمتر ازنمازوروزه میشمارد ؟!

در کتاب شریف کافی پس ازذکرحدیث فوق مینویسد : « اقول : الجهاد من توابع الولایة و لوازمها و یدخل فیه الامر بالمعروف والنهی عن المنکر» چون درحدیث مذکور از جهاد که ازارکان عظیمه اسلام است و همچنین ازامر بمعروف ونهی از منکر ذکری نشده میفرماید : جهاد وامر بمعروف ونهی ازمنکر ازتوابع حکومت و ولایت هستند یعنی وقتی که حکومت بود آنها خود بخودخواهند بود .

۳ ـ سید مرتضی علم الهدی رحمةالله علیه از تفسیر نعمانی نقل نموده که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرائض راشمرد تا آنجا که فرمود : **ثم الحج ثم الولایة وهی الخاتمة والحافظة لجمیع الفرائض والسنن** (یعنی آنگاه پس از حج ولایت است وآن خاتمه وحافظ جمیع فرائض وسنن است) .

احادیثی که دراین باب وباین مضمون وارد شده بسیاراست ناچار بهمین قدر اکتفامیکنیم ونکته‌ای رایادآورمیشویم :

پاره‌ای ازشارحین احادیث که بعللی نمیخواسته اندتسلیم امرحکومت شوند کلمه ولایت رادراینجا بمعنی دوستی اهل بیت عصمت گرفته‌اند و گفته‌اند کلمهٔ ولایت بکسر واو بمعنی حکومت و سلطنت است وبفتح واو بمعنی نزدیکی و دوستی است و

دراین روایات بفتح واو است پس این کلمه بمعنی دوستی اهل بیت است وشما خوانندهٔ عزیز اگر اهل انصاف وتمیز باشید میفهمید که دراین گفتار چقدر ازراه صواب دورو ازطریق حق وحقیقت مهجور افتاده اند! زیرا.

اولا ـ متن روایات خود دالّ است براینکه مراد از ولایت همان سلطنت وحکومت است چنانکه درحدیث دوم فرمود: والوالی هو الدلیل علیهن» وحضرت امیر المؤمنین عليه‌السلام فرمود: الولایة حافظة لجمیع الفرائض والسنن.

ثانیاً. شارحین عظیم الشانی مانند مرحوم کلینی میفرماید: «الجهاد من توابع الولایة ویدخل فیه الامر بالمعروف والنهی عن المنکر» وپرواضح است که دوستی اهل بیت معنای جهاد وامر بمعروف ندهد وتنها دوست ودوستی نمیتواند مجری جهاد وامر بمعروف ونهی ازمنکر شود، پس این تعبیر وتفسیر بسیار نامربوط است.

ثالثاً: ولایت اهل بیت چنانکه درمسائل اعتقادیه گفته اند جزو اصول دین است وحال اینکه دراینجا گفتگو ازفروع واحکام است.

٤ ـ دراختصاص مفید وجلد شانزدهم بحارالانوار ص ٢١٤ « قدروی بعضهم عن احدهم علیه السلام قال الدین والسلطان اخوان توأمان لابدّ لکلّ واحد منهما من صاحبه و الدین اسّ والسلطان حارس و ما لا حارس له ضایع » میفرماید بعضی از علماءِ ازیکی از معصومین علیهم السلام روایت کرده اند که آنحضرت فرمود: دیانت وسلطنت دو برادرند که باهم دوقلو هستند که ناچار است که یکی از آنها بادیگری باشد، دین اساس و پایگاه است و سلطنت حارس ونگهبان، وهر چیزی که بدون نگاهبان باشد ضایع خواهد بود.

٥ ـ در عیون اخبار الرضا و علل الشرایع و جلد هفتم بحار الانوار ازحضرت رضا علیه السلام درباره امامت و پیشوائی سیاسی او در حدیثی میفرماید «ان الامامة اسّ الاسلام و فرعه السامی» تا آنجا که میفرماید: « وامضاء الحدود والاحکام و منع الثغور والاطراف »(یعنی امامت و حکومت و سلطنت اساس و پایگاهٔ اسلام است و سقف بلند آن است تا اینکه میفرماید: بوسیلهٔ امامت است که

حدود و احکام دین اجرا میشود وسرحدات واطراف کشور محفوظ میمانند .

و از همین جهت است که شارع مقدس در شناختن پیشوای سیاسی امت آن همه تأکید و امر بدقت فرموده آن اندازه اهمیت میدهد .

درهمین حدیث حضرت رضا علیه السلام میفرماید «والامام یحلل حلال الله ویحرّم حرام الله و یقیم حدودالله ویذبّ عن دین الله» یعنی پیشوای سیاسی امت است که حلال خدارا حلال و حرام خدا را بحال حرامی نگاهداشته اجرا میکند و حدودخدارا بر پا میدارد و از دین خداحمایت و نگاهداری میکند) و پر واضح است که چنین کسی جز حاکم اسلامی و پیشوای سیاسی مردم نیست وشامل ائمهٔ معصومین که متصدی امر حکومت نبودند نمیشود .

۶ـ تعریفی است که حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام درخطبهٔ «رویه درنهج البلاغه وجلد هشتم بحارالانوار ص ۶۵۲ چاپ تبریز وجلددوم کتاب اصول کافی ص ۲۹٤ چاپ اسلامیه تهران از امامت وحکومت میکند جناب ولایتمآب علیه و آله صلوات الله الملك الوهاب حاکم و امام را بلفظ والی بیان میفرماید که شامل عموم زمامداران میشود و فواید وجود والی و زمامدار وپیشوای سیاسی را با تأکید تعریف مینماید .

«واعظم مما افترض الله تبارك وتعالی من تلك الحقوق حقّ الوالی علی الرعیة و حق الرعیة علی الوالی فریضة فرضها الله عزوجل لکلٍّ علی کلٍّ فجعلها نظام الفتهم و عزاً لدینهم وقواماً لسنن الحق فیهم فلیست یصلح الرعیة الا بصلاح الولاة ولا تصلح الولاة الا باستقامة الرعیة فاذا ادت الرعیة الی الوالی حقه وادی الیها الوالی کذلك عزّ الحق بینهم فقامت مناهج الدین واعتدلت معالم العدل وجرت علی اذلالها السنن وصلح بذلك الزمان وطاب بها العیش وطمع فی بقاء الدولة ویئست مطامع الاعداء ...

یعنی بزرگترین فریضهٔ خدای تبارك وتعالی از حقوق واجبه حق والی و زمامدار است بر رعیت وحق رعیت است بروالی که آن را خدای عزوجل برای هرکدام بر دیگری مقرر فرموده وآن رامایهٔ نظام الفت وآمیزش آنان ساخته و

وسیلهٔعزت دین آنها قرارداده است وقوام سنت‌های حق درمیان ایشان نموده است پس رعیت درست وشایسته نمیشود مگر اینکه زمامداران صالح وشایسته باشند و زمامداران صالح وشایسته نمیشوند جزاینکه رعیت‌مستقیم وراست کردار باشند، اما همینکه رعیت حق زمامدار را بدوپرداخت ووالی نیز حق رعیت را باوپرداخت دراینحال است که حق‌در میان ایشان عزیز میشود و روشهای دین پا برجا واستوار گشته و معالم عدالت برجا ومعتدل میگردد وبر جریان اینموضع سنتها جریان پیدا میکند وبدانوسیله روزگار خوب میشود وزندگانی خوش میگذرد ودولت زمینهٔ بقاپیدا میکندومطامع دشمن بیأس ونا امیدی می‌انجامد . .

۷ - ایضاً آنحضرت در نهج‌البلاغه درضمن وصیت خود بحضرت حسن علیهما السلام میفرماید : **اذا تغیر السلطان تغیر الزمان** یعنی‌هنگامیکه سلطان‌تغییر رویه دهد روزگار دگرگون میشود .

۸- علامه‌حلی در کتاب شریف تحریرالاحکام کتاب‌القضاء ص ۱۷۹ازرسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده‌است که آنحضرت فرمود: **ان‌الله‌لایقدس‌امة‌لیس فیهم‌من یاخذللضعیف حقه** یعنی خدا آن امتی را تقدیس نمیکند که در آنها کسی نباشد که حق ضعیف را بستاند

۸ - درعهد نامهٔ مأمون‌در خصوص ولایت عهد حضرت رضا علیه السلام که بامضاء و تصویب آنحضرت رسیده‌طبق روایت مندرجه در کتاب کشف‌الغمه جلد دوم ص ۱۷۳ وجلد دوازدهم بحارالانوار ص ۳۳ چاپ‌تبریز این جملات بابرکات دیده میشود .

«فلما انقضت‌النبوه وختم‌الله بمحمد صلی الله علیه وآله الوحی والرساله جعل قوام‌الدین «ونظام امر المسلمین بالخلافة واتمامها وعزها والقیام بحق‌الله فیها بالطاعة‌التی‌بها» یقال فرائض‌الله وحدوده و شرایع الاسلام و سننه ویجاهد بهاعدوه فعلی خلفاءالله طاعته فیما استحفظهم واسترعاهم من دینه و عباده وعلی‌المسلمین طاعة خلفائهم و معاونتهم علی‌اقامة حق‌الله وعدله وامن السبل و حقن الدماء و صلاح ذات البین وجمع‌الالفة وفی‌خلاف ذلك‌اضطراب حبل‌المسلمین و اختلالهم و اختلاف بینهم و قهر دینهم واستعلاء عدوهم وتفرق الکلمة وخسران الدنیا والاخره فحق علی‌من

«استخلفه الله فی ارضه وائتمنه علی خلقه ان یجهد لله نفسه ویؤثر ما فیه رضا الله وطاعته»
«ویعید بما الله مواقفه علیه وسائله عنه و یحکم بالعدل فیما حمله الله وقلده فان الله»
«عزوجل یقول لنبیه داود: انا جعلناك خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق»
«ولا تتبع الهوی فیضلك عن سبیل الله ان الذین یضلون عن سبیل الله لهم عذاب شدید»
«بما نسوا یوم الحساب قال الله عزوجل فوربك لنسئلنهم اجمعین عما کانوا یعملون»
«وبلغنا ان عمر بن الخطاب قال لوضاعت نخلة بشاطیء الفرات لتخوفت ان یسألنی»
«الله عنها . . . »

میفرماید : همینکه دوران نبوت منقضی و کارنامۀ وحی و رسالت را خدا بمحمد ﷺ ختم گردانید قوام دین ونظام امور مسلمین را بخلافت مقرر داشت و اتمام وارجمندی خلافت وقیام بحقوق الهی رادر حکومت بفرمانبرداری وطاعتی قرار داد که بآن فرائض خدا برپا وحدود وقوانین اسلام وسنتهای آن اجرا شودو بدانوسیله بادشمنان خداجهادصورت گیرد، پس بر خلفای خداواجب است که طاعت خدارا درآنچه از نگاهبانی وحفظ رعیت خواسته است ورعایت حال آنهارا دردین خودو بندگان خودمقرر فرموده بجا آورند و بر مسلمانان نیز واجب است که اطاعت خلفای خودرا بگردن کرفته وآنانرا در اقامۀ حق الهی وعدل وی و امن راهها وجلوگیری از خونریزیها واصلاح بین دومتخاصم وجمع الفت بین مسلمانان یاری کنند زیرادرخلاف این کیفیت، اضطراب و پریشانی جمعیت ووحدت مسلمین واختلال کارآنها واختلاف بین ملت آنها وسرکوبی دین ایشان ومسلط گردیدن دشمن برآنهاوجدائی واختلاف کلمه وزیانکاری دنیا وآخرت است .

پس بر کسیکه خدااورا جانشین خوددرزمینش خواسته واورا برآفریدگان خودامین قرارداده است واجب است که نفس خودرا درراه خدابمجاهده و کوشش وا دارد ودرآنچه رضا وخوشنودی خدا وطاعت اوست برخواهش خودبرگزیند وبدانچه خداوند اوراو امیداردوازوی درباره آن سؤال میکند مراقب ومواظب باشد ودرامر زمامداری که خدا بروی آن راحمل نموده و قلادۀ حکومت رابرگردنش انداخته

بعدالت حکم فرماید برای اینکه خدای عزوجل به پیغمبرش داود میفرماید : ای داود ما ترا در زمین خلیفه گردانیدیم پس در میان مردم بحق حکومت فرمای و پیروی هوا را مکن که ترا از راه خدا گمراه میکند همانا کسانیکه از راه خدا گمراه میشوند برای ایشان بجهة آنکه روز حساب را فراموش کرده اند عذاب سختی است . و باز خدای عزّ وجل میفرماید : قسم بپروردگار تو که از همهٔ آنها پرسش خواهیم نمود از آنچه عمل می کنند و بما چنین رسید که عمر بن الخطاب گفته است اگر در کنار نهر فرات درخت خرمائی ضایع شود میترسم خدا در باره آن مرا مسئول دارد ومؤاخذه نماید(۱)

دقت در این حدیث شریف اهتمام اسلام را در امر حکومت معلوم میدارد و همچنین دقت در احادیثی که گذشت و بعد از این خواهد آمد انشاالله .

۹ - در کتاب الامامة والتبصرة علی بن بابویه و نوا در راوندی و خصال صدوق ومجلدات بحار این حدیث بصحت پیوست است .

عن السکونی عن جعفر عن ابیه علیهما السلام قال قال رسول الله (ص) صنفان من امتی اذا صلحا صلحت امتی واذا فسدا فسدت امتی قیل یا رسول الله ومن هما قال الفقهاء والامراء .

از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود : رسول خدا فرموده است دو صنفند از امت من که هر گاه آن دو صنف صالح وخوب شدند امت من اصلاح میشود وهر گاه آن دو صنف فاسد شدند امت من فاسد میشوند! عرض کردند یا رسول الله

---

(۱) احمد مغنیه در کتاب امام الصادق ودر کتاب تحف العقول علی بن شعبه ص ۳۲۱ ضمن کلمات حضرت صادق آورده است که آنحضرت فرمود :

لا یستغنی اهل کل بلد عن ثلاثة یفزع الیه فی امر دنیاهم وآخرتهم فان عدموا ذلك کانوا اهمجاً: فقیه عالم ورع وامیر خیر مطاع وطبیب بصیر ثقة .

مردم هر شهر از سه چیز بی نیاز نخواهند بود تا امر دنیا وآخرت آنها تأمین گردد و اگر این سه چیز را نداشته باشند مانند طفیلی وحشرات زندگی خواهند کرد ۱: دانشمند با تقوی ۲ حاکم مختار ومطاع ۳ طبیب موثق وبینا .

این دوصنف کیانند فرمود دانشمندان دینی وزمامداران سیاسی .

۱۰ ـ مهمتر ازهمه این احادیث فرمایش امیرالمؤمنین در نهج البلاغه است که همینکه شنید خوارج میگویند لاحکم الاالله فرمود« کلمة حق یرادبها باطل نعم لاحکم الاالله ولکن هؤلاء یقولون لاامرة وانه لابد للناس من امیر بر اوفاجر یجمع به الفیء ویقاتل به العدو وتأمن به السبل ویؤخذ من القوی للضعیف» تا آخر آن کلمات مبارك یعنی اینکه خوارج میگویند حکومت جز خدا یرا نیست سخن حق است که بآن باطلی را میخواهند، بلی حکومت جز خدایرا نیست ولی اینان میگویند امارت و دستگاه دولت نباید باشد وحال اینکه ناچار است که برای مردم امیر وفرماندهی باشدخواه نیکو کار وخواه بد کار، تا بوسیلهٔ اوخراج ومالیات جمع آوری شود و بادشمنان مبارزه انجام گیرد وراهها امن شودواز قوی دادضعیف گرفته شود تا آخر آن فرمایشات ،

بااینکه صدها حدیث دراین موضوع واردشده که مضمون بسیاری از آنها از احادیثی که در اینجا آوردیم بسی صریحتر درامر حکومت است لکن ما بجهت رعایت اختصار وعدم دسترسی بکتب احادیث واخبار (زیرا این کتاب در هنگام تعطیل تابستان دریکی ازدهکده‌های خلجستان درقریه دیزیجان نگارش میبافت) بهمین ده حدیث فوق الذکر که برای اهل انصاف وایمان کافی است اکتفا نمودیم «تلك عشره کاملة» .

انتخاب حکومت ونصب امام در دین اسلام ازاهم واجبات است

درشریعت کاملهٔ اسلامی امرحکوت ازمهمترین فرائض وتعیین امام وخلیفه وحاکم و زمامدار وپیشوا وهرچه خواهی بنام، ازتمام احکام بیشترموردتوجه و عنایت شارع است بطوریکه میتوان گفت با نبودن حاکم وعدم تنظیم امرحکومت در

حقیقت قلم نسخ بتمام احکام دین کشیده شده ودر بوتهٔ تعطیل می‌افتد زیرا اکثر احکام حیات‌بخش اسلام بسته بوجود حاکم وخلیفه ووالی وامام است .

۱- درجلد هشتم کتاب بحارالانوار وهمچنین درجلد هجدهم آن کتاب مستطاب ص۵۱۳ ازسلیم بن قیس ودر کتاب سلیم بن قیس هلالی ص۱۶۱ چاپ نجف مینویسد : پس از آنکه امیر المؤمنین علی بن ابیطالب صلوات الله علیه نامهٔ معویه را خواند و ابودرداء و ابوهریره رسالت خود را از جانب معویه بآنجناب ابلاغ نمودند آنحضرت درجواب معویه بآن دو نفر که رسول معویه بودند فرمود : شما رسالت خود را از طرف معویه ابلاغ نمودید، اکنون آنچه میگویم بشنوید و آنرا از من بمعویه برسانید و باو بگوئید : قضیه عثمان بن عفان از دو صورت خارج نیست یا اینکه وی امام وپیشوای هدایت بود که ریختن خونش حرام و نصرتش واجب بود که در اینصورت عصیانش حلال نبود وامت اسلامی را نمیرسید که اورا بحال خذلان واگزار نماید، یا اینکه وی پیشوای ضلالت بود که در آن صورت ریختن خونش حلال بود وولایت و نصرتش جایز نبود پس ازیکی ازدوخصلت خالی نیست آنگاه میفرماید : « **والواجب في حكم الله وحكم الاسلام على المسلمين بعدما يموت امامهم او يقتل ضالا كان او مهتدياً مظلوماً كان اوظالماً حلال الدم او حرام الدم ان لايعملو عملا ولا يحدثو احدثاًولا يقد مويداً او رجلا و لايبدؤا بشيء قبل ان يختاروا لانفسهم(در بحار لجميع امرهم) اماماً عفيفاًعالماً ورعاًعارفاً بالقضاء والسنة يجمع امرهم ويحكم بينهم ويأخذ للمظلوم من الظالم حقه ويحفظ اطرافهم ويجبي فيئهم و يقيم حجتهم (في البحار حجهم و جمعتهم) ويجبي صدقاتهم ثم يحكمون اليه في امامهم المقتول ظلماً فيحكم بينهم بالحق .**)

(یعنی در حکم خدا وحکم دین اسلام بر عموم مسلمین واجب است که بعداز اینکه امام وپیشوای آنها مرد، یا کشته شد حال خواه آن پیشوا گمراه باشد یا هدایت یافته مظلوم باشد یا ظالم ، خونش حلال باشد(هر گاه تجاوز ازحد خود کند) یا حرام باشد ریختن او(هر گاه عادل باشد) اینکه هیچ عملی انجام ندهند وبهیچ کاری دست

نزنندو دست وپائی بجلو بر ندارند (باصطلاح دست از پا خطا نکنند) پیش او آنکه برای خودشان وجمیع کارهای اجتماعیشان پیشوائی عفیف ودانشمند وخداترس وآشنا بقضاوسنت برای جمیع کارهای خوداختیار وانتخاب نمایند تادر بین ایشان بحکومت بردازد وحق مظلوم راازظالم برای او بستاندو سرحدات آنهـا رانگاهبانی کند و مالیات آنان رادریافت نمایدو حجتشان رااقامه وحج وجمعه شان را برپادارد، وحقوق مالی آنها راجمع آوری کند آنگاه مردم دربارهٔ پیشوای بظلم کشته شده، در نزدوی دادخواهی کنند تاامام جدید در بین ایشان بحق حکم دهد . .)

درست در این جملات عالی وآسمانی دقت فرمائید وقانون ابدی اسلام را از باب مدنیهٔ علم بشنوید!! .

بخداقسم اگر در کتب دینی مسلمین درامر حکومت نبود مگر همین یك حدیث جاداشت که مسلمانان سرافتخار بعرش سایند وبرعموم اهل عالم مباهات نمایند و اگر تنها بهمین فرمایش مولی الموحدین علیه السلام رفتارمینمودند بروح مقدس آن بزرگوار سوگند که عزت وشرف دنیاو آخرت نصیبشان میگردید، اماافسوس وامان ازجهالت ونادانی وتعصب وجهل وحماقت که کارمردم رادرامر حکومت بدان حدرسانیده که می بینیم در پاره ای از کشورهای اسلامی رذلترین، پست ترین، بی عفت ترین، بیدین ترین مردم برمسند حکومت مسلمین تکیه زده ودائرمدارامورمسلمین گردیده و کشوراسلامی ومنابع زرخیز آن را دربست به بیگانگان ودشمنان اسلام تسلیم نموده وزن ومردمسلمان را برده واسیر آنان کرده اند! وعجب آنجاست که مسلمانان ازعالی ودانی وعالم وعامی بااین همه دستورات واحکام وقوانین وامر حکومت، اصلاوابداً اعتنائی بدان نداشته بلکه اساساً نمیدانند که چنین حکمی دردین آنهااست واگر هست لابد برای عمل است؟!

ضمناً از اینحدیث شریف معلوم شد که چرامسلمین صدراول واصحاب حضرت ختمی مآب صلی الله علیه وآله بعد ازفوت رسول خدا بلافاصله بتعین خلیفه پرداخته :

غواص بحار اخبار ائمه اطـهار علامه مجلسی اعلی الله مقامه در بیان حدیثی که از کتاب خصال وامالی وعیون صدوق علیه الرحمه درحدیث مختصات امام ازحضرت رضا

عليه‌السلام درجلدهفتم بحارالانوار آورده‌است دربیان فرمایش امام که (امر الامامةمن تمام الدین) گفته‌است : یعنی‌شکی در این نیست که امر امامت ازاموردین بوده بلکه عظیمترین آنها است و چگونه‌چنین نباشد و حال آن که مسلمانان آن‌را بر تجهیز و تغسیل وتدفین‌پیغمبر مقدم داشتندباآنکه تجهیز آنحضرت ازواجبترین اموربوده است پس ناچار امرامامت(یعنی‌تعیین‌امرخلیفه‌ازچیزهائیست که پیغمبرمأمورتبلیغ آن بوده‌است ، پایان‌فرمایش‌مجلسی

مرحوم‌شهیدثانی‌در کتاب (حقایق الایمان)ص ۱۶۳ چاپ تهران ۱۳۱۲میفرماید .

و از جمله چیزهائی که‌دراین مطلب (تعیین‌پیشوا) شمرده‌اند‌اجماع‌صحابه بر تعیین‌خلیفه‌است‌تاجائیکه آن‌را ازاهمّ واجبات‌دانستند ودفن‌رسول خدارا گذاشته بانتخاب‌حکومت مشغول‌شدند وروایت شده که همینکه‌پیغمبر وفات یافت ابوبکر خطبه‌ای خواند و گفت‌ای‌مردم‌هر که‌محمدرا میپرستید همانا محمدمرد!اماهر که پروردگارمحمد را میپرستداوزنده‌ایست که نمیمیرد، برای‌امر حکومت‌ناچار است از کسیکه بدان کار قیام نمایدپس‌نظر کنیدو آراء خودرا بیاورید خداشمارا رحمت کند، آنگاه‌ازهرجانب مردم روی آوردندو گفتند راست گفتی لکن ما باید دراین امر نظرو دقت‌نمائیم وهیچکس‌ازایشان نگفت که‌حاجتی‌بامام‌و پیشوا نیست.

درتاریخ‌طبری‌جلددوم‌ص۴۴۷: قال‌عمرو بن‌حریث‌لسعیدبن‌یزیداشهدت‌وفاة‌رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله قال نعم‌قال‌فمتی‌بویع‌ابوبکر‌قال‌یوم‌مات‌رسول‌الله صلى‌الله‌عليه‌وآله کرهوا ان‌یبقوا بعده یوم‌ولیسوافی‌جماعة»یعنی‌پرسیددرموقع‌وفات‌رسول‌خداتوحاضربودی؟ گفت‌آری،‌پرسید پس‌باابوبکر‌چه‌وقت‌بیعت کردند؟ گفت‌همانروزی که پیغمبرخدا ازدنیا رفت.زیرا کراهت داشتند که‌پاره‌ای‌ازروزرا بسر برندبدون‌اینکه‌درجماعت‌باشد، خوددرهمین صفحه‌می نویسد: «عن‌حبیب بن‌ثابت‌قال کان‌علی‌فی‌بیته‌اذاتی‌فقیل‌له قدجلس‌ابوبکر للبیعةفخرج‌فی‌قمیص،علیه‌ازارولاردا،عجلا کراهیةان‌یبطیءعنهاحتی‌بایعه‌ثم‌جلس‌الیه وبعث‌الی‌ثوبه‌فأتاه‌فتخلله ولزم‌مجلسه

۲ - درکتاب شریف عیون‌اخبارالرضا وهمچنین‌در کتاب علل‌الشرایع تألیف

رئیس المحدثین شیخ صدوق قمی و در جلد هفتم بحارالانوار ازفضل بن شاذان از حضرت رضا علیه‌السلام روایت شده که آنجناب فرمود: اگر بگویند چرا دراسلام اولی‌الامر قرار داده‌شده و امر باطاعت‌ایشان‌شده‌است درجواب آنها گفته‌میشود... تا آنجا که فرمود.

« فان قال فلم جعل اولی‌الامر وامر بطاعتهم قیل لعلل کثیرةمنها ان‌الخلق»
«لما وقفوا علی‌حدمحدود وامرواان لایتعدواذلك‌الحد لمافیه من‌فسادهم لم‌یکن»
«یثبت ذلك‌ولایقوم الابان یجعل علیهم امینا یمنعهم‌من التعدی والدخول فیماحظر»
«علیهم لانه‌لولم‌یکن ذلك کذلك‌لکان‌احدلایترك لذته ومعصیته لفسادغیره فجعل»
«علیهم فیمایمنعهم من‌الفساد ویقیم فیهم الحدود والاحکام ومنهاانالانجد فرقة من»
«الفرق ولاملة من‌الملل بقوا وعاشوا الابقیم و رئیس لابدلهم منه فی امرالدین و»
«الدنیا فلم یجزفی‌حکمة الحکیم ان‌یترك الخلق ممایعلم انه لابدلهم منه ولاقوام»
«لهم الابه فیقاتلون به عدوهم ویقسمون فیئهم و یقیم به جمعهم و جماعتهم ویمنع»
«ظالمهم من‌مظلومهم ومنهاانه‌لو لم یجعل‌لهم اماماً قیماحافظاً مستودعاً لدرست‌الملة»
«وذهب‌الدین وغیرت‌السنة والاحکام ولزاد فیه المبتد عون ونقص منه‌الملحدون »
«وشبهواذلك علی‌المسلمین »...

میفرمایداگر کسی‌بگوید چرادراسلام اولی‌الامرقرارداده‌اند وامرباطاعت ایشان‌فرموده‌اند گفته میشودبرای‌علت‌های‌بسیاری که از آن جمله اینست مردم را همینکه درحد معینی وادارند وبایشان دستور دهند که ازاین‌حدتجاوزنکنند برای اینکه موجب فسادشان خواهدبود،ایندستور ثابت وپایدارنخواهد ماند مگراینکه امینی برایشان گمارده شود که‌ازتعدی وتجاوزودخول درامورممنوعه بازشان‌دارد زیرااگر کاربدینموال نباشدهیچکس حاضرنیست که‌ازلذت‌خودصرفنظرومعصیت‌را ترك کندفقط بخاطراینکه‌دیگری‌از آن‌متضررمیشود؟!لذادردین‌مقدس‌اسلام‌برای‌مردم قیمی مقررشده که آنانراازفسادبازدارد ودرایشان‌حدودواحکام‌رااقامه واجرا کند.

و از جمله فوئد اولی الامر آنست که با هیچ فرقه‌ای از فرق وملتی

ازملل را نمی‌یابیم که باقی‌مانده و زندگی کنند مگر باداشتن سرپرست ورئیسی که برای امردین ودنیا ازوجود او ناچارند پس حکمت خدای حکیم جایز نمی‌نمود که آفریدگان خودرا از آنچه میداند که بداشتن آن ناچارند و کارشان بدون وجود او قوام نمیگیرد واگذار کند

زیرا باوجود زمامدار است که بادشمنان خود میجنگند ودرآمد خودرا تقسیم می کنند و جمعه و جماعت خودرا برپامیدارند وستمکاران خودرا از تجاوز بمظلومشان بازمیدارند.

وازجمله فوایدآن اینست که اگر برای ایشان پیشوای سرپرستی که نگهبان و امانت دار ایشان باشد نبوده باشد ملت مندرس ودین از بین رفته وسنت واحکام تغییر می‌پذیرد وبدعت گزاران بدان افزوده وملحدان از آن کم نموده ومسلمانان رادر این باره بشبهه می‌افکنند...

می‌بینید که مضمون فرمایش حضرت رضا چقدرموافق ومطابق فرمایش امیر-المؤمنین درموضوع حکومت وامامت است.

۳ ـ درنهج البلاغه خطبه ۱۹۶ ومن کلام له علیه‌السلام کلم به طلحة و الزبیر بعد بیعته بالخلافة.

« والله ما کانت لی فی الخلافة رغبة ولا فی الولایة اربة ولکنکم دعوتمونی الیها وحملتمونی علیها فلما افضت الیّ نظرت الی کتاب الله وماوضع لنا وأمرنا بالحکم به فاتبعته وما استنّ به النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله فاقتدیته (یعنی ازجمله سخنان امیرالمؤمنین علیه‌السلام بعد ازآنکه مردم بااو بخلافت بیعت کردند بطلحه وزبیر میفرماید: بخداسوگند مرا در خلافت رغبتی وبزمامداری آرزو وحاجتی نبود ولکن شما مردم مرا بدان دعوت کردید وبارسنگین خلافت رابرمن حمل نمودید چون کار بمن واگذارشد بکتاب خدا نظر افکندم وآنچه خداوند برمازمامداران وضع فرموده وامر کرده است که بدان حکم رانیم ازمدّ نظر گذرانیدم لذا کتاب خدارا متابعت نمودم وسنتی را که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مقرر داشته بدان اقتدا کردم

دراین جمله میفرماید چون شما مردم مرا بخلافت دعوت کردید وامر حکومت

را بر من واگذار نمودند لذا آنرا پذیرفتم که معلوم میدارد امر حکومت حق خاص ملت است آنگاه بر وظایف زمامداران طبق کتاب خدا وسنت پیغمبر اشاره میفرماید :

۴- در نهج البلاغه هنگامی که حضرت امیر المؤمنین شنید که خوارج میگویند لاحکم‌لله (یعنی جز خدا کسی حق حکومت ندارد) فرمود : « **کلمة حق یراد بها الباطل نعم لاحکم الالله ولکن هؤلاء یقولون لاامرة الالله وانه لابد للناس من امیر بر او فاجر یعمل فی امرته المومن ویستمتع فیها الکافر ویبلغ الله فیها الاجل ویجمع به الفیء ویقاتل به العدو وتأمن به السبل ویوخذ به للضعیف من القوی حتی یستریح بر ویستراح من فاجر .**

فرمود سخن حقی است که بآن باطل رامیخواهند آری حکم و قانونگزاری جز خدای را نیست لکن اینان میگویند امارت وزمامداری جز خدای را نیست درحالیکه برای مردم ناچاراست ازامیر وزمامداری! نیکوکار باشد یا فاجر که دردورهٔ حکومت وامارت وی مؤمن بعمل پردازد و کافر در آن از زندگی خود بهره گیرد و مدتهای خدائی در آن ببلوغ وپایان رسد ومالیات بوسیلهٔ او جمع آوری شود وبا دشمن بوسیلهٔ اومقاتله صورت گیرد و راهها بدست او امن شود وازقوی حق ضعیف بتوسط او گرفته شود تا نیکوکار راحت و آسایش یابد واز دست فاجر آسودگی دست دهد . (۱)

تعبیری که خوارج از کلمه لاحکم الالله میکردند بی شباهت بگفتار وعقاید پاره‌ای از بد مقدسهای خودمانی نیست که بدبختانه گاهی ملبس بعمامه وعبا هم دیده میشوند وشعار مقدسهای نهروان رادارند که میگویند حکومت از آن خدا است و باید فقط معصوم آنرا اداره نماید و بغیر او نمیرسد هر چند هزار سال ویلان وذلیل باشیم ودر

---

۱ - شهرستانی در کتاب ملل و نحل جلد اول ۱۶۸ طبع ادبیه مینویسد :

نجدات که فرقه‌ای از خوارج ومنسوب به پیشوای خو نجدة بن عامرند اجتماع کرده‌اند براین که هیچوقت مردم احتیاج بامام ندارند وفقط برایشان واجب است که در بین خود با نصاف رفتار نمائید پس اگر دیدند که این منظور جز بوسیلهٔ امامی حاصل نمی‌شود در این صورت اقامهٔ امام جایز است .

انتظار موهوم بسر بریم .

۵- بیهقی نیز در سنن خود نظیر این حدیث شریف را از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است باین عبارت :

«لا یصلح الناس الا بامیر برّ او فاجر قالوا هذا البرّ فکیف بالفاجر قال ان الفاجر یؤمن الله به السبل و یجاهد به العدوّ و یجبی به الفیء و یقام به الحدود و یحج به البیت و یعبد الله فیه المسلم آمنا حتی یأتیه اجله» فرمود : مردم اصلاح نمیشوند مگر بامیر و زمامدار خواه نیکوکار باشد خواه بدکردار، عرض کردند نیکوکار معلوم است ولی بدکار چگونه اصلاح میکند فرمود: خدا بوسیلهٔ همان بدکار راهها را امن میکند و بوسیلهٔ او جهاد با دشمنان را صورت میدهد و بتوسط او مالیات راجمع آوری نموده و بوسیله او حدود اقامه میشود و حج خانهٔ خدا با او انجام میگیرد در حکومت همان فاجر، مسلمان خدا را میپرستد تا مرگ او در رسد .

۶- در جلد هشتم بحار الانوار ص ۶۲۰ از کتاب الغارات محمد بن ابراهیم روایت میکند که حضرت امیر المومنین میفرمود :« ان الناس لا یصلحهم الا امام برّ او فاجر فان کان برّاً فللراعی والرعیة وان کان فاجراً عبد المؤمن ربـه فیها وعمل فیها الفاجر الی اجله .

یعنی مردم را اصلاحشان نمیکند مگر پیشوائی خواه نیکوکار باشد یا فاجر پس در اینصورت خوشا بحال زمامدار و رعیت، و اگر بدکار بود مرد مؤمن در حکومت او پروردگار خود را عبادت میکند و شخص فاجر تا پایان مدتش بکار میپردازد .

و چنانکه از اختصاص مفید و بحار الانوار گذشت که معصومین فرموده اند: الدین والسلطان اخوان توأمان لا بد لکل واحد منهما من صاحبه والدین اس والسلطان حارس وما لا اس له فهدم وما لا حارس له ضایع .

۷ ـ درعهد نامهٔ مأمون با حضرت رضا علیه السلام طبق روایت کشف الغمه اربلی جلد سوم ص ۱۷۴ چاپ اسلامیه تهران و جلد دوازدهم بحار الانوار ص ۳۳ چاپ تبریز این عبارت مندرج است .

« وانظر الامة لنفسه وانصحهم لله فی دینه وعباده من خلائقه فی ارضه من عمل بطاعة الله و کتابه وسنة نبیه ﷺ فی مدة ایامه وبعدها واجهد رایه ونظره فیمن یولیه عهده ویختاره لامامة المسلمین و رعایتهم بعده وینصبه علماً لهم ومفزعاً فی جمع الفتهم ولم شعثهم وحقن دمائهم والامن باذن الله من فرقتهم وفساد ذات بینهم و اختلالهم و ورفع نزغ الشیطان و کیده عنهم» .

علامه مجلسی رحمة الله درمرآت العقول جلد چهارم ص۳۵۹ در باب خروج زید در کوفه میفرماید : فبایعه منهم خمسة عشر الفاً علی نص کتاب الله وسنة رسوله وجهاد الظالمین و نصر المظلومین واعطاء المحرومین و نصرة اهل البیت علی عدوهم

درمستدرك الوسائل جلد سوم ص۲۹۳ از کتاب اشعثیات از حضرت صادق ﷺ از پدران بزرگوارش از امیر المؤمنین علی ﷺ که فرمود: لا یصلح الحکم ولا الحدود ولا الجمعة الا بالامام» یعنی حکومت وقضاوحدود وجمعه را نمیتوان اقامه نمود مگر بوسیلهٔ امام

پس یا باید این احکام را یعنی شریعت اسلام را متروك ومنسوخ دانست یا باید امام معصوم ومنصوص پیدا کرد که این احکام را بجریان بیندازد و شما هر چقدرهم بخواهید با هزار من سریشم این دوچیز را بهم تلفیق دهید ممکن نیست .

کدام معتقد بخدا ورسول و روز معاد ومؤمن و بشرع ابدی اسلام است که بگوید احکام مهم اسلام وحدود قوانین الهیه باید منسوخ ومعطل بماند تا فردی خاص وامامی مخصوص ومنصوص با آن شرایط معهود از جانب خدا بیاید و اجرا کند؟ وچه قدرتی قادر است که امامی را که دارای آن شرایط و اوصاف است ایجاد کرده یا از پشت پرده غیبت چندین قرن بعرصهٔ ظهور آورد تا مصدر ومتصدی آن امور گردد جز خدا؟ وچون خدا نیز چنین کاری نکرده است پس آیا میتوان درمقابل مؤاخذه باری تعالی که چرا اوامر الهی را در حکومت وجهاد وجمعه ودیات اجرا نگردید وشکایت رسول خدا که (یارب ان قومی اتخذو هذ القرآن مهجورا) جواب داد که چون امام منصوص کذا و کذا نبود ما دین خدا وسنت رسول الله رامتروك و مهجور گذاشتیم آیا بدین ادعای بزرگ وبی اساس کوچکترین حجتی از آیات خدا وسنت رسول الله وعقل وفطرت دردست هست؟ حاشا و کلا و نستجیر بالله من الجهل والعصبیة .

۷ـ درمستدرك نهج البلاغه باب الثانی ص ۳۲ از جمله نامه‌هائی که حضرت امیرالمؤمنین نوشت، نامه‌ای است که بمخنف بن سلیم فرماندار خود بر اصفهان وهمدان نوشته‌است، دراین نامه میفرماید

«اناقدهممنا بالمسیر الی هؤلاء القوم الذین عملوا فی عباد الله بغیر ماانزل الله واستأثروا بالفیء وعطلوا الحدود، واماتوا الحق واظهروا فی الارض الفساد واتخذوا القاسطین ولیجة من دون المؤمنین» یعنی ماتصمیم گرفته‌ایم که بطرف این گروهی برویم که‌درمیان بندگان خدابغیرقانون خدا رفتارمیکنند وبیت المال مسلمین را اختصاص بخودداده وحدودالهی راتعطیل‌داشته وحق را میرانیده وفسادرا در زمین اشکار کرده اند با صرفنظر از مؤمنین ستمکاران را برای خود پشت و پناه گرفته اند.

شاهد کلام‌مادراین مقام آنست که وجود حکومت که این‌امورروا بسته‌بوجود او بت‌درشرع‌ازاوجب واجباتست وعلت قیام مردان الهی نیز برای‌این منظوربود.

۸ ـ درجلدچهارم کامل‌ابن اثیر ص ۳۰۶ حضرت‌سیدالشهداء علیه السلام در علت نهضت‌شریف‌خوددرمقابل‌اردوی‌حر میفرماید **الاوان هؤلاء قدلزموا طاعة الشیطان وترکوا طاعة الرحمن واظهروا الفساد وعطلوا الحدود واستأثروا بالفیء واحلوا حرام الله وحرموا حلاله وانا احق من غیر** یعنی آگاه باشید که‌این گروه‌طاعت شیطان راترك گفته وفساد راآشکارکرده وحدود را معطل‌داشته‌اند وبیت المال رابخود اختصاص داده‌اندحرام خدارا‌حلال شمرده وحلال‌اورا حرام‌کرده‌اند ومن‌برای واژگون کردن‌وتغییر آن ازدیگری سزاوارترم

۹ ـ نیز در کامل ابن اثیر جلد سیم ص ۲۲۹ چاپ بیروت، امیرالمؤمنین علیه السلام پس‌ازوقعهٔ حکمین وخروج خوارج‌فرمود.

سیروا الی قوم یقاتلونکم جبارین ملوکا ویتخذوا عباد الله خولا

یعنی بجانب قومی سیروشتاب گیرید که‌باشما میجنگندبرای‌اینکه پادشاهان جباری باشند وبندگان خدارا خدم وحشم خود گیرند.

۱۰- علمای اقدم شیعه با اینکه نزدیك بعصور ائمه بودند و حکومت را فقط حق آل محمد صلی الله علیه و آله میدانستند و بواسطهٔ وجود ائمه و کثرت نهضت کنندگان از علویون هر آن انتظار دولت آنها را داشته و مینوشتند (اقامة الحدود فهو الی سلطان الاسلام المنصوب من قبل الله تعالی من آل محمد) و مافساد این عقیده را در این کتاب آشکار کرده‌ایم معهذا شیخ مفید در کتاب المقنعه ص ۱۳۰ درباره کسیکه بتواند در حکومت ظالمین اجراء حدود کند قبول مناصب را از طرف سلاطین جور لازم و واجب میداند، اینك متن عبارت کتاب شریف المقنعه.

« ان استطاع اقامة الحدود علی من یلیه من قومه وامن من بوائق الظالمین فی «ذلك فقد لزمه اقامة الحدود علیهم فلیقطع سارقهم ویجلد زانیهم ویقتل قاتلهم وهذا» «فرض متعین علی من نصبه المتغلب لذلك علی ظاهر خلافته له او لامارة من قبله علی «قوم من رعیته فیلزمه اقامة الحدود و تنفیذ الاحکام والامر بالمعروف والنهی عن المنکر وجهاد الکفار ومن یستحق ذلك من الفجار ویجب علی اخوانه المؤمنین معونته علی ذلك اذ استعان بهم مالم یتجاوز حدا من حدود الایمان او یکون مطیعا فی معصیة الله تعالی من نصبه من سلطان الضلال فان کان علی و فاق للظالمین فی شیء یخالف الله تعالی لم یجز لاحد من المؤمنین معونته فیه. وجاز لهم معونته بما یکون به مطیعاً لله تعالی من اقامة الحدود وانفاذ حکم علی حسب ما تقتضیه الشریعة دون ما خالفها من اهل الضلال . . »

میفرماید اگر کسیکه ولایت و حکومت می‌یابد از طرف سلاطین جور، بتواند بر کسانی که از قوم خود او هستند اقامه حدود نماید ودر اینمورد از کید و کین ستمکاران مأمون باشد بر او لازم است که اقامهٔ حدود بر ایشان نماید، پس باید سارق آنها را دست ببرد وزانی آنها را تازیانه بزند وقاتل آنها را بکشد واین فرض متعین و مختص بر کسی است که از طرف آنکه مسلط بر آن است ودر ظاهر خلافت از وست منصوب شده یا از جانب او بر گروهی از رعیت های آن سلطان جور، امارت و حکومت یافته است، پس بر او لازم میشود که اقامهٔ حدود کرده و تنفیذ احکام وامر بمعروف و نهی از منکر نماید وبجهاد

کفار و کسانیکه مستحق سرکوبی هستند از فجار و بدکاران بپردازد ، و بر برادران مؤمن او واجب است که در اینمورد اورا یاری کنند هرگاه از ایشان طلب یاری کرده کمك بخواهد مادامیکه از حدود ایمان تجاوز ننماید یا در معصیت خدای تعالی مطیع سلطان ضلالت که اورا نصب کرده است نباشد، پس اگر در امری بر وفق میل ستمکاران و مخالفت خدای تعالی بود بر احدی از مؤمنین جایز نیست که در آن مورد، او را یاری کنند، اما در اموری که در آن مطیع خدای تعالی است از اقامهٔ حدود و انفاذ حکم بر حسب آنچه اقتضای شریعت است غیر از آن احکامی که مخالف شرع است از احکام اهل ضلالت، بر مسلمانان جایز است که او را در اجرای احکام شرع معاونت و یاری نمایند

آنچه مرحوم شیخ مفید رضوان الله علیه در اینجا فرموده است خلاصه صدها حدیث است که از رسولخدا و از ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین در اینمورد صادر شده است و هر کس که طالب مدرك روائی آنها باشد میتواند بکتاب تهذیب شیخ طوسی که شرح بر کتاب المقنعه استادش شیخ مفید است مراجعه و آن احادیث را بدست آورد

آخرین وصیت حضرت ختمی مرتبت (ص) راجع بحکومت بوده است

اهمیت حکومت در اسلام تا آن مرتبه است که آخرین وصیت حضرت ختمی مرتبت ﷺ راجع بحکومت بوده است .

در کتاب شریف اصول کافی جلد دوم ص ۳٤۸ چاپ اسلامیه تهران و در کتاب مستطاب قرب الاسناد عبدالله الحمیری ص ٤۸ حدیثی بسیار شریف و عالی از حنان بن سدیر الصیرفی از حضرت صادق سلام الله علیه وارد شده که در آن عالیترین دستور حکومت در آخرین وصیت مقام رسالت است . حنان میگوید :

«سمعت اباعبدالله ؑ یقول نعی النبی ﷺ نفسه وهو صحیح لیس به وجع قال نزل به الروح الامین فنادی الصلوة جامعة ونادی المهاجرین والانصار بالسلاح فاجتمع الناس فصعد المنبر فحمد الله واثنی علیه فنعی الیهم نفسه ثم قال اذکر الله الوالی من

بعدی علی امتی ان لایرحم علی جماعة المسلمین فاجل کبیرهم و رحم صغیرهم ووقر عالمهم ولم یضر بهم فیذلهم ولم یصغرهم (کافی - ولم یفقرهم) فیکفرهم ولم یغلق بابه دونهم فیأکل قویهم ضعیفهم ولم یجهزهم (خ ولم یجزهم) فی ثغورهم فیقطع نسل امتی ثم قال اللهم بلغت و نصحت فاشهد فقال ابوعبدالله علیه‌السلام هذا آخر کلام تکلم به النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله علی المنبر».

حنان میگوید (ازامام جعفر صادق (ع) شنیدم که میفرماید: پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله درحالیکه صحیح وسالم بود بدون اینکه دردی و کسالتی داشته باشد خبر مرگ خودرا دادو فرمود روح الامین بروی نازلشده آنگاه دستورندا بنماز جماعت داد ومهاجرین وانصار را باسلاح خواست پس مردم اجتماع کرده حاضر شدند آنگاه بمنبر برآمد وخدارا حمد و سپاس کرده وثنا گفت سپس خبرمرگ خودرا بایشان داد پس فرمود: بکسیکه بعدازمن والی وزمامدارامت من میشود خدارایادآور میشوم که برجماعت مسلمانان رحم آورد، پیرانشان رابزرگ شمارد و کوچکشان را موردرحم ونوازش قرار دهد دانشمندآنهاراتوقیرواحترام کندو بایشان صدمه‌ای نزندتاذلیلشان نمایدو کوچکشان نشمارد (وبروایت کافی فقیرو بیچیزشان نکند) تا کارشان بکفر بینجامدودرب خانهٔ خودرا بروی آنان نبندد تاقوی آنها ضعیفشان رابخوردوهمهٔ آنهاً رادرثغوروسرحدات وسربازخانه ها جمع نکند تا ازدوری عیال و خانواده نسل امت من قطع شود، آنگاه فرمود: خدایا تبلیغ رسالت کردم وحق نصیحت بجای آوردم پس توشاهد باش (۱) آنگاه حضرت صادق (ع) فرمود: این آخرین کلام پیغمبر بود که در بالای منبر بدان تکلم فرمود.

(۱) نگارنده با کمال خجلت عرض میکند. یا رسول‌الله شما تبلیغ رسالت فرموده‌و حق نصیحت بجای آوردید اما امت نادان باین وصیت شما نیز مانند سایروصایا بی اعتنا ماند ودر نتیجه روزگارش بجائی رسیده که بدترین وسفاکترین وبیرحمترین وجبارترین حکومتها را باید در کشورهای اسلامی دید

در کتاب مستطاب امالی شیخ مفید ص۲۸و۲۹ چاپ نجف حدیثی از ابن عباس قریب باین مضمون وارداست ودر آخر حدیث رسول خدا ﷺ ضمن اینکه سفارش انصار را بمسلمانان مینماید میفرماید : (فمن ولی منکم امراً یضر فیه احداً او ینفعه فلیقبل من محسن الانصار ولیتجاوز عن مسیئهم .

در کتاب الخراج ابو یوسف ص ۱۱۵ مینویسد که عمر می گفت **رأیت رسول الله (ص) یقص من نفسه الا لاتضربوا المسلمین فتذلوهم ولا تمنعوهم حقوقهم فتکفروهم ولا تنزلوا بهم الغیاض فتضیعوهم .**

این وصیت پیغمبر خداست که شخص اول عالم امکان است واتفاقاً آخرین وصیت امیرالمؤمنین علی ؑ که شخص اول عالم اسلام است نیز درباره حکومت بوده چنانکه در احادیث معتبره بلکه متواتره است که آنحضرت درشب بیست ویکم رمضان یعنی آخرین شب عمر شریفش ضمن آخرین وصایای خودفرمود! **ولا تترکوا الامر بالمعروف والنهی عن المنکر فتولی الامر غیرکم وتدعون فلا یستجاب لکم** (نقل فقره وصیت ازمقاتل الطالبین ابوالفرج اصفهانی ص۱۶ چاپ ایران) .(یعنی امر بمعروف ونهی از منکر را ترك نکنید کها گر ترك کنید متصدی زمامداری ومتولی حکومت شما بیگانه میشود آنگاه هرچه دعا کنید مستجاب نمیشود) ازفهم روشن مطالعه کنندگان اینفقره مبارک انتظاردارد که رابطه بین ترك امر بمعروف ونهی ازمنکر وافتادن حکومت بدست نامسلمانان راخود درك کنند وبرای مزید توضیح عرض میکند اگر امت اسلامی بوظیفه بزرگ وفریضهٔ عظمای امر بمعروف ونهی ازمنکر عمل مینمود وجلوی تجاوز وتعدی زمامداران خودرامیگرفت ومجال نمیداد که هر فاحشهٔ بین المللی بر این امت حکومت کند مسلماً کارش باین روز نمیرسید که درهای آسمان وزمین برویش بسته است وهرچه فریادواستغاثه میکند صدایش بجائی نمیرسد . البته تقصیر عمده دراین موضوع متوجه گنشتگان است،وجهل وتعصب، علت ذلت امت فعلی اسلامی است ومااین کتاب رابیاری خدابرای رفع این علت مینویسیم امیدواریم خدا آن راموجب تنبه ورفع جهالت ملت ما کرداند ، آمین

شناختن امام زمان و پیشوای مسلمانان از اهم واجبات است

این حدیث در بین مسلمین بطور استفاضه بلکه تواتر است که رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود : **من مات ولم يعرف امام زمانه مات ميتة جاهلية** (کسیکه بمیرد وامام زمان خودرا نشناسد بمرگ جاهلیت مرده است)

اینك چند عبارات مختلف این حدیث که ازطرق شیعه وسنی رسیده بااتحاد مضمون .

۱ ـ امیر المؤمنین صلوات علیه درخطبه نهج البلاغه میفرماید : **انما الائمة قوام الله على خلقه وعرفائه على عباده لا يدخل الجنة الامن عرفهم وعرفوه و لا يدخل النار الامن انكرهم وانكروه .**

(یعنی همانا پیشوایان، سرپرستان ازجانب خدایند برخلق او و آشنایان وی بر بندگان او؛ داخل بهشت نمیشود مگر کسیکه آنها رابشناسد وآنها نیز اورا بشناسند وداخل آتش نمیشود مگر کسیکه آنانرا نشناسد وآنان نیزوی را نشناسند .

۲ ـ در کتاب عظیم الشأن تحف العقول علی بن شعبه ص ۳۳۲ وبحار الانوار جلد ۱۶ ص ۲۱۲ حضرت صادق آل محمد عليه السلام میفرماید : **ولاية الوالي العادل الذي امر الله بمعرفته وولايته والعمل له في ولايته وولاية ولاته)** ولایت و حکومت والی عادلی که خدا امر فرموده بشناختن او وشناختن حکومت وی وعمل کردن برای خدا درحکومت چنین والی وحکومت والیان ازجانب وی .

۳ ـ ونیز رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود : **من اصبح من هذه الامة ولم يكن له امام ظاهر** (في الكافي : لا امام له) **اصبح ضالا تائها** کسیکه از این امت صبح کند وامام آشکار و ظاهری نداشته باشد صبح کرده است درحالیکه گمراه وسر گردان است ودر کافی حدیث بااین جمله ختم میشود (وان مات على هذا الحال مات ميتة كفر ونفاق

٤ ـ درمستدرك الوسائل جلد سوم ازاختصاص شیخ مفید علیه الرحمة ازعمر بن یزید از حضرت امام موسی کاظم عليه السلام «**قال سمعته يقول من مات بغير امام مات ميتة جاهلية امام حي يعرفه، قلت لم اسمع اباك يذكر هذا يعني اماما حيا قال قدوالله**

قال ذلك رسول الله قال وقال رسول الله ﷺ من مات و لیس له امام یسمع له و یطیع مات میتة جاهلیة» عمر بن یزید میگوید از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام شنیدم که میفرماید: کسیکه بدون امام بمیرد بمردن جاهلیت مرده است امام زنده ای که او را بشناسد، عرضکردم که از پدر بزرگوارت این قیدرا که امام باید زنده باشد نشنیدم! حضرت فرمود بخدا سوگند پیغمبر خدا چنین فرمود، آنگاه حضرت فرمود رسول خدا ﷺ فرموده است هر که بمیرد و پیشوائی نداشته باشد که ازاو بشنود و اطاعت کند بمردن جاهلیت مرده است (کلمه امام زنده که ازاو بشنود و اطاعت کنید قابل دقت است)

۵ - درهمان کتاب از ابی الجارود روایت است که گفت از حضرت امام جعفر علیه السلام شنیدم که میفرماید: من مات ولیس له امام حی ظاهر مات میتة جاهلیة قلت امام حی؟ قال امام حی».

یعنی کسیکه بمیرد و امام زنده وظاهری نداشته باشد بمردن جاهلیت مرده است! گفتم امام زنده؟ فرمود: آری امام زنده.

٦ در امالی شیخ مفید ص ٤٢ چاپ نجف از زرارة بن اعین از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود: «ذروة الامر وسنامه ومفتاحه و باب الاشیاء ورضاء الرحمن تعالی طاعة الامـام بعد معرفته»

البته از طریق شیعه بفرموده علامه مجلسی در جلد هشتم بحار الانوار ص ١٢٦ چاپ تبریز: ازطرق اصحـاب ما اخبار در اینمورد پیش از احصاء شمار است اما از طریق اهل سنت نیز اخبار در اینمورد بسیار است وبطرق متعدده در صحاح خودشان از رسول خدا ﷺ روایت کرده اند که هر کس مخالفت امام کند واز طاعت او خارج شود وارجماعت مفارقت جوید وامام زمان خودرا نشناسد بمردار جاهلیت مرده است چنانکه در جامع الاصول ازصحیح مسلم وصحیح نسائی ازابو هریره روایت شده کـه رسول خدا ﷺ فرمود: **من خرج من الطاعة وفارق الجماعة فمات میتة جاهلیه.**

۵ - بخاری ومسلم هریك درصحیح خود و نیز درجامع الاصول از ابن عباس

روایت‌شده که‌رسول‌خدا صلی الله علیه وآله فرمود: **من کره من امیره شیئاً فلیصبر فانه من خرج من طاعة السلطان شبراً مات میتة جاهلیة** (کسیکه‌ازامیرخودچیزی‌رامکروه‌شمارد بایدشکیبائی ورزد برای اینکه کسیکه از طاعت سلطان بقدر یکوجب خارج شود بمرگ جاهلیت مرده‌است. ودر روایت دیگر (فلیصبر علیه فانه‌من‌فارق‌الجماعة‌شبرا فمات‌میتة جاهلیة) درعقدالفریدجلدا ول‌ص٤«قال‌النبی صلی الله علیه وآله من فارق‌الجماعة او خلع‌یدا من‌طاعة مات‌میتة جاهلیة»این معنی درصدراسلام بقدری مهم بوده است که مطابق‌نقل مجلسی علیه‌الرحمة در بحارالانوار ونقل طبری درتاریخ‌الامم والملوك

٦ ـ عمر بن‌الخطاب رر روز سقیفه بنی‌ساعده یعنی همانروزی که رسول خدا صلی الله علیه وآله ازدنیا رحلت فرموده بودفریادمیزد ومیگفت«ایها‌الناس بایعوا خلیفةالله فان من‌مات‌بغیر امام کان‌عاصیاً(یعنی‌ای‌مردم باخلیفه‌خدابیعت کنید، برای‌اینکه کسیکه بدون‌امام بمیرد عاصی خواهدبود).

ومعلوم‌است که اگراین موضوع‌ازمسلمات‌دین‌اسلام‌نبود هیچکس نمیتوانست بدان‌استنادنموده ودرآن موقع‌مردم را بدینصورت بدان دعوت نماید.

٧ ـ در کتاب کامل‌التاریخ ابن اثیر جلد ٣ ص ١٦٢ مینویسد در جنگ جمل‌مردی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام برطلحه که درحال مرك بود عبور نمود طلحه باو گفت‌تواز‌اصحاب‌امیرالمؤمنین‌هستی؟ گفت آری! طلحه گفت‌دست خودرا بگشا تا باتو برای‌امیرالمؤمنین بیعت کنم! زیراطلحه میترسید که بمیردودر گردن او بیعتی نباشد.

در کتاب احکام السلطانیه ماوردی‌ص١٥ مینویسد: «وقال سلیمان‌بن‌جریر واجب علی الناس کلهم معرفة الامام بعینه‌واسمه کما علیهم معرفةالله ومعرفة رسوله آنگاه میگوید: ولولزم کل واحد من‌الامة ان یعرف الامام بعینه واسمه للزمت الهجرةالیه ولما جازتخلف‌الاباعد ولافضی ذلك الی خلوالاوطان ولصار من‌العرف خارجاوبالفساد عائداً» درعقدالفریدجلداول ص٤ قال صلی الله علیه وآله الدین النصیحة الدین النصیحة قالوالمن یارسول‌الله قال‌لله ولرسوله ولاولی‌الامر منکم فنصح‌الامام ولزوم

طاعته فرض‌واجب وامرلازم ولا یتم‌الایمان‌الا به‌ولا یثبت‌الاسلام الاعلیه .

مستفیض‌بین فریقین است که رسول خدافرمود «صنفان من امتی اذا صلحا صلحت امتی‌واذا فسدافسدت امتی‌قیل من‌هم یارسول‌الله ﷺ قال‌الامراء والفقهاء» یعنی‌دوصفند ازامت‌من که اگر آنهاصالح باشند امت‌من صالح‌است واگر آنهافاسد شو ندامت‌من‌فاسد میشودعرضکردندآینان کیانند یارسول‌الله؟ فرمود فرمانروایان وفقیهان .

۸ در کتاب اصول کافی جلدسوم‌ص۲۱۹ چاپ‌اسلامیه تهران. . عن‌الفضیل یسار قال‌ابتدأنا ابوعبدالله یوماً وقال:قال‌رسول‌الله من‌مات ولیس‌له‌امام فمیتته‌میتة جاهلیة فقلت‌قال ذلك رسول‌الله ﷺ؟ فقال‌والله قدقال،قلت فکل‌من‌مات‌ولیس له امام‌فمیتته میتة‌جاهلیة؟قال نعم(یعنی‌فضیل بن‌یسارمیگوید : روزی‌حضرت‌صادق‌خود ابتدا ابسخن کردوفرمود ، که‌رسول خدافرموده است‌هر کس‌بمیرد وپیشوائی نداشته‌باشد مردنش‌مردن‌جاهلیت‌است! من‌عرضکردم‌رسول‌خدا چنین‌فرموده‌است ؟ حضرت فرمود : آری‌بخدا قسم! گفتم‌پس‌هر کس‌بدون امام‌و پیشوا بمیرد بمردن جاهلیت مرده است ؟ فرمود آری !

۹ - بازدرهمان کتاب:.«عن‌الحارث بن‌المغیرة قال‌قلت‌لابیعبدالله علیه‌السلام قال‌رسول‌الله ﷺ من‌مات ولایعرف امامه مات میتة جاهلیة؟ قال نعم قلت‌جاهلیة جهلاء اوجاهلیة لایعرف امامه؟قال‌جاهلیة کفرونفاق وضلال »

(یعنی‌حارث‌بن‌مغیره میگوید: بحضرت‌امام‌جعفر صادق‌عرضکردم: پیغمبر خدا فرموده‌است که : هر که‌بمیردوپیشوای خود رانشناسدبمردارجاهلیت مرده‌است ؟ حضرت‌فرمود : آری! گفتم جاهایت‌مطلق یاجاهل نسبت‌بشناختن امام‌خود؟فرمود جاهلیت کفرونفاق وضلالت)

۱۰ - درکامل التواریخ‌ابن اثیر جلد ۲ ص ۲۱۹ (ان‌عمروبن حریث قال لسعیدبن زیدمتی‌بویع ابوبکر؟قال‌یوم‌مات رسول‌الله ﷺ کرهوا ان یبقوا بعض یوم ولیسوافی جماعة

(یعنی عمرو بن حریث از سعید بن زید پرسید چه موقع با ابوبکر بیعت کردند؟ سعید گفت همان روزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فوت نمود زیرا مسلمانان کراهت داشتند که پاره‌ای ازروز را باقی بمانند درحالیکه درجماعت نباشند

موضوع امامت درصدر اسلام بقدری مهم بوده است که طبق نقل ابن ابی الحدید درجلد ۱۳ ص ۲۴۲ عبدالله بن عمر که بزهد ظاهری در آن موقع معروف بود چون شنیده بود که رسول خدا فرموده است (من مات ولا امام له مات میتة جاهلیة) شبانه درخانه حجاج را زد تا بعبدالملك مروان بیعت کند و یکشب بدون امام نخوابد و حجاج هم با نهایت تکبر واستحقار پای خود را اززیر رختخواب درازنمود و گفت دست خود را بدان بمال تا بیعت انجام شده باشد!! اما افسوس که اینمقدار که بامر امامت و اطاعت از آن اهمیت میدادند بشخصیت امام اهمیت نمیدادند! چنانکه بمانند عبدالملك وحجاج بیعت میگردند وهمین وضع باعث بدبختی امت وذلت ونکبت مسلمین گردید .

نظری بحقیقت امر

مادر این عنوان نیز مانند عناوین گذشته علی المعمول پیش از ده حدیث نیاوردیم بدون اینکه تفکیك بین فریقین قائل شده وهریك راعلیحده عنوان نمائیم زیرا آنچه مسلم است اینست که این معنی مورد اتفاق اهل اسلام است که پیغمبر خدا ﷺ امت خودرا بدون سر پرست ویله ورها نخواسته و جمعیت واجتماع آن محبوب و مورد علاقه شدید وی بوده است و آیات شریفهٔ قرآن نیز حاکی است که اجتماع و وحدت امت چه اندازه مورد توجه ورضای حضرت باریتعالی است، چیزیکه دراینجا مورد تردید و موجب شك وشبهه است اینست که هر فرقه‌ای این احادیث را بنحوی تعبیر وتفسیر کرده ومعنائی خاص از آن خواسته است .

برادران اهل تسنن آن را بهر حاکم وامامی اطلاق نموده‌اند حتی معویه ویزید وحجاج وولید وپرواضح است که چنین معنائی بیجا وغلط وفاسد ونا صحیح است چه؟ هرگز خدای جهان و پیغمبر عظیم الشان ما را باطاعت جباران وفاسقان وگمراهان

امر نمیفرمایند واین مطلب بطور کامل دراین کتاب مدلل و بیان خواهدشدانشاءالله

اماشیعه آن رامخصوص ائمه اثنی عشر علیهم صلوات الله الملك الاکبر دانسته و آن نیز با آن کیفیت بدلایل متقن غلط و نادرست است زیرا اگر مقصود از شناختن امام زمان برای هر کسی شناختن هریك ازامامان دوازده گانه برای عصر هریك ازائمه بوده و نشناختن آنها موجب کفر وضلال و نفاق و مردن جاهلیت است که معنای آن خروج ازدیر اسلام است باید گفت: اولا امام چنانکه معلوم ومسلم است در اسلام بکسی گفته میشود که زمامدار جمعیت ومصدر اوامر و نواهی ومجری احکام واقامهٔ حدود باشدچنانکه از بیانات گذشته معلوم شد وحتی در پاره‌ای از روایات کلمهٔ والی بجای امام است و هیچیك از ائمه معصومین جز امیر المومنین آن هم کمتر از پنجسال مصدرومتصدی این امور نبوده است پس اطلاق کلمه امام جزدر مورد و معنای خاصی در باره ایشان حقیقت ندارد و نشناختن ایشان باین عنوان در تمام اعصار موجب کفر و نفاق میشود. زیرا در تمام اعصار بر وجود ایشان آثار امامت بمعنی حکومت مترتب نیست ثانیاً اگر مقصود از شناختن اطاعت و اجرای احکام خداچون جهاد و اقامه حدود و حفظ ثغور و سرحدات وسایر احکام اسلامی است چنانکه گفتیم در باره ایشان مورد ندارد و اگر صرفاً باید ایشانرا زمامدار شناخت هرچند مورد مصدرهیچ امر و نهی نباشند و باصطلاح پادشاه بی تاج وتخت وفرمانده بی سپاه ولشگر باشند این گونه شناختن مفید چه فائده ومنشأ چه خیری خواهد بود که عدم آن موجب کفروضلال ومردن درحال جاهلیت است ؟!

ثالثاً ـ چنانکه گفتیم اینگونه شناختن منشأ هیچ فائده ای نیست مگر اینکه بگوئیم فائده این شناختن آنست که هر گاه امت اینها راشناخت ممکن است زمام امر ملترا بدست آنها بدهد وحق بمن له الحق بر گردد

بنا بر فرض فوق باز باید گفت اولا امام آنگاه درمقام امامت قرار میگیرد و امام زمان میشود که موربیعت ومصدر امر امت شده باشد

ثانیاً اکنون که آنان درعرضه حیات نیستندتا اینگونه شناختن مصدر آنگونه فائده شود پس سالبهٔ بانتفاء موضوع است .

رابعاً- ممکن است گفته‌شود که مراد ازامام زمان کسیکه حافظ حدود وثغور ومجبی فیء وزکوات ومتصدی امرجهادومجری احکام‌واقامه حدودباشد نیست بلکه کسی است که بیان احکام میکند وحلال وحرام خدارا بیان مینماید چنانکه شأن اکثر معصومین بود .

درپاسخ گفته میشود اگرهربیان کننده احکامی راامام زمان بدانیم درهر عصری دارای چندین امام خواهیم بودواین معنی با آن کلمه‌سازش ندارد! بعلاوه‌چنانکه در روایات گذشته دیدیم امام بکسی اطلاق میشود که حائزمقام حکومت وسلطنت وواجدآن صفات وشرائط باشدتاجائیکه دربسیاری ازروایات بجای کلمهٔ امام کلمهٔ والی وسلطان اسلام استعمال شده واین‌معنی هرگز به‌بیان کننده احکام فقط گفته نمی‌شود .

خامساً- چنان فرض کنیم که مرادازامام زمان یاوالی یاسلطان ائمهٔ اثنی‌عشر بوده‌اند! دراین ایام امام‌زمان که‌خواهدبود؟! بدیهی است خواهند گفت حضرت‌مهدی ابن الحسن العسکری علیهما السلام! اما گفته میشودشناختن آنحضرت بچه‌صورت باید باشد؟ آیاهمین که‌مثلادانستیم که آنجناب پسرامام حسن‌عسکری و نرجس‌خاتوان ومتولدسال ۲۵۵ هجری وغائب‌درسرداب درسال ۲۶۰ است ومانندپدران بزرگوارش اطاعت وی واجب است کفایت خواهدکرد ومانع ازمردن در حال کفر و نفاق و جاهلیت خواهدبود؟ واگر کسی ازمابپرسدفائده اینشناختن چیست با آن‌همه‌تاکید؟! درپاسخ آن‌چه‌خواهیم گفت آیا گفتن چندلفظ خالی ازمعنی وردیف کردن چنداسم بی مسمی منشأچه‌نتیجه ای‌است که عدم آن موجب کفرونفاق وضلالت وجاهلیت است؟!

گذشته ازآن شیعه معتقداست که اطاعت هریك ازائمه‌دراحکام واجب‌است وتمام‌ائمه‌دوازده گانه‌برای‌مابدون‌هیچ‌فرقی امام‌هدایت‌هستند پس کلمه‌امام‌زمان که که‌بیك‌فرداطلاق‌میشوددراین‌زمان‌هیچ مصداقی‌درخارج نداردوشامل آن‌معنا نیست.

اساساً ما ائمه معصومین‌راحجتهای خدا وهادیان مردم براه حق‌وراویان‌صادق وصحیح القول‌احکام‌خداوحافظین‌شریعت‌ازتبدیل‌وتغییرومراقبین‌ازتصریف وتحریف

و مبین آیات واخبار وسنت رسول الله میدانیم و این مقام خیلی والاتر از امامت بمعنی حکومت است! البته در زمان حضور ایشان بر تمام امت واجب است که ایشانرا بعنوان خلافت و امارت پذیرفته و اطاعت نمایند اما هرگاه متصدی امر امامت نشدند مقام والای ایشان همچنان محفوظ است یعنی حجت های خدا و هادیان الی الله میباشند جمعاً و فرداً در تمام ازمنه و اعصار، نه امام خاص زمانی خاص!

پس معنی امام زمان چیست ؟

بنابر آنچه در مطالب گذشته بعرض رسید و آنچه انشاءالله از این ببعد بیان خواهد شد مقصود از امام زمان در احادیث شریفه همان متصدی امر حکومت و مصدر او امر و نواهی شریعت و حائز مقام امامت و خلافت و سلطنت است چه معصوم باشد و چه غیر معصوم! و فائده شناختن آن نیز بقرار ذیل است :

۱ـ اکثر احکام چون جهاد و جمعه و اقامهٔ حدود و بسیاری از فرائض، موقوف بوجود امام است، پس شناختن او که متصدی این امور است از اهم فرائض است لذا باید او را کاملا شناخت و دیانت و تقوی و علم و لیاقت او باید مورد تصدیق همگان یا لااقل دانشمندان بیغرض که در اصطلاح شرع اهل حل و عقدند بوده باشد تا بتوان احکام و اوامر صادره از جانب او را بمورد اجرا گذاشت و کورکورانه تابع هر اهل و نا اهلی نشد.

۲ ـ چون متصدی امر حکومت و متولی زمامداری امت مباشر امر جهاد با کفار ودفاع از حوزه اسلام است و در تحت این عنوان هر جاه وطلب دنیادوست و طالب شهرت و مقام ممکن است مردم را آلت اجرای شهوات و بازیچه هوا و هوس خود گرداند بدیهی است شناختن او از اوجب واجبات است زیرا بر مسلمانان فرض است که در موقعیکه زمامدار و پیشوای سیاسی امر بجهاد و دفاع میفرماید و از افراد بدینمنظور دعوت می کند بدون هیچگونه تردید و تعلل باسرعت و بلافاصله خود را و مال و اولاد خود را در اختیار پیشوای اسلام گذارند: بدیهی است شناختن چنین کسی چگونه و درچه درجهٔ

اول اهمیت از نظر عقل وشرع است وفی المثل اگر عضوی از اعضای شما دچار مرض ودردی شود که احتمال قطع وفساد آن رود چگونه درطبیب ومتخصص آن مرض دقت میکنید ودرشناختن آن سعی و کوشش کامل بخرج میدهید که مبادا آن عضو بی هوده قطع شود یا آن مرض ناشناخته معالجه گردد! حال تصور کن در انتخاب شخصی که باید جان ومال و ناموس وعیال دنیاو آخرت خودرا در اختیار او گذاری تا طبق احکام شرع بدان عمل ورفتار نماید چگونه باید حد اکثر معرفت رادر او حائز باشی واگر اورا نشناخته حیثیت خود رادراختیاراو گذاشتی چگونه گاهی بکفر و نفاق ومرگ جاهلیت دچار خواهی شد؟!

۳ ـ چنانکه درروایت سلیم بن قیس ازفرمایش امیرالمؤمنین گذشت و بعداز این درباب انتخاب حاکم وامام خواهد آمد که عموم مردم یالااقل اهل حل وعقد موظفند که پس ازمرگ پیشوای گذشته درانتخاب پیشوای آینده قبل ازهرچیز اقدام کنندو بفرموده امیرالمومنین عليه السلام (یختاروالانفسهم اماماً عفیفاً عالماً ورعاً عارفاً بالقضاو السنة) چنین پیشوائی انتخاب واختیار نمایند ومسلم است که بایدچنین کسی رابشناسند تااختیار نمایند و کور کورانه تابع هر کسی نشوند.

شاید کسانی که مایل بجدل بوده و نمیخواهند تسلیم حق شوند دراینجا بهانه کنند که بواسطه همین اهمیت درموردامام است که شیعه معتقدشده که جزمعصوم منصوص من جانب الله کسی نمیتواند امام مسلمین باشدو آن هم منحصر بائمه اثنی عشر است!

درجواب چنین کسی باید گفت اولا اطلاقات وارده هر چنددرموردامام اهمیت فوق العاده قائل است اما بهر صورت درمرحلهٔ امکان ودردسترس عامه است یعنی وجود چنان فردی که برای امامت مورد نظر شارع است درهمین مردم میتوان یافت واحتیاج بنصوص خاص درفردی خاص ندارد. ثانیاً دین اسلام آخرین شرایع واکمل ادیان است واحکام آن هر گزدستخوش نسخ وتعطیل نیست و کسانیکه امامت یعنی حکومت رامنحصر بائمه اثنی عشر مینمایندد رحقیقت دین اسلام رامنسوخ ومنحصر بزمانی معدود ومدتی قلیل ومعدود میکنندواین کفر صریح و گوبنده اش واجب القتل است وباصطلاح میخواهندسرمه در

چشمش کنند کورش میکنند و باین کیفیت دین اسلام را شیر بی دم و سر و اشکم معرفی می نمایند و هذا هو الضلال. در این مسئله جای یک سؤال است که پس چرا تا کنون درمیان مسلمین حاکمی که اسلام خواسته است تبعیین آن اقدامی نشده است؟ پاسخ این سوال در نزد اهل اطلاع واضح است که مسلمین صدر اول با تمام اعتقاد و ایمانی که باسلام و احکام آن داشتند لکن متأسفانه باسلام و حقایق آن آشنائی کامل نداشتند و تازه میرفتند از تاریکی جاهلیت بنور اسلام وارد شوند و این معنی را حضرت امیر مؤمنان درخطبه‌ای که هنگام تشریف بردن ببصره خوانده است تصریح میفرماید «ان الله لما قبض نبیه استأثرت علینا قریش بالامر و دفعتنا من حق نحن احق به من الناس کافة فرأیت ان الصبر علی ذلك افضل من تفریق کلمة المسلمین وسفك دمائهم والناس حدیثو عهد بالاسلام والدین یمخض مخض الوطب یفسده ادنی وهن ویعکسه اقل خلف فولی الامر قوم لم یألوا فی امرهم اجتهاد اثم انتقلوا الی دار الجزاء.

حکومت‌های موجوده هیچکدام موافق اسلام نیست

رژیمهای مختلفی که برای تشکیل حکومت در دنیای امروز اعم از کشورهای اسلامی و غیر اسلامی موجود و معمول است هیچکدام موافق و مطابق دستور اسلام نیست بلکه هر کس که اطلاع کامل از مقررات و قوانین دین مبین دارد میداند که در هیچ عصر و مصری هنوز بطور کامل احکام اسلام در اینمورد بمرحله اجرا و عمل نیامده است،

بلی در صدر اول اسلام که مسلمین بمقررات شریعت از همه وقت نسبتاً آشناتر بودند فی الجمله صورت ناقصی از شکل حکومت اسلامی جلوه گر بود (۱)

در اینجا برای اینکه ما در اظهار این عقیده منفرد نباشیم نظر دو نفر از دانشمندان بزرگ شرق وغرب را از لحاظ خوانندگان خود می گذرانیم

۱ - مرحوم آیت الله بزرگ آقای سید اسد الله موسوی خارقانی در کتاب بی نظیر خود (محو الموهوم وصحو المعلوم) (صفحه ٤۲ می فرماید: (عموم فرق اسلامی در مسئله خلافت باشتباه رفته اند زیرا که آیه اولی الامر ازروز اول فراموش شد وحق بود که این دو آیه اولی الامر را بعد از رحلت مقدسه عنوان کنند هر کسی از اصحاب مصداق آیه بود او خلیفه میشد و این رسم تا قیامت باقی بود و رئیس مسلمین انتخابی قرآنی میشد اختلاف هم بین مسلمین واقع نمیشد) =

لکن بدبختانه بعلت عدم آشنائی کامل عامهٔ مردم بآیین وقوانین دین خود ورسوخ احکام جاهلیت وآداب وعادات قبل از اسلام بر قلوب و اذهان توده های مختلف و غرضهای ارباب اغراض وهوسهای صاحبان اهواء نگذاشته است حتی یکروز بعد از رحلت پیغمبر خاتم صلی الله علیه وسلم این امت از برکت حکومت اسلامی بطور کامل بهره‌ور گردد.

اما با اینوصف همان مدت نسبتاً اندک که حکومت مسلمین سایهٔ کمرنگی از مقررات اسلام داشت بازهم پربرکت ترین حکومتهای روی زمین بود وعالی‌ترین رژیمی است که تاکنون دنیا بخود دیده است .

زیرا حکومتهای موجوده که لابد از درجهٔ پست قرون اولیه بتدریج تکامل یافته تاکنون بصورت کامل در آمده است، امروز بیش از سه صورت اصلی دردنیا وجود ندارد که هر کدام صورتهای مختلفی دارند .

۱ ـ صورت پادشاهی ودیکتاتوری که فردی ازافراد مردم بقدرت شمشیر و قهروغلبه ویا بصورت دیگر برمردمی مسلط شده وخود را بمقام سلطنت و حکومت رسانیده برطبق دلخواه خوددرمیان آن مردم بفرمانروائی ودرحقیقت بکام گیری ولذت سلطه و قدرت بسر برد وبعدازخودهم خاندان خودرا ازفرزندان وبرادران و اعمام وبنی اعمام وغیرهم برهمان مردم تحمیل نماید .

بدیهی است تاقدرت وشمشیر دردست اوست ویا قدرتهائی که وجود اورا بنفع خود تشخیص میدهند از او حمایت میکنند سلطنت در دست خود او یا فرزندان او ویا خاندان اوست وهرموقع که قدرت اوروبضعف نهاد و کسانی گردن کلفت تراز او پیدا شدند، بساط اووخاندانش رابرهم می‌پیچند وخودطرح سلسلهٔ دیگر میریزند اینگونه حکومتها که متأسفانه بازهم درخیلی از نقاطروی زمین ولوبنامهای دیگر

---

۲ ـ فیلیب حتی دانشمند معروف غرب درتاریخ عرب ص۸۷ مینویسد .
بااینکه درهیچیك ازتواریخ وسیرماضی اسمی ازتوده مردم برده نمیشود معهداً پایهٔ حکومت (اسلامی) بردلهای مردم استوار بودو تنها بیعت واقعی که نسبب بکرسی خلافت بعمل می آمد همان بیعتی بود که مردم بدلخواه میکردند)

موجوداست بدترین حکومتهای روی‌زمین است‌زیرا مردم‌بدبخت اینگونه کشورها که‌دچار چنین حکومتهائی هستند هرگز روی‌آسایش و آرامش نخواهند دید .

مونتسکیو در کتاب‌روح‌القوانین فصل‌پنجم‌از کتاب دوم‌مینویسد :

(طبیعت وماهیت حکومت وقدرت استبدادی اینست که چون‌تنها یکنفر در رأس‌آن واقع شده بعد ازاومجری این‌قوه همواره یکنفرمیباشد زیرا مردی که حواس خمسهٔ اودائما میگویند اوهمـه چیزاست ودیگران هیچ‌!طبعاً تنبل وشهوت پرست وجاهل خواهد بودبدین جهت‌بامور رسیدگی نمیکند) .

بعد در مذمت چنین حکومت و کشوری که در آن فقط پادشاه حاکم است میگوید :

بـدبخت کسانی کـه میخواهند اهل کشوری باشند که اصلا بمعنـای واقعی وجود ندارد) .

درفصل چهاردهم همین کتاب میگوید : (حکومت استبدادی مبنی بر اصل ترس‌است وبرای ملل ترسوونادان واز پا افتاده قوانین زیادی لازم نیست)

بعد، برای اینکه‌صورتی‌ازحکومت شاهانه نشان‌دهد مینویسد .

شارل دوازدهم هنگامیکه در **بندر** بود چون دید مجلس سنای سوئد اندك مخالفتی بااوابرازمیدارد،بآن مجلس‌نوشت که: **یکی‌ازچکمه‌های‌خودراخواهد فرستاد تابرآن فرمانروائی کند** این چکمه میتوانست مانند یك پادشاه مستبد حکومت کند ! ؟

درفصل دوم‌از کتاب ششم مینویسد : در حکومت جمهوری تمام مردم باهم مساوی هستند ودر حکومت استبدادی هم همه مردم باهم برابرند : زیرا دراولی همه کس‌همه چیز است ودردومی هیچکس هیچ چیز نیست !-!

درفصل ششم‌از کتاب سوم مینویسد : پادشاهان‌میل دارندمستبد ومطلق‌العنان باشند وبآنها گفته نشودبهترین وسیله‌برای رسیدن‌باین مقصود جلب محبت و علاقه ملت‌است ولکن بدبختانه آنها همیشه‌این نصایح‌را مسخره تلقی می کنند زیرانفع

شخصی ایشان اینست که ملت ضعیف وبیچاره باشند تا هیچوقت نتوانند در مقابل آنها مقاومتی ابراز دارند ..»

بگفتهٔ **افلاطون**: یك پادشاه خوب فطر تا انقدر کمیاب است که خیلی بندرت اتفاق می‌افتد که طبیعت وتصادف دست بهم داده چنین شخصی‌را بتخت بنشانند وبا در نظر گرفتن اینکه طرز تربیت شاهزادگان حتماً آنهارا فاسد میکند ازیك عده اشخاصی که یکی بعداز دیگری برای پادشاهی تربیت شده‌اند هیچگونه امیدی نباید داشت اغلب پادشاهان یادر موقع بتخت نشستن بیخرد وشریر هستند یا بعد چنین میشوند .»

برای ما ایرانیان که طعم حکومت مستبده پادشاهان جبار را چشیده‌ایم بلکه مذاق روحمان بغیر آن، بطعم حکومت دیگر اصلا آشنائی ندارد گفتار آقای مونتسکیو چندان تازگی ندارد .

اینگونه حکومت در نظر اسلام ازمبغوض ترین حکومتهاست چنانکه مسلمین صدر اول وبزرگان صحابه رسول خدا بقدری ازاین نوع حکومت متنفر بودند که بخدا پناه میبردند از پیدایش آن !

درطبقات ابن سعد جلد هفتم ص ٦ ـ ٧ چاپ بیروت درذیل احوال عتبة بن غزوان که یکی ازاصحاب بزرگوار رسول خدا بوده است مینویسد : . . .

و کان عتبة خطب الناس وهی اول خطبة خطبها بالبصرة تا آنجا که میگوید : فاعوذ بالله ان یدرکنا ذلك الزمان الذی یکون فیه السلطان ملکا واعوذ بالله أن اکون فی نفسی عظیماً وفی انفس الناس صغیراً وستجربون الامراء بعدنا وتجربون فتعرفون وتنکرون .

یعنی بخدا پناه میبرم ازاینکه ما آن زمانی را درك کنیم که در آن سلطان (یعنی مجری احکام شرع) پادشاه باشد . . ودر تاریخ طبری جلد سوم ص ۲۷۹ در حوادث سال ۲۳ اززادان ازسلمان روایت کنند که عمر باو گفت من پادشاهم یا خلیفه سلمان گفت . اگر تو آنچه از اراضی مسلمین خراج میگیری درهمی کمتر یـا

با بیشتر در غیر مصالح مسلمین خرج کنی در آنصورت تو پادشاهی وخلیفه نیستی پس عمر بگریه افتاد

هرچند پاره‌ای ازفلاسفه مانند(هابز) معتقدند که حکومت فرد بهترین نوع حکومت است وسلطنت موروثی بهتر ازسلطنت انتخابی است!! اماوی علت این اعتقاد را این نوع بیان میکند که دراین وضع رقابت دائم مردم برای اشغال مقام برترین ازمیان میرود ونظم وآرامش استوارتر میماند!

ولی با شرحی که فوقاً آوردیم برفرض وجود چنین عیب بازهم مضرات حکومت فردی بقدری زیاد است کداین محاسن آنرا تلافی نمیکند ما نمیدانیم منشأ عقیده هابز چیست ولی هموطن اوجان استوارت میل انگلیسی معتقداست که «حکومت انتخابی یا حکومت ملی بهترین نوع حکومت است ودیکتاتوری صالح راجزخیال خام ومحالی بیش نمیداند . گذشته ازاینکه غیرممکن است دیکتاتور نیکوکار پیدا شود زیرا تملق چاپلوسان وسودجویان بهترین کسان را منحرف میکنداگر هم دیکتاتور صالحی پیداشودباز هم برای مردم زیان‌آور است چه وجودش موجب میشود که شخصیت افراد ملت اوازنمو باز مانده ونا رسیده بماندونتیجه اینوضع است که اخلاق وسیرت واستعدادهای مردمان دچار انحطاط میگردد زیراوقتی افراد عادت کنند امور را بعهده حکمران خود بگذارند مثل آنست که امورخود را بدست تقدیرمحول کرده باشند واین معادل آنست که بکلی بسرنوشت وکارهای خود بی‌اعتنا شوند ونتایج اموررا وقتی ناخوشانید استبصورت بلای آسمانی با رضا وتسلیم بپذیرند»

ژان‌ژاك روسودر فصل ششم کتاب قرار داد اجتماعی مینویسد پادشاهان میل دارندمستبدومطلق‌العنان باشندبآنها گفته‌میشود بهترین وسیله برای رسیدن باین مقصود جلب توجه وعلاقه ملت است لیکن بدبختانه آنها همیشه این نصایح را مسخره تلقی میکنند سلاطین میل دارند که هروقت هوس نمودند بتوانند ظلم کنند بدون اینکه کسي جرأت چون وچرا داشته باشد . نفع شخصی ایشان اینست که ملت ضعیف و

بیچاره باشندتا هیچوقت نتوانند درمقابل آنهامقاومتی ابرازدارند

درص ۱۶۲ مینویسد ! یکی ازمعایب بزرك وغیرقابل حکومت پادشاهی که همواره آنرا پست‌تر از جمهوری نشان میدهد اینست که در حکومت جمهوری آراء ملت همواره اشخاصی را بمناصب عالیه انتخاب میکنند که مطلع ولایق بوده از عهدهٔ خدمات مرجوعه بخوبی بر آیند درصورتیکه رجال ومأمورین حکومت پادشاهی مردمی هستنددون‌همت، کوچك‌فکر ،شلوق کن، حقه‌باز، اینان‌فقط تااین‌حد مهارت‌ولیاقت‌دارند که باپشت‌هم‌اندازی‌مناصب‌عالیه درباری را اشغال نمایند ولی بمحض آنکه برسر کار آمدند بی‌قابلیتی خودرا نشان میدهند یك ملت کمتراز یك پادشاه در انتخاب خود اشتباه میکند وهمان اندازه که وجود یکنفر احمق و نالایق دررأس حکومت جمهوری کمیاب است‌همان قسم هم‌دربین وزراء پادشـاه یك‌آدم واقعاً قابل و کار آمد کمتردیده میشود

درزیان سلطنت موروثی درص ۷۱۵ مینویسد :

بزرگترین پادشاهانی که در تاریخ مشهور شده‌اند کسانی هستند که برای پادشاهی تربیت نشده بودند،علم سلطنت علمی است که هرقدر بیشتر بخـوانند کمتر میدانند ! . . .

یکی از نتایج بدحکومت پادشاهی‌اینست که در کار ثابت قدم‌نیست زیرا برحسب اخلاق‌پادشاهی که سلطنت مینماید یا اشخاصی که باسم‌اوسلطنـت میکنند نقشه‌هائی که طرح میشود تغییر مییابد وزمامداران در تمشیت امور منظورهای ثابت وبرنامه‌های معین‌ندارند این تلون‌سبب‌میشود که‌دولت همیشه‌بین‌دستورهای متنوع ومقصودهای گوناگون مردداست

دردربارپادشاهان بیشتر مکر وحیله حکمفرماست : طرزتربیت‌شاهزادگان حتماً آنها را فاسد میکند

ژان‌ژاك روسو. قرداد اجتماعی فصل ۳ کتاب۳ حکومت مونارشی‌یاحکومت پادشاهی‌درفصل چهارم‌ص۱۵۱ هیچوقت دردنیا حکومت دموکراسی بمفهوم واقعی

آن وجود نداشته ونخواهد داشت زیرا برخلاف نظم طبیعی است که اکثریت افراد ملت فرمان دهند واقلیت فرمان برند دیگر آنکه ممکن نیست مردم مملکت هرروز برای تمشیت کشور گرد هم آیند

درفصل پنجم ص ۱۵۵ مینویسد سه قسم حکومت اشرافی یافت میشود : طبیعی انسانی، موروثی، اولی برای دول بسیار کوچك وملتی خیلی ساده مناسب است، سومی ازبدترین اقسام حکومتهاست ، دومی ازهمه بهتراست

درص ۱۵۷ مینویسد : باید گاهی نیزازفقرا برای زمامداری انتخاب شود تا ملت بداند لیاقت فقط بمال دنیانیست بلکه شرایط دیگری نیزلازم دارد

۲ ـ **نوع دوم** از حکومتهای جاریه دردنیا حکومت مشروطه است وچون این نوع حکومت متوسط بین استبداد وجمهوری است بالطبع نه آن است ونه این هم وهمانست وهمین!!

بدیهی است حکومت مشروطه حکومتی است که هنوز نتوانسته یانخواسته که خود را از قید استبداد و سلطنت پادشاه آزاد سازد **فلذا** پاره‌ای از کشورهای مشروطه هنوز تحمیلات وبارگران دربارو جاه وجلال سلطنت را همچنان بردوش دارندوچون نتوانسته‌اندخودرااز آن قید آزاد کنندلذابرای جلوگیری ازخود کامگی شاه، مجالسی بنام دارالشورا وسنا وازاین قبیل دارند تاشایدبدینوسیله بتوانند ازظلم واجحاف وخود کامگی شاه وخانواده ودرباریانش تاحد ممکن جلوگیری کنند ، البته ملتهای رشیدی مانند انگلستان وسوئد از برکت کامل حکومت مشروطه بهره‌ورند لکن درکشورهای دیگر هر کدام بنسبت تربیت وفرهنگ وخصوصیات ملی خود میتوانندازرژیم مشروطیت منتفع شوند ، اساسادر حکومت مشروطه طبقه اشراف حدفاصل بین شاه ومردم هستند هر گاه بماهیت خودباقی بمانند، اماهر گاه این ماهیت را از دست بدهند وضع برمیگردد بصورت دیگر! اگر اشراف بهمان اشرافیت خود باقی بمانند موجب بقای شاه هستندوبقای شاه هم جز بقای استبداد نیست

مونتسکیو در روح القوانین کتاب دوم درتعریف حکومت مشروطه میگوید

«اگر شاه نباشد اشراف نخواهند بود و اگر اشراف نباشند شاه نخواهد بود! اما اگر دقت شود با این شکل یك فرمانروای مستبد خواهیم داشت، وجود طبقات متوسط در حکومت مشروطه کافی نیست بلکه محافظت قوانین هم لازم است این محافظت با مراقبت هیئتهای سیاسی بعمل می‌آید که وقتی قوانین وضع شد آنها را اعلام و اجرا نمایند و چون فراموش شد آنها را بخاطر آورند)

شما میدانید این شرطی که مونتسکیو برای محافظت قوانین میکند در پاره‌ای از کشورهای مشروطه چقدر سخت و مشکل است!! .

مونتسکیو بعد از این مینویسد (شورای سلطنی یك حافظ مناسبی برای قوانین نیست و بالطبیعه حافظ و پشتیبان اراده آنی پادشاه است که آنرا اجرا میکند نه حافظ قوانین اساسی)

در آخر، مونتسکیو مینویسد: (من بخوبی میدانم که وجود پادشاهان با تقوی نادر نیست ولی میگویم در یك حکومت مشروطه خیلی مشکل است که ملت با تقوی باشند) .

ما خود شاهد فجایع عصر مشروطیت در ایران هستیم و آنچه مونتسکیو میگوید صدچندان آن را دیده و می بینیم با اینکه پیشقدمان مشروطیت ظاهراً بیشتر علمای دینی بودند لکن هر چه بود مشروطیت با این کیفیت مخالف روح حکومت اسلامی است .

مرحوم آیت‌الله خرقانی در کتاب (محوالموهوم) ص۴۳ مینویسد. تقسیم قوای مملکت بمقننه و اجرائیه و قضائیه این تقسیم مخالف با اساس اسلام است زیرا مقنن احکام اسلام خداست و پیغمبر و خلیفه و امیر مجری) (۱).

---

(۱) و نیز آن مرحوم در کتاب قضا و شهادت صفحه ۲۰ و ۲۱ مینویسد

اصل اول قانون اساسی باید احکام سیاسی اسلام بعنوان اسلامیت در دوائر رسمی معمول بوده تا وصف عنوانی اسلامیت و مشروطیت بر هیئت حاکمیت صدق بکند و مادامی که احکام اسلام رسمیت ندارد نه اسلام است و نه مشروطه بلکه هر دو صحت سلب دارد چون مشروطیت قسمتی است از سلطنت اسلامی؛ بدون اسلام مشروطیت ایران تحقق پیدا نمی کند امشروطه نیست =

بحقیقت میتوان گفت که در ایران آزادی ومشروطیت هیچ روزی نبوده و بقدری این مشروطه امروزی ما مسخره است که باید گفت هزار رحمت برزمان استبدادی آن ! ! تا کنون بیست و یکدوره انتخابات آنچنانی در این کشور انجام یافته که ماخود مشاهد بیش ازده دوره آن، آن هم لابدر ایام تکمیل و تکامل! آن بوده ایم و آنچه ما دیده و فهمیدیم در دنیا هیچ چیزی بی حقیقت تر، مسخره تر، موهون تر، از انتخابات پارلمانی آن نبود مخصوصاً بهر اندازه که تکامل می یافت بهمان اندازه مسخره تر میشد

بدلیل آنکه دلیل مشروطه بودن حکومت فقط قانون اساسی است اصل اول آن که رسمی بودن مذهب اسلام است اجرا نشده وهم چنین باقی اصول دیگر پس اصول قانون اساسی صریح است دراینکه حکومت حاضر مشروطه نیست اما اسلام نیست اولا ـ بدلیل آنکه هیچیك از احکام سیاسی اسلام درهیچ اداره رسمیت ندارد .

ثانیاً ـ قوانین و دستورات رایجه هیچیك موافق اسلام نیست ـ اگر قوانین جاریه موافق اسلام بود دراین مدت که هزارها احکام موافق قوانین جدیده صادرشده بایدیکی ازآنها موافق اشرع اسلام باشد اتفاقاً یکی هم موافق نبوده و نیست منطوق احکام (موضوعه) منادی مخالفت با شرع است بدیهی است بااین پیکره اگرهزاران سال وکرورها احکام صادر بشود هیچیك موافق شرع نخواهد بود پایان)

درحقیقت آنچه برسینهٔ نگارنده تنگی می کندو تا کنون نتوانسته ام آنرا هضم و تحلیل نمایم آنستکه می بینم مردم این سرزمین اظهار علاقه باسلامیت می کنند وحتی درپاره ای ازموضوعات که بسا جزو خرافات هم باشد تاپای جان ایستادگی می کنند ولکن درموضوع احکام اسلام که هزار یك آن دراین کشور اسلامی مورد عمل نیست بلکه نسخ وفسخ شده کوچکترین تأثری ندارند واصلا درصدد اجرای آن نیستند حتی چنانکه دیده میشود خیال آن راهم درمغز نمی پرورانند مثلا دیده میشود که درمدارس دینی طلاب علوم دینیه سالها عمر دربحث مسائل معاملات رهنی وشرطی وسایر مسائل صرف می کنند ودرس کوچکترین مسئله آن سالها قیل وقال دارند اما درتمام عمرخود حتی یکدقیقه هم درفکر آن نیستند که زمینه برای اجرای آن احکام صادر شود من هنوز معنی این گونه مسلمانی را ندانسته ام لمارب زدنی عملا والحقنی بالصالحین ـ

تا انتخابات اخیر که با کادرت باصطلاح الکترال برای جلوگیری از تقلبات انجام یافت از تمام ادوار آن موهون تر ومضحکتر بود وزورسرنیزه ورعب وبی ارادگی ملت در آن مؤثر تر.

عجب اینست که در قانون اساسی ماده یك ودوی متمم آن که مقرر میدارد که در هر عصری از اعصار هیئتی که کمتر از پنج نفر از مجتهدین وفقهای متدینن که مطلع از مقتضیات زمان هم باشند در مجلس بسمت عضویت شناخته شوند تا قوانینی که بر خلاف قواعد مقدسه اسلام باشد طرح ورد نمایند! ما دردنیا حرفی ازاین بیمعنی تر وبی حقیقت تر نشنیدیم زیرا دراین ادواری که ما بچشم خود دیدیم این ماده نه تنها هرگز عملی نشد بلکه حتی نامی هم از آن برده نشد وعجیب تر اینکه این ماده تازمان ظهور حضرت حجت عجل الله فرجه تغییر پذیر نخواهد بود !!

واقعاً زهی حماقت ونادانی که کسی این حکومت را حکومت مشروطه داند هر چند که درصورت مشروطه بودن هم بازموافق اسلام نیست وبر فرض اینکه انتخابات هم آزاد باشد اساساً این نوع حکومت که بنای آن روی آرای اکثریت است خصوصاً که اکثریت نادان وبی اطلاع باشد ازنظر اسلام هیچگونه ارزشی ندارد «لایستوی الخبیث والطیب ولواعجبك کثرة الخبیث» ومجلس شوری وسنا بااین کیفیت درشرع عنوانی ندارد ووجود احزاب مختلف که درعصرما اکثر حکومتهای پارلمانی روی آنست ازنظر اسلام باطل است واگر برای مجلس شوری وسنا بخواهیم عنوانی پیدا کرده آنرا با مقررات اسلام تطبیق دهیم شاید با اهل حل عقد که درشرع وسیره مسلمین معنون است بتوان تطبیق داد بشرحی که درتحت این عنوان دراین کتاب آورده ایم

وباز عجب درزمان ما اینست که در اوانی که این کتاب دردست تألیف بود بین روحانیت وحکومت نزاع برسر این بود که چرا زنها را برای قانونگزاری بمجلس شوری وسنا راه داده اند وآن را مخالف دین اسلام قلمداد میکردند باستناد حدیث مشهور لاتشاوروا مع النساء یا حدیث (شاوروهن وخالفوهن) مثل اینکه تشکیل مجلس قانونگزاری

برای مردان جایز است وفقط برای زنان حرام است!؟ درحالیکه در دین اسلام قانون گزاری حتی بر پیغمبر وامام هم حرام است، چه رسد بمردان صرفنظر از زنان!!

بهر صورت مشروطه بهر کیفیت باشد با اساس دین اسلام سازش ندارد مگر اینکه همانطور که در قانون اساسی ایران پیش بینی شده قوانین قبل از اینکه درمجلس طرح شود بنظر لااقل پنجنفر از علمای طراز اول رسیده وبا احکام مقدسه اسلام تطبیق شود وزمامدار هر کس باشد خواه شاه یا رئیس جمهور یا هر که، درمقابل ملت مسئول باشد که درصورت تخطی از قانون مجازات شود

اما هر گاه چنین نباشد و تصور کنیم که فقط وجود پارلمان میتواند ما را از مظالم دیکتاتوری نجات دهد، تصور غلطی است، وهیچ دیکتا تورهم با چنان پارلمانی مخالف نیست وبقول گاندی: دیکتا تورهای خونخوار هیچگاه زحمت از بین بردن پارلمانی که مذاکرات آن مسخره ویاوه گوئی است بخود نمیدهند!!

نوع سوم - از رژیمهای جاریه دردنیا حکومت جمهوری است حکومت جمهوری علاوه برداشتن مجلس شوری وسنا وامثال آن که دراکثر ممالك معمول است یکنفر زمامدار بزرك برای مدت معینی ازطرف مردم انتخاب میشود وپس از تمام شدن آن مدت مجدداً انتخابات شرع میشود، شخص دیگری ویاهمان شخص باز برای مدت معلومی برای زمامداری واداره امور کشور انتخاب وتعیین میشود ودر هر کشوری دارای شرایط خاص واختیارات معینی است .

خوبی این رژیم بر رژیمهای دیگر (استبداد ومشروطیت) اینست که شخصی که برای ریاست جمهوری تعیین شده چون حکومتش موقت است ازیکطرف ملت از جهت طول مدت حکومت او هرگاه شخص لایقی نباشد خیلی متضرر نمیشود واز طرف دیگر چون رئیس جمهوری زمانش را محدود ودوام ریاستش رامنوط ومشروط بحسن سلوك وابراز لیاقت درخدمت بکشور میداند ، ناچار است حتی الامکان برای استرضای خاطر مردم هرچه بتواند بخدمتگزاری بمردم و کشور بپردازد .

اساس حکومت مشروطه درانتخاب وکلا، وجمهوری درانتخاب ریاست جمهور

بر انتخاب است وشاید همین صورت است که آنرا بر نوع حکومت استبدادی فضیلت داده است اما بهرصورت مبنی برمشورت که اساس حکومت اسلامی بر آن است نیست بعلاوه انتخابی هم که صورت میگیرد عاقلانه وعادلانه نیست زیرا در بسیاری از کشورهای جهان انتخابات روی عددوا کثریت است وآن نیز مربوط بوجود احزاب ومقید ببرنامهٔ حزب مخصوصی که لیدرهای آن که طبعا اشخاص جاه طلب وصاحبان اغراض میباشند هست، واساسا وجود احزاب مختلف مولود وجود اشخاص جاه طلبی است که هر کدام برای اقناع حس جاه طلبی خود مطالبی را که مورد توجه افراد است عنوان نموده ودر مرامنامه می گنجانند وعده‌ای از مردم را در اطراف خود جمع نموده باین کیفیت همواره در کشوری که احزاب مختلف وجود دارد در خصوص بدست آوردن کرسی ریاست جمهوری و کرسیهای پارلمانی درمجالس سنا وشورا وغیره وقدرت حکومت کشمکش ونزاع است مخصوصاً دررژیمهای جمهوری که این کشمکش بصورتهای زیانبخش انجام میشود .

مونتسکیو در فصل پنجم کتاب روح القوانین مینویسد : در حکومتهای جمهوری جنایات خصوصی عمومی‌ترند باین‌معنی که باساس دولت بیش ازاشخاص صدمه میزنند .»

غیر ازحکومتهای فوق‌الذکر درعصر مایك نوع حکومت دیگر موجود است که بنام حکومت کارگری وتوده‌ای مشهور است ونمونه آن درچین وشوروی واقمار تابعه آنهاست که ازجهاتی بارژیمهای مزبور متفاوتست وازهیچکدام آنها بهتر نیست

معمولا حکومت جمهوری یاتوده‌ای را بیشتر مستحق نام حکومت دموکراسی میدانند ولی حقیقت غیر ازاین است وما که امروز ناظر اوضاع دنیا هستیم و کشور خودرا که دروازه شرق وغرب است وازمتاع حکومتها کم وبیش میتوانیم ببینیم میدانیم که اغلب این ادعاها حرف مفت است ! وبا این کیفیت واین رژیمها حکومت دموکراسی نخواهد بود .

وبقول مونتسکیو درفصل چهارم از کتاب سوم روح القوانین : **دردنیا حکومت**

دموکراسی بمفهوم واقعی آن وجودنداشته ونخواهد داشت

زیرااساس حکومت دموکراسی باصطلاح آزادی مطلق‌فرداست از آن‌جهت که اجتماع ازفردتشکیل میشود ولی‌درحکومتهای باصطلاح‌دموکراسی آزادی‌فرد درکسب ثروت بحدی‌است که هم‌آهنگی اجتماعرا برهم‌میزنند ومیتوانند با قدرت پول‌تمام مراکزسیاسی وقدرت حکومت رانیزتابع میل وارادهٔ خود کنند چنانکه درعصرمادولت امریکا نمونهٔ چنین‌حکومتی‌است .

ودرکمونیست شخصیت‌فرد ابداًمورد ملاحظه نیست وبکلی فرد مستهلك در اجتماعست ودولت باصطلاح نماینده اجتماع، پس‌بدون توجه بعقاید وآمال افراد آنانرا بهرجا که دولت اراده کند میکشد وآنان جز آلتی بیش نیستند ازاین‌جهت ترقی‌وتکامل فردی ورقابت و تشکیل شخصیت وابتکار ازافراد بوجودنمی‌آید . پس هیچکدام ازحکومتها حکومت دموکراسی نیست :

درحالیکه‌فرضاً که‌حکومت‌دموکراسی‌باشدبآ‌نمعنی که اکثریت نادان‌مردم براقلیت حکومت کند بازحکومت‌عادلانه‌نیست‌زیراچنانکه گفتیم اکثریت صرفنظر ازاینکه شرعاًدرست‌نیست ونباید موردمتابعت قرارگیرد عقلانیزصحیح نیست (۱)

(۱) مرحوم‌آیت‌الله خرقانی درکتاب‌قضا وشهادت ص۱۷ مینویسد :

اما اکثریت‌وتقدم آن بر اقلیت ممتازه. این‌قضیه درهیچ‌علمی ازعلوم‌قدیمه وجدیده ازریاضی وطبیعی وادبی ومنطق وفلسفه وعلوم شرعیه‌وکتب‌سماویه‌دلیلی نداردبلکه دلیل بر عکس‌آن قائم استزیراکه اقلیت ممتازه‌یعنی‌رأی‌قلیلی که‌برهان برصحت‌آن اقامه‌شودراجح است‌براکثریت بی‌دلیل؛ برای‌آنکه درفن منطق امتیاز انسانرا بر حیوان فقطاستنباط نتیجه مجهوله ازصغرا وکبرای معلومه دانسته‌اند این‌صفت‌کمال درهیچ‌حیوانی ثابت‌نیست وتقدیم اکثریت بر اقلیت ممتازه بطور کلی اعتراف بر افضلیت حیوانات است برانسان . هیچ عاقل و فیلسوف نمیتواند بگویداقلیت واکثریت کاشف ازصلاح و فساد وضرر ونفع واقعی است .

(۱) این موضوع در کتب تاریخ‌وسیر و فقه‌مدون است‌ودرکتاب الخراج ابو یوسف

زیرا فرض کنیم که دریك امر مالی اکثریت رأی بنفی یا اثبات یك مسئله‌ای داد از کجا معلوم است که در آن اکثریت، مطلعین بمسائل اقتصادی و آشنایان بامور مالی بوده‌اند وفهمیده و نظرشان صائب بوده است ؟!

حکومت اسلامی مشورتی و انتخابی است

موضوع حکومت یعنی تسلط دادن یکفرد را برخود وافراد دیگر بهیچوجه باطبیعت بشر وروح آزادی موافق نیست مگر آنکه ضرورتی آنرا ایجاب نماید وچون امر حکومت وزمامداری درجامعهٔ انسانی ازامور لا بدمنه است بناچار باید آنرا بکیفیتی که باطبیعت بشر وروح حریت اومخالفت نداشته باشد پذیرفت .

وچنانکه ژان‌ژاك روسو در کتاب قرارداد اجتماعی فصل چهارم مینویسد:

تمام بشر از آزاد ومساوی خلق شده اند وهیچیك از آنها بردیگری برتری نداشته وحق ندارد برهمنوعان خود مسلط شود بنابراین تنها چیزی که میتواند اساس قدرت مشروع وحکومت حقه راتشکیل دهد قراردادهائیست که برضایت بین افراد بسته شده باشد، ژان ژاك روسو سپس بشرح مضرات بردگی وتسلیم وخودفروختن افراد میپردازد سرانجام میگوید : نمی توان باور کرد که کسی مجاناً وبلاعوض خودرا بفروشد . این معامله غیرمشروع وباطلست زیرا معامله کننده دیوانه است اگر فرض کنیم تمام افراد چنین کاری بکنند معلوم میشود آن ملت دیوانه بوده است ومعامله دیوانه صحیح نیست .

ص۲۰۷ ازمحمدبن اسحق ازز‌هری روایت است که «ان رسول الله ص اراد یوم الخندق ان یفتدی بثلث ثمار المدینة فاستشار سعد بن معاذ وسعد بن عبادة» تا آنجا که مینویسد «فقالا یارسول الله لیس لنا بهذا حاجة فقال رسول الله ص فانتم وذالك» .

(۲) یکی دیگر از مواردی که رسول خدا بااصحاب خود مشورت نموده در داستان حدیبیه است که رسول خدا فرمود : (فأشیرواعلی ماترون) برای تفصیل بیشتر بکتب سیر نبوی چون سیرهٔ ابن هشام وسیرهٔ حلبی وطبقات ابن سعد جلد دوم وبحارالانوار جلد ششم مراجعه شود .

حال فرض کنیم تمام افراد یك ملت حق داشته باشند خود را ببخشند فی الحقیقه آنها انسان متولد میشوند یعنی آزاد بدنیا می آیند. آزادی آنها متعلق بخودشان است و هیچ کس غیر از خودشان حق ندارد در آزادی آنها دخل و تصرف نماید، پیش از اینکه بسن* تمیز برسند پدر میتواند از طرف آنها قراردادهائی ببندد که بقاو آسایش آنها را تامین کند ولی نمیتواند آنها را برای همیشگی و بدون هیچ شرطی ببخشد! چنین عملی برخلاف منظور غائی طبیعت میباشد ..:

و در ص ٥٤ مینویسد : هیچ چیز نمیتواند خسارتی را که یك چنین گذشت در بردارد جبران نماید این گذشت برخلاف طبیعت انسان است . کسیکه اراده آزاد ندارد مسئولیت اخلاقی ندارد .

در فصل پنجم میگوید : بخشش، یك معامله اجتماعی است و مستلزم مشورت عمومی میباشد ...

اگر قبلا قراردادی بین افراد یك ملت وجود نداشت اقلیت مجبور نبود تصمیم اکثریت را بپذیرد و چند نفر که دلشان ارباب میخواست حق نداشتند از طرف ده نفر که ارباب نمیخواهند رأی بدهند و چاره نبود جز اینکه انتخاب باتفاق آرا صورت گیرد»

جمیع امور اجتماعی و سیاسی مسلمین بمفاد آیه شریفهٔ (وامرهم شوری بینهم) مخصوصاً امر حکومت : که اهمیتش از تمام امور در نظر شارع مقدس مهمتر است بطریق مشورت صورت میگیرد .

و این شیوهٔ مرضیه و سیرهٔ مقدسه را خود مقام اقدس عقل کل و هادی سبل حضرت رسالت پناهی ﷺ با آنکه مؤید بتأییدات الهی بوده بنفس شریف انجام میداد.. و همواره در امور جمهور زبان حقایق بیانش بجمله شریفه (اشیر وا علی* اصحابی) رطب اللسان بود چنانکه در غزوهٔ احد پس از مشورت با اصحاب در اینکه آیا جنك در شهر صورت گیرد یا در خارج؟ با اینکه رأی مستطاب خود آن جناب در عدم خروج از مدینه بود معهذا باحترام رأی اکثریت اهل حل و عقد، تصمیم خود را تابع رأی اصحاب

نمود ودردامنهٔ کوه احد بنفس نفیس با یاران بامر جهاد ودفاع پرداخت وسرانجام معلوم شد که رأی آنحضرت درعدم خروج کمال صواب راداشته است . و همچنین مشورت آن وجود مقدس باسران اوس وخزرج درخصوص پیمانی که جنابش باسران غطفان: عینیة بن حص وحارث بن عوف درغزوه احزاب (خندق) می بست برای یکسال خرمای مدینه برای درهم شکستن قدرت عرب که برای جنگ آنحضرت وازبین بردن مسلمین همداستان شده بودند که سرانجام برخلاف نظرشریف خودتابع رأی نمایندگان اوس وخزرج گردید ! وشرح آن در کتب سیرت مدون ومفصل است و همچنین قضایای دیگر که شرح آنها دراین مختصر نمیگنجد .

دراینجا یادآوری این نکته لازم است که هرچند که موضوع شوری یك وظیفه شرعی است وبعنوان یك امردینی انجام میشود معذالك درشرع قواعد وقانون معینی برای آن وضع وتقریر نیافته، زیرا که انجام آن درهردوره وزمان بفرمان عقل وشرع ضروری است و ناچار باید برحسب اقتضای زمان ، رعایت آداب وشرایط موجود را نمود .

اگر پیغمبر خدا که خود اولین کسی بود که باین فرمان آسمانی عمل نمود طرز خاصی دراین منظور اجرا کرده بود، مسلماً آن طرز وعمل جزواعمال دینی میشد وتجاوزازآن راهیچ مسلمانی بخود اجازه نمیداد ودرآن صورت بصورت یکی ازعبادات؛ درحدودوقیودمعینی میخکوب میشد وازصلاحیت استفاده وانتفاع می افتاد درحالیکه امر شوری هرچندیك وظیفه دینی است امایك امردنیائی است وامور دنیا چنانکه معلوم است همواره درتطول وتحول است ونبایدمقید بوضع مخصوص وطرز خاصی باشد که نتوان ازآن عدول کرد!

شما می بینید که مسئله پول که یك امرواضح دنیائی ووسیلهٔ مبادله است وهر روز بطرز خاصی جریان داشته ودارد معهذا پاره‌ای ازفقهای جامد وبی ادراك آنرا یك امر دینی گرفته اند ومیگویند: چون پول درزمان پیغمبر خدا طلاو نقره بوده پس در این زمان اسکناس با اینکه باعتبارهمان طلاو نقره چاپ میشود در حقیقت قبض وسند حواله

آنهاست آن را پول نمیدانند وحتی با کمال کستاخی ربای با آن راجایز ومباح دانسته معاملات را مانند مضاربه با آن صحیح نمیدانند حال اگر پیغمبر خداهم امر شوری را با کیفیتی خاص انجام میداد در آن صورت موردبحث وفتوای علمای جامدقرار میگرفت وبطرزی خاص میخکوب میشد که جزصورت ظاهری تشریفات، نتیجه‌ای از آن عایدنمیشد !.

اما درامر حکومت : پرواضح است که تاشخصیت عظیم حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه وآله درمیان امت بود کسی رانظر وانتخاب واختیار درامر حکومت نمیرسید که « وما کان لمؤمن ولامؤمنة اذاقضی الله ورسوله امراً ان یکون لهم الخیرة من امرهم»

اما، بعداز آنجناب مسلمین برحسب دستور اسلام عموما درامر خلافت بمشورت متفق بودندوهمین معنی موجب بوجود آمدن قضیه سقیفهٔ بنی ساعده گردید و سر انجام ابوبکر با آن کیفیت مخصوص برای خلافت انتخاب شد

در این قضیه که بدبختانه بعلت عدم رعایت کامل مقررات اسلامی از آنجائیکه سنگ اول بنای حکومت اسلامی بعداز پیغمبر نهاده میشدواشتباهات هرچند کوچك باشدبعداز مدتها باعث بوجود آمدن قضایای بزرگ روی آن اشتباهات خواهد شد که خشت اول چون نهدمعمار کج: تاثریا میرود دیوار کج، باعث شد که پایهٔ اختلاف وافتراق دراینمسئلهٔ بس مهم درمیان امت نهاده شده وعاقبت بآنجا کشید که شنیدیم ودیدیم پرواضح است که امر حکومت دراسلام بشوری بوده واین حقیقت برهر کسی که اطلاع صحیح ازتاریخ اسلام داشته باشدروشن است هرچند بطوز ناقص انجام میشده است واین وضع وقاعده درتمام مدت خلافت خلفای راشدین معمول میشد

اما همینکه حکومت مسلمین با آن کیفیتی که میدانیم ببنی امیه انتقال یافت وضع آن بزمان جاهلیت عودنمود وعادات وسنن جبابره وفراعنه مجری گشت و همینکه سلطنت ببنی عباس انتقال یافت وایرانیان دائرمدار ودست اندر کار حکومت شدند تمام آداب و عادات و سنن مجوسیت نیز زنده گشته بخلافت اسلامی منتقل گردید و دیگر اثری از آثار اسلامی در آن دیده نشد چنانکه وضع

موجوداست

اسباب وعللی که قضیۀ سقیفۀ بنی ساعده وداستان خلافت ابوبکر راپیش آورد تاآنجا که نگارنده اطلاع داردهنوزهم بااین همه کتابها که دراین موضوع نوشته‌اند چنانکه بایدوشاید مورددقت وتحقیق دانشمندان منصف اسلامی قرار نگرفته است وهرنویسنده ودانشمندی که بدین منظورقلم بدست گرفته متأسفانه ازعرصۀ تعصب برکنار نمانده است وچون این بضاعت راعقیده بر آنست که بالاخره باید روح انصاف دراین ملت پیدا شودتاتابع حق وطالب حقیقت گردد لذا بقدر مقدور دراین موضوع تاآنجا که فهم واطلاع من درقدرت دارددرك این مطلب رابمعرض مطالعه وقضاوت خوانندگان قرارمیدهد امیداست که زمینه‌ای باشد برای آنکه تحقیقات وسیعتری ازطرف دانشمندان بصیر دراین موضوع خیلی مهم که از یکطرف باوضع موجود موجب اختلاف وپریشانی امت اسلامی گردیده وازطرف دیگر دانستن حقیقت آن موجب وحدت وانشاءالله بوجود آمدن حکومت اسلامی است بعمل آید و بروثمر نیکو دهد بفضل الله ورحمته انه علی کل شیء قدیر وبعباده رأوف وخبیر

اینك آنچه این بی‌تمیز را دراینمورداز مطالعه کتب وتواریخ وتدبروتفکر دراین موضوع استنباط شده‌است :

۱ـ امرحکومت دراسلام بنص آیات شریفۀ قرآن و بسیرت مقدسۀ مسلمین صدر اول واصحاب حضرت رسالتماب(ص) که ممدوح قرآنندو بدلیل بیانات واحادیث واخبار صادره ازاهل بیت عصمت سلام الله علیهم که مجملی از آن بقدر کفایت دراین أوراق بنظر مطالعه کنندگان این رساله میرسد بامشورت وانتخاب است وهر کس غیراین را بگویدیا أزعدم احاطه او بمقررات واحکام اسلام دراینموضوع است ویادچار تعصب واسیر نیروی لاشعورعصبیت وتقلیداست که بمیراث از آباء وامهات درباطن او باقی مانده است واین حقیقت بامطالعه همین رسالۀ مختصر بشرطی که روح انصاف وعدالت باشد روشن خواهدشد وسایر سخنانی که متعصبان وغالیان دراینمورد می گویند. ندانسته اسلام را بنقص وعدم کمال متهم می کنندوبسلیقه شخصی و هوای نفس حقایق را وارون جلوه

میدهند (۱)

پس تصمیم ومباشرت اصحاب حضرت رسالتمآب که اکثرا در درجه اعلای‌ایمان بخدای‌سبحان ورسول‌عالیشان بوده‌وممدوح قرآننددر انتخاب‌خلیفه بوسلیه‌مشورت چیزی‌جز رعایت‌احکام الهی واجرای مقررات اسلام‌نبود (۲) اما متاسفانه چنانکه

(۱) مرحوم آیت‌الله خارقانی درکتاب شریف (محوالموهوم وصحو لعلوم) ص۳۹ مینویسد :

آنهائی‌که بتعیین اسلاف‌خویش مثل یزیدومعویه ومروان‌حکم وعبدالملك‌واحمدسفاح ومنصوردوانیقی وهکذا صفاریه..

چه‌درعربستان‌وشامات‌ومصر وتونس والجزایر وانا طولیه‌وبین‌النهرین‌وایران‌وافغان وهندوستان‌وغیر اینها تمام سرسلسله ها بزور و قتل نفوس وهتك اعراض و نوامیس بریاست رسیدندوبعد اخلاف خویشتن‌را بولی عهدوامیر ایمومنین‌وامیر وسردار وشاه تقب‌دادندو هم تعیین‌ولایت عهدها تماما برخلاف نص قرآن‌وعمل پیغمبر . . . . .

هیچ امتی بکتاب‌آسمانی خود بقدرمسلمین خیانت‌نکرده هریك ازعلمای مذهب‌رنجها برده تالیف‌کرده هریك هم‌باهم مذهب خودازسلاطین تمجیدکرده وسلاطین مذاهب دیگررا توبیخ کردند ودرهمه‌این‌تالیفات‌دینی‌ازقرآن‌مجید صرف نظر کرده کان‌لم یکن‌پنداشتند. . اگرجاهل بودند البته معذورند اگرعالم بودند وازبیان‌این امرمهم ساکت ماندندذنب‌لایغفر است و اگر ترس داشتند بایدبنویسند تابعد ازآنها دستور مسلمانان شود ...

(۲) مرحوم آیت‌الله موسوی خارقانی درکتاب بی نظیر خود (محو الموهوم) ص ۳۸ می فرماید :

رئیس اجرائی‌مسلمین انتخابی است‌که اوصاف‌اورا قرآن‌بیان‌نموده ومسلمانان درهر دوره باید مصداق‌این صفات‌را انتخاب نمایند یعنی مسلمین بایدزبان ناطق قرآن‌باشند تا این مصداق‌را ازمیان‌خودتشخیص دهند،قرآن بصراحت ونصورص‌رئیس ازثی‌ندارد،واجدین اوصاف مذکوره درکتاب خدا مجری وامیر ورئیس واولوالامر است ونسبت در این مقام مدخلیت ندارد .

مسلمین باید مصداق قرآن‌را تعیین وانتخاب نمایند و أطاعت وی را لازم بدانند در صورتی‌که‌عملا درمدت ریاست انتخابی خود مخالفت صریحه با احکام نمایدحق‌عزل‌وی‌را دارند چنانکه راجع بخلیفه سیم واقع شد .

باید در این باره مشورت بطور کامل نشد ومقررات اسلامی چنانکه باید رعایت نگردید وباعجله وشتاب که شاید اغراضی خاص آن را بوجود آورد سرانجام بیعت ابوبکر بدانصورت که بقول رفیق وفادارش عمر بن الخطاب « بیعة ابی بکر فلتة وقی الله شرها » یعنی نابهنگام وناگهانی صورت گرفت وهمین عجله وعدم تعمق ورعایت نشدن مقررات اسلامی باعث این همه اختلاف ونزاع وافتراق وپریشانی وبالاخره علت ذلت وانحطاط مسلمین گردید (۲) وچون بعداً که مسلمین درجه اول مانند مقداد وسلیمان وابوذر وامثال آنان خواستند که این تقصیر راجبران واین شکست را تلافی کنند چون خلافت ابی بکر روی تبانی وتوطئه بناشده بود لذا در صدد جلوگیری از تکمیل امر مشورت اصحاب کبار رسول مختار برآمدند چنانکه ابن ابی الحدید معتزلی درشرح نهج البلاغه جلداول ص ۲۲۰ چاپ مصر مینویسد : خلاصه آن : براء بن عازب که یکی از صحابهٔ مکرم رسول اکرم است میگوید : که من همواره بنی هاشم رادوست میداشتم همینکه رسول خدا ﷺ رحلت فرمود ترسیدم که قریش امر حکومت را از آن خاندان بیرون کنند من محزون وحیران بودم وهمی بسوی بنی هاشم مترددو بصورت قریش نگران بودم تا دیدم که ابوبکر و عمر ناپدید شدند وشنیدم که گوینده‌ای گفت آنها درسقیفهٔ بنی ساعده هستند ودیگری گفت که باابوبکر بیعت کردند طولی نکشید که دیدم ابوبکر می آید وعمر وابوعبیده با جماعتی بااوهستندو بهر کس میرسند دست اورا بزور گرفته ومیکشند وبدست ابوبکر میمالند عقل من آن عمل ازشت شمردم وبیرون آمد بسرعت بطرف بنی هاشم آمده ودرب خانه را بشدت کوبیده گفتم مردم باابوبکر بیعت نمودند آنجا که میگوید :

---

(۲) ونیز درص ٤۲ کتاب فوق الذکر می‌فرماید : عموم فرق اسلامی درمسئله خلافت باشتباه رفته‌اند زیرا که آیه اولوالامر از روز اول فراموش شدوحق این بودکه این دوآیه اولوالامر را بعد از رحلت مقدسه عنوان کنند هرکس ازاصحاب که مصداق آیه بوداوخلیفه میشد واین رسم تاقیامت باقی بود رئیس مسلمین انتخابی قرآنی میشد اختلاف هم بین مسلمین واقع نمی‌شد .

...شبانه‌دیدم که مقداد وسلمان وابوذروعبادة بن‌الصامت‌وابوالهیثم بن‌التیهان وخدیفه وعمارمیخواهند امر شوری را بین مهاجر وانصار ازنو شروع کنند : این قضیه بگوش ابوبکروعمررسید؛ آنهافرستادندبسراغ ابوعبیدة ومغیرة بن شعبه ونظر آنهارا خواستند مغیره گفت: نظرمن اینست که‌عباس‌راملاقات کنیدتا آخر داستان

پس چنانکه گفتیم موضوع امر حکومت در اسلام بمشورت است‌ولی در سقیفه بنی ساعده‌این‌منظور بطور کامل اجرانشد چنانکه جملۀ معروفه عمر که می گفت : «بیعة ابی‌بکرفلتة وقی الله شرها» خود بهترین‌شاهداین حقیقت است که درآن رعایت کامل‌دستورات اسلامی نشد و کلمۀفلته بنا بگفتۀ ابن ابی‌الحدید واستادش شیخ‌ابو علی«البغتة وماوقع‌فجأةمن غیررویة ولامشاورة» ودردنبال این‌جمله عمر گفته است فمن عاد الی مثلهافاقتلوه» یعنی کسیکه بخواهد بدون‌مشورت‌بیعت گیرداورا بکشید یك بام دوهوا ! چنانکه در احادیث بسیار بدنبال‌جمله«بیعة ابی‌بکر فلتة و قی‌الله شرها»این جمله دیده میشود «وایما رجل‌بایع رجلاعن غیرمشوره فلا یومرواحد فیهما تغره ان‌یقتلا »

پس مسئله مشورت درحکومت‌اسلامی یك امر مسلم ومحققی بوده‌است

وطبق نقل طبری درجلد سوم تاریخ ص٤۲۵ ضمن حوادث سال۳۵،عثمان هنگامیکه محاصره بودخطبه‌ای خواند وضمن‌آن گفت :

«ام تقولون‌لم یکن اخذعن‌مشورة وانما کابرتم مکابرةفوکل الله الامة اذا عصبة لم‌تشاوروا فی الامام‌ولم‌تجتهدوا»یااینکه‌شمامیگوئید من این‌خلافت راازروی مشورت نگرفته‌ام ؟!شما دراین‌باره‌فقط‌مکابره میکنیدپس‌دراینصورت خدااین‌امت را بصورت یك طائفه خودسری رها کرده که درباره امام هیچگونه مشورتی انجام نمیدهند واجتهادنمی کنند : تفصیل وجوب‌مشورت‌رادرفصل مخصوص آن‌می آوریم

اینك باید دیدچه عللی‌بیعت فلته را بوجودآورد ؟

اولین علت همان وجوب‌امر حکومت است که حتی یکساعت ویکدقیقه‌هم

تعطیل بردار نبوده وتأخیر در آن جایز نیست چنانکه امیرالمومنین علی علیه السلام درحدیث جواب رسالت ابودرداء وابوهریره بمعویه فرمود : **والواجب فی حکم الله وحکم الاسلام علی المسلمین بعد مایموت امامهم : ان لا یعملوا عملا ولا یحدثوا حدثا ولایقدموا یدا ولارجلا ولایبدءوابشئی قبل ان یختار والانفسهم اماما**

زیرا اجرای اکثر احکام مهمه اسلام موقوف ومربوط بوجود حاکم وامام است وچون توقف وتعطیل آن جایز نیست، پس باید درتعیین امام قبل ازهر کار قیام واقدام نمود لذا اصحاب رسول خدا قبل ازتجهیز رسول الله بدین کار پرداختند چنانکه درصفحه ۷۳ و ۷٤ شرح آن گذشت

علت دوم خوف وهراسی بود که از فوت رسول اکرم صلی الله علیه وآله بر اکثر مردم دست داده بود ، واین خوف ازچند جهت بود : که مهمتر از همه خوفی بوده که از ناحیهٔ دشمنان اسلام برمسلمانان دست داده بود زیرا درهمان هنگامیکه نفس مقدس نبوی صلی الله علیه وآله در بستر مرگ آرمیده ومهیای انتقال بروضهٔ رضوان بود بیش ازچهار نفر از افراد جاه طلب اعراب درگوشه وکنار حجاز بدعوت نبوت پرداخته وادعای پیغمبری میکردند وافراد بیشماری بآنها ایمان آورده وغوغائی برپا کرده بودند که ازآن جمله:

ابومسیلمهٔ کذاب بود که با کمال وقاحت نامه‌ای بذات مبارک حضرت ختمی مرتبت نوشته ودرمرض موت ازلحاظ آنحضرت گذشت. درآن نامه ابوسلیمه ادعا کرده بود که نیمی ازدنیا برای رسالت ازآن من ونیمه‌ای ازآن، خاص تو باشد که من هم مانند تو پیغمبرم ورسول خدادرهمان مرض موت تصمیم بجهاد با آن بدنهاد گرفت وابوبکر پس ازرسیدن بخلافت بلافاصله بجنگ با او پرداخت.

واسودعنسی در صنعا قبل ازابوسلیمه بدین داعیه قیام نموده بود **وابوطلیحه** بن خویلد اسدی نیزچنین هوائی برداشت **و سجاح** دخترحارث هم شخص اول دفتر نبوت زنانه بود که وی ازاینطریق راهی برای زنان جاه طلب میگشودوبا آمیختن واشتراک با ابوسلیمه نیروی خطرناکی راعلیه مسلمین تشکیل داده بود .

اینها دشمنان کوچکی نبودند که بی‌اعتنائی بدانها آسان باشد بلکه هر آن پایتخت نبوت وسرزمین وحی ورسالت را بوجود و نیروی عظیمشان تهدید میکردند.

همچنین هرقل امپراطور مقتدر روم که بتازه گی احساس خطر بزرگ پیدایش اسلام وشخصیت عظیم رسول خدا رادرك کرده ودرچند نبرد نیمه‌تمام بقدرت جاویدو بی‌پایان اسلام پی‌برده بود ودرشامات مشغول تهیه نیرو و اعداد قوا و آماده حمله بمدینه مرکز اسلام بود .

وچون مقام رسالت ابدی الهی صلی الله علیه وآله درسالهای آخر عمر شریفش نامه هاومکاتیبی بسران وپادشاهان جهان آبادان آن روز نوشته و آنانرا باسلام دعوت کرده وازپاره ای از آنان جواب نامساعد شنیده بود جاداشت که مسلمانان از کینه وعداوت وانتقام آنها در بیم وهراس باشندو نیز یهود مدینه واطراف که ضرب شست اسلام رادیده وطعم آنرا چشیده بودند وهر طائفه‌ای پس از شکست درجنگ یا بجانبی متواری شده ویا بجامانده وبا پرداخت جزیه زیر شمشیر اسلام احساس ذلت و خواری مینمودند روز شماری کرده منتهز فرصت بودند که روزی انتقام خودرا بازستانند وهمچنین منافقاتی که در مکه ومدینه ونقاط دیگر از ترس شمشیر اسلام کلمهٔ شهادت برزبان رانده وخودرا از ضربت شمشیر رهانده بودند اما لجهٔ نفاق دردل ایشان موج میزد البته اگر وضع رامناسب حال خودمیدیدند برقوای دشمن می‌پیوستند و حساب اسلامرا یکسره نموده نهال تازه غرس او را از بیخ می کندند .

این وضع و کیفیت بود که مسلمانان را با آن عجله بسقیفهٔ بنی‌ساعده کشانید وبیعت فلته راپیش آورد .

ابن اثیر در کتاب کامل التواریخ جلددوم ص ٢٢٠ چاپ بیروت مینویسد : «و بقی المسلمون کالغنم فی اللیلة المطیرة لفقد نبیهم وقلتهم و کثرة عدوهم (یعنی مسلمانان بعداز پیغمبر مانند گوسفندانی که درشب بارانی باشند از فقدان پیغمبر وقلت عدد خودشان و کثرت شمارهٔ دشمنانشان دربیم وهراس باقی‌مانده بودند) .

ودرص ٢٣٦ همان جلد مینویسد : لمامات النبی صلی الله علیه وآله وسیر ابوبکر جیش اسامة

ارتدت العرب وتضرمت الارض ناراً وارتدت کل قبیله عامة اوخاصة (یعنی هنگامیکه پیغمبر ازدنیا رفت وابوبکر سپاه اسامه رابجنگ یرموك روانه داشت تمام عرب مرتد شدند وزمین کورهٔ آتش شد وهر قبیله عام وخاصی راه ارتداد گرفتند) .

علت سوم - عداوت وسابقهٔ خصومت دیرین دوطائفه اوس وخزرج بود که قبل ازطلوع اسلام درمدینه درمقابل یکدیگر صف آرائی کرده ویهود مدینه واطراف هم نظر بمصلحت خود وفطرت فتنه جویشان همواره بآتش این دوطایفه دامن میزدند وآنها را بمزاحمت وریختن خون یکدیگر وامیداشتند ، پس از تشریف فرمائی حضرت رحمة للعالمین بآن سرزمین این نائرهٔ عداوت بآب مسالمت اسلام تسکین یافته واین دوطائفه متخاصم بنعمت اخوت اسلامی مصداق آیه شریفه **فاصبحتم بنعمة اخواناً**) گردیده در کنار یکدیگر بستایش خدای واحد ونصرت اسلام روزگار میگذرانیدند، اما همواره پاره‌ای ازسران جاه طلب منافق با عقدهٔ سر کوفته خوددر انتهاز فرصت بودندوروزگار نکبت بارخود را بحال نفاق میگذرانیدند ودرپاره‌ای اوقات که مجالی برای ابراز ما فی الضمیر میبافتند از اظهار نفاق باکی نداشتند چنانکه داستان عبدالله بن ابی سلول درمراجعت ازجنگ بنی المصطلق ومنازعه در کنار چاه که جهجاه بن مسعود باسنان بن وبره جهنی نمود نزدیك بودفتنهٔ عظیمی برپا شوداز مسلمات تاریخ است.! نمونه از آن نفاق بوده وبیم آن میرفت که پس ازانتقال نفس شریف مقام رسالت برضوان الهی مجددا آتش عداوت آنها که درزیر خاکستر صلح موقت بوده تیزشده وبازهمان وضع پیشین تکرار شود ، هرچند دراینموقع بزرك طائفه اوس که سعدبن معاذبود بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت نائل واز دنیا رفته بودومزاحم ورقیب بزرگی در مقابل سعدبن عباده رئیس طائفه خزرج نبود معهذا احتمال آن میرفت که کسانی از طائفهٔ اوس وسیلهٔ انتقال ریاست رابخود فراهم آورند چنانکه بشیر بن سعد که ازاشراف خزرجیان بود وبر سعدبن عباده حسد میبرد علی رغم خزرجیان که سعدبن عباده را کاندید خلافت کرده بودند بالاخره کار خودرا کرد وموجب انتقال خلافت بابوبکر گردید وکاسه داغتر ازآش شده بنقل طبری

درجلد دوم ص ٤٥٨ دربیعت ابی‌بکر برعمر وابوعبیده هم‌سبقت گرفت!! یکی از علل حضورسعدبن عباده باتن تبدار برای احراز خلافت درروزفوت رسول مختار همان انتقال ریاست وپیشدستی بطائفه اوس بوده هرچندعلل دیگر نیز محرك این عمل بوده

علت چهارم - چنانکه میدانیم مهاجرین اصحاب که ده سال قبل باوضع پریشانی از ترس کفار قریش بمدینه مهاجرت کرده بودندبا آنکه ببرکت دین مبین از نعمت اخوت اسلامی در کنار برادران دینی مدنی خود بهره وربودند معهذا بعلت وجود پاره‌ای از منافقین شکست خورده که در میان اهل مدینه بودند ونیز بعلت فتنه انگیزی یهود ، گاه‌بگاه حرکات ورفتاری از پاره‌ای از مردم که‌یا بخواست خود ویا بتحریك یهود ومنافقین مشاهده‌میشد بیم آن میرفت که روزی مردم‌مدینه ببیرون کردن مهاجرین از شهر خوداقدام‌نمایند چنانکه‌داستان همان چاه‌وعبدالله بن ابی‌سلول نمونه‌ای از این رفتار وگفته آنها که درقرآن میفرماید : **یقولون لئن رجعنا الی المدینة لیخرجن الاعزمنها الاذل**

نمونه‌ای از کفرنهانی‌وگفتارآنها بود این کیفیت مهاجرین ومسلمین‌قریش وغیر مدنی درمدینه را در وضعی آمیخته به‌بیم نگهداشته بود، این‌بود که پاره‌ای از مهاجرین بمجردی که شنیدند طائفه خزرج درصدد احراز مقام‌خلافت بنام‌سعد بن عباده هستند درنك راجایز ندانسته درحالیکه مشغول تجهیز جنازه‌رسول‌خدا ﷺ بودند بدن مطهر آنحضرت را بدست من به الکفایه گذاشته اول عمـر و بدنبال اوابو بکر وابوعبیده جراح هرچه‌زودترخودرا بسقیفهٔ بنی‌ساعده رسانیدند با مقدمات مخصوص بچاره‌جوئی برای انتقال خلافت بقریش پرداختند

کسیکه مطالعه کامل وکافی دراخبار سقیفه نماید یقین‌میکند که وضـع مهاجر وانصار درحال عجیبی بوده وهمواره برخی ازآنها بیکدیگر بنظر بغض و نفرت مینگریستند چنانکه بعد ازبیعت ابوبکرحوادث‌وجریانی پیش‌آمد که‌معلوم داشت که چه دستهائی برای روشن کردن آتش عداوت بین مهاجر وانصار درکار است واگرنبود پیش‌گیری وحسن تدبیر امیرالمومنین ؑ وگذشت محیرالعقول

آنحضرت بزودی آتش افروزان جنك احد واحزاب که دشمنی دیرینه بااسلام داشتند نائره دشمن رابین مهاجروانصار مشتعل میگردند(۱)

(۱) درشرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلدششم ص ۲٤ چاپ اخیر مصر بعد ازداستان بیعت مردم باابوبکر وعدم رضایت انصار مینویسد : زبیربن بکار از ابراهیم بن عبدالرحمن بن عوف حدیث می کند که همینکه با ابوبکر بیعت شد وامر خلافت او استقراریافت بسیاری از انصار بر بیعت او اظهار ندامت کردند ویکدیگررا ملامت نمودند وعلی بن ابیطالب را یاد آور گشته بنام او فریاد برداشتند درحالی که علی درخانه خود نشسته بودوبآنها کاری نداشت این وضع مهاجرین را بیتاب نمود وسخنها دراین باره گفتند و دشمن ترین قریش بر انصار سهیل بن عمرو وحارث بن هشام وعکرمة بن ابی جهل بودواینان اشراف قریش بودند که قبلا باپیغمبر جنگها کرده بودندواخیراً باسلام داخل شده وهمه دشمن خونی بودند که ازانصار . .

همینکه انصار گرفته سهیل بن عمرو برخواست وگفت :ای گروه قریش این قومی که خدا آنانرا انصار نامیده وقرآن بر ایشان ثنا گفته است برایشان حظی عظیم است وکارشان مهم است اینان مردم را بخود و بعلی بن ابیطالب دعوت می کنند درحالیکه علی درخانه اش می باشد واگر بخواهد آنهارا ردمی کند پس آنانرا بصاحب خود (ابی بکر) وتجدیدبیعت اودعوت کنید؛ آنگاه حارث بن هشام مطالبی ازاین قبیل گفت سپس عکرمة بن ابی جهل رشته سخن را بدست گرفت وقریش را ازانصارترسانیدوآنانرا امربقتال با انصارنمود آنگاه ابو- سفیان حاضرشده وگفت انصاررا بر ما فضیلتی نیستو اظهار داشت که اگرانصار گردنکشی وکفران نعمت کنند باآنها بجنگ می پردازم چنانکه باما بجنك پرداختند . .

همینکه سخنان ایشان بانصاررسید ثابت قیس شماس که خطیب انصار بوده برپاخواست وخطبه ای خواند واراجیف این عده اشخاص پست و ناچیز شمرد گفت رأی و قول با خوبان مهاجرین است اگرآنان که اهل آخرتند چیزی گفته اندحرفشان مورد اعتناست سپس حسان بن ثابت شاعر انصار قصیده لامیه خود رادرمذمت قریش سروده که مطلع آن اینست :

تنادی سهیل وابن حرب و حارث وعکرمه الشانی لنا ابن ابی جهل ،

ابن ابی الحدید داستان اختلاف انصار و قریش را از کتاب موفقیات زبیربن بکار ادامه میدهدتاآنجاکه مختصرآن اینست همینکه تاحدی فتنه فرونشست عمروعاص که درسفر=

علت پنجم - شاید تبانی قبلی سران قریش وعهد وپیمانی بوده که پاره‌ای از اصحاب روی حس* جاه‌طلبی پیش از فوت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله یا حین‌الفوت بـا یکدیگر داشتند وپی فرصت میگردیدند واتفاقاً زمینه نسبتاً مناسبی بدست آوردند ومقام خلافت‌را بازمینه سازی وجعل‌حدیث (الائمه من قریش (۱) از دست رقبای خود ربودند وبسرعت قبل‌از تدبر کافی ورعایت کامل مقررات اسلامی‌امر انتخاب خلافت‌صورت گرفت وبدون‌مشورت ورعایت کامل‌حکم کتاب‌وسنت‌ودر نظر گرفتن الیق واعلم‌امت بیعت‌ابوبکر فلته‌بدون تأمل باوضعی‌آمیخته بترس وتشویش انجام شدواثر زشت‌آن درتمام ادوار‌اسلامی‌تاعصر ما باقی‌مانده است .

اما تسلیم صحابه بزرگوار مخصوصاً بزرگان صحابه چون سلمان وابوذر و مقداد بمنظور احتراز از اختلاف بوده است چنانکه ابن ابی الحدید در شرح نهج‌البلاغه جلد ۹ ص ۲۱ از کتاب (اخبار السقیفه) احمدبن عبدالعزیز جوهری از معروف‌بن سوید روایت میکند که او گفت من‌در روز بیعت عثمان در مدینه‌بودم مردی‌را درمسجدنشسته دیدم که دست بردست میشود ودرحالیکه مردم در پیرامون او بودندمیگفت‌خیلی عجیب است‌ازقریش واینکه خودرا براهل‌این خانواده که معدن فضل وستارگان زمین ونور جهانند برگزیده‌اند وحال اینکه بخداسوگند درمیان ایشان مردی‌است که بعدازرسول خدا مردی‌رااز اوسزاوارتر

بود بازآمدم‌موضوع سقیفه وسعد وادعای خلافت‌مذکور شد وی ازدشمنی‌با انصار سخنهائی گفت‌وشعری سرود وسخنان او بانصار رسیدآنان نیز شاعرخود نعمان بن عجلان‌را بمذمت قریش واداشتند که‌مطلع‌آن اینست فقل‌لقریش‌نحن اصحاب‌مکة و یوم حنین والفوارس‌فی‌بدر وهمینکه شعراوبقریش رسید بسیاری ازآنان‌خشمناک شدند وچون خالدبن سعیدبن‌العاص‌از یمن برگشت بطرفداری امیرالمؤمنین بر خواست وعمروعاص وابوسفیان و دیگران بتلافی شکست بدرواحد وانتقام ازانصارآتش‌کینه برمی افروختند تابالاخره امیرالمومنین‌در قضیه دخالت کردوآتش فتنه‌را خاموش نمود .

(۱) بتوفیق خدا درهمین کتاب‌درصفحات اینده‌جعل‌بودن حدیث(الائمةمن‌قریش‌را) با دلایل متقن ثابت می‌نمائیم .

باشند)وهمین عقیده‌خوارج‌وغالیان‌شیعه‌است که‌میگویندجز‌خداوالی‌وزمامدار نیست!!

لذادرنظرعقل بعیدبلکه محال مینماید که‌فقط‌افراد مخصوصی باتام‌ونشان و هویت‌خاص برای حکومت تعیین‌شوند ولاغیر که اگر آن شخص‌معین متصدی امر ولایت شد احکام اسلام جاری وگرنه معطل وباطل است!! .

چنین‌عملی نه‌تنهااز‌پروردگار‌عالمیان که حکیم وعالم بجمیع‌عالمیان است ورؤف و رحیم بتمام بندگان است ونه از رسول عظیم‌الشان که عقل کل وبتصدیق عموم دانشمندان منصف جهان حکیم بزرگ‌ومقنن بی‌نظیرعالیشان است‌سرنمیزند بلکه حتی‌از افرادعادی‌هم که‌اندك اطلاعی‌از جریان‌حیات وحوادث وعالم‌دارندبعیداست

بلی‌سلاطین وکسانی که قدرتی موقت در مدتی معدود دارند نه‌ازنقطه نظر صلاح اجتماع‌بلکه‌ازروی علاقه بخودوخانواده خود روی‌حس‌خودخواهی پسر یا یکی‌از اقربای‌خود رابرای جانشینی خود تعیین مینمایند در حالیکه میدانند که ممکن‌است مردم‌بدان وصیت وتعیین جانشین وفادار نمانند وحوادث دنیاجریانی پیش‌آورد که اوضاع آینده مطابق دلخواه نباشد .

امااین عمل‌از شخصی که پیغمبر خاتم ومبعوث بر همه‌عالم است وشریعت او بایدتا روزقیامت ابدی وپایدار بماندمستبعد بلکه محال‌است که بیاید افراد معدود ومخصوصی را بانام ونشان برای حکومت شریعتی که باید ضامن سعادت تمام جهانیان بوده واحکامش همواره‌درجریان باشد تعیین کند باقید اینکه حکومت بر دیگران بای نحوکان حرام بوده یاجایز نباشد!!چنین پیغمبری بااین کیفیت العیاذبالله با دست خود قلم‌نسخ بر شریعت خود کشیده است چه بهر صورت اجل محدود آن عده معدود هرچه باشد بسر میرسد ودر صدسال یادویست سال بهرحال مدت آن سلسله‌پایان میابدآنگاه بناچارآن شریعتی که اجرای احکامش موقوف بوجود افراد معین ومخصوصی است معطل ومتوقف ومنسوخ وضایع خواهد شد . تعالی‌الله عما یقول‌الجاهلون علواً کبیرا .

اینك‌بایدديدپس چرا آن‌همه‌سفارش‌وتأکیدازناحیهٔ‌مقدسه نبوت ﷺ دربارهٔ

بحق وداد گر تر بعدل وامر کننده‌تر بمعروف ونهی کنند ترار منکر ندیده‌ام من از آن که اینهارا میگفت پرسیدم، گفتند این شخص مقداد است پس نزدیك اورفتم و گفتم خدا ترا اصلاح کند اینمردیکه میگوئی کیست ؟ گفت پسرعموی پیغمبرتو علی بن ابیطالب است پس ابوذر را ملاقات کردم وآنچه از مقداد شنیده بودم گفتم گفت راست میگوید ، گفتم پس چرا امر حکومت رادر ایشان قرار ندادید گفت قوم خودشان ابا کردند! گفتم چه مانع بودشمارا که ایشانرایاری کنید گفت برو اینحرفها را مگو! برحذر باشیداز تفرقه واختلاف !

بهرصورت علت هرچه باشد اصل مسئله خلافت بر طبق کتاب وسنت مبنی بر مشورت وانتخاب است

اشکال مهم

اینك میماند این اشکال که اگر مطلب چنین است که امر حکومت دراسلام بمشورت وانتخاب است، پس این همه نصوص متواتره که ازطریق شیعه‌وسنی درباره وصایت وخلافت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه‌السلام رسیده وسرپیچی آنحضرت از بیعت ابی بکر تامدتی واحتجاجات آن جناب که درموارد عدیده صورت گرفته‌است وکتب فریقین آن راحائز است وداستان غدیر وامثال آن چیست ؟ !

دراینجا مقدمتاً بعون‌الله تعالی میگوئیم :چون شریعت احمدیه آخرین شرایع ودین‌مبین اسلام خاتم ادیان‌است وچنانکه گذشت وبعداز این نیز خواهد اجرای اکثراحکام مهمه وحیات بخش‌اسلام منوط وموقوف بوجود حاکم وامام است وبا نبودن‌حاکم مثل‌اینست که‌قلم‌نسخ گرفته وبراکثراحکام‌این‌دین‌خط بطلان کشند بلکه‌اساساً نبودن‌والی‌وحاکم‌درقومی‌اثر غضب‌الهی‌است‌چنانکه درآیهٔ شریفه سوره‌الرعد میفرماید.«واذا ارادالله بقوم سوءفلامرد له ومالهم من دونه من وال» یعنی چون خدا بقومی بدی و عذاب وهلاکت را بخواهدکسی نتواندآنرا رد کند وبرای آن قوم‌جز خدا والی وحاکم نباشد یعنی‌از خودشان حاکمی نداشته

خلافت و جانشینی علی عليه السلام شد که در کتب تواریخ وسیر واحادیث وخبر مدون و ومضبوط است وهیچ شخص مطلع ومنصفی نمیتواند آنرا انکار نماید؟

دراینجا بازمقدمتاً بایدبگوئیم : دین مبین اسلام برای رهبری انام واجرای احکام برای حاکم که دراصطلاح شرع باوامام میگویند شرایطی معین کرده وصفاتی قائل شده که زمامداراسلام باید واجدآن صفات وشرایط باشد .

که مهمترین آن شرائط وصفات: علم وتقوی ولیاقت وشجاعت وسخاوت است وبرخی ازآن قبلا درمعنی امام ازفرمایشات امیرالمؤمنین عليه السلام گذشت وپاره‌ای از آن انشاءالله دربحث (شخصیت حاکم ازنظر اسلام) بعداً خواهدآمد . لذارسول محترم که میخواست شریعت اقوم خودرااز روزاول روی پایه‌ای قرار دهدکه تا انقراض عالم محکم ومستحکم باشد علی را که بتصدیق دوست ودشمن فردا کمل والیق واعلم امت بودبعنوان نمونهٔ حاکم وامام امت اسلام بپیروان خودتأکید وسفارش فرمودتا ازطرفی برحسب وظیفهٔ رسالت که بیان احکام وعملی نمودن اوامر الهی وتفصیل مجملات قرآن بمفاد (**وانزلنا الیك الذکر لتبنه للناس مانزل الیهم** (نحل ٤٤) برعهده اوست یعنی (فرو فرستادیم برتو قرآن راتا آن را آنچنان که برای مردم نازل شده بیان نمائی

نمونهٔ یك حاکم وامامرا بنفس نفیس خود بدست مردم داده باشد وبهمین جهت بود که درموارد بسیارازفضایل بیشمارعلی عليه السلام پاره‌ای راعنوان کرد حضرتش رابدان میستود مانند حدیث منزلت وحدیث اکل طیرمشوی وحدیث سبقت دراسلام وجمله معروفهٔ (علی اقضاکم ، انامدینه العلم وعلی بابها ، وازاین قبیل تا قبلا برتمام مردم مسلم شودکه علی ازهمه کس سبقتش باسلام پیشتر ومعرفتش بخدا ودینش بیشترو باحکام آن داناتر وباجرای آن تواناتراست آنگاه که این صفات رابرای اومحرزو مسلم میشمرد درآخر بارمانندغدیرخم وامثال آن جنابش رابرای احرازمقام خلافت وامامت شایسته ولایق معرفی میکرد . حالادرانجام اینمطلب فرقی نمیکند که بوسیله وحیی بود که بحضرتش الهام میشدیا بانظر خدابین خودچنین تشخیص دادچنانکه عامه میگویند باید برمطالعه کنندگان این رساله این مسئله روشن باشد که ائمه معصومین

سلام‌الله علیهم اجمعین را دو شأن است یکی که ازهمه مهمتر است آن است که ایشان راهنمایان وهادیان وحجج الهیه‌اند که برای احکام خدا وتبیین وتفسیر ماانزل‌الله از طرف رسول خدا تعیین شده اند وغالب احادیث درفضایل ومناقب ایشان ناظر باین معنی است. ودیگر شأن حکومت و ولایت که برامت واجب است که در انتخاب و بیعت واطاعت ایشان از آن جهت که افضل واعلم زمانند برای این منظور انتخاب واطاعت نمایند و خوشبختانه آیت الله خمینی در کتاب مکاسب محرمه جلد۲ ص ۱۰۵ باین حقیقت تصریح نموده است وفرموه است: اساس السلطنه وشئونها غیر اساس مبلغ الاحکام الذی هومن شؤن رسول‌الله ﷺ من حیث رسالته ونبوته ومن شؤن الائمه بارجاع رسول‌الله ﷺ الامة الیهم باخذها بامره تعالی بضرورة المذهب وللروایات المتواتره

پس ائمه معصومین سلام‌الله علیهم اجمعین مبلغ احکام خدا ومبین مجمل ماانزل‌الله هستند وچون دوران بیست وسه ساله نبوت ورسالت حضرت ختمی مرتبت برای بیان و تکمیل شریعتی که تاروز قیامت ناسخی ندارد برعموم امت کافی نبود پروردگار مهربان ازراه لطف وامتنان دوازده نفر ازخانواده طاهرو مطهرهمان پیغمبر یکی را بعد از دیگری حجت قائم برجهانیان کرد تادقایق احکام وتفصیلات مقررات حلال وحرام رابرمردم بیان وروشن نمایند واین مدت درغایت تقریباً «سیصدسال» بنهایت رسید .

وازهمین جهت است که مامدعی هستیم که دین مبین اسلام کافل تمام مایحتاج بشر ازحیث قوانین وحافظ وحائز سعادت دوجهانی پیروان خویش است واین منظور ومدعی فقط ازطریق مذهب حقهٔ اثنی عشریه حاصل است زیرا دورهٔ بیان احکام وتبلیغ معالم اسلام درمدتی قریب سه قرن تکمیل وانجام میشودواین خاصیت وفضیلت درسایر مذاهب اسلامی یافت نمیشود زیرا آنان دوران نبوت رابیست وسه سال میگیرندو بیان احکام رادراین مدت ازکسانی روایت می کنند که پیش ازسه سال مانند ابوهریره یاهشت سال مانند عایشه درك استفاضه ازحضور نبوی رانکرده‌اند .

پس حکومت وخلافت بمعنی زمامداری هرچند چنانکه گفته شد حق ایشان وباوجود قبول ایشان بردیگران حرام است اما بهر صورت آن چنان مقام مهمی نیست

که علت غائی خلقت آنان باشد و منتهای منظور خدا و رسول این معنی باشد که آنان بخلافت رسیده و ریاست تا یوم القیام در ایشان باقی بماند بلکه خلافت و حکومت شأنی از شئون ایشان است که هر گاه نبودند یا نشدند دیگری را میتوان بجای ایشان کاندید کرد و گماشت بعلاوه آنچه از اخبار برمی آید ایشانرا بر حسب تقدیر ازین کیفیت خود بهره ای نبوده است

اخبار و آثاری که معلوم میدارد که علي و اولاد او علیهم السلام از خلافت و حکومت بهره ای نبوده است

در جلد هشتم بحار الانوار ص ۱۸ چاپ تبریز در تفسیر صافي ودر جلد ششم بحار چاپ سر بی ص ۱۹۵ عن عمرو بن ثابت عن ابی جعفر علیه السلام قال قلت له فسر لی قوله عزوجل :

«لیس لك من الامر شیء فقال ان رسول الله صلی الله علیه وآله کان حریصاً علی ان یکون الامر علی علی من بعده علی الناس و کان عندالله خلاف ذلك فقال وعنی بذلك قول الله عزوجل»

یعنی عمرو بن ثابت میگوید : بحضرت امام ابی جعفر امام محمد باقر علیه السلام عرضکردم این فرمایش خدای تعالی را که میفرماید . در این امر برای تو چیزی نیست ، برای من تفسیر فرما ، حضرت فرمود : که پیغمبر خدا خیلی علاقمند بوده که بعد از خودش امر حکومت وسلطنت بر مردم برعلی قرار گیرد اما در نزد خدا خلاف این معنی بود پس اینکه خدا فرمود در امر بر تو چیزی نیست مقصود خلافت علی بود)

۲ ــ در کتاب مستدرك الوسائل جلد دوم ص ۲۴۸ ازجابر ازحصرت امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود :

مثل من خرج منا اهل الیت قبل قیام القائم علیه السلام مثل فرخ طار ووقع من وکره فتلاعب به الصبیان

یعنی مثل هر که از ما اهل بیت که قبل از قیام قائم بعنوان خلافت بیرون بیاید همچون جوجهٔ مرغیست که پرواز کند واز آشیانه خود بیفتد وبازیچه بچه‌ها شود. خبر نرسیدن خلافت بعلی واولادش ازطرف پیغمبر بقدری شیوع داشت که بسیاری ازمردم می دانستند

۳ ـ درشرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلداول ص ۲۳۹ چاپ مصر داستان آمدن معویه رادر زمان عثمان بمدینه ومجلسی که در آن معویه بامیر المؤمنین جسارت کرد وحضرتش را تهدید نمود، آن جناب بعنوان اعتراض از آن مجلس برخاست وعثمان هر چقدر عذر خواهی کرد نتوانست آنحضرت را راضی کند وهمینکه حضرت بیرون رفت عثمان چشم خود را بدنبال حضرت انداخت ومیگفت: والله لاتصل الیك ولاالی احد من ولدك . . . یعنی بخداسوگند حکومت وخلافت بتو و بهیچیك از فرزندان تو تو نمیرسد. اسامة بن زید میگوید من حاضر بودم وازسوگند خوردن عثمان دراین باره تعجب کردم وآنرا بسعد بن ابی‌وقاص یادآورشدم، گفت تعجب مکن برای این که من از رسول خدا شنیدم که میفرمود: «لاینالها علیٌّ وولده» یعنی علی وفرزندانش بخلافت نمیرسند

٤ـ ابوالفرج اصفهانی درمقاتل الطالبین ص ۹٤ چاپ ایران مینویسد: محمد بن عبدالله بن الحسن معروف بنفس زکیه بعدازقتل ولیدبن یزیددعوت بخویش مینمود مروان بن محمد معروف بمروان حمار میگفت «لست اخاف هذاالبیت لانه لاحظٌّ لهم فی الملك وانما الحظٌّ لبنی عمهم العباس) یعنی برزوال ملك خود ازخاندان پیغمبر نمیترسم زیرا آنهارا بهره‌ای درحکومت نیست وفقط حظ وبهره آن برای پسران عموی آنها یعنی بنی عباس میباشد) وروی همین نظر وخاطرجمعی باین که کارمحمد چیزی نمیشود مالی برای عبدالله پدراو فرستاد وبفرماندار حجاز سفارش نمود که متعرض محمد نشود واورا نترساند

۵ ـ بازمطابق نقل مقاتل الطالبین هنگامیکه با محمدبن عبدالله بیعت میشد حضرت صادق صریحاً میفرمود: «لیس فی کتاب علی من خلفاء هذه الامة» یعنی در کتاب علی علیه‌السلام نام محمد از خلفای این امت نیست، معلوم میدارد که نام جمیع خلفا در آن بوده ولی نام محمد نبوده است ودرمیان خلفا از آل علی (ائمه معصومین) کسی نبوده

٦ـ درعیون الاخبار کتاب الحرب ابن قتیبه دینوری ص ۱۰۲ ودرجلد هفتم شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ص ۱۳٤ مینویسد: هنگامیکه مروان حمار سپاهیان

عبدالله‌بن علی بن‌عبدالله بن عباس رادر صحرای زاب‌مشاهده نمودومعلوم شدقائد آن‌سپاه ازفرزندان عباس‌است گفت: آرزومیکردم که علی‌بن‌ابیطالب قائد این‌سپاه بود شخصی که همراه اوبود گفت: آیا درباره علی با آن همه شجاعتش که‌شهرت آن‌دنیا را پر کرده‌است چنین میگوئی ؟! مروان گفت وای‌بر‌تو علی با آن همه شجاعتش صاحب‌دین بود،ودین جز پادشاهی‌است! ومااز گذشتگان خودروایت‌می کنیم که(لاشیءِ لعلیٍّ ولالولده‌فی‌هذا) یعنی برای علی‌واولادش درحکومت وخلافت چیزی‌نیست (بهره‌ای نیست)

۷.در کتب‌معتبره ازارباب حدیث روایت‌میکنند که‌هنگامیکه امیرالمؤمنین علیه‌السلام رحلت‌فرمودمحمدحنفیه بخدمت‌دو برادرخودحسن‌وحسین‌علیهما السلام آمدوازایشان مطالبه‌میراث نمود، باو گفتند که پدرتوچیزی ازطلاونقره میراث‌نگذاشته است که تو آن‌را مطالبه کنی؟ گفت‌این‌را میدانم ولکن میراث‌علم راطلب میکنم‌ازحضرت صادق علیه‌السلام روایت شده که‌حسنین‌علیهما السلام باودفتری دادند که اگر اورا ببیش‌از آن آگاه‌می نمودند هرآینه‌هلاك میشدودرآن‌دفترذکر دولت بنی‌عباس بود

پس‌معلوم میشود پیغمبرخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بخاصان‌اهل‌بیت خودوبعضی ازصحابه فرموده بود که‌احتمالا علی‌واولادش راازخلافت بهره‌ای‌نخواهدبرد فلذا آن‌جناب واهل‌بیت‌طاهرین‌اوچندان درصدداحرازآن نبودند

۸ـ.درعیون‌الاخبار عبدالله‌بن‌قتیبه‌دینوری کتاب‌الحرب‌ص ۱۰۸ ازشعبی‌روایت میکنند که‌بعبدالله‌بن‌عمر گفتند که حسین‌متوجه‌عراق گردیدعبدالله‌درفاصله سه‌شب‌راه ازمدینه‌باآنحضرت‌ملحق‌شدزیرادرآن‌هنگام که حضرت‌ازمدینه خارج‌میشدعبدالله‌در آنجانبوددرپی‌یکی‌ازامورمالی‌خودبوده بحضرت‌عرضکرد که‌قصد کجاداری؟فرمود: عراق! ونامه‌هاوطومارهائیکه‌ازمردم‌عراق برای آنحضرت آمده بود، بعبدالله‌نشان‌داده وفرمود این‌نامه‌های آنهاوبیعتشان‌است، عبدالله آنحضرت راسوگند داد که‌بر گردد ولی حضرت‌ابانمودپس‌عبدالله عرضکرد اینك‌من‌تراحدیثی میکنم‌هماناجبرئیل علیه‌السلام

حضور پیغمبر ﷺ آمد واو راه خیر کرد بین دنیا و اخرت و آنحضرت آخرت را اختیار نمود، وشما نیز پاره‌ای از تن پیغمبر هستید بخدا سوگند که نه تو و نه احدی از اهل بیت تو بولایت وحکومت نمیرسند! وخدا آنرا از شما برنگرفته جز آنکه برای آنچه برای شما بهتر بوده است پس مراجعت فرما، حضرت باز هم ابا نمود آنگاه دست در گردن آن حضرت در آورد و گریست و گفت ترا در حال شخصی که کشته میشود وداع میکنم

اختیار و انتخاب امام حق خاص امت است

درسورهٔ هود باریتعالی میفرماید: (ولا تتولوا مجرمین) یعنی مجرمین را ولایت ندهید

۱ - اولین حدیث جامع ووافی همان حدیث شریف: سلیم بن قیس هلالی است که امیرالمومنین سلام‌الله علیه فرمود. والواجب فی حکم‌الله وحکم‌الاسلام بعد ما یموت امامهم . . ان لا یمملوا عملا ولا یحدثوا حدثاً ولا یقدموا یدا ولا رجلا ولا یبدءوا بشئی قبل ان یختار والانفسهم اماماً» تمام این حدیث ومعنی آن درصفحه ۷۲ گذشت وخلاصهٔ مضمون آن اینست که مردم بعد ازمردن امام وحاکم وزمامدار خود مکلفند که امام بعد از اورا که عالم وپرهیز کار وعفیف باشد اختیار وانتخاب نمایند .

۲ - حدیثی است که در تفسیر عیاشی جلد اول ص ۱۹۷ و در تفسیر البرهان جلد اول صفحه ۲۱٤ از حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام است که میفرماید: «ان رسول الله ﷺ کان حریصاً علی ان یکون الامر علیا من بعده علی الناس و کان عندالله خلاف ما اراد فقال لیس لك من الامر شئی یامحمد فی علی الامر التی فی علی وفی غیره » یعنی پیغمبر خدا خیلی علاقمند بوده که امر حکومت بر مردم بعد ازوی علی را باشد ولی در نزد خدا خلاف خواست او بود! پس خدا باو گفت چیزی از امر حکومت در دست تو نیست که بعلی یا غیر او بدهی) هر چند معنای حدیث آن است که پیغمبر از رسیدن حکومت بعلی مأیوس باشد اما از مفهومش استنباط میشود که اختیار امر حکومت بعد از پیغمبر حتی در دست پیغمبر هم نیست

بلکه در اختیار مردم است که هر کس را که خواهند برگزینند و احادیث بعد، این معنی را روشن تر خواهد کرد.

۳ـ موضوع نص* بر وصایت و خلافت امیرالمومنین علیه‌السلام از متواترات است و هیچ منصفی نمیتواند آنرا انکار کند جز اینکه شبهاتی القا شده که از آن جمله این خبر مشهور است که موقعی که بعد از قتل عمر، امیرالمومنین در شورای سته حاضر میشد بعمویش عباس فرمود «عدلت عنا الامر (خلافت ازما گذشت) و همینکه عباس علت آنرا پرسید وحضرت آن علت را بیان فرمود، عباس آنحضرت را درچند چیز ملامت کرد از آن جمله گفت: «انی دعوتك ان تسأل رسول الله فیمن هذا الامر من قبل وفاته فابیت» یعنی من ترا دعوت کردم که از رسول خدا قبل از وفاتش بپرسی که امر حکومت است در چه کسی خواهد بود و تو از آن ابا کردی

*مرحوم سید مرتضی بعد از ذکر این حدیث در کتاب شریف (الشافی) ص ۲۵۹ در مقام دفاع میگوید منظور عباس این بوده که این امر بچه کس منتقل میشود زیرا بسا باشد باشخاص نالایق انتقال یابد وضعف این دفاع مشهود است و نتیجه آن همان اختیار است

٤ ـ درجلد هشتم بحار ص ۳٦۷ چاپ تبریز و در کامل التواریخ ابن اثیر جلد چهارم ص ۱۲۷ چاپ بیروت: و در تاریخ طبری جلد سوم ص ٤٥٦ مینویسد: «ولما اصبحوا یوم البیعة وهو یوم الجمعة حضر الناس وجاء علی علیه‌السلام وصعد المنبر **وقال ایها الناس عن ملاء واذن امرکم هذا لیس لاحد حق الامن امرتم**» (یعنی هنگامیکه مردم روز بیعت را صبح کردند و آن روز جمعه بود امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام آمد و بربالای منبر شد وفرمود ایمردم انبوه وهوشمند: این امر حکومت شمارا هیچکس حق اختصاص در آن ندارد مگر آن کسی را که شما خودتان امیر کنید) و عباراتی که دنبال این خطبه مبارکه است همه مؤید این معنی است.

٥ ـ این مطلب که حق حکومت خاص ملت است بقدری واضح بوده که در نامه‌ای که کوفیان حضرت سیدالشهدا حسین بن علی علیهما السلام را دعوت نمودند برای امامت، مطابق نقل تمام تواریخ و مقاتل، عبارات ذیل را نوشتند وما آن‌را از کامل

ابن اثیر جلدسوم ص۱۲۷ نقل میکنیم . «اما بعد فالحمدلله الذی قصم عدوك الجبار العنیدالذی انتزی علی هذه الامة فابتزها امرها وغصبها فیئها وتأمر علیها بغیررضاً منها» (یعنی خدای را سپاس که دشمن جبار وعنید تومعاویه‌را هلاك کرد آن کسی که‌چون حیوان نری بر این امت جست و امرحکومت او را از کف او ربود و اموال بیت‌المال راغصب کرد و بر آن بدون‌رضای ملت‌حکم‌راند) .

۶ ـ درنامه‌ای که امیرالمؤمنین‌علی علیه‌السلام نوشته‌بود که‌درهرجمعه فرمانداران بر مردم بخوانند برطبق کتب معتبره مانند کشف المحجه ابن طاوس چاپ‌نجف ص ۱۸۰ ومستدرك نهج‌البلاغه باب‌الثانی ص ۳۰ این‌عبارات دیده‌میشود ،

« وقد کان رسول‌الله صلی الله علیه وآله عهد الی عهدا فقال یابن ابیطالب لك ولاء امتی فان‌ولوك فی‌عافیة واجمعوا علیك بالرضا فقم‌فی‌امرهم وان‌اختلفوا علیك‌فدعهم وما هم‌فیه فان‌الله یسجعل‌لك مخرجاً» یعنی‌پیغمبرخدا بامن‌پیمانی بست‌وفرمودای پسر ابیطالب زمامداری امت‌من درحقیقت مال تست (زیرا از همه‌کس سزاوارتری) پس اگرمردم ترا بدون نزاع ولایت دادند وبارضایت برتوجمع شدند در امر- حکومتشان قیام کن واگردرباره تواختلاف کردند بحال خودشان بگزار! خداهم برای‌تومخرجی‌قرار خواهدداد که مسؤلیت‌نداشته ومثاب باشی) درمروج‌الذهب‌و سائر کتب‌معتبردروقائع بعدازضربت‌خوردن‌امیرالمؤمنین علیه‌السلام مینویسد:«ودخل‌علیه الناس یسألونه فقالوا یاامیرالمؤمنین ان فقدناك و لانفقدك انبایع‌الحسن؟قال علیه‌السلام لاآمرکم ولاانهیکم‌انتم‌ابصر» و برطبق تواریخ معتبر همینکه امیرالمؤمنین وفات یافت‌عبدالله‌بن عباس بیرون آمدو گفت«ان‌امیرالمؤمنین علیه‌السلام توفی وقدترك‌خلفافان احببتم خرج‌الیکم وان کرهتم فلااحد علی‌احد » یعنی امیرالمؤمنین وفات نمود و فرزندی ازخود باقی گذاشته اگرمیخواهید برای‌شما بیرون بیایدواگر نمیخواهید هیچکس بر گردن هیچکس‌حقی‌ندارد) یعنی‌هر کس‌درانتخاب‌حاکم آزاداست.

۸ ـ داستان حکمیت که‌پس ازوقوع‌موردانکارواعتراض خوارج‌قرار گرفت وجملهٔ(لاحکم‌الاالله) شعار خوارج گشت هنگامیکه ابن‌عباس‌ازطرف امیرالمؤمنین

مأموریت یافت که با آنان گفتگو کند درمقام احتجاج بایشان گفت : «ان الحکومة کالامامة ومتی فسق الامام وجبت معصیته و کذلک الحکمان لما خالفا بنذت اقاویلهما» یعنی حکومت حکمین مانند امامت است هر گاه که امام فاسق شد نافرمانیش واجب میشود...

شاهدما دراینجا آنست که ابن عباس دراینجا حکومت را شبیه امامت میداند وچون درتشبیه مشبه به اقوی ازمشبه است پس همچنانکه تعیین حاکم حکومت بامردم است بطریق اولی تعیین امامت یعنی تعیین زمامداری سیاسی امت نیز بامردم است .

نه تنها انتخاب امام حکومت وخلافت بلکه انتخاب امام جماعت هم باید بدست مردم واجازه مردم باشد چنانچه درمجالس صدوق وجلد هشتم بحارالانوارص ۶۱۲ درمناهی النبی قال النبی صلی الله علیه وآله من ام قوماً بغیر رضامنهم . . . .

ودرمن لایحضره الفقیه جلد چهارم ص ۴۶۹ ونهی رسول الله صلی الله علیه وآله ان یؤم الرجل قوماً الاباذنهم .

۹ـ در کتاب قرب الاسناد وجلد هشتم بحارالانوارص ۶۲۹ ازحضرت صادق از پدران بزرگوارش روایت فرموده است « قال رسول الله صلی الله علیه وآله ان ائمتکم و فدکم الی الله فانظروامن توفدون فی دینکم وصلوتکم » .

یعنی رسول خدا فرمود: امامان شما نمایندگان شما هستند بسوی خدا پس بنگرید چه کسانی را بعنوان نمایندگی دردین (یعنی اجرای احکام) و نماز بطرف خدا میفرستید .

ابن ابی الحدید درشرح نهج البلاغه جلددوم ص ۵۳ چاپ مصر ازاستاد خود ابوجعفر نقیب روایت میکند که اومی گفت که رسول خدا صلی الله علیه وآله چون درامر نبوت با کفار قریش و کسان دیگر جنگیده بود ازاین جهت براهل بیت وذریهٔ خود خائف بود ومیدانست که هنگامی که بمیرد ودخترش وفرزندان اورا در زیر دست ولاة و فرمانداران بصورت افراد عادی ورعیت بگذارد آنها درمعرض خطر عظیمی قرار گرفته اند ، باین جهت بود که همواره قاعدهٔ حکومت ومقام خلافت را بعداز خود برای پسرعمش بمنظور حفظ خون اووخون اهل بیتش تقریرمینمود زیرا درصورتی که اهل بیتش زمامدار ووالی امر بوده باشند خون آنها بصیانت ومحفوظ بودن

اقرب است از اینکه بطور افرادی عادی بوده و زیر دست حاکمی غیر از خودشان باشند امام متأسفانه قضا وقدر الهی با آنحضرت مساعدت نکرد وقضیه شد آنچه شد آنگاه کار ذریه آنجناب بعد از آن بجائی کشید که معلوم است(پایان گفتار ابن ابی الحدید ودر جلد۹ ص ۲۵۱،۲۴۸ همین کتاب در ذیل خطبه ۱۶۳ وافی تر از این گفته است .

اینك با این بیان و آنچه بعد از این خواهد آمد مطلب از چندین طریق حل گردید و برای شخص منصف علاقمند بحقیقت اشکالی از هیچ جهت باقی نمیماند واگر عناد وتعصب که زائیده جهل است بکنار گذاشته شود، این معضله هزار وچهارصد ساله و این فتنه کبری که موجب تشتت وافتراق وتفرق واختلاف امت عظیم اسلامی گردیده است و چندین قرن دودسته برادران دینی را درمقابل یکدیگر واداشته که از هیچگونه جنایتی نسبت بهم فرو گذار نکرده اند تا جائیکه با دشمنان خود چون یهود ونصاری بهتر میتوانند آمیزش کنند تا با خودشان! با اندك تدبر حل وتصفیه شده نزاع خونین و خانمان برانداز شیعه وسنی از بین میرود وپردهٔ جهل وعناد دریده شده حقیقت آشکار میگردد که جز شیطان وشیطان صفتان برای تخریب وتفرقهٔ بین مسلمین کسی بدین اعمال ننگین نمیپردازد! آنگاه است که با آیندهٔ روشن در حالی که از گذشته متأسفند مانند یوسف وبرادرانش فریاد برمی آورند «نزع الشیطان بینی وبین اخوتی ان ربی لطیف لما یشاء انه هو العلیم الحکیم .

خدای راشاهد میگیرم که ما برای احترام حق وحقیقت وبرای پیدایش چنین روزی قلم بدست گرفته ازخدای خود چنین توفیقی را مسئلت میکنیم انه قریب مجیب

حل اشکالات وخلاصه تحقیقات

قبلا گفتیم که اشکالاتی درموضوع خلافت، بین امت اسلامی است! وحل آنرا عهده دار شدیم .

اینك آن اشکالات وحلّ آنهارا بطوراختصار و بطریق سئوال وجواب از نظر شما میگذرانیم هرچند جوابی که داده‌میشود مختصراست اماتمام آن مستند بآیات کتاب‌خدا و احادیث سنت پیغمبر ﷺ است که در همین کتاب بپاره‌ای از آن میتوان دست یافت .

سئوال ـ چون دین مبین اسلام خاتم ادیان وپیغمبر بزرگوارآن خاتم پیغمبران‌است واکثراحکام آن دین‌مانند جهاد، وجبایت زکوات، وامنیت سبل، و اجرای‌حدود، وحفظ‌قوانین‌شرع، واقامهٔ‌جمعه‌وجماعت، ودادخواهی‌مظلوم، وسرکوبی ظالم، وتعمیم امر بمعروف ونهی ازمنکروازاین قبیل امور موقوف بوجود حاکم است‌پس نظراسلام درباره حکومت چیست وشخصی حاکم کیست ؟ !

جواب ـ در شریعت مطهره اسلامیه مسئله حکومت از مهمترین مسائل و بزرگترین فرائض وموردتوجه شارع است چنانکه قبلا گذشت وآن بوسیلهٔ شور وانتخاب حاکم وامامی که عالمتروعفیف‌تروپرهیزکارتر وعارفترین مردم بکتاب وسنت وشجاعتر ولایقترین امت‌بوده باشد انجام میگیرد ووی تحت نظر ومراقبت مسلمین‌ودانشمندان‌درجهٔ‌اول آن که باهل‌حلّ وعقدتعبیر می‌شوند، باجرای احکام الهی میپردازدومادامیکه درطریق شریعت، امور اجتماعی‌وسیاسی ودینی‌ملت‌راعهده دار ونظم‌بلادوحفظ عبادراتمشیت‌میدهد ، اطاعت اومانند اطاعت خداورسول‌بمفاد آیه شریفهٔ «اطیعوالله واطیعوالرسول‌واولی‌الامرمنکم»واجب‌ومخالفتش‌حرام وسر پیچی ازفرمانش فساد درزمین بوده وموجب مجازات شدیدمیشود، دلایل روشن و براهین‌متقن‌این‌حکم‌از کتاب‌خدا وسنت‌رسول ﷺ دراین کتاب بقدر کفایت‌بیان

شده وخواهد شد انشاء الله تعالی

سؤال ـ هر گاه مطلب چنین است وحقیقت این ، پس چرا هیچیك از فرق اسلامی تابع آن نبوده عموم اهل سنت که اکثریت مسلمانان را تشکیل میدهند هر چند مسئله انتخاب را بوجهی قبول دارند اما مسئله مشورت را اگر هم قبول داشته باشند اجرای این حکم در تعیین خلفا در مرحلهٔ عمل دیده نمیشود و از همه مهمتر اینکه شرایط اعلم واتقی واعرف امت را بقضاء وسنت رعایت نمی کنند چنانکه در انتخاب خلیفه اول و دوم وسوم وپس از امیر المؤمنین علی ؑ در انتخاب سایر خلفای اسلام نیز میتوان گفت که در هیچکدام رعایت این شرایط نشد بلکه در برخی از آنها فاسدترین و نالایقترین اشخاص مانند یزید سفیانی وولید مروانی باین منصب عظیم منتخب ومنصوب شدند!!

اما طایفه شیعه هم که یکسره معتقدند که خلافت بنص خدا و رسول خاص ومخصوص حضرت علی بن ابیطالب ؑ بوده وجز آنجناب واولاد طاهرینش هیچکس حق نداشته وندارد که بامر امامت امت پردازد وکسی را نمیرسد که انتخاب کند یا انتخاب شود زیرا ائمه اسلام از زمان رحلت رسول خدا ﷺ تا یوم القیام از طرف خدا معین ومعلوم ومخصوص ومنصوص‌ند وغیر آن بزرگواران که دوازده نفرند هیچ فردی از افراد امت هر چند هم اتقی واعلم از سایر مردم باشد حق دخالت در امر امامت ندارد هر چند تمام احکام از جمعه وجهاد وحدود ودیات معطل وموقوف ومتروك ومنسوخ گردد ! چنانکه گردیده است . !

جواب :: چنانکه قبلا گفتیم ، در این باره هر دو دسته (سنی وشیعه) در خطا واشتباه‌اند واز طریق شریعت ومسیر سنت منحرف گردیده‌اند ودر نتیجه موجب این همه نکبت وذلت مسلمین وبالمآل اسلام شده است وگرنه هیچکدام در طریقهٔ خود دلیل روشنی از کتاب وسنت وعقل ووجدان ندارند وبدبختانه در بیابان تعصب و وادی جهالت وعناد ویلان وسرگردانند !

اما طائفه اهل سنت برخلاف اوامر آلهی وسنت رسالت پناهی که در این کتاب

پاره‌ای از آن بیان شده ومیشود در انتخاب خلیفه رعایت شرایط لازم که در کتب و صحاح خودآنها هم این صفات برای خلیفه بیان‌شده‌است ننموده‌اند واز همه‌مقررات شرع وعقل چشم پوشیده کورکورانه تابع حوادث جاریه تاریخ بلکه پیرو آداب جاهلیت گردیده‌اند!:

باین معنی که چون بعد ازرسول خدا ﷺ ابوبکر وپس ازاو عمرو بعداز اوعثمان با آن کیفیتی که‌در تاریخ‌مضبوط است انتخاب‌شده‌اند پس بعقیده آنها تمام مسلمین روی زمین ازاولین وآخرین باید تابع آن‌عده‌ای شوند که میتوان گفت‌بسیاری ازآنها بواسطه قرب دوران جاهلیت وعدم انس وتأدب باحکام اسلام هنوز معنی کامل اسلامرا درك نکرده واز قیدسنن‌وآداب جاهلیت رها نشده بودند واحیاناً دچار تعصب‌واحساسات‌شخصی‌بودندچنانکه‌این‌امرعظیم وفریضهٔ عظمای‌الهیه را بطور ناقص‌انجام دادند .

ودر حقیقت‌ازاهل‌سنت اینگونه عقایدبسیار تعجب است زیرااینان که‌انبیای عظام واولیای‌گرام‌الهی‌را معصوم ازخطاواشتباه ندانسته وصدها گناه‌آشکارابرای هریك‌از پیغمبران بزرك‌خدا در کتابهای خود اثبات کرده‌اند! معهذااصحاب‌رسول خدا راکه بسیاری از آنان نه‌تنها بمرحلهٔ کمال اسلام نرسیده بلکه برخی‌در زیر پرده نفاق‌عمر میگذراندند وآیات شریفه قرآن درسوره توبه واحزاب‌ومنافقون‌و غیرآن شامل‌حال‌نکبت مآل آنان‌است‌ایشانرا معصوم ازخطا واشتباه شمرده(۱) و

(۱) برای‌اینکه سخافت‌عقیده برادران‌اهل‌سنت‌را درتنزیه‌صحابه بدست‌آورید وبدانید که درچه گمراهی عجیبی‌افتاده‌اند که حتی‌صحابی بودن‌را ازرتبه عصمت‌هم بالاترگرفته‌اند آن‌است: که‌مروان‌بن حکم‌که بتصدیق‌کتب معتبره ومسانید وصحاح‌خودشان‌اوو‌پدرش‌مطرود وملعون‌خداورسول بوده‌اندو‌فجایعی مرتکب شده‌اندمعهذادر باره‌همین‌مروان گفته‌اند : «اذا ثبت‌صحبته لم‌یؤثر‌الطعن علیه» یعنی‌همینکه‌ثابت شد که مروان‌ازصحابه بوده دیگرطعن‌ولعن درباره وی مؤثر نیست ؛ وامام بخاری‌ازهمین مروان‌چند حدیث‌درصحیح خودآورده است‌و عجلی عمربن سعدقاتل‌امام‌حسین‌راتوثیق‌نموده وابن‌حجردرتنزیه معویه‌کتاب‌تطهیرالجنان =

انتخاب آنانرا که تحت تأثیر عوامل خاصی که پاره‌ای از آن قبلا یادآورشد قرار گرفته بودند انتخاب صحیح ومورد پسند خدا ورسول دانسته‌اند واز مراجعه بکتاب وسنت که انتخاب خلیفه وشخصیت حاکم بایدتحت چه‌شرایط وواجد کدام صفات باشدتن‌زده وچشم‌پوشیده‌اندوچون ازروزاول خشت بنیادخلافت‌را کج بکار گذاشته‌اند اینست که می‌بینیم دراین‌سلسله مردم‌ناپاکی‌چون‌معویه‌ویزید وهشام وولیددیده میشوندوهمین کیفیت باعث‌شده که‌بزودی شوکت‌اسلام درهم نوردیده شد وعظمت مسلمین تبدیل بنکبت وذلت گردیدزیراهراحمق‌نالایقی‌توانست مقام عظیم‌وشریف خلافت رابوجودخودملوث کند وتاریخ عهده‌دارمیان این‌حقیقت‌است(۱)

اما طائفه شیعه نیزدر اینمورد راه افراط راپیمود واز حقیقت تاحدی دور شده‌است که امامت وخلافت راموقوف و منحصرباشخاص معدود ناموجودی کرده است که هر گاه آنان نبودند بردیگری تصدی‌این‌امرحرام‌است !!

وشایداین‌عقیده‌عکس‌العمل تفریط اهل‌سنت‌است که‌درتمام دوران‌خلافت‌ششصدساله اسلام آل‌عباس وبعدازآن خلفای‌فاطمی مصرواموی اندلس وعثمانی ترك نتوانسته

نوشته وعمران‌بن‌حطان‌هم‌ابن‌ملجم‌رامدح گفته است‌وازهمه بدترسمرة‌بن جندب‌که از معویه چهارصدهزاردرهم گرفت که‌آن‌حدیث‌جعلی‌را درباره نزول آیه (ومن الناس‌من یشتری‌نفسه ابتغاء مرضات‌الله)درباره ابن‌ملجم‌وآیهٔ (ومن‌الناس‌من‌یعجبك)رادرباره‌علی‌علیه‌السلام‌بگوید وازطرف‌عبیدالله زیاد فرمانده‌سپاه شد وبکشتن حسین‌بن علی مأمورگشت ومردم را برقتل آنحضرت‌تحریض‌مینمودودرظرف‌چندماه مأموریتش‌ازطرف‌عبیدالله‌دربصره بیش‌ازچندهزارنفر ازبیگناهان‌راکشت‌چون‌صحابی است‌پاك‌ومنزه ومقبول‌الحدیث است!وبسربن ارطاة که بیش ازسی هزار ازشیعیان علی‌راکشت ودوطفل‌صغیرعبیدالله‌بن‌عباس‌رادرمقابل‌مادرشان‌ذبح نمود با آن همه جنایت‌چون‌صحابی بودمقدس وپاك ومحترم است!!

(۱) فیلیپ حتی‌درتاریخ‌عرب ص ٦ مینویسد : باروی‌کارآمدن معویه خلافت وضع وروبهٔ‌تازه‌ای بخودگرفت بدین‌معنی که ازصورت‌انتخابی‌درآمد وصورت موروثی‌بخودگرفت وافرادیك خاندان مانندسلسله سلاطین‌پشت سرهم‌بخلافت رسیدند

اند پنج نفر ازاین همه خلفای سلسله‌های گوناگون معرفی کنند که دارای شرایط مقرره درشرع ازعلم وتقوی ولیاقت بوده باشند .

افراط وتفریط شیعه وسنی درموضوع حکومت درمثل مانند آنست که دوخانواده باشند که یکی راخانه‌ای بمیراث ازاجدادرسیده باشد ولکن دراثر بی‌اعتنائی بعمران واصلاح آن غافل باشدتاهریك ازسقف وستون آن بریزدوجایگاه جانوران شده باشدواهل آن خانه فقط بداشتن آن خانه خرابه شادان وازتعمیرواصلاح آن غافل باشندتاهریك از سقف وستون آن ریخته وموجب هلاك آن خانواده شوداین درست مثل عقیدهٔ اهل سنت درمسئله حکومت است

وان دیگری یعنی طائفهٔ شیعه درمقابل آن، چون خانواده ایست که خانه بدوش بوده و هرصبح وشامی دربیغوله وویرانه‌ای مقام کندوهردم دچارهزاران آلام واسقام گردد ولی درمغزاو اندیشه این باشد که اگرانسان راخانه‌ای میباید، باید آن خانه پایه‌اش ازسنگ رخام ودیوارش ازآهن وسقفش ازپولاددروپنجره‌اش ازطلاو نقره وچنین وچنان باشد!! وقرنها بااین خیال وسلیقهٔ عالی دل خوش باشد بدون اینکه حتی قدمی برای تهیهٔ خانهٔ ومسکن بردارد! بدیهی است که دراینصورت وضع اوچقدرازخانوادهٔ اولی بدتراست .

درحالیکه دراخبار بسیاری ازائمه اطهارعلیهم السلام رسیده که شما کاروکوشش را بامیدظهورقائم ازدست مدهید چنانکه درفروع کافی جلد۵ ص۷۹ چاپ آخوندی از شهاب بن عبدربه روایت است که حضرت صادق بمن فرمود: «ان ظننت او بلغك ان هذا الامر کائن فی غد فلا بدعن طلب الرزق ... یعنی اگرگمان بری یا بتواین خبر برسد که این امر (ظهورقائم) فرداشدنی است بازبناچار باید طلب روزی کنی!

درهرصورت ادعای شیعه درخصوص امامت وخلافت علی بن ابیطالب علیه السلام که ازجانب پیغمبر صلی الله علیه وآله مخصوص ومنصوص باین امرشده حق است وهیچ مسلمانی که تابع حق وعارف باحکام اسلام وآشنا بتاریخ رجال آن باشد نمیتواند منکراین حقیقت شود که علی بن ابیطالب علیه السلام اعلم واتقی واورع واشجع واسخی وبالاخره الیق امت بخلافت و امامت بعدازرسولخدا بود وبهمین جهت ازتمام جهانیان باین امر اولی بود .

زیرا بر طبق حکم اسلام امام امت وحاکم اسلام باید باداناترین و باتقواترین و لایقترین امت باشد واین صفات بحد کمال درشخصیت مولای متقیان وامام الموحدین علی بن ابیطالب علیه السلام جمع بود و آن همه سفارشها و تأکیدات رسولخدا هم روی همین نظر بود زیرا درمیان امت خود کسی را افاضلتر از علی نمیدید پس هرگاه مردم درامر حکومت بعداز آنحضرت ازمقام رسالت سؤالی میکردند که چه شخصی واجد شرایط امامت اسلام است بدیهی است که جواب جناب رسالتمآب ص بلکه هر کسی که آشنا بشخصیت علی بن ابیطالب باآن همه فضایل می بود این بود که امامت این امت پس از رسولخدا صلی الله علیه و آله ازعلی بدیگری تجاوز نمیکندواین حقیقت راهر کس بخواهد بآسانی میتواند درك کند زیرا پرواضح است که آن کس که ازسن پنجسالگی در کفالت رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و بیش از بیست وهشت سال ایام صباوت وجوانی راشب وروز درتحت تعلیم پیغمبر بزرگوار بسر برده وعلاوه برسمت خویشاوندی وقرابت نزدیك بمنصب دامادی ازعزیزترین دختران پیغمبر نیز نائل شده ودرحروب وغزوات وجلوات وخلوات همواره همچون سایه دردنبال پیغمبر بوده باآن هوش وسرشار ونبوغ خارق العاده بهتر ازهر کس مخصوصاً ازآن کسی که چهل وشش سال ازشاداب ترین ایام عمر خودرا ببت پرستی گذرانیده وبآداب جاهلیت بار آمده واخیراً درسن کهولت وپیری به شرف اسلام مشرف شده است حقیقت اسلام را دانسته وفهمیده وباحکام آن آشناتر وعارفتر است

اگر تعصب وعناد نباشد این مطلب حتی ازروزهم روشن تر است که علی اعلم واتقی والیق امت بود واگر طبق دستور اسلام دراینمورد مشورت کامل انجام میشد مسلماً مسلمین از آن جناب عدول نمیکردند چنانکه قیس بن سعد بن عباده گفت «لو استقبلنا به الشوری لکان احق الناس به فی سابقته وهجرته» یعنی اگر بوسیلهٔ شوری هم روی بعلی می آوردیم بازاز حیث سابقه وهجرت ازهمه مردم بخلافت سزاوارتر بود» صرفنظر از آن همه سفارشها و تاکیدات پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله (۱)

---

(۱) سیدابن طاوس رحمة الله علیه درکتاب طرائف مضمونی از ابن الخطیب اعلم علمای اشعریه نقل کرده است که وی درکتاب اربعین خود گفته است: علی(ع) اعلم صحابه است زیرادر اصل آفرینش خود درنهایت هوش وفهم واستعداد بوده برای درك علم ومحمد (ص) هم افضل فضلا واعلم علما بوده واتفاقاً علی نیز نهایت حرص رادرطلب علم داشته ومحمدهم نهایت حرص رادر

سؤال : پس این سخن که امیرالمؤمنین علیه السلام بفرمان خداو نص رسول صلی الله علیه و آله خلیفهٔ بلافصل بوده وتمام کسانی که در زمان آنحضرت یادر زمان اولاد طاهرینش متصدی امرحکومت وولایت مسلمین گردیده‌اند غاصب حق آنحضرت وسائر ائمه بوده و کسانی‌هم که‌تمکین ازحکومت وولایت غاصبین نموده‌اند نیزمعاقب بوده و موردبازخواست خداوندی‌قرارخواهند گرفت‌چیست؟وهمچنین آن همه‌احتجاجاتی که‌امیرالمؤمنین درموضوع استرداد حق‌خلافت نموده ودر کتب سیروتواریخ آمده برای‌چه بوده‌است؟.

جواب : چنانکه سبق ذکر یافت حکومت وولایت اسلام درانحصارشخص‌یا اشخاص معین‌معدود ومخصوصی‌نیست‌وفقط شخص‌اعلم‌واتقی‌واورع امت سزاواراین مقام‌است وفرمان خداو نص رسول‌هم‌فقط‌ناظر باین‌معنی‌است، وچون‌امیرالمومنین علی‌بن‌ابیطالب علیه السلام ازتمام‌افرادامت عالمتر وعارفتر بحقایق دین اسلام واحکام‌آن بوده‌وازجمیع‌مردم‌روی‌زمین بخلافت‌اسلامی‌اولی‌ولایقتر بودلذامصداق کامل‌فرمان خدا وتعریف رسول است وهمچنین بشهادت تاریخ اسلام اولادگرام آنحضرت که‌عبارت ازائمه اثنی‌عشراست هر کدام درزمان خود اعلم واتقی‌واورع امت بوده ودرحقیقت دراین‌صفات منحصر بفردبودند ، وپرواضح‌است که کسانی که در زمان چنین بزرگوانی باعلم بوجودایشان واطلاع از کمالات عالیه وصفات ممتازه آنها

تعلیم‌اوداشته‌وبااینحال و کیفیت علی‌از کود کی‌دردامن‌محمد(ص) تربیت‌شده ودرمردی‌دامادِاو شده‌وهمه وقت درخدمت اوبوده ومعلوم‌است شاگرد خیلی‌تیزهوش وحریص‌بآموزش، استادهم درنهایت فضل‌وحریص‌بآموختن بااین‌پیش‌آمد و کیفیت که این‌شاگرد اززمان کود کی‌پیوسته درخدمت چنین استادی بوده ودرهروقت از اواستفاده‌کرده وبدرجات عالیه علمیه علم‌نائل شده خوداین‌مطلب یك بیان اجمالی‌است براثبات‌اینکه علی‌اعلم‌صحابه‌بوده‌است .

امااُبو بکر دردوران پیری خدمت پیغمبررسیده وآنوقت هم‌نمیتوانست همیشه آنحضرت راملاقات کند وشایددرشبانه روزی‌یکبارآن هم مدت‌کمی خدمت‌آنجناب رسید درصورتیکه علی‌از کود کی درخدمت‌اوبوده و گفته‌اند : «العلم‌فی‌الصغر کالنقش‌فی‌الحجر» ازآنچه گفتیم ثابت‌شدکه علی‌ازابوبکراعلم‌بوده‌است. پایان‌سخنان ابن‌الخطیب

بدون مراجعه بایشان متصدی امر حکومت گردیده اند درحقیقت غاصب حق آن بزرگواران بوده اند، ودلیل آن انشاءالله درمبحث (شخصیت حاکم) ازروی کتاب وسنت خواهدآمد.

اما تمکین مسلمانان بحکومت خلفای جور خصوصاً بعدازغلبه وتسلط آنان معلوم نیست مستوجب عقاب بوده ومورد بازخواست خداوند حکیم عادل قرار گیرد، درحالیکه می بینیم اکثریت صلحاومؤمنین بلکه حتی وجودهای مقدس ائمه طاهرین سلام الله علیهم نیز ازحکومت وولایت همان خلفای جور درمواردی که عصیان خداورسول نبوده است تمکین نموده اند!

واما احتجاجات امیر المؤمنین سلام الله علیه آنچه دراینمورد بنظر این قاصر رسیده وذیلا خواهدآمد درهیچکدام آنها آنحضرت نمیفرماید حق حکومت وولایت خاص من است ولاغیر! بلکه درتمام آنها خودرا اولی واحق ازدیگران بمقام خلافت میشمارد وتسلیم خلافت را بغیر باکمالات نفسانی وصفات عالیهٔ انسانی که درجودمقدس خودسراغ دارد خصوصاً باآن همه توصیه ها وتأکیدات رسول خدا صلی الله علیه وآله امری عجیب وغیر منتظره میداند.

البته اینگونه توقع وانتظار آنحضرت ازمهاجر وانصار که از همه مسلمانان بفضایل و مناقب آنجناب آشناتر بودند بسیار بجا و بموقع بوده است، اما آیاتی که مورداستناد شیعه قرارگرفته است در اینمطلب صراحت کامل ندارد (۱)

---

(۱) مرحوم آیت الله بزرگ آقای سید اسدالله موسوی خارقی در کتاب (محوالموهوم و صحوالمعلوم (ص ۷٦ درذیل شرح وتفسیر آیة الیوم اکملت لکم دینکم وهمچنین آیه یا ایها الرسول بلغ ماانزل الیك. می نویسند.

آیة (الیوم اکملت لکم دینکم ...) عموم واطلاق دارد تصریح دربارهٔ علی علیه السلام نیست وهمچنین آیه یا ایها الرسول بلغ ماانزل الیك ای فی علی) این آیه هم عموم واطلاق دارد نسبت باحکام ونسبت بتعیین شخص درخود آیات متخصص ومفیدی نیست...

بعداز تسلیم صراحت آیتین واختصاص آنها بعلی منحصر بشخص او میشود شامل ائمه دیگر احدی عشر نمیشود باآنکه مدعای امامیه اثبات ائمه اثنی عشر است فرض می کنیم

در اینجا تذکار این نکته لازم وسزاوار است که غصب خلافت پس از رحلت حضرت ختمی مرتبت ﷺ بکیفیتی که انجام گرفت ظلم فاحشی بود که بحق و حقیقت وارد شد ونفس پیغمبر از تصدی امر حکومت ممنوع و اسلام از برکات آن محروم ماندوهرچه بودشد و گذشت ودیگر اعادهٔ آن حق بمن له الحق محال و گفتگو از آن قیل وقال است وچنانکه دیدیم مولای متقیان با آن همه احقیت بخاطر پایدار ماندن اسلام از آن حق صرفنظر نموده وتابع جریان گردید درصورتیکه سهم علی در برقراری دین مبین نه تنها کمتر از پیغمبر دین خدا نیست بلکه هرگاه با نظر دقت وانصاف بنگریم بیش از صادع اسلام تحمل زحمات گردید درحقیقت چنانکه درحدیث شریف است (انا وعلی ابوا هذه الامة) علی از حیث علاقه مادر اسلام ومسلمین بود ومحبت مادر نسبت بفرزند بیش از پدر است چنانکه درقضاوت امیرالمؤمنین بین دو نفر زن که برسرمادری کودکی اختلاف داشتند و حضرت با اشاره بدو نیمه نمودن آن کودك باشمشیر بقضیه خاتمه داد مشهور است معهذا از حق خود صرفنظر نمود ،

اما آن قضیه را در تمام ادوار واکوار میخکوب کردن برخلاف روح وحقیقت است وتفاوت آن باوضع امروز بعد بین المشرقین است اگر آن روز علی خلیفه اسلام شد اثرات عظیمی درپیشرفت اسلام داشت اما امروز کشمکش برسر آن قضیه نتیجه‌اش درست عکس وضد آن اثرات است .

امیرالمؤمنین (ع) خود را از دیگران اولی بخلافت

میدانست

اینك پاره‌ای ازفرمایشات آنحضرت کـه خود را از دیگران احق واولی

آیه صریح باشد درعلی علیه السلام وخلفای دیگرهم دربین نبودند بعدازرحلت علی بعمر طبیعی حال خلافت پیغمبر ص ومجری احکام بعد از آنحضرت معطل میماند زیرا که بنا براین فرض اختصاص بعلی داشت شامل غیر او نمیشد وائمه دیگر مشمول آیات نمیشدند نتیجهٔ آیات تعیین یکنفر بوده بخصوصه وبعدازاوحال مجهول میماند .

بخلافت وحکومت اسلامی میداند .

۱ - در کتاب کشف المحجه ابن طاوس ص و بحارالانوار حلدششم ص ۱۷۸ در نامه‌ای که آنحضرت برای شیعیان خود نوشته و در خطبه منقوله در کتاب (الغارات) بعد از قتل محمد بن ابی بکر دستورداده است که در تعقیب هر نماز جمعه بر مردم خوانده شود میفرماید: «فلما رأیت الناس قد انثالوا علی ابی بکر للبیعة امسکت یدی وظننت انی اولی واحق بمقام رسول الله منه ومن غیره» یعنی همینکه دیدم مردم را که برای بیعت ابو بکر هجوم آورده بروی یکدیگر میریزند دست خود را نگه داشتم در حالیکه گمان میکردم که من از ابو بکر وغیراو بمقام رسول خدا صلی الله علیه وآله اولی وسزاوارترم .

دراین جمله میفرماید ؛ گمان میکردم که بمقام رسول خدا اولی وسزاوارتوم

۲ - درجمله دیگر همین نامه شریفه در مذمت قریش میفرماید : واجمعوا علی منازعتی حقاً کنت اولی به منهم (یعنی قریش درمنازعهٔ بامن درحقی که من از ایشان بدان اولی بودم اجماع نمودند

۳ - بازدرهمین نامه است که میفرماید : آن شبی که باعثمان بیعت شد منادیئی که دانسته نشد چه کس بود ومن کمان میکنم جنی بود این شعر رامیخواند .

یا ناعی الاسلام قم فانعه	قد مات عرف و بدا منکر
ان علیا هواولی بـه	منه فولوه و لا تنکر وا

یعنی ای کسیکه خبرمرك اسلام را باید بدهی برخیز وخبر مرك آنرا بده زیرا هر کارخوبی مرد وهر کار زشتی آشکاراشد علی ازدیگری بولایت اولی است پس اورا ولایت دهید وانکارمکنید

(۱) عجب دراینست که اولویت امیرالمؤمنین را بخلافت، مناوئین وی نیز تصدیق داشتند چنانکه ابن ابی الحدید درشرح نهج البلاغه جلدسوم ص ۵۷ ازابوبکر عبدالعزیز جوهری روایت می کند از حضرت صادق جعفر بن محمد از ابن عباس که عمر با بن عباس گفت ، اما والله ان صاحبك هذا اولی الناس بالامر بعد وفاة رسول الله الا خفناه علی اثنین) وقتی ابن عباس پرسید که آن دو چیز کدام است عمر بگوید خشینا علی حداثة سنه وحبه بنی عبدالمطلب

دراینجا نیز خودرا اولی میداند

٤ ـ درخطبه معرفه شقشقیه درنهج البلاغه میفرماید :

لقدتقمصها ابن ابی قحافه وانه لیعلم ان محلی منها محل القطب من الرحی ینحدر عنی السیل ولا یرقی الیّ الطیر (یعنی پسر ابو قحافه (ابو بکر) خلافت راامانند پیراهن در برخودنمود وحال آنکه میدانست جایگاه من از خلافت همچون جایگاه قطب (میله تبر) آسیا است از آسیا که سیل علم وحکمت ازدامنهٔ کوه وجودمن سرازیر میشود و پرندهٔ وهم بقلهٔ دانش من پرواز نمیکند .

دراین جمله هم خودرا از آن جهت بمقام خلافت سزاوار میشمرد که کوه علم وکاخ دانش است

یعنی هر کس واجداین صفات شد او بمقام خلافت اولی است ودیگر صحبتی ازنص واختصاص نیست

٥ ـ در کتاب سلیم بن قیس ص ۱۰٥ چاپ نجف در یك حدیث طولانی ازقول آنحضرت مینویسد که فرمود :

«فولوا امرهم قبلی ثلاثة رهط مامنهم رجل جمع القرآن ولا یدعی ان له علماً بکتاب الله وسنة نبیه وقدعلموا انی اعلمهم بکتاب الله وسنة نبیه وافقههم واقرأهم بکتاب الله واقضاهم بحکم الله» یعنی مردم قبل ازحکومت من امرزمامداری خود را بسه نفر (ابوبکر وعمروعثمان) ولایت دادند درحالیکه در میان آنها مردی نبود که قرآن راجمع کرده باشدو دعویدار آن باشد که وی را بکتاب خدا یاسنت رسول علمی است وحال اینکه همه میدانستند که من از آن سه نفر بکتاب خداوسنت پیغمبرش داناتر وازایشان فقیه ترم و کتاب خدارا ازآنها بیشتر قرائت کرده وبحکم خدداقاضی ترم) .

می بینید که دراین فقرات مبارکه خوداز این جهت لایق واولی بخلافت میشمارد که بکتاب خدا وسنت رسول ﷺ عالمترواز ابوبکر وعمروعثمان باحکام الهی فقیه تراست ، واین همان شرطی است که درعموم زمامداران اسلام در هرزمان لازم است وانحصار آن مقام، مخصوص بشخص معینی نیست بلکه هر که واجد این شرایط باشد بر

عموم‌مسلمانان انتخاب اوواجب است .

درشرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلدششم ص ۱۲ نقل‌از کتاب سقیفه‌احمد بن عبدالعزیزجوهری‌روایت میکند که‌امیرالمومنین در آن روزمیفرمود : . . لنحن اهل البیت احق بهذا الامر منکم ما کان‌منا القاری لکتاب‌الله الفقیه لدین‌العالم بالسنة المصطلع بامر الرعیة والله انه لفینا ..

یعنی مادامی که‌درمیان‌ماقاری کتاب‌خداوفقیه دردین خداوعالم بسنت‌و آگاه‌و مطلع‌درامر زمامداری رعیت‌هست ما باین‌حکومت ازشماسزاوارتریم بخداقسم‌چنین کسی فعلادرمیان‌ماهست دشمنان هم درمقام‌انصاف همین نظر رامیدادند چنانکه در گفتگوی معویه باعمروعاص‌هنگامیکه معویه‌اورااحضار کرده‌بوده‌عمرو باو گفت :

«والله‌یامعویة ماانت‌وعلی حملی‌بعیر لیس لك هجرته ولاسابقته ولاصحبته ولا جهاده‌ولافقهه ولاعلمه

«شرح نهج البلاغه‌ابن ابی الحدید جلد دوم ص ٦٥»

٦ - در کتاب‌طرائف‌ابن‌طاوس‌ودربحارالانوار جلدهشتم ص ۱۷۵ چاپ‌تبریز ازابی الطفیل روایت میکنند که میگوید : فسمعت علیا یقول : «بایع الناس ابابکرو اناوالله‌اولی بالامر منه»

یعنی شنیدم که‌علی علیه‌السلام میفرماید : باابوبکر بیعت کردند درحالیکه بخدا سوگندمن بامرحکومت از اوسزاوار تربودم (۱)

(۱) مطالعه‌اخبارسقیفه بخوبی‌میرساندکه مردم‌متوجه‌اولویت‌وافضلیت امیرالمومنین بودند چنانکه‌بسیاری ازآنان چون خالدبن سعیدبن العاص ونعمان‌بن العجلان شاعرانصارو دهها نفرتصریح باولویت‌امیرالمومنین نمودندچنانکه‌درشرح نهج‌البلاغه ابن ابی الحدید جلد٦ ص۲۱ اززهیربن بکارروایت میکند که محمدبن اسحق روایت کرد که عامه مهاجرین وجل انصار شکی نداشتند که‌علی صاحب‌امر بعدازرسول‌خداست ودرص۳۳ مینویسد ان‌الانصارکانت تذکر علیاً وتهتف باسمه حینئذشعرحسان‌بن‌ثابت درجواب‌شعر فضل‌بن عباس‌که مطلعش اینست .

جزی‌الله‌عنا والجزاء بکفه	ابا حسن عنا ومن کابی‌حسن
سبقت‌قریشا بالذی‌انت اهله	فصدرك مشروح وقلبك ممتحن
الست اخاه‌فی‌الهدی‌ووصیه	واعلم منهم بالکتاب و بالسنن

۷ ، درنهج البلاغه وجلدششم بحار ص۶۰۸ میفرماید : «فلما مضی تنازع المسلمون الامر من بعده فوالله ما کان یلقی فی روعی ولا یخطر علی بالی ان العرب تزعج هذا الامر من بعده صلی الله علیه وآله عن اهل بیته»

یعنی همینکه پیغمبر صلی الله علیه وآله ازدنیا رفت مسلمانان درخصوص امر حکومت بعد ازوی بمنازعه و کشمکش پرداختند در حالیکه بخدا سوگند دردل من این اندیشه نمی افتاد و بخاطرم خطور میکرد که عرب این امر را بعداز آن حضرت ازاهل بیت او بر گردانند .

۸ ـ درکتاب کفایة الواعظین ابن الفتال و نیز درجلدششم بحار ص۲۳۰» عن امیرالمؤمنین علیه السلام انه خطب ذات یوم وقال ایها الناس انصتوا لما اقول : رحمکم الله ایها الناس بایعتم ابا بکر وعمر وانا والله اولی بهما واحق منهما بوصیة رسول الله صلی الله علیه وآله» یعنی امیرالمومنین یکروز خطبه میخواند ومیفرمود : ایها الناس گوش بدهید بدانچه می گویم خدا شمارا رحمت کند، ای مردم: شما باابوبکر وعمر بیعت کردید وحال اینکه بخدا سوگند من از آن دو نفر اولی واحق بودم بوصیت رسول خدا

۹ ـ درکتاب کشف الیقین بنابروایت مندرجه درجلدهشتم بحار الانوار ص ۵۶۲ دراحتجاج خوارج باامیرالمومنین علیه السلام مینویسد: خوارج با امیرالمؤمنین گفتند «فانا نقمنا علیك انك قلت للحکمین انظرا کتاب الله فان کنت افضل من معویة فاثبتانی فی الخلافة» یعنی عیبی که بر تو میگیریم واعتراضی که بر تو داریم اینست که تو بحکمین (ابوموسی اشعری وعمروعاص) گفتنی که شما دو نفر در کتاب خدا نظر کنید پس اگر دیدید من ازمعاویه فاضلترم مرا درخلافت ثابت بدارید) محل شاهد ما آنست که فضیلت علم وتقوی که لیاقت حکومت در کتاب خداست ملاك استحقاق خلافت است حال اگر درعلی باشد اوسزاوار خلافت است واگر درمعاویه باشد او سزاوارخلافت است و در انحصار خاص شخص معینی نیست نظر امیرالمؤمنین چنین بوده واین نظر مورد اعتراض خوارج است که چرا امیرالمؤمنین درحقانیت خود بحکمین رجوع میکند .

۱۰ - درنهج البلاغه میفرماید : هنگامیکه مردم تصمیم گرفتند که با عثمان بیعت کنند حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام فرمود : «لقدعلمتم انی احق بهامن غیری ووالله لاسلمن ماسلمت امورالمسلمین»

یعنی شما بخوبی دانستید که من برای خلافت ازدیگری سزاوارترم بخداسوگند (بخلافت عثمان) تسلیم میشوم مادامیکه امورمورمسلمین روی صلح وسلامت باشد

۱۱ - درخصال صدوق وجلدهشتم بحارص۰ ٤ «عن عثمان بن المغیرة عن زیدبن وهب قال کان الذین انکرواعلی ابی بکر جلوسه فی الخلافة و تقدمه علی علی بن ابیطالب اثنی عشررجلا من المهاجرین والانصار... فاتوا علیافقالوا یاامیرالمؤمنین ضیعت نفسك وترکت حقاًانت اولی به . . .

درجمله میفرماید : کسانیکه با بوبکر درجلوس وی بخلافت وپیشی گرفتنش بعلی بن ابیطالب اعتراض کردند دوازده نفربودند ازمهاجروانصار تاآنجاکه می نویسد: خدمت امیرالمؤمنین آمدندوعرض کردند یاامیرالمؤمنین تو خودرا ضایع گذاشتی وترك نمودی حقی راکه تو بآن سزاوارتر بودی

۱۲ - درهمین حدیث است که سلمان با بوبکرمیگوید: «الی من تسندامرك اذا نزل بك القضاء والی من تضرع اذاسئلت عمالاتعلم وفی القوم من هواعلم منك واکثر فی الخیراعلاماومناقبامنك»

یعنی اگر کار قضاوت برتوفرودآید بچه کسی امر خودرا گذاشته بدوتکیه میکنی وهر گاه ازتوچیزی پرسند که آنرا ندانی بچه کس التجا میبری؟ درصورتیکه درمیان این مردم کسی هست که ازتو عالمترودراعلام خیرومناقب ازتوفزونتر است

محل شاهد ماآنست که سزاوار خلافت آن کسی است که اعلم امت ودارای سوابق درخشانی ازفضایل باشد هر کس خواهدباشد .

ودرهمین روزسلمان میگفت : «ایها الناس قدموامن هو اقرب الی رسول الله و اعلم بکتاب الله و سنة نبیه ..»

بدیهی است اقرب برسول الله ازحیث نسبت نیست وگرنه عباس از علی اقرب بود

وفرضاً اقرب برسول الله ازحیث نسبت باشد بدون اعلم بکتاب الله وسنه نبیه نمیشود و عمار نیز درهمین روز میگفت: یامعشر قریش ویامعشر المسلمین ان اهل بیت نبیکم اولی به واحق باثره علیه السلام واقوم بامور الدین واحفظ لملته

۱۳ - دراحتجاج طبرسی ودر جلدهشتم بحارالانوار ص۳۶ امیرالمؤمنین علیه السلام دراحقیت خود بخلافت میفرماید :

فوالله معاشر الجمع ان الله قضی وحکم ونبیه اعلم وانتم تعلمون انا اهل بیت احق بهذا الامر منکم ما کان فیها القاری لکتاب الله الفقیه فی دین الله المصطلع بامر الرعیة وانه لفینا لافیکم فلا تتبعوا الهوی .

یعنی سوگند بخدا ای جماعت حاضر: خدافرمان داده وحکم فرموده وپیغمبر اواز همه بهتر میداند وشما نیز میدانید که ما اهل بیت باین امر (حکومت وزمامداری) ازشما سزاوارتریم مادامی که در میان این خانواده خوانندهٔ کتاب خداوفقیه در دین خداومطلع ودلسوز بامررعیت بوده باشد وچنین کسی هم اکنون درمیان ماست نه درمیان شما. پس پیروی هوای نفس مکنید).

۱٤ - نظیر این مضمون را حضرت سیدالشهداء حسین بن علی علیهما السلام مطابق نقل ابن اثیر در کتاب کامل التواریخ خود نقل مینماید که آنحضرت بعداز آنکه گرفتار شدپس از نماز عصر روبحر بن یزید ویارانش کرد وفرمود :

امابعد ایها الناس فانکم ان تتقوالله وتعرفوالحق لاهله یکن ارضی لله ونحن اهل البیت اولی بولایة هذا الامر من هؤلاء المدعین مالیس لهم والسائرین فیکم الجور والعدوان .

یعنی اما بعد ایمردم: اگر شما ازخدا بترسید وحق را برای اهل آن بشناسید برای خوشنودی خدابهتر است وماخانواده بولایت این امراز این گروهیکه ادعا می کنند آنچه را کهدر ایشان نیست ودر میان شما بجور وستمگری سلوك می کنند سزاوارتریم .

۱۵ - در روایت مرویه در جلد هشتم بحارالانوار ص ۷۱ از زیدبن علی بن

الحسین علیهم السلام قال کان علی علیه السلام یقول بایع الناس والله ابابکر وانا اولی بهم منی بقمیصی هذا فکظمت غیظی وانتظرت امری والزقت کلکلی بالارض ثم ان ابابکر هلك واستخلف عمر وقدعلم انی اولی الناس منی بقمیصی هذا فکظمت غیظی وانتظرت امری ثم ان عمر هلك وجعلها شوری وجعلنی منهم سادس ستة کسهم الجدة فقال اقتلوا الاقل فکظمت غیظی وانتظرت امری و الزقت کلکلی بالارض حتی ماوجدت الا القتال والکفر بالله .

۱۶ ـ درجلد هشتم بحارالانوار ص ۳۲۸ وخصال شیخ صدوق ازعامر بن واصله روایت است که گفت :

کنت فی البیت یوم الشوری فسمعت علیا وهو یقول استخلف الناس ابوبکر وانا والله احق بالامر منه واولی به واستخلف ابوبکر عمر وانا والله احق بالامر واولی به منه .

یعنی ابوبکر برمردم خلافت یافت درحالیکه بخدا سوگند من از او بخلافت سزاوارتر واولی بودم وابوبکر عمر را خلیفه کرد در حالیکه بخدا سوگند من از وی بخلافت اولی وسزاوارتر بودم .

۱۷ ـ در نامه‌ای که بعد از تصرف مصر بدست معاویه، امیرالمؤمنین برای شیعیان خود نوشته وقبلا بدان اشاره شد میفرماید :

رایت انی احق بمقام محمد وآله وملة محمد فی الناس عمن تولی الامر بعده

یعنی چنان می‌اندیشیدم که من بمقام محمد وخاندانش وامت محمد در میان مردم ازکسانیکه امرحکومت رابعدازآنحضرت متصدی شدند سزاوار ترم . (۱)

می‌بینید که درتمام این بیانات احق واولی بودن خود رابمقام خلافت اثبات

(۱) موضوع احقیت آل محمد بخلافت مطلبی است که در تمام حوادث تاریخی در اینموضوع آشکاراست حتی زیدبن علی بن الحسین علیهم السلام مطابق نقل ابن کثیر وابن اثیر میفرمود : انا کنا احق الناس بهذا الامر ولکن القوم استاثروا علینا به ودفعونا عنه ولم یبلغ ذلك عندنا کفرا .

میکند واز مجموع قضایا واخبار واحادیث جزاین معنی مفهوم نمیشود که شخص شخیص مولی الموحدین سلام‌الله‌علیه‌ازدیگران بامرحکومت‌امت‌اولی‌واحق‌بوده‌است نه‌اینکه‌مقام‌خلافت‌خاص‌حضرت‌اوست ودرصورت نبودنش‌تصدی‌این امر بر دیگران حرام است که درآنصورت بواسطه نبودن حاکم، احکام اسلام تعطیل‌شودواقعاً جای خیلی تعجب‌است که: این بیانات روشن و کلمات متقن‌غرض ورزی وعناد ویاجهل واستبداد کار را بجائی کشانیده که امت اسلامی مخصوصا طائفه شیعه دراین مسئله بگمراهی عجیبی دچار گردیده است وبدبختانه ازاین رهگذرآنقدر خسارت باین ملت وانقدرشکست بحقیقت‌اسلام‌وارد شده که محاسب‌اندیشه ازحساب‌آن‌عاجز است

استدراك

درپایان این‌مقال ذکرد ونکته لازم بنظر میرسد که بازآن رابطریق سؤال وجواب‌مطرح‌وبدان پاسخ میگوئیم؟ .

۱ ـ اگر حکومت اسلامی‌شخصی نیست‌پس‌این‌همه کتبی که‌ازشیعه‌درموضوع امامت تألیف‌شده واحادیث مهمه مانند حدیث غدیر ومنزلت وثقلین و امثال آن چیست‌وچرا تاکنون دراین‌مسئله این قبیل‌تحقیقات نشده وقبل‌ازشیعه کسی سخنی دراین‌باب نگفته است؟!

۲ ـ اگرحکومت وخلافت حق خاص علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام‌نبود پس آن‌همه احتجاجات ومجاهدات‌دراین‌مطلب برای‌چه بوده است ؟ !

درپاسخ ازسؤال اول‌میگوئیم وبالله‌التوفیق‌وعلیه‌التکلان‌والمستعان که کتبی که دراین‌باره‌یعنی درضوع‌امامت ازطریق‌شیعه‌وسنی تألیف‌شده بیش‌ازحدوداحصاء است‌ودرهیچ‌موضوعی بیش ازآن تألیف‌صورت نگرفته اما متاسفانه‌غالباً نظرمؤلفین آنها غلبه‌برخصم بوده که بساازریشهٔ تعصب‌مایه میگرفته‌ورضای‌خدا ووصول بحق هدف نبوده‌است‌اما حدیث غدیرومنزلت وامثال‌آن چنانکه‌قبلانیز یاد آور شدیم صحیح‌ومورد تصدیق عامه‌مسلمین باانصاف‌است لکن‌چنانکه‌گفتیم‌حکومت اسلامی

را درانحصار عده‌معدودی قرار نمیدهد واگرمقصوداز حدیث غدیر وحدیث منزلت حکومت وخلافت باشد مراد همان بیان ونشاندادن نمونهٔ حاکم اسلامی است که آن روزدرمیان اصحاب پیغمبر تنها علی واجد آن صفات بود وبرفرض اینکه گفته شود مقصوداز آن انحصار حکومت اسلامی واختصاص آن بعلی بن ابیطالب بود، باز فقط شامل علی علیه السلام میشود نه غیر او وفرضاً شامل ائمه اثنی عشر شود پس از ایشان تکلیف این دین ابدی که باید احکامش تاروز قیامت درجریان باشد با نبودن حاکم اسلامی معطل وموقوف بلکه متروک ومنسوخ است چه خواهدشد؟ پس چنانکه گفتیم حکومت اسلامی انحصاری واختصاصی نیست نه آیاتی که شیعه دراین باره بدان استناد نموده ونه احادیث وروایاتی (۱) که در کتب مربوط باین موضوع جمع آوری کرده هیچکدام حکومت اسلامی را منحصر باشخاص معین ومعدودی ننموده است . اما پاسخ از اینکه پس آن همه احتجاجات و مجاهدات برای بدست آوردن آن خلافت برای چه بوده است ؟

مرحوم آیت‌الله خارقانی در کتاب شریف (محو الوهوم وصحو المعلوم) ص ۷۷ میفرماید احادیث غدیرخم علمای سنی منکر وعلمای شیعه مثبت‌اند ومیرحامد حسین هندی در کتاب عبقات اثبات حدیث را از کتب اهل سنت کرده انکار آنها بعداز این کتاب مورد ندارد باصحت سند اختصاص بعلی دارد وشامل ائمه دیگر نمیشود متن حدیث متفق علیه اینست : من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله

اولا ـ هذا صریح است واختصاص بعلی دارد وشامل غیر او نمیشود . اگر گفته شود علی از بعد از نصب خلافت از طرف پیغمبر حق دارد خلیفه بعد خودش را تعیین نماید بر اینفرض امامیه نباید ونمیتواند بآیات تمسک نماید (آیات الیوم اکملت لکم ویاایها الرسول بلغ .) زیرا که پیغمبر حق تعیین خلیفه داشت محتاج آیه نیست همینطور ائمه بعد او تا آخرین ولی

ثانیاً باتسلیم روایت غدیر واحادیث دیگر نبوی وعلوی عدد خلفای پیغمبر ص ومجریان احکام میشود دوازده نفر وزمان آنها میشود ۲۶۰ سال باز نزاع شخصی میشود نسبت بدوازده نفر مخصوص در دویست وشصت سال بعداز آن بازامت مرحومه پیروان قرآن مجید سرشان بیکلاه است وهروقت ذکر خلیفه شود فریقین همان ادله را ذکر کرده نزاع شخصی را تکرار می‌کنند ومسرور میشوند بغض وعداوت فرق اسلامی روزبروز درتزاید ولعن وتکفیر از در ودیوار و کوچه وبازار وخانه‌های مسلمانان واز کتب مصنفه فرق اسلامی درباب خلافت شخصی بالامیرود وثمرهٔ دینی ندارد . .)

بایددانست که‌مردان حق واولیای‌خدا چون‌همواره‌خیرخواه‌وعاشق سعادت جوامع بشری هستند و ازگرفتاری وگمراهی مردم رنج میبرند و پیوسته علاقمندندکه‌منشأخیرووسیلهٔ‌نجات‌نوع‌انسان‌شوندازهمین‌نظراست که امیرالمومنین علیه‌السلام چون‌میدانست تنهاوسیله‌ای که‌ممکن است‌ملت اسلامی‌رابسعادت وعظمت‌واقعی برساندهمانا حکومت صالح‌است که‌شخصی عالم‌وعارف باحکام‌الهی باعشق و علاقه فطری دررأس‌آن قرارگیردواحکام‌اسلامی‌راچنانکه‌بایددرجریان اندازد ومیدید که‌بدبختانه‌ملت‌جاهل اشخاصی‌را برای این‌امرخطیرانتخاب‌وبدومراجعه می کنند که‌صلاحیت کامل‌را برای این‌مقام‌ندارند ازاین جهت‌همیشه متأسف ومتلهف بودو گاه گاه‌از زبان‌معجز بیانش کلماتی که‌حاکی‌ازاین‌حقیقت‌است جاری میشد

چنانکه‌در کتاب‌مرآة العقول‌جلد چهارم‌ص ۱٤٤ از کتاب شریف کافی نقل مینماید که‌امیرالمومنین میفرمود :

ایتها الامة المتحیرة بعدنبیها اما‌انکم لو قدمتم من قدم الله واخرتم من‌اخرالله‌ماعال‌ولی‌الله ولاطاش‌سهم من‌فرائض‌الله ولااختلف اثنان‌الا علم ذلک‌عندنامن کتاب‌الله فذوقواوبال‌ماقدمت‌ایدیکم‌ومالله بظلام‌للعبیدوسیعلم الذین‌ظلموا ای‌منقلب ینقلبون .

ودرهمان کتاب‌درحدیث دیگر ازحضرت‌امام‌جعفر صادق علیه‌السلام روایت میکند « قال : قال امیرالمومنین الحمدلله‌الذی‌لامقدم‌لما اخر ولا مؤخرلما قدم ثم ضرب باحدی‌یدیه علی‌الاخری‌ثم قال‌ایها‌الامة‌المتحیرة بعدنبیها‌لو کنتم‌قدمتم من‌قدم‌الله‌و اخرتم‌من‌اخرالله وجعلتم‌الولایة‌والوراثة‌حیث‌جعلها‌الله‌ماعال‌ولی‌الله‌سهم‌من فرائض‌الله ولااختلف‌اثنان‌فی‌حکم‌الله‌ولا تنازعت‌الامة فی‌شیء من‌امرالله الاوعندنا‌علم‌من کتاب الله فذوقووبال امرکم‌وما فرطتم فیماقدمت‌ایدیکم وماالله‌بظلام‌للعبیدوسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون »

که‌مضمون‌هردو حدیث شریف اینست که‌آنحضرت‌میفرمود: ای‌امت‌حیران وسرگردان بعدازپیغمبرخود. اگرشما آن کسی‌را که‌خدامقدم‌داشته‌است‌مقدم می ـ

داشتید و آن کس را که خدا مؤخر داشته مؤخر میداشتید (یعنی عالم و لایق را آمر و حاکم و غیر آن را مامور و رعیت قرار میدادید) و حکومت را آنطوریکه خدا مقرر فرموده رعایت میگردید یکدوست خدا درویش و درمانده نمیماند و کمی از فرائض ارث حیف و میل نمیشد و دو نفر درعلم احکام اختلاف پیدا نمیکردند و درامر خدا درهیچ چیز امت دچار نزاع نمیگشت .

«آگاه باشید علم کتاب خدا در نزد ماست پس بچشید کیفر کار خود را که در بارهٔ آن تقصیر کردید در آنچه دستهایتان پیشاپیش آماده کرده‌است والبته خدا نسبت ببندگان خود ستمکار نیست و بزودی آنانیکه ستم کردند خواهند دانست که بچه بازگشتگاهی برمیگردند.»

ودر نهج‌البلاغه در کلام ۱۳۱ میفرماید : **اللهم انك تعلم انه لم یکن الذی کان منا منافسة فی سلطان ولا التماس شیء من فضول الحطام ولکن لنرد المعالم من دینك ونظهر الاصلاح فی بلادك فیأمن المظلومون من عبادك وتقام المعطلة من حدودك** ودر تحف‌العقول ص ۱۳۹ ضمن مواعظ سیدالشهداء از امیرالمؤمنین علیه‌السلام قریب بدین عبارتست یعنی خدایا تو میدانی که آنچه ازما شد (کوششی که برای احراز خلافت کردیم) ازروی علاقمندی درسلطنت نبود ویاروی درخواست وطمع بر چیزی ازفضولات حطام دنیائی نیست لکن برای اینست که معالم دین ترا بجای خود برگردانیم یا زیاده کنیم ودر بلاد تو اصلاح را ظاهر کنیم تا مظلومان از بندگان تو ایمن شوند وحدود تو که تعطیل شده برپا گردد) نظائر اینگونه کلمات از آنحضرت بسیار است که ما از نظر اختصار بهمین قناعت کردیم.

در نهج‌البلاغه ضمن نامه‌ایکه بمصحوب مالك اشتر برای مصریان نوشته‌است میفرماید **ولکن آسی ان یلی امر هذه الامة سفهاء ها وفجارها فیتخذوا مال الله دولا وعباده خولا والصالحین حربا والفاسقین حزبا فان منهم الذی شرب فیکم الحرام و جلد حداً فی الاسلام** میفرماید اندوه من از آنست که ولایت وزمامداری امر این امت را سفیهان وتبه کاران آن عهده دار شوند تا مال خدا را دست بدست یکدیگر بگردانند

وبندگان خدارا برده خود گیرند وشایسته گان رابر کنارزده فاسقان راحزب خود گیرند همانا ازایشان کسی است که درمیان شما بشرب حرام مشهور وبخوردن حددر اسلام محدودشد ودرپایان میفرماید: **فلولاذلك ما اکثرت تالیبکم وتانیبکم وجمعکم وتحریضکم ولترکتکم اذاابیتم وونیتم**

مضمون آن اینست که اگرچنین نبودمن اینقدرشمارا بدینکار تحریك وتحریض نمیکردم وشمارا وا گذارمیکردم که اگرابامیکنیدا با کنید وبسستی گرائید .

می بینید فرمایش امیرالمؤمنین چگونه جواب این سؤال رامیدهد که میترسد که نااهلان متصدی امرخلافت شوند وخسارت ببارآورند .

درحقیقت وضع وحال امیرالمؤمنین درآن کیفیت که میدید نااهلان مصدرامورمسلمین گردیده اند همچون وضع وحال طبیب عالم حاذق مهربانی است که به بیند اشخاص نادان وشارلاتان بعنوان پزشك معالج باجان مریضی بازی می کنند وآن بدبخت را تدریجاً بطرف مرگ میبرند وآن طبیب حاذق در گوشه ای محبوس وممنوع ازدخالت درمعالجه آن مریض است ، البته هردم آرزو میکند که کاش آزاد ومبسوط الید بود تامیتوانست آن مریض راازدست مرض ومرگ نجات دهدوماامروز! بخوبی میدانیم که اگر بعدازرسول خدامقررات اسلام اجراوعلی مرتضی مصدر کارمسلمین می گشت و بعدازآنحضرت نیزافضل واعلم امت متصدی امر حکومت میشد ومسلماً چنین میشد وضع اسلام ومسلمین غیرازاین بود که هست وگرنه خودمولای متقیان همینکه میدید خلفای زمان وی باهمان مقام مفضولیت مادامیکه درمجرای شریعت قدم برمیدارند بهترین مطیع ومتابع ویاور وناصرآنها بود چنانکه درهمان نامهٔ معروف خود که دستورداده بود والیان وفرمانداران درروزجمعه برمردم بخوانندمیفرماید : درباره ابوبکرمینویسد : **واطعته فیما اطاع الله فیه جاهدا** یعنی درآنچه ابوبکراطاعت خدارا میکردمن نیز بـا کمال جدوجهد ازوی اطاعت میکردم ودرهمین نامه مینویسد **فلما احتضر بعث الی عمرفولاه فـسمعنا واطعنا** یعنی هنگامیکه ابوبکر محتضرشد دنبال عمرفرستاد واورا بولایت و حکومت داد ماهم فرمان او شنیدیم و اطاعت

کردیم پس معلوم شد که تأسف و تلهف امیر المؤمنین و ائمه معصومین در موضوع حکومت عاصبین روی چه نظر بود اما همینکه میدیدند احکام الهی ولو بدست کسانیکه چندان اهلیت ندارند اجرا میشود اظهار رضا و اطاعت می کردند و بلکه فوق العاده هم خوشنود میشدند چنانکه در همین نامه سابق الذکر که امیر المومنین دستور داده بود روزهای جمعه در مساجد بر مردم خوانده شود ابن طاوس در کشف المحجه و ابن قیتبه در الامامه و السیاسه و در مستدرك نهج البلاغه ص ۲۹ مسطور است این فقرات مبارك که دیده میشود و همچنین در خطبه منقوله از کتاب المختارات ابراهیم ثقفی در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد ٦ ص ۵۹ قریب باین مضمون «ولما رأیت الناس قد انثالوا علی بیعة ابی بکر امسکت یدی ولما رأیت راجعة من الناس قد رجعت عن الاسلام تدعوا الی محو دین محمد و ملة ابراهیم خشیت ان لم انصر الاسلام و اهله ارفیه ثلما و هدماً تکون المصیبة علیّ فیه اعظم من فوت ولایة امورکم التی هی متاع ایام قلائل ثم تزول و تنقشع کما یزول و ینقشع السحاب فنهضت مع القوم فی تلك الاحداث حتی زهق الباطل و کانت کلمة الله هی العلیا و ان رغم الکافرون».

یعنی همینکه دیدم مردم برای بیعت با ابوبکر ریختند من دست خود را نگاه داشتم اما همینکه دیدم دسته‌ای از مردم از دین اسلام برگشتند و این برگشتن دعوت بر محو دین محمد و ملت ابراهیم مینماید ترسیدم که اگر اسلام و اهل آن را یاری نکنم ناظر شکاف و خرابی در دین شوم که مصیبت آن بر من سنگین تر و بزرگ تر از فوت ولایت امور شما باشد که متاع چند روزه است و بزودی زایل گشته و زدوده میشود چنانکه ابر لطیف زایل و زدوده میشود این بود که من هم با مردم در این رخدادها جنبش کردم تا باطل از بین رفت و کلمه الهی رتبه علیای خود را دریافت هر چند دماغ کفار بر خاك مالیده شد(۱)

(۱) شکی نیست که خلافت خلفای ثلاثه با آن کیفیت برای امیر المؤمنین که بزرگ دانای دین و نفس خیر المرسلین بود بسیار رنج آور و مصیبت طاقت فرسا بود و صبر بر آن طخیهٔ عمیاء باندازه‌ای رنج و عنا داشت که بفرمودهٔ خودش یهرم فیها الکبیر و یشیب فیها الصغیر» و معذلك برای مصلحت بزرگ که بقای اسلام بود صبر مینمود هر چند که آن صبر نیز بر وجود مقدسش بسی تلخ و ناگوار بود چنانکه در خطبه شقشقیه فرمود :

فصبرت وفی العین قذی وفی الحلق شجی (صبر کردم درحالیکه همچون خاری در

واقعاً جای بسیار بسیار تعجب است که ملت اسلام مخصوصاً شیعه که دعویدار پیروی علی است درامر حکومت و احکام شریعت اینگونه لاقیدو بی‌اعتنا بلکه با آن مخالف‌واز آن متنفر ومنزجر است ودر نتیجه بدترین افرادوظالمترین آحاد بروی مسلط گشته وهمه‌چیز اورا ملعبه‌ومسخره کرده است واین حیران نادان دلش‌را بموهومات خوش کرده‌واز تکالیف الهیه‌ووظائف شرعیه ببهانه‌های احمقانه خودداری مینمایددر دنیا بدتر از یهودودر آخرت بااین کیفیت مشمول بئس الورود است درحالیکه سرورخدا پرستان جهان با آن همه‌فضایل‌و آن همه توصیه‌و تاکیدات و نصوص متواتره برای عظمت اسلام‌واجرای احکام آن بامناوئین ومخالفین خود یارو یاورومطیع وفرمانبر بوده است .

شرح این غم نتوان گفت و نوشتن که مباد   از زبان وقلمم پیکرو دفتر سوزد

سؤال : هرگاه این عقیده‌را با بیانی که‌شد که‌عین حق وحقیقت است بپذیریم که خلافت و امامت که‌عبارت اززمامداری امورسیاسی واجتماعی مسلمین است در انحصار افرادمعدودمخصوصی نبوده ومنحصر بزمان خاص ومدت معینی نیست پس با آن همه احادیث متواتره که از ناحیه‌رسول خدا صلی الله علیه وآله دررجوع باهل بیت‌ومخصوصاً بشخص شخیص حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام واردشده‌ودر کتب فریقین ضبط است چه میکنیم‌مانند این حدیث که بطرق متواتره ازطریق هردوطائفه‌شیعه وسنی وارد شده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود : «انی تارك فیکم الثقلین کتاب‌الله‌وعترتی لن تضلوا ما ان تمسکتم بهما لایفترقان حتی یردا علی الحوض » بااندك اختلافی درعبارت که درهر صورت دارای یك مضمون است یعنی من درمیان شما دوچیز سنگین میگذارم که‌مادامی که‌بدان که تمسك دارید هرگز گمراه نخواهدشد آن دوچیز کتاب خداوعترت من

= چشم واستخوانی در گلو بود) ونیز میفرمود :

صبرت من کظم الغیظ علی امر من العلقم و آلم للقلب من جز الشفار (یعنی صبر کردم که‌از فرو خوردن خشم برمن تلختر از حنظل تلخ ودردناکتر برقلبم ازتیزی کارد بود) و عجب اینکه با آنکه صبر کردن براین بلیه برای آنحضرت تااین حدد شوار ونا گوار بودمعذلك برای مصلحت اسلام واتحاد مسلمین آنگونه فداکاری نمود که برای خلفای ثلاثه چون یار وفادار بودوما مدعیان تشیع وپیروی آنجناب تااین حددرخلاف نظروعکس طریق وی جدی پافشاریم.

است که این دو ازیکدیگر جدا نمیشوند تادرحوض برمن وارد گردند (۱)

ویا این حدیث متواتر که فریقین بصدور آن از ناحیه مقام رسالت متفقند که فرمود «مثل اهل بیتی مثل سفینة نوح من رکب فیها نجی ومن تخلف عنها غرق» یعنی مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است که هر کس بدان سوار شد نجات یافت وهر که از آن تخلف ورزید غرق شد. یامانند این حدیث مستفیض بلکه متواتر که رسول خدا فرمود: «علی مع الحق والحق مع علی یدور معه حیثما دار» یعنی علی با حق است وحق با علی است بهر کجا که حق برود علی نیز بااومیرود) وصدها وهزارها از این قبیل احادیث، مانند احادیثی که وصایت علی را به پیغمبر ثابت مینماید .

جواب : مقام رهبری وهدایت بامقام زمامداری وولایت دوچیزند هرچند مانعة الجمع نیست یعنی ممکن است شخصی هم هادی وحجت باشدوهم حائز مقام خلافت و سلطنت، مانندامیرالمومنین علیه السلام وممکن است که فاقدیکی از این دومقام وواجددیگری باشدمانندائمه معصومین وسایر خلفا وبعبارت دیگر باصطلاح منطقیون عموم وخصوص مطلق است یعنی ممکن است هرامام معصومی حاکم نیز باشدلکن هرحاکمی معصوم نیست واساساً از نظر عقل وشرع مقام رهبری وهدایت خیلی خیلی بالاتر ازمقام زمامداری وسلطنت است چه بسا که شخص هادی وحجت مقام زمامداری وسلطنت را بفردی ازافراد تابع ورعیت خود تفویض نماید چنانکه حضرت شموئیل پیغمبر محترم بنی اسرائیل این مقامرا بطالوت تفویض نمودبمفاد آیه شریفه .

اذقال لنبی لهم ابعث لنا ملکا... قال ان الله بعث لکم طالوت ملکا

وگاه باشد که مقام نبوت وهدایت خود عهده دارمقام حکومت وسلطنت باشد چنانکه داود وسلیمان نبی علیهما السلام چنین بودند پس معنی آن احادیثی که گذشت این نیست که اهل بیت پیغمبر وائمه اثنی عشر منصوص ومخصوص بخلافت هستند وغیر

(۱) هرگاه جمله های قبل وبعداین حدیث شریف رادقت کنیم معلوم میشود که مراداز حدیث ثقلین ناظر بانحصارمقام حکومت وسلطنت بائمه معصمین نیست بلکه مقصود همان مقام هدایت ورهبری است زیرا که وجودمقدسه ایشان مواریث نبوتند .

مانندانی جمله که درکتاب احتجاج وجلدهشتم بحار ص ۳۵ وارداست که وخطب صلی الله علیه =

ایشان کسی را نمیرسد که باین مقام بر گزیده شوند هر چند هزار سال بگذرد که از ایشان کسی دیده نشود!!

واتفاقاً غالب احادیثی که در فضیلت علی بن ابیطالب وائمه دیگر در کتب احادیث واخبار موجوداست ناظر بهمین معنی است وعلت وجهت آن هم واضح است : زیرادوران نبوت احمدی ومدت رسالت خاتمه فقط بیست وسه سال بود که متأسفانه درسیزده سال اولیه آن رسول خدا درمکه بحال ضعف و اختفا بسرمیبرد وعناد و لجاج وخصومت کفار قریش مجال عرض اندام بحضرت خیرالانام نمیداد که قوانین ابدی واحکام سرمدی اسلامرا که بایدتاقیام قیامت عهده‌دار سعادت بشریت باشد ابلاغ نماید ودر این مدت جز علی که دائماً شرف درك حضور پیغمبررا داشت وآیات الهی وسنت رسالت پناهی را کماهی تعلیم میگرفت وضبط مینمودوافراد معدودی از صحابه ویاران آنحضرت که کم وبیش میتوانستند ازحضور پیغمبر درك فیض نمایند برای دیگران امکان چنین توقیفی نبود وپس از هجرت بمدینه وبعداز جنك بدر که مسلمین فی الجمله قدرتی یافتند رسول خدا درمدت ده سال همواره دچار جنگها وغزوات ومبارزات ومجادلات با دشمنان ومخالفین اسلام ومنافقین بود وپرواضح است که دراین مدت قلیل هم برای کسان دیگر جز وجود مقدس علی ؑ امکان نداشت که معالم عالیه اسلام ومعارف حقه الهیه را چنانکه باید ازسرچشمهٔ صافی وحی ونبوت فرا گیرند واما این سعادت ازلی وتوفیق عظیم الهی نصیب علی بود که شب وروز درخلوت وجلوت از حضور پرنور پیغمبر استفاده کرده با آن نبوغ فوق العاده وعقل وهوش عجیب تمام احکام الهی وآیات قرآنی ومعارف ربانی را مستقیماً بنحو کامل از سرچشمهٔ نبوت کسب واخذ نماید وبا امتحان وآزمایش‌های فوق الطاقه مراتب ایمان واخلاص خودرا درپیشگاه خدا ورسول عرضه داشته بود ورسول خدا بوسیلهٔ وحی والهام الهی دریافته بود که مقام ایمان واخلاص علی درنزد خدابس رفیع وعالی است ووی بهترین تربیت شده مکتب اسلام ورشید ترین شاگرد وتلمیذ رسول‌الله

وآله وقال فی کلامه لم یمت نبی قط الا خاف ترکة وقد خلفت فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی فمن ضیعهم ضیعه الله.

است و بهتر ازهر کس میتواند مردم‌را بدین‌خدا وحقیقت‌آن ومعارف واحکام‌اسلام رهبری کند ازاین‌جهت همواره‌مردم رابتبعیت وی‌امر و بمتابعت اوفرمان میداد و چون بعداز علی فرزندان وی بهتر از هر کس میتوانستند حقایق دین ومعارف و احکام‌آن را بیان کنند لذا عقل وشرع بمتابعت ایشان دستور میدهد پس‌این یك مطلب‌واضح ومسلمی‌است ومقام رهبری وهدایت علی واولاد وی خاص ایشان است وکسی‌را نمیتوان عدیل ونظیر ایشان یافت زیرا وحی در خانهٔ ایشان نازل شده واهل‌بیت‌نبوتند» واهل‌البیت ادری بمافی البیت(۱)

---

(۱) درکتاب اصول کافی جلددوم ص۳۲۸ چاپ اسلامیه باب «ان مستقی العلم من بیت آل محمدعلیهم‌السلام ... یحی بن‌عبدالله ابی‌الحسن صاحب الدیلم قال‌سمعت جعفر بن‌محمد علیهما السلام‌یقول‌وعنده اناس من‌الکوفة عجباللناس اخذواعلمهم کله‌عن رسول‌الله‌ص فعملوا به واهتد واویرون ان‌اهل‌بیته‌لم یاخذوا علمه‌ونحن اهل‌بیته وذریته فی منازلنا نزل‌الوحی‌ومن عندناخرج‌العلم‌الیهم افیرون انهم‌علمواواهتدوا وجهلنا نحن وضللناان هذالمحال) یعنی‌یحی بن‌عبدالله معروف بصاحب دیلم‌میگوید :

شنیدم‌که جعفر بن محمد (صادق) علیه‌اسلام درحالیکه عده‌از مردم کوفه‌در نزدآن حضرت‌بودند میفرماید :

عجب‌است ازاین مردم اینان‌تمام علم‌خودرا از رسول خداگرفته‌اند بدان عمل‌کرده وهدایت یافته‌اند وحال اینکه تصور میکنندکه اهل‌بیت او علم‌اورا فرانگرفته‌اند درحالیکه مااهل‌بیت او وذریهٔ‌اوئیم وحی‌درمنازل‌ما نازل‌شدوعلم‌از نزدما بسوی‌ایشان خارج گردیده‌است ایااینان تصورمیکنندکه آنه دانسته‌وهدایت‌یافته‌اند وماجاهل وگمراه مانده‌ایم؟! آخراین محال است وهم‌دراین‌کتاب .

عن‌الحکم‌بن‌عتیبه‌قال لقی رجل‌الحسین‌بن علی علیهما السلام بالثعلبیه وهویریدکربلا فدخل‌علیه فسلم‌علیه فقال له‌الحسین‌من ای‌البلادانت قال من اهل الکوفة قال اماوالله یااخا اهل الکوفةلو لقیتك بالمدینة لاریتك اثر جبرئیل من‌دارنا ونزول الوحی‌علی جدی یااخا اهل‌الکوفة افمستقی‌الناس العلم‌من عندنا فعلموا وجهلنا هذا مالایکون .

مقام هدایت، ورهبری ووظیفهٔ ارشاد وتعلیم معالم‌دین برای شریعتی که ابدی است بمردمی که غرق دریای جهل وتعصب وتقلیدند هرچندمدت درازی را مستلزم است که مردم کشورها و آفاق بدان آشنا شوند وبدانند که فرمان خداددرباره وظائف دنیاو سعادت آخرت آنها چه چیزاست امابهرصورت پایان پذیراست، چنانکه‌می بینیم این منظور درمدت: ویست وشصت سال تقریباً پایان یافت، وازاحکام الهی آنچه‌موجب سعادت دنیاو آخرت‌مردم‌است بوسیلهٔ رسول‌خدا واهل بیت‌طاهرینش یعنی ائمه معصومین بمردم رسید وموقعی‌دفتر هدایت بسته‌شد که سرتاسر جهان آباد آن روزدرزیر پرچم‌اسلام بود ومعارف واحکام دین بوسیله ائمه معصومین تعلیم وضبط‌شده‌بود وبا آنکه‌وجود مقدسهٔ ایشان همواره در تحت نظر ومراقبت دشمنان بود معهذا پروردگار عالم بوسیلهٔ رجالی که برای این‌منظور پرورده بود، اخبار واحادیث ایشان را منتشرو حفظ نمود، وانوارمعالم‌ایشان‌شرق‌وغرب‌عالم رافرا گرفت بطوریکه‌امروزاگرمردم دنیابخواهند براه حق‌مهتدی شوند واحکام‌سعادت‌بخش اسلام‌رادریابندازهمین‌اخبار وآثاری که‌ازخانواده عترت باقیمانده‌است هرچندآلوده باکاذیب ومجعولات است معهذامیتوانندبشاهراه‌هدایت‌راه یابندو**قل فلله الحجة البالغة فلوشاء لهدیکم اجمعین**

واین قضیه هیچ ربطی بامرحکومت وسلطنت ندارد که خود یکی ازاحکام اسلام‌بلکه رأس ورئیس آنهاست وبایدتا قیام قیامت‌درجریان باشدتاسایراحکام نیز بوسیلهٔ آن اجراء شود

البته چنانکه بارها گفته‌ایم‌وظیفهٔ مسلمین بوده‌وهست که‌عالمترین‌وعارفترین ولایقترین افراد خودرابامامت وخلافت انتخاب کنند ودر زمانی که‌ائمه‌معصومین بودندمشمول‌این‌معنی‌وواجداین‌صفات بحداکمل بودند وباوجود ایشان خطابود که دیگران را انتخاب کنندوجفا بود که دیگران‌مقام‌خلافت رابا وجودوقبول‌ایشان غصب نمایند . اما امروز که ازوجودمقدسهٔ آنها اثری نیست تعطیل احکام الهی مخصوصاً امر مهم‌حکومت وسلطنت بمنزله تعطیل‌جمیع احکام الهی وبعبارت ساده

منسوخ شمردن اسلام است واین سخن کفر یا بمنزلهٔ کفر است! «ومن اظلم فمن افتری علی الله کذبا. تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیراً

سؤال - با این بیان معلوم شد که امر حکومت وزمامداری امت اگرچه در انحصار افراد معین وخانواده مخصوصی نیست اما چون علی علیه السلام واولاد طاهرینش هر کدام اعلم اعلام امت اسلام درزمان خود واتقی واورع والیق واولی ازدیگران بمقام خلافت وولایت مسلمین بودند، بر افراد ملت اسلامی واجب بود که طبق مقررات اسلام، آن بزرگواران را بدین سمت انتخاب وامر ولایت وحکومت را بایشان واگذارند

در اینجا شبهه‌ای پیش می‌آید وآن اینست که بعد از آن همه احتجاج و پا فشاری که طبق مندرجات تواریخ ازامیرالمومنین علیه السلام دراین باره بوقوع پیوست واز بیعت ابوبکر امتناع نمود، تاجائیکه طناب بگردن مبارکش انداخته وبرای بیعت بمسجد کشانیدند ولی می‌بینیم که بعد ازبیعت وحتی قبل ازآن کارشکنی در بیعت ابوبکر وعمر وحتی عثمان نکرده با کمال تسلیم ومسالمت بسر برد وحکمت پاره‌ای ازاینهارادر جواب سئوال گذشته فهمیدیم ودر زمان هیچیك ازاین خلفادرصدد احراز مقام خلافت بر نیامد، وفقط درشورای شش گانه بعدازقتل عمر شرکت کرد هر چند در آن مجلس کلماتی چند برسبیل احتجاج دراحقیت خود بخلافت بیان فرمود اما دیگر اقدامی ننمود وفقط در اواخر حکومت عثمان بعدازآن همه فجایع که ازعثمان وعمال اوسرزد، دیده میشود که کلماتی برسبیل اندرز بعثمان گفته وازرویهٔ اوملامت میکند وبعنوان اعتراض مدینه را ترك ودر مزرعه خودینبع بسر میبرد، تا وقتی که عثمان کشته میشود دراینموقع هم که مسلمانان عموماً باولع والتهاب برای بیعت بدرخانهٔ آن جناب هجوم می‌آورند از قبول بیعت امتناع میورزد وحاضر بقبول مقام خلافت نمیشود! درصورتیکه اگر خلافت حق آنجناب بوده یالااقل خود را بدان احق واولی ازدیگران میدانست، میبایست اکنون که مانع ازبین رفته ومقتضی

موجود است وحق بمن له الحق برمیگردد اگر برای گرفتن حق خودشتاب نمیورزد ومقدمات نمی چینید لااقل ازقبول آن امتناع نفرماید !!

وچون با فشار اصرار مردم مقام خلافت را حائز میشود باز می بینیم که همواره از آن اظهار کراهت نموده گاهی آنرا بآب بینی بز و گاهی بگوشت خنزیری که دردست مجذومی باشد تشبیه میکند و آنرا از کفش پارۀ خود که چندین جای اورا باليف خرما وصله کرده است بی ارزش ترمیداند!؟ حکمت این گفتار واعمال چه بوده است؟ .

جواب : قبلا گفتیم که بادلایل روشن وبراهین متقن امر حکومت وزمامداری امّت اسلامی امری است که بهیچوجه تعطیل بردار نیست زیرا اجرای احکام دین وتصدی امور واصلاح حال مسلمین منوط وموقوف بوجود حاکم است وچون حاکم وامام ملّت بایداعلم واتقای امت بوده باشد بر مسلمانان واجب است که چنین کسی را هرگاه بشناسند ودسترسی باو داشته باشند والبته هست! برای زمامداری خود انتخاب نمایند ونیز معلوم شد که توجه وتأکید مقام نبوت درامر وصیت وتفویض ولایت بمولای متقیان علت مهم آن همان فضیلت وتقوای علی بود که اورا برعموم مسلمین والی وامیر المؤمنین مینمود ووجود مقدس علوی با آن ایمان قوی که بحقانیت اسلام وحقیقت آن داشت وبا آن حسن ظنی که بتودۀ ملت وافراد مسلمین مینگریست هرگز گمان نمیکرد که پس از رحلت پیغمبر ﷺ مقام خلافت آن سرور را از او بدیگری واگذار کنند اینست که پس از فوت رسول اکرم ﷺ بلافاصله بامر تجهیز و تکفین آنحضرت پرداخت وهنگامیکه عباس عموی پیغمبر که بمعیّت امیر المؤمنین مباشر امر تغسیل جنازۀ رسول امین بود احساس نمود که توطئه‌ای در کار است که مقام خلافت را شخص دیگری تصرف کند بامیر المؤمنین پیشنهاد بیعت نمود وگفت اگر من باتو بیعت کنم دو نفر در این امر باتو مخالفت نخواهند کرد! حضرت دردفعه اول با کمال تعجب فرمود (اولها غیری؟) مگر غیر از من کسی برای اینکار است؟! ووقتی که عباس احساس توطئه در خارج را بعرض رسانید، آنجناب سخنی را که همیشه شعار او وقانون ابدی اسلام است که

همواره در اینمورد میفرمود بگوش هوش عباس سرود که :

ان بیعتی لاتکون خفیا ولا تکون الا عن رضی المسلمین ، درحقیقت معنی آن این بود که این خلافت تنها حق اختصاصی تو نیست که بدلخواه خود بمن واگزار کنی و کسی با آن مخالفت نکند بلکه حق عموم است که باید با مشورت مسلمین بشخصی که لایق این کار است واگزار شود ! لذا عباس و بعد از او ابوسفیان از اینگونه پیشنهادها که بر خلاف روح شریعت اسلام ومنبعث از روح ساخت وپاخت سیاست بازان مکّاراست صرفنظر کردند ، و بعداز آنکه بیعت ابو بکر بدان کیفیت صورت گرفت آنحضرت بدو منظور از بیعت ابو بکر امتناع ورزید :

اول برای آنکه ارزش فرمایش پیغمبر و مقررات دین اسلام را باین کیفیت بمردم ابلاغ نماید که حاکم اسلام باید اعلم واتقای امت باشد وسایر شئونات وآداب وسنن ایام جاهلیت که میبایست شخص رئیس اسن قوم واز قبیله خاص بوده و قرابت با رئیس گذشته داشته باشد هیچگونه ارزشی ندارد! و بهمین جهت همینکه شنید ابو بکر بحدیث دروغ وجعلی (الائمة من قریش) تمسك جسته وصحابی و قریشی بودن خودرا دلیل برای شایستگی احراز مقام خلافت عنوان کرده است! با کمال تعجب مطابق نقل پاره‌ای از تواریخ فرمود: **واعجبا اتکون الخلافة بالقرابة و الصحابة؟!** (خیلی تعجب است آیا خلافت باقرابت خویشاوندی وصحابی بودن درست میشود ؟!!(۱)

---

(۱) ازجمله ادله‌ای که بر امامت افراد معدود از قبیلهٔ خاصی شده حدیث معروف **(الائمة من قریش)** است که ما در کتاب ارمغان آسمان ص۱۷۱ بجعل بودن آن اشاره کردیم و گفتیم که ابو بکر اول کسی بود که این حدیث دروغ را از قول پیغمبر خدا(ص) جعل کرد و برای شکست دادن رقیب خود سعد بن عباده انصاری که زمینهٔ بیعت بخلافت را برای خود میچید بکار برد و او را ازمیدان بیرون کرد ! اینك بكذب وجعل بودن این حدیث که شاید فریقین بدان استناد کنند از کتاب شریف تلخیص الشافی تالیف مرحوم شیخ طوسی بنا بنقل علامه مجلسی رحمة الله علیه در جلد هشتم بحار الانوار ص۷۲ چاپ تبریز مبپردازیم که می فرماید: اول چیزی که در این باره ادعا کردند (حدیث الائمة من قریش) است این حدیث نه مقطوع است و نه احدی از اهل سیر آنرا روایت کرده اند

اندیشه موهوم برتری نژاد و پیروی از رژیم ناسیونالیستی و تعصب قومیت که یادگار تاریکترین ادوار بشریت و از آثار بارزه دوران جاهلیت است در دین مبین اسلام نه تنها دارای هیچ ارزشی نیست بلکه آیین ابدی الهی با سرسختی تمام با آن جدا در مبارزه بوده و آیات شریفه **یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر وانثی وجعلناکم شعوباً و وقبائل لتعارفوا ان اکرمکم عندالله اتقیکم** و همچنین آیه مبارکه **یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحدة**

بر این پندارهای باطل یکسره خط بطلان کشیده و در مقام تقوی هم تمام مسلمانان را برادر یکدیگر خوانده است (انما المؤمنون اخوة).

آنگاه میفرماید: طبری و غیر آن خبر سقیفه را از طرق مختلفه نقل کرده اند که تمام آنها از نقل این خبر خالی است و دلالت بر ضعف آن می کند

و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه جلد ۲۰ ص ۲۶ چاپ اخیر می نویسد: **وانکر قوم من الانصار روایة ابی بکر (الائمة من قریش) ونسبوه الی افتعال هذه الکلمة** یعنی گروهی از انصار روایت ابی بکر را که گفته است که رسول خدا فرمود پیشوایان باید از قریش باشند انکار کرده اند و این کلمه را بساختگی نسبت داده اند.

آنچه از ابوبکر روایت شده است که درهنگام مرگش میگفت: **وددت انی سألته هل للانصار فی هذا الامر نصیب** (عقدالفرید جلد ۲ ص ۱۷۹)

یعنی کاش از پیغمبر خدا سؤال کرده بودم که آیا انصار را در حکومت حقی است یا نه؟

نیز دلالت دیگری بر ضعیف و ساختگی بودن این روایت است، چگونه این سخن را کسی می گوید که خود روایت می کند که پیغمبر خدا فرمود: الائمة من قریش وان هذا الامر لایصح الالهذا الحی من قریش و نیز دلیل دیگر بر ضعیف بودن این روایت آن روایتی است که عمر درهنگام وفات خود (طبق نقل عقدالفرید جلد ۲ ص ۱۸۱) میگفت: **ولوکان سالم مولی ابی حذیفة حیاً لاستخلفته** یعنی اگر سالم مولای ابی حذیفه (که از غیر قریش بلکه از موالی بوده است) زنده بود من اورا خلیفه میکردم زیرا در لیاقت او شکی نداشتم.

بعد از آنکه شش نفر اهل شوری را ذکر کرده و هرکدام آنها را یک یک مورد طعن قرار

اماهم چنانکه درمواضع متعدده دراین کتاب یادآورشدیم عادات زشت و آثار ناپسند جاهلیت که در کمون جان واعماق روان پروردگان بیابانهای نجد و حجاز بلکه درسکنهٔ اکثر بلاد معمورهٔ عالم بود وزوال قطعی آن درمدت کم دوران بعثت حضرت ختمی مرتبت صلی‌الله علیه وآله بطورعادی امکان نداشت! این بود که بلا فاصله بعد از غروب آفتاب نبوت باتمام آن مبارزه‌ها ومجاهداتیکه ذات مقدس نبوی عملا برای محواین عادت شوم متصدی ومتحمل شد چنانکه دخترعمهٔ خود زینب بنت حجش را که از شریف زادگان قریش بود بزیدبن حارثه که درآن زمان باصطلاح غلام وغلام‌زاده‌ای بود تزویج نمودوصفیه دخترحی" بن اخطب را که یهودی‌زاده و کنیزی بود بشرف مزاوجت خویش درآوردودلفاء دختر لبیدبن زیادرا ازبزرگان وبزرگزادگان قبیله بنی بیاضیه بودچنانکه ازحضرت امام محمدباقر علیه‌السلام درروایت منقوله در کتاب تهذیب الاحکام فرموده است بعقدنکاح جویبر که ازاهل یمامه ومردی کوتاه‌قدو بدشکل وسیاه وفقیر بود برحسب فرمان واجب الاذعان درآورد ومقداد بن عمرو کندی معروف بمقداد بن اسودرا چنانکه ازحضرت امام جعفرصادق علیه‌السلام روایت است .

داده بود درحالیکه سالم ازقریش نبود [1] پس چگونه جایز میشود که سالم راکه ازقریش نیست بخلافت لایق داندد رحالی که لابدباید ازابوبکرچنان روایتی را شنیده باشد ؟

طبری روایت کرده است که عمر درهنگام مرگ میگفت اگرابوعبیده زنده بود اورا خلیفه می کردم واگرخدا ازمن مؤاخذه میکرد میگفتم : من ازپیغمبرتوشنیدم که میگفت : ابوعبیده امین این امت است واگرسالم مولای ابوحذیفه زنده بود اوراخلیفه میکردم و اگرخدا از من مؤاخذه میکرد میگفتم من ازپیغمبرتوشنیدم که میگفت سالم خدارا خیلی دوست میدارد :مردی گفت ترا دلالت میکنم بعبدالله بن عمر گفت خداترا بکشدچگونه کسی را خلیفه کنم که از طلاق دادن خود عاجز است

همچنین مخالفت سعدبن عباده که اولا برای خودتقاضای بیعت نمودو ثانیاً از بیعت ابوبکروعمر امتناع ورزیددلیل است که این خبرجعل ودروغ است .

باضباعه دختر زبیر بن عبدالمطلب یعنی دختر عموی خود کفو و همسر نمود با آنکه مقداد بر حسب عادت جاهلی از خانواده ی گمنام و پست و از پسر خواندگان اسود بن عبدیغوث زهری شمرده میشد! و همچنین ریاست دادن بکسانی امثال اسامة بن زید که غلامزاده بود و صدها نظیر این اعمال .. معهذا این خیال احمقانه و پندار موهوم برتری نژاد از مغز اعراب جاهلی نه بلکه حتی ملتهای متمدن بیرون نرفت وهمچنان در آنان بلکه در کسانی که خود مأمور تبلیغ دین اسلام بودند باقی ماند تا چنانکه می بینیم در سال ٤٥٤ هجری در زمان خلافت القائم بامر الله (ابوجعفر عبدالله بن القادر بالله عباسی) طغرل بیك بجهت خدمات شایانی که بخلیفهٔ مذکور نمود و او را از جنگلی که بساسیری وی را بدان تبعید نموده بود برگردانید و مجدداً بکرسی خلافت نشاند همینکه تقاضای ازدواج دختر خلیفه نمود قیامت این تعصب احمقانه قائم شد که طغرل بیك و دختر خلیفه !؟! وجلال الدین سیوطی که یکی از علمای بزرك اسلام و صاحب تألیفات کثیره است در تاریخ الخلفاص ٤٢٠ پس از ذکر این داستان ابراز تاسف بسیار میکند که آل بویه با جان اقتداری که داشتند بچنین افتخاری نائل نشدند ولی طغرل بیك اینقدر جسارت نمود که همسر دختر خلیفه شد!!؟ سپس افسوس می خورد که در زمان او که قرن دهم هجری است دختر خلیفه را نه تنها سلطان بلکه یکی از ممالیك خلیفه بعقد ازدواج در آورده است ؟! فانالله وانا الیه راجعون

وعجب اینست که همین آقای جلال الدین سیوطی در تفسیر الدر المنثور جلد ششم مسئله قرابت و خویشاوندی و انتساب باین طایفه و آن طائفه از عادات جاهلیت و آداب بربریت است و اسلام از آن منزه است درصورت که ارزش این عقیده سخفه در کتاب خدا آن بود که دیدیم که نه در دنیا و نه در آخرت بموجب آیه شریفه « فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم کمترین اثری ندارد **اینك دلائل آن از سنت .**

۱ - جلد هشتم بحار ص ۳۵ از کتاب شریف احتجاج طبرسی در تجهیز اسامة بن زید روایت میکند که به پیغمبر خدا ﷺ خبر داده شد که مردم جنابش را مورد

طعن قرار دادند که چرا اسامه را که از غلامزادگان است و پدرش نیز برده بود بر پیران مهاجر وانصار قریش وغیر آن امارت داده است!؟ رسول خدا همینکه این خبر را شنید درمقابل مهاجر وانصار فرمود: «بلغنی انکم طعنتم فی عمل اسامة وفی عمل ابیه من قبل وایم الله انه لخلیق بالامارة وان اباه کان خلیقاً بها وانه احب الناس الیّ» یعنی بمن رسید که شما در فرماندهی اسامه وپدرش از پیش طعنه زدید بخدا سوگند که اسامه سزاوار فرماندهی است وپدرش نیز سزاوار بدان بود ووی از محبوب ترین مردم در نزد من است

۲- در آخر کتاب شریف من لایحضره الفقیه ص ۵۷۵ چاپ سالك تهران ضمن وصایای رسول خدا صلی الله علیه وآله بامیر المؤمنین علیه السلام میفرماید: «یا علی ان الله قد اذهب بالاسلام نخوة الجاهلیة وتفاخرها بآبائها الا ان الناس من آدم وآدم من تراب واکرمهم عندالله اتقاهم» یعنی خداوند بوسیله اسلام نخوت جاهلیت ونازیدن بپدران را از بین برد.

- ۲- در روضه کافی ص۱۲٤ ودر جلد هشتم بحار ص ۳۹۳ از فرمایشات امیر المؤمنین علیه السلام است که در موارد عدیده فرموده است «انی نظرت فی کتاب الله فلم اجد لولد اسمعیل علی ولد اسحق فضلا» یعنی من در کتاب خدا نظر افکندم ودرهیچ آیهٔ آن، ندیدم که فرزندان اسمعیل را (یعنی قریش را) بر فرزندان اسحق (یعنی یهود) فضیلتی باشد.

۳- در کتاب شریف اختصاص مفید ص ۸۵ و کتاب روضهٔ کافی ص۸۱ سلسلهٔ سند بمالك بن عطیه از ابوحمزه میرسد ابوحمزه میگوید: سعد بن عبدالملك که حضرت امام محمد باقر اورا سعدالخیر نامیده بود واو از فرزندان عبدالعزیز بن مروان بود روزی بر حضرت باقر علیه السلام وارد شد درحالیکه گریه گلویش را گرفته بود چنانکه گلوی زنان را میگیرد حضرت باو فرمود ای سعد! چه چیز ترا میگریاند؟ سعد عرض کرد چگونه گریه نکنم وحال اینکه من از شجره ملعونه در قرآنم یعنی از بنی امیه ام حضرت باو فرمود «لست منهم انت اموی منا اهل البیت اما سمعت قول الله عزوجل عن

ابراهیم فمن تبعنی فانه منی» یعنی تو از ایشان نیستی تو از نژاد و از خاندان ما هستی مگر فرموده خدا را از قول ابراهیم نشنیدی که میفرماید : هر که متابعت مرا نماید او از من است .

٤ ـ در مشکوة الانوار طبرسی ص ٤٤ چاپ نجف عن امیر المؤمنین عليه السلام **قال من استقبل قبلتنا و اکل ذبیحتنا و آمن بنبینا و شهد شهادتنا و دخل فی دیننا اجرینا علیه حکم القرآن و حدود الاسلام لیس لاحد علی احد فضل الا بالتقوی الا ان للمتقین عند الله افضل الثواب و احسن الجزاء والمآب**

یعنی امیر المؤمنین عليه السلام فرمود : کسیکه بقبلهٔ ما روی آورد و از ذبیحهٔ ما بخورد و بپیغمبر ما بگرویدو بشهادت ما شهادت داد و در دین ما داخل شد ما حکم قرآن و حدود اسلام را بر او جاری میکنیم، هیچکس را بر هیچکس فضیلتی جز بتقوی نیست، آگاه باشید که پرهیزگاران را در نزد خدا بهترین پاداش و نیکوترین مزد و باز گشتنگاه است » .

٥ ـ در ص ٦٥ همین کتاب روایت میکند که همینکه رسول خدا در عام الفتح داخل خانهٔ خدا شد در حالیکه فضل بن عباس و اسامة بن زید با آنحضرت بودند آنگاه خارج شد و حلقهٔ درخانه را گرفت و حمد خدا کرد و در ضمن آن فرمود :

ان الله اذهب نخوة العرب و تکبرها بآبائها و کلکم من آدم و آدم من تراب ان اکرمکم عند الله اتقیکم .

یعنی خدا نخوت و گنده دماغی عرب و افتخار کردن بپدرانش را از بین برد همه شما آدمید و آدم از خاك، گرامیترین شما نزد خدا باتقوی ترین شماست. نظیر همین روایت در کتاب معانی الاخبار صدوق از حضرت امام محمد باقر در خطبه رسول خدا در عام الفتح روایت شده. سیوطی نیز روایتی قریب این مضمون در تفسیر الدر المنشور جلد ٦ ص ۹۸ روایت نموده است .

٦ ـ در جلد هشتم بحار الانوار ص ۳۹۲ از کتاب شریف کافی روایت نموده است که

طلحه وزبیر مردی را ازطائفه عبدالقیس که باوخداش میگفتند بخدمت امیرالمؤمنین فرستادندودر آن ازرفتار امیرالمؤمنین درمساوات شکایت کردندواخوت دینی وقرابت نسبی را یادآور شدندحضرت درضمن پاسخ آنها فرمود: **اماالنسب فلاانکره و ان کان النسب مقطوعاً الاماوصله الله بالاسلام** فرمود: نسبت شمارا باخود انکار نمی‌کنم هرچند که نسب مقطوع است، مگر آنچه را که خدا بوسیله اسلام پیوند نموده است

۷- درمجموعه ورام ابن ابی فراس ص۲۱٤ ازرسول خدا صلی الله علیه وآله روایت شده که فرمود: **لینتهین اقوام عن الفخر بآبائهم الذین ماتوا انما هم حطب جهنم او لیکونن اهون علی الله من الجعل الذی یدهده الخرء بانفه ان الله اذهب عنکم نخوة الجاهلیة وتعظمها بالاباء.**

یعنی باید آن اقوامی که بپدران مردهٔ خود افتخار میکنند ازاینکار بازایستند آن پدران که هیزمهای جهنمند و بسا باشد که ازجعلی که با بینی خود گلوله نجاست را می‌چرخاند بیمقدارتر باشند خدا ازشما نخوت جاهلیت و بالیدن بپدران را از بین برده است.

۸- وازرسول خدا صلی الله علیه وآله باتفاق ملت اسلام این حدیث شریف وارد شده است که فرمود: الناس کلهم بنو آدم وآدم خلق من التراب ولافضل لعربی علی عجمی ولاعجمی علی عربی ولااحمر علی ابیض ولا ابیض علی احمر الا بالتقوی یعنی مردم همه فرزندان آدمند وآدم ازخاك خلق شده وهیچ عربی را برعجم وعجمی را برعرب وسرخی را برسفید وسفیدی را برسرخ فضیلتی نیست مگر بتقوی

پس تمام این تفاخر ونژادی ازسن جاهلیت است واسلام ازآن بیزار است

نظر دیگر مولای متقیان علیه السلام درامتناع از بیعت ابوبکر آن بود که میترسید با سپردن کار بدست مفضول ونااهل، خرابی وفسادی بارآورد که رخنه وخلل درارکان شریعت افتد چنانکه همیشه میفرمود: اسفاً یعترینی وحزناً یخامرنی ان یلی هذه الامة سفهاؤها وفجارها فیتخذوا مال الله دولا وعباده خولا والفاسقین حزباً اماهمینکه دید

ابوبکر ازمجرای شریعت چندان انحرافی ندارد ومقررات دین تاحدودی اجرا می‌شود وازطرفی باپیدایش اهل رده وحروب وغزواتی که بلافاصله بعدازوفات پیغمبر پیش آمد وابوبکر باکمال جدیت بدان پرداخت، دیگرامتناع راجایز ندید وبهر صورت تن ببیعت داد چنانکه مطابق نقل نهج البلاغه وجلد هشتم بحار ازرجال ابراهیم بعدازآنکه مصر ازطرف معویه تصرف شد گروهی ازاصحاب آنجناب ازآنحضرت تقاضا کردند که درباره ابوبکر وعمر مطالبی بگوید آن بزرگوار ازاین قبیل پیشنهادها بسیار متأسف ومنضجر گشته نامه‌ای نوشت که هرهفته برمردم خوانده شود. در آن نامه ودرخطبه‌ای که بعدازقتل محمد بن ابی بکر خواند درشرح نهج البلاغه جلد ٦ ص ٩٥ صریحاً درباب ابوبکر میفرماید: «واطعته فیما اطاع الله فیه جاهداً یعنی درآنچه ابوبکر اطاعت خدارا کرد من نیز با کمال جدوجهد اورا اطاعت میکردم ودرهمین نامه مینویسد «فلما احتضر بعث الی عمر فولاه فسمعنا واطعنا» یعنی هنگامی که ابوبکر محتضر شد دنبال عمر فرستاد (واوراولایت وحکومت داد) ماهم فرمان اورا شنیدیم واطاعت کردیم

اطاعت امیر المؤمنین نسبت بعمر بن الخطاب آنچنان صمیمانه بود واطمینان عمر راجلب کرده بوده که درنامه ایکه عمر بعمرو بن معدیکرب که ازشجاعان عرب بود نوشت «اما والله لئن اقمت علی ما انت علیه لابعثن الیك رجلا تستصغر معه نفسك یضع سیفه علی هامتك فیخرجه من بین فخذیك. عمرو بن معدیکرب همینکه بر آن نامه وقوف یافت! گفت «هددنی بعلی والله» (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلددوهم ص۲۵۹) وطبق تواریخ معتبره چندین مرتبه بجانشینی عمر درمدینه نشست وبجای اورتق وفتق امور خلافت رامتصدی شد درکتاب مجالس شیخ مفید وجلد هشتم بحار الانوار ص۴۱۷ ازهاشم بن مساحق ازپدرش روایت است که اودر روزجمل درجنك حاضر بوده وباعده‌ای خدمت امیر المؤمنین علیه السلام رسیده بعدازآنکه اصحاب جمل گریختند این عده که درمیان آنها مروان هم بوده بخدمت امیرالمؤمنین شرف میشوند که عذرخواهی کنند ازآنچه واقع شده ازشکستن

بیعت و جنگ با آنحضرت و از این قبیل.. میگوید همینکه بر جنابش وارد شدیم سخنگوی ما خواست تکلم کند حضرت فرمود: خاموش باشید من خود شما را کفایت میکنم (کنایه از آنکه آنچه شما میخواهید بگوئید من خودم میگویم) من مردی از خود شما هستم پس اگر راست گفتم مرا تصدیق و اگر غیر آن بود حرف مرا بخودم بر گردانید، شما را بخدا قسم میدهم آیا میدانید هنگامیکه رسول خدا قبض شد من برسول خدا ﷺ از تمام مردم اولی و سزاوارتر بودم گفتند آری بخدا، فرمود پس شما با ابوبکر بیعت کردید و از من صرفنظر نمودید؛ من هم همانطور که شما با ابوبکر بیعت گردید بیعت کردم «فبایعتم ابابکر وعدلتم عنی فبایعت ابابکر کما بایعتموه و کرهت ان اشق عصا المسلمین وان افرق بین جماعتهم ثم ان ابابکر جعلها لعمر من بعده وانتم تعلمون انی اولی الناس برسول الله وبالناس من بعده فبایعت عمر کما بایعتموه فوفیت له ببیعته و آزرته حتی لما قتل جعلنی سادس ستة فدخلت حیث فیما دخلنی و کرهت ان افرق جماعة المسلمین واشق عصاهم فبایعتم عثمان فبایعته.

و از شق عصای مسلمانان و اینکه بین جماعتشان تفرقه اندازم کراهت داشتم آنگاه ابوبکر بعد از خودش خلافت را برای عمر جعل کرد وشما خوب میدانید که من هم بمردم و هم برسول خدا بعد از وی اولی بودم معذلك باعمر بیعت کردم چنانکه شما با او بیعت کردید و ببیعت با او وفادار ماندم و کمك و یاریش کردم تا وقتیکه کشته شد و مرا ششمین شش نفر (اعضاء شوری) کرد من هم بدانچه مرا داخل نمود داخل شدم و از اینکه شق عصای مسلمین و تفرقه در جماعتشان بدید آورم کراهت داشتم تا شما باعثمان بیعت کردید من نیز با او بیعت کردم..)

واما اجتماع آن جناب بعد از قتل عمر در شورای شش نفری بآ بجهت بود که در زمان فوت ابوبکر و بعد از قتل عمر که باید طبق مقررات اسلام بامشورت اهل حل و عقد که آن روز مهاجر و انصار بودند انتخاب حکومت بعمل آید متأسفانه این حکم

اصلا اجرا نشد بلکه ابو بکر بسلیقهٔ خود عمر را انتخاب و بر مردم تحمیل کرد (۱)

وعمر هم بعد از خود موضوع تعیین حکومت را بمجرائی انداخت که اصلا در اسلام سابقه نداشت زیرا کدام یك از قانون عقل و شرع زمام امر امت را بدست آن شش نفریکه عمر تعیین کرد، داده بود؟ آن هم با آن ترتیبی که عمر مقرر کرد که در هر طرفی که عبدالرحمن بن عوف باشد بر طرف دیگر بچربد مخصوصاً تهدید مخالفین و آنانکه در اقلیت مانده یا براز رأی نمیکردند بقتل؟! واقعاً بی سابقه وعجیب بود! اما کراهت از قبول بیعت بعد از قتل عثمان: اولا چنانکه در کتب معتبره و تواریخ آمده که آنجناب بقدری از امر خلافت بیزار و از آن فراری بود که چنانکه در تاریخ طبری جلد سوم ص ٤٥٤ آمده است موقعیکه مصریها برای بیعت سراغ امیر المؤمنین آمدند آنجناب از ایشان پنهان شده و پناه بباغستانهای مدینه برد! وهمینکه آنجناب را یافتند از ایشان دوری گرفت و از آنها و گفتارشان مکرر اظهار تبری فرمود هر چند در اینموقع حیران و سرگردان بودند و برای تعیین خلیفه گاهی سراغ سعد بن ابی وقاص و زمانی درجستجوی عبدالله بن عمر بودند، کوفیان زبیر را کاندید ومصریها طلحه را انتخاب میکردند، ودستگاه خلافت

---

(۱) هرچند طبری در جلد دوم تاریخ خود ص ٦٢١ وابن قتیبه دینوری در کتاب (الامام والسیاسة) ص ١٩ مینویسند: بعد از آنکه مردم از مهاجر و انصار با بوبکر اعتراض کردند که چرا عمر را بر ما خلیفه نمودی درحالیکه او را شناخته و کردار زشت او را میدانی!؟ بعد از آنکه ابوبکر عمر را ستود آنگاه گفت ایمردم قضاء الهی چنانکه می بینید بر شما وارد شده و بناچار شما بمردی نیازمندید که امور شما را والی گشته و باشما نماز گذارده با دشمنان شما مقاتله نماید وفیئی شمارا تقسیم کند اگر میخواهید خودتان اجتماع کنید ومشورت نمائید وهر که را میخواهید بر خود ولایت دهید واگر نه من رأی خود را در این باره بکار برم و بخدا سوگند که جز خیر شما را نمیخواهم آنگاه گریست و مردم همه گریه کردند و گفتند: ایخلیفه رسول خدا تو از ما بهتر وداناتری تو برای ما اختیار نما.

بقدری فاسد و مقام آن از ارزش افتاده بود که هیچ کدام از این کاندیداها حاضر برای قبول آن مقام نبودند و مردم بقدری دچار سرگیجه وحیرت بودند که علاج کار را آن میدیدند که علی وطلحه وزبیر و مردم بسیاری را که شانس خلافت داشتند بکشند!! چنانکه در کتاب کامل ابن اثیر جلد سوم ص ۱۲٦ مینویسد که بعداز آنکه مردم از قبول سعد وقاص و ابن عمیر وزبیر وطلحه مأیوس شدند باهل مدینه گفتند که **وقد اجلنا کم یومکم فوالله لئن لم تفرغوا لنقتلن غداً علیا وطلحة والزبیر واناساً کثیراً .**

« یعنی ای اهل مدینه شما اهل شورائید وشمائید که پیمان امامت رامی بندید وحکمتان بر تمام امت جائز وجاری است پس بنگرید که چه کسی را بامامت نصب می کنید درهرصورت ما تابع شمائیم ما امروز را بشما مهلت میدهیم پس بخدا سوگند اگر اگر از امر امامت فراغت نیابید فرداعلی وطلحه وزبیر و مردم بسیاری را خواهیم کشت!»

اما برمتتبع بصیر پس از تدبر کافی در اوضاع ودقت در کلمات امیر المؤمنین روشن میشود که آن بزرگوار اساساً از امر ولایت وحکومت همواره کراهت داشته و آن را بطوع ورغبت علاقمند نبوده: چنانکه در همان اولین خطبه‌ای که در روز وفات پیغمبر بعداز بیعت ابو بکر خوانده میفرماید .

هذا ماء آجن ولقمة یغص بها اکلها این آب آلوده فاسدی است ولقمهٔ گلوگیری است و در آخر خطبه‌ای که مشهور بشقشقیه است : میفرماید :**دنیاکم هذه ازهد عندی من عفطة عنز** بعد ازآنکه میفرماید **لالقیت حبلها علی غاربها ولسقیت اخرها بکأس اولها** یعنی این دنیای شما (حکومت شما) در نزد من از آب بینی بز بااز تیز آن حیوان! بی ارزش تر است !!

اگر پریشانی اوضاع وجهل مردم واستیلای خلفای جور وعدم معرفت مردم بفضائل وشخصیت آنحضرت وشیوع بدعتها ومتروك ومنسی ماندن سنت ها علت مهم انصراف وعدم رغبت آنحضرت درخلافت باشد باری آنچه بنظر میرسید و تاریخ وسیر آنرا بما نشان میدهد و بیاناتی که از آن جناب باقیمانده است بیشتر کراهت آنحضرت از این جهت بوده که از بس از رسول خدا درباره عقاب وعذاب والیان و زمامدارانی که در میان

مردم بعدالت رفتار نکنند بیا ناتی شده بود از وقوع در چنین بلیه‌ای میترسید! وحقاً هیچ فرد عاقلی که ایمان بروز حساب واعتقاد بعدالت پروردگار عالمیان داشته باشد بمیل ورضا خودرا دچار امری نمیکند که احتمال اینگونه خطرها برای او رود. هرچند والی وامام امت بهمان اندازه که بعقاب وعذاب الهی تهدید میشود اگر بعدالت رفتار کند واحکام خدا راچنانکه باید اجرا نماید بهترین بندگان خدا خواهد بود وحائز عالیترین درجات بهشت ورضوان الهی خواهد گردید چنانکه در فضیلت حکومت خواهد آمد انشاءالله. وما قبلا اخبار واحادیثی راکه از رسول مختار وائمه اطهار سلام الله در تخویف از امر حکومت وولایت صادر شده در اینجا می آوریم تا برای جاه طلبان نالایق که بدبختانه عددشان بسیار وبیشمار است موجب تنبه وعبرت باشد آنگاه ببیان آیات واخباری که دلالت برعلو مقام والیان عادل وپیشوایان دادگر دارد بپردازیم و بالله التوفیق و علیه التکلان و المستعان

در ذکر احادیثی که در شدت عذاب والیان ستمکار وارد شده

وعلت کراهت امیرالمومنین از تصدی امر خلافت بوده است

اینك اخبار واحادیثی که از ناحیهٔ رسول مختار صلی الله علیه وآله وائمه اطهار در مذمت وعذاب زمامداران جبار و والیان ستمکار وارد شده وعلت عمده کراهت امیرالمؤمنین از تصدی امر خلافت ترس در وقوع چنین مهالك بوده است اعاذنا الله من غضبه وسخطه

پروردگار متعال در سوره مبارکه القتال آیه ۲۲ و ۲۳ میفرماید:

«فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض وتقطعوا ارحامکم اولئك الذین

لعنهم الله فاصمهم واعمی ابصارهم» یعنی آیا انتظار میرود از شما که همینکه متولی امور

مردم شوید وحاکم وزمامدار ایشان گردید فساد وتباهی درزمین کنید وقطع رحم نمائید چنین کسانی را خداوند لعنت کرده است وایشانرا کر نموده ودیدگانشان را کور ساخته است

۱ - در جلد هشتم بحار الانوار ص ۳۸۹ ودر جلد اول شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ص ۳۰۹ چاپ مصر ازابومخنف واوازیدبن صوحان روایت کرده است که درذی قاردرحضور امیرالمؤمنین مشرف بودم در حالیکه آن جناب عمامهٔ سیاهی که بساج پیچیده شده بودسر برداشت وخطبه میخواندتا آنجاکه فرمود «وقد علم الله سبحانه انی کنت کارهاً للحکومة بین امة محمد صلی الله علیه وآله وقدسمعته صلی الله علیه وآله یقول مامن وال یلی شیئاً من امرامتی الااتی به یوم القیامة مغلولة یده الی عنقه علی رؤس الخلایق ثم ینشر کتابه فان کان عادلا نجی وان کان جائراً هوی

یعنی خدای سبحان میداند که من حکومت وفرمانروائی رادر بین امت محمد مکروه وناپسندمیدارم ومحققاً ازآنحضرت شنیدم که میفرمود : هیچ والی وزمامداری نیست که درامر امت من متصدی ولایت شود جز اینکه او رادرروز قیامت می آورنددر حالیکه دستش بگردنش بسته شده درحضور خلایق آنگاه نامه عملش رامیگشایندپس اگرعادل بود نجات می یابد واگر ستمکار بودهلاك میشود!!

۲ - درهمین کتاب مستطاب ص ۳۶۹ وهمچنین نقل ابی الحدید ازابوجعفر الاسکافی درخطبه ای ازآن حضرت است که میفرماید : «انماانا رجل منکم لی مالکم وعلی ماعلیکم تا آنجا که میفرماید : وان الله عالم من فوق سمائه وعرشه انی کنت کارهاً للولایة علی امة محمد حتی اجمع رأیکم علی ذلك لانی سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله یقول : ایماوال ولی الامر من بعدی اقیم علی الصراط حتی تتزایل مفاصله ثم یهوی الی النار فیکون اول ماینقیها منه انفه وخر وجهه » یعنی خداوند از بالای آسمان وعرش خود داناست که من ولایت برامت محمد صلی الله علیه وآله راناپسند داشته ومیدارم تااینکه رای شما براین امر (بر خلافت من) اجماع نمودیدزیرامن خودازپیغمبر خدا شنیدم که میفرمود هر زمامداری که بعد ازین امر ولایت را عهده دار شوددر صراط برپا داشته میشود تابندهای استخوانش ازهم پاشیده شود آنگاه بآتش افکنده میشود پس نخستین چیزیکه اوخود راباآن ازآتش جهنم نگهداری میکند بینی او ورخسارهٔ صورتش میباشد

ودر خطبه ۱۹۸ نهج البلاغه بطلحه وزبیر میفرماید: «والله ما کانت لی فی الخلافة رغبة ولا فی الولایة اربة» و آن چنان امر خلافت را ناچیز میشمرد که بنا بنقل طبری در تاریخ الامم والملوك مینویسد:

«وقد کان قال لهما قبل بیعتهما له: ان احببتما ان تبایعانی وان احببتما بایعتکما فقالا لا بل نبایعك» یعنی بطلحه وزبیر فرمود اگر دوست میدارید من با شما بیعت میکنم و اگر دوست میدارید شما با من بیعت کنید؟! طلحه وزبیر گفتند نه خیر ما با تو بیعت میکنیم.

۳ ـ در کتاب عظیم القدر وسائل الشیعه شیخ حر عاملی رحمة الله علیه ص ٤۳۵ « للحسن الکوفی عن جعفر علیه السلام من ابیه عن علی علیه السلام انه اشتکی عینه فعاد رسول الله صلی الله علیه و آله فاذاً علی یصیح فقال النبی صلی الله علیه و آله اجزعاً ام وجعاً یا علی قال یا رسول الله (ص) ما وجعت وجعاً قط اشد علی منه قال یا علی ان الملك الموت اذا نزل لیقبض روح الفاجر انزل معه سفوداً من نار فینزع روحه فیصیح جهنم فاستوی علی جالساً فقال یا رسول الله (ص) اعد علی حدیثك فقد انسانی وجعی ما قلت فهل یصیب احداً من امتك؟ قال نعم حاکم جائر وآکل مال الیتیم وشاهد الزور »

یعنی حضرت صادق از پدرش و آنجناب از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت میکند که جنابش را دردچشم گرفت ورسول خدا از وی عیادت کرد درحالیکه علی از شدت درد فریاد میزد، پیغمبر خدا فرمود: یاعلی آیا بیتابی میکنی یا شدت درد است؟ عرض کرد یا رسول الله من هرگز بدردی سخت تر از این مبتلا نشده ام رسول خدا فرمود: همینکه فرشته مرگ فرود آید که روح شخص فاجر را قبض نماید با خود سیخی از آتش می آورد پس روح شخص فاجر را نزع میکند بطوریکه جهنم فریاد میکشد! پس علی درست نشست عرض کرد یا رسول الله حدیث خودرا برمن اعاده فرمای که بحقیقت بدانچه فرمودی دردم را فراموش نمود! آیا کسی از امت ترا (از این عذاب) بهره ای هست؟ فرمود: آری! حاکم ستمکار و خورنده مال یتیم و گواه دروغ.

٤ـ درمنهاج البراعه شرح نهج البلاغه خوئی جلد ۱۳ ص ٦۹ چاپ اسلامیه تهران از کتاب بحار الانوار وامالی صدوق وامالی شیخ روایت کرده است که امیر المؤمنین

علیه السلام فرمود ! « اما بعد فانی قد کنت کارهاً لهذه الولایة یعلم الله، فی سماواته وفوق عرشه علی امة محمد (ص) حتی اجتمعتم علی ذلك فدخلت فیه وذلك انی سمعت رسول الله یقول ایما وال ولی امر امتی من بعدی اقیم یوم القیامة ونشرت الملائکة صحیفته فان نجی فبعدله و ان کان جائراً انتقض به الصراط انتقاضة تزل ما بین مفاصله حتی یکون بین کل عضو وعضو من اعضائه مسیرة مائة عام یحرق به الصراط فاول ما یلقی به النار انفه وحر وجهه »

یعنی خدا در آسمانهای خود و بالای عرش قدرتش این حقیقت رامیداند که من باینگونه ولایت بر امت محمد صلی الله علیه وآله کراهت داشتم تا اینکه شما بدان اجتماع نمودید پس من در آن داخل شدم و این کراهت من بسبب آنستکه من از رسول خدا شنیدم که میفرمود: هر زمامداری که والی امر امت من بعد از من شود در روز قیامت بپاداشته میشود و نامهٔ عملش را فرشتگان میگشایند پس اگر نجات یابد بواسطهٔ عدلش بوده و اگر ستم کرده است صراط او را میجنباند آنچنان جنبانیدنی که مفاصلش از یکدیگر گسیخته میشود تا آنکه فاصلهٔ هر عضوی از اعضای او از عضو دیگر مسافت صد ساله راه باشد بطوریکه صراط هم از شدت عذاب او بسوزد پس اول چیزی که از او بآتش افکنده میشود بینی اوست ورخسارهٔ قرص صورتش .

۵ . در ثواب الاعمال صدوق و جلد شانزدهم بحار الانوار ص ۲۱۱ . از ابن نباته از امیر المؤمنین صلوات الله علیه

قال ایما وال احتجب عن حوائج الناس احتجب الله یوم القیامة عن حوائجه

یعنی هر زمامداری که از نیازمندی وحوائج مردم رو بپوشاند و بقضای حوائج آنها نپردازد خدا نیز در روز قیامت از حوائج او روی میپوشاند: این حدیث از طریق عامه نیز چنین است « قال رسول الله صلی الله علیه وآله من ولاه شیئاً من امور المسلمین فاحتجب دون خلتهم وحاجتهم وفقرهم احتجب الله دون خلته وحاجته وفقره یوم القیامة .

٦ ـ ایضاً درهمین کتاب از عمر بن عمران از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام « قال من ولی شیئاً من امور المسلمین فضیعهم ضیعه الله عز وجل » یعنی هر که چیزی از امور مسلمین

راعهده‌دار و حاکم شود و آنها را ضایع گذارد خدای عزوجل نیز وی را ضایع گذارد .

۷ - درمجموعه ورام جلد اول (ص) ٥٦ «قال رسول الله ﷺ ان من اعظم الناس عذاباً یوم القیامة من اشرکه الله فی سلطانه فجار فی حکمه» یعنی پیغمبر خدا فرمود ازمردمان کسیکه عذابش در روز قیامت از همه بزرگتر است آن کسی است که خدا اورا درسلطنت خود شریك کرده باشد واودر حکومت خود جور کند .

۸ - درخطبهٔ ۱٦۳ نهج البلاغه بعثمان میفرماید ! «وانی سمعت رسول الله ﷺ یقول یؤتی یوم القیامة بالامام الجائر ولیس معه نصیر ولاعاذر فیلقی فی جهنم فیدور فیها کما تدور الرحی ثم یر تبط فی قعرها .

۹ - بسند صحیح ازفریقین وارداست که رسول خدا ﷺ فرمود **اقرب الناس الی الله تعالی الملك العادل وابعدهم عنه الملك الظالم** یعنی نزدیکترین مردم بخدای تعالی پادشاه عادل است ودورترین مردم ازخدا پادشاه ظالم است .

۱۰ - درخصال صدوق و کتاب (الامامة والتبصرة) علی بن بابویه وقرب الاسناد (ص ۳۱ ومجموعه ورام ص ۳۹ «قال رسول الله ﷺ رجلان لا تنالهما شفاعتی سلطان ـل ـخ امام عسوف غشوم وغال فی الدین ومارق منه» یعنی پیغمبر خدا فرمود دومردند که بشفاعت من نائل نمیشوند ۱ - سلطان ظالم ستمکار و ۲ - غلو کننده دردین و کسیکه چون تیر از کمان ازحدوددین خارج شود .

۱۱ - ایضاً درخصال صدوق از عجلان ازحضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که فرمود «ثلاثة یدخلهم الله الجنة بغیر حساب وثلاثة یدخلهم النار بغیر حساب فاما الذین یدخلهم الله الجنة بغیر حساب فامام عادل وتاجر صدوق وشیخ افنی عمره فی طاعة الله عزوجل واما الثلاثة الذین یدخلهم النار بغیر حساب فامام جائر و تاجر کذوب وشیخ زان» یعنی سه کسند که خدا آنهارا بیحساب داخل بهشت میکند وسه کسند که آنهارا بیحساب داخل آتش میکنند اما آن کسانیکه خدا آنهارا بیحساب داخل بهشت میکند عبارتند ازپیشوای عادل وتاجر راستگو و پیرمردی که عمر خودرا

درفرمانبرداری خدا تمام کرده باشد واما آن کسا نیکه خدا بدون حساب آنها را داخل آتش میکند عبارتنداز پیشوای ستمگر وتاجر دروغگو وپیرمرد زناکار .

۱۲ ـ همچنین در کتاب شریف خصال ازسکونی از حضرت صادق ازپدران بزرگوارش ازپیغمبر ﷺ روایت است که فرمود : « تکلّم النار یوم القیامة ثلاثة امیر أوقار یأوذاثروة من المال فنقول للامیر یامن وهب الله له سلطاناً فلم یعدل فتزدرده کما یزدرد الطیر حب السمسم . . .

یعنی روز قیامت آتش باسه طایفه سخن گوید باامیر وقاری قرآن وصاحب ثروت ومال، آتش باامیر میگوید ای کسیکه خدا باو سلطنت بخشید ووی عدالت نورزید آن گاه اورا بر میچیند چنانکه مرغ دانه کنجد را برمیچیند .

۱۳ ـ دراحتجاج طبرسی و تاریخ رجال ص۱٦ درنامه ایکه سلمان بعمر مینویسد یاد آور میشود: **واشهد انی سمعته (ص) یقول من ولی سبعة من المسلمین بعدی ثم لم یعدل بینهم لقی الله وهو علیه غضبان .**

در کتاب شریف من لا یحضره الفقیه ص ٥٧٦ ضمن وصایای رسول خدا ﷺ بامیر المؤمنین میفرماید .

« یاعلی اربعة من قواصم الظهر امام یعصی الله عز وجل ویطاع امره وزوجة یحفظها زوجها وهی تخونه وفقر لایجد صاحبه ملاویاً وجارسؤ فی دارمقام ومن تولی غیر موالیه فقد کفر بما انزل الله علی محمد .

یعنی چهار چیز است که کمر رامیشکند : پیشوائی که خدارا معصیت کند وحال اینکه امر او اطاعت میشود .

اینک برخی از احادیثی که ازطریق عامه دراین باب وارد شده .

۱ ـ در صحیح مسلم جلد اول ص ۸۸ وجلد ٦ ص ۹ «حدثنا شیبان بن فروخ حدثنا ابو الاشهب عن الحسن قال عاد عبیدالله بن زیاد معقل بن یسار فی مرضه الذی مات فیه قال معقل انی محدثك حدیثا سمعته من رسول الله ﷺ لو علمت ان لی حیاة ماحدثتك انی سمعت رسول الله ﷺ یقول مامن عبد یسترعیه الله رعیة یموت یوم یموت وهو غاش لرعیته الاحرم الله علیه الجنة » .

یعنی عبیداله بن زیاد لعنةالله علیه معقل بن یسار رادرمرض موت عیادت کرد معقل باو گفت که من تراحدیثی میگویم که خودم ازرسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم واگر میدانستم که بعدازاین زنده میمانم نمیگفتم !من ازپیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم که میفرمود! هیچ بنده‌ای نیست که خدا اورا بر رعیتی سرپرستی داده باشد که روزیکه میمیرد در حالیکه بر رعیت خودخیانت کرده است مگراینکه خدا بهشت را بر اوحرام کند) این حدیث بچندطریق ازمعقل روایت شده ودریکی ازآنها معقل میگوید :

۲ - «سمعت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله یقول مامن امیر یلی امر المسلمین ثم لایجهدلهم وینصح الالم یدخل معهم الجنة» یعنی ازرسول خداشنیدم که هیچ امیری نیست که متولی امیرمسلمین شود آنگاه درباره آنها جهدو کوشش وخیرخواهی نکند مگراینکه باایشان

کراهت امرخلافت درنزد ائمه معصومین تقریباً ازمسلمات تاریخ است چنانکه طبق نقل کتب معتبره پس ازشهادت سیدالشهداء وبعدازهلاکت یزیدمردم ازحضرت سیدالساجدین امام‌زین - العابدین علیه‌السلام تقاضای پذیرش خلافت نمودند وآنحضرت ازاین‌امر اعراض‌نمود .

ونیز ازطرف مردم‌خراسان وابومسلم خراسانی یا ابوسلمه بحضرت صادق پیشنهاد قبولی‌زعامت عامه و امامت امت‌شد وجنابش بتفصیلی‌که درکتب تواریخ وحدیث است ازآن اظهارکراهت کرده نپذیرفت .

وبنابر نقل کتب معتبره حضرت‌رضا علیه السلام نیزازقبول خلافت وولایت عهدمأمون کراهت داشت پس ازآنکه‌مأمون بجنابش‌اظهار نمود که **انی قدرأیت ان اقلدك امرالمسلمین وافسخ مافی رقبتی واضعه‌فی رقبتك** یعنی من‌چنین‌می‌بینم که‌قلاده امرمسلمین را ر- گردن توافکنم وآنچه درگردن من‌است‌بازکرده درگردن توگذارم حضرت باو فرمود : **اللهالله یا امیرالمؤمنین انه لاطاقه لی‌بذلك ولاقوة لی‌علیه** یعنی ترابخدا ترا بخدا ای امیرالمؤمنین من طاقت اینکار و توانائی بر امرخلافت ندارم امأمون گفت پس ولایت‌عهد رابتو وامیگذارم‌حضرت‌فرمود : **اعفنی یا امیرالمؤمنین من ذلك** یاامیر- المؤمنین مرااز اینکار معاف‌دار .

معلوم است که اینگفتار ازآن بزرگواران بطریق مجامله وتعارف‌معموله نبودوحقیقتاً از اینامرکراهت داشته‌اند .

داخل بهشت نمیشود صحیح مسلم جلد٦ ص٦ «عن ابی ذر قال قلت یارسول الله الا تستعملنی قال فضرب بیده علی منکبی ثم قال یا اباذر انك ضعیف وانها امانة وانها یوم القیامة خزی و ندامة الامن اخذها بحقها وادی الذی علیه فیها .

۳ ـ وروی سعد بن معاذ هذا المعنی عن رسول الله صلی الله علیه و آله «من ولی من امر الناس شیئاً فاحتجب عن اولی الضعف والحاجة احتجب الله عنه یوم القیامة » رسول خدا فرمود کسیکه والی شود از امر مردم چیزی را و ازخداوندان ضعف و حاجت رو بپوشاند، خدا نیز درروز قیامت ازاوروی بپوشاند .

٤ ـ ایضاً ازطریق عامه غزالی مصری درالاسلام المفتری علیه ص١٤١ « مامن امام یغلق بابه دون ذوی الحاجة والخلة والمسکنة الا اغلق الله ابواب السماء دون حاجته وخلته ومسکنته» یعنی هیچ پیشوا وزمامداری نیست که درب خودراروی حاجتمندان ومحتاجان ودرویشان ببندد مگر اینکه خدا نیز درهای آسمان را درمقابل حاجت و نیازمندی ودرویشی او ببندد .

۵ ـ در حاشیه سنن ترمذی ص ۳۸۷ جلد اول چاپ سال ۱۳۵٦ مصر از زیاد بن الحرث الصدائی از رسول خدا صلی الله علیه و آله **لاخیر فی الامارة لرجل مؤمن** یعنی درامارت برای مردمؤمن چیزی نیست

احادیثی که درمذمت ریاست طلبی وارد شده

احادیث ذیل نیز درمذمت کسانیست که ریاست طلبی کرده یامفتخوری می کنند

۱ ـ در کتاب شریف کافی وجلد پانزدهم بحارالانوار ص۱۰٤ وجلددوم وسائل الشیعه ص ٤٦٨ چاپ امیر بهادر **عن ابیعبدالله علیه السلام من طلب الریاسة هلك** یعنی کسیکه ریاست طلب کرد هلاك شد :

۲ ـ در همین کتاب **:عن عبدالله بن مسکان قال سمعت اباعبدالله یقول ایاکم وهولاء الرؤساء الذین یترأسون فوالله ماخفقت النعال خلف رجل الاهلك**

ازعبدالله بن مسکان روایت است که شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که میفرماید

برحذر باشید ازاین رؤسائی که ریاست طلبی میکنند بخداسوگند که پشت سر هیچ مردی نعلینها صدا نکنند مگر اینکه هلاك شود

۳ ـ همچنین در کتاب شریف کافی ووسائل الشیعه از اسمعیل بن بزیع وغیر اوروایت است که حضرت صادق عليه السلام فرمود : «ملعون من ترأس ملعون من هم بها ملعون کل من حدث بها نفسه

یعنی ملعون است کسیکه ریاست پذیرد، ملعون است کسیکه همت بدان گمارد ملعون است کسیکه دردل خود بدان مشغول شده بخودوعده دهد!

٤ـ ایضاً در کافی ووسائل ازعلی بن ابراهیم ازحضرت امام محمد باقر عليه السلام روایت است که بابی الربیع میفرماید . «یا اباالربیع لاتطلبن الریاسة ولاتکن ذنبا ولا تأکل الناس بنافیفقرك الله» الحدیث میفرماید ای ابوالربیع البته طلب ریاست مکن ودنباله رومباش وبوسیلهٔ ما نان مردم رامخور که خداترا فقیر میکند

۵ در همین کتاب ازقاسم بن عون از حضرت امام زین العابدین عليه السلام که میفرماید «ایاك ان تترأس فیضعك الله وایاك ان تستأکل بنا فیزیدك الله فقرا واعلم انك ان تکن ذنبا فی الخیر خیر لك من ان تکون رأساً فی الشر» یعنی برحذر باش از اینکه ریاست طلبی که خداترا خوردمیکند وبرحذر باش که بوسیلهٔ ما ازمردم نان بخوری وبدانکه اگر تودنبال باشی درخیر بهتر ازاین است که سرور باشی درشر : ونیز حضرت صادق میفرماید : «مالکم وللریاسات انما المسلمون رأس واحد وایاکم والرجال فان الرجال للرجال مهلکة» یعنی شما راچه بریاست ها؟! درحقیقت مسلمانها یکرأس واحدند بر حذر باشید ازرجال بجهت اینکه رجال برای رجال هلاکت آورند

چنانکه قبلا گفته شد هیچ شخص عاقلی باختیار خود مسئولیت بزرك وسنگین امر زمامداری را نمی پذیرد وخودرادرمخاطرهٔ عظیم رعایت رعیت نمی اندازد.

این عمل نه تنها مورد رغبت وعلاقهٔ امیرالمؤمنین علی عليه السلام که بتصدیق تمام دانشمندان جهان اعقل عقلای بنی آدم بوده نبود، بلکه اشخاص زیرك وفطنی چون عمر بن عبدالعزیز که از خاندان اموی ولی ازبزرگان جهان اسلام است نیز ازآن

متنفر و بیزار بود :

رجاء بن حیوة که بتصویب وتلقین وی سلیمان بن عبدالملك عمر بن عبدالعزیز را بعدازخود بخلافت منصوب داشت .

طبق نقل تاریخ الخلفاء سیوطی ص۲۲۷ میگوید : هنگامیکه پاکت سر بمهری راکه درآن نام خلیفه بعداز سلیمان را نوشته بودم واز طرف سلیمان مأمور بودم که آن را برمردم عرضه کرده وبنام مجهول مختوم بیعت بگیرم ! واگر مردم ازقبول آن مجهول سرباز زدند گردن آنها را با شمشیر بزنم ، همینکه بهشام بن عبدالملك که درآرزوی خلافت بودرسیدم ، گفت ای رجاء ! میدانی که موقعیت تو درنزد ما چیست ؟ وامیرالمؤمنین (سلیمان) کاری کرده است که من نمیدانم چیست ومن میترسم که از من عدول کرده باشد (مرا بعدازخود خلیفه نکرده باشد) تاوقت باقی است مرا خبر کن تادرامرخود نظر نمایم . گفتم سبحان‌الله امیرالمؤمنین مرا امر بکتمان کرده آیا ترا بر آن امر مطلع گردانم !؟ چنین چیزی هرگز نخواهد شد ! آنگاه عمربن عبدالعزیز را ملاقات کردم اوبمن گفت : ای رجاء دردل من امری بزرك ، ازاین مرد (سلیمان) افتاده است ومیترسم که خلافت رابمن واگذاشته باشد ومن نمیتوانم بآن کار بپردازم ، مرا آگاه کن تاوقت ازدست نرفته وتامادامی که زنده است خودرا خلاص کنم! .

گفتم سبحان‌الله امیرالمؤمنین مراامر بکتمان فرموده است آیا ترا بر آن مطلع گردانم ؟!

باز در همین کتاب ص ۲۳۱ ازعمربن ذر روایت میکند که همینکه عمر از تشییع جنازهٔ سلیمان برگشت غلام اوبوی گفت : چرا غمگینت می‌بینم؟ عمربن عبدالعزیز گفت بماندآنچه من هستم باید غمگین بود ، زیرا احدی ازاین امت نیست مگر اینکه من میخواهم که حق اورا بدون اینکه بمن بنویسد یامطالبه کند باو برسانم ! والبته چنین چیزی اگرمحال نباشد لااقل مشکل است !

پس عقلاء دنیا وخردمندان اینعاریت سرا همواره از قبول چنین مسئولیتی

در وحشت و بیم بودند وازهمین نظرهم باشد جا داشت که سرور پرهیزکاران جهان و مولای متقیان از آن کراهت ونفرت داشته باشد . اینك بقیهٔ این قصه :

امیرالمؤمنین(ع)قولا وفعلا از خلافت کراهت داشت

دراوراق گذشته از فرمایشات خود آنحضرت ثابت نمودیم که جنابش از پذیرفتن خلافت بجهت ترس ووحشت از مسئولیت اخروی آن کراهت داشت اینك برای اثبات آن شواهد ذیل نیز از کتب معتبره وتواریخ مشهور نقل میشود که درمورد عمل نیز چنین بود و بیعتی که از طرف مردم بخلافت آن جناب صورت گرفت ازطرف آنحضرت در نهایت کراهت بود !

۱ ـ درارشاد مفید ص۱۲۳ ودرنهج البلاغه خطبه ۵٤ودرمستدرك نهج البلاغه ص ۸۸ خودآن بزرگوارمیفرماید : «اتیتمونی فقلتم بایعنافقبضت یدی فبسطتموها ونازعتکم فجذبتموها وتداککتم علی تداك الابل الهیم علی حیاضها یوم الورود حتی ظننت انکم قاتلی وان بعضکم قاتل بعض فبسطت یدی فبایعتمونی مختارین .

یعنی شما بجانب من آمده و گفتید باما بیعت کن من دست خودرا بستم (عقب کشیدم) شما آن را گشودید! من بکشمکش باشما پرداختم، وشمادست مرا بطرف خود کشیدید و برسرمن فروریختید همچون فروریختن شتران تشنهٔ بیابان بر آبگاههای خوددر روزورود، تاجائیکه گمان کردم شما کشندهٔ منید وخود هاتان یکدیگررا میکشید ! لذادست خودرا گشودم آنگاه درحال اختیارخودتان بامن بیعت کردید.

۲ ـ درکتاب (احادیث ام المؤمنین عایشه ص ۱۱٦ ودرکتاب تاریخ طبری جلدپنجم ص۱۵۲ ودرتاریخ اعثم کوفی ص۱٦۰ «فأتاه اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله فقالوا ان هذالرجل قدقتل ولابد للناس من امام ولا نجدالیوم احق بهذالامر منك لااقدم سابقة ولااقرب من رسول الله صلی الله علیه وآله فقال لاتفعلوا فانی اکون وزیرا خیر من ان اکون امیراً فقالوا لا والله ما نحن بفاعلین حتی نبایعك قال ففی المسجدفان بیعتی لاتکون الاعن رضی المسلمین .

یعنی اصحاب رسول خدا ﷺ نزد آنجناب آمدند و عرضکردند این مرد «عثمان» کشته شد و ناچار است که مردم را امامی باشد، و ما امروز کسی را سزاوارتر باین مقام از تو نمی بینیم نه از حیث قدمت سابقه و نه از حیث قرابت برسول خدا ﷺ حضرت فرمود چنین مکنید برای اینکه اگر من وزیر باشم بهتر است از اینکه امیر باشم! گفتند نه بخدا سوگند ما این کار را نمی کنیم تا با تو بیعت کنیم! فرمود پس در مسجد، برای آنکه بیعت من (درپنهانی انجام نمیشود) وجز بارضایت عموم مسلمین صورت نمیگیرد.

۳ ـ درروایت دیگر از همین کتب معتبره «فقالوا یا اباالحسن نبایعك فقال لا حاجة لی فی امرکم انا معکم فمن اخترتم فقدرضیت به فاختاروا. .. فجاء فصعد المنبر فاجتمع الیه الناس فقال انی قدکنت کارها لامرکم فابیتم الا ان اکون علیکم وانه لیس لی امردونکم». یعنی مردم گفتند ای ابوالحسن ما باتو بیعت میکنیم حضرت فرمود: من بامارت شما حاجتی ندارم من خودم باشماهستم هر کسی را میخواهید اختیار کنید من هم بدان راضیم. تا آنجا که ببالای منبر برآمد و مردم بحضرتش اجتماع نمودند پس فرمود: من زمامداری شمارا کراهت داشتم و شما ابا کردید و قبول ندارید جز اینکه من امیر شما باشم و دراینصورت مرا هم درمقابل شما نظر وامری نیست!

آنچه امیر المؤمنین را بقبول خلافت واداشت

اینك باید دید با آن همه کراهت شدیده که آن بزرگوار از احراز مقام خلافت داشت پس چه چیز جنابش را وادار بقبول این مقام نمود؟

بایددانست که درشرع شریف اسلامی اقامهٔ هر معروفی که نتیجه اش صلاح و اصلاح جامعه باشد و اماتهٔ هر منکری که وجود آن منجر بضرر مردم شود بر هر فردی که بدین منظور تمکن و توفیق یابد واجب است، وچون اکثر این امور بمعاونت افراد وهمکاری اشخاص صورت میگیرد لذا دعوت از دیگران وجلب افراد باایمان برای پیشرفت این منظور لازم و گاهی واجب میشود، حال اگر شخص لایقی یافت شد که مورد

توجه واطمینان مسلمانان بودومردم برای اقامهٔ سنت واماتهٔ بدعت بدوروی آوردند واورامقتدای خود خواستند ووسیلهٔ ریاست واسباب سلطنت برای اجرای احکام شریعت،برای اوفراهم‌شد بر آن شخص لایق،واجب میشود که بدان ریاست وسلطنت روی آورده و بامر حکومت وخلافت قیام نماید.

وچون برای اولین شخص عالم اسلام ونفس مقدس حضرت خیر الانام بعداز کشته شدن عثمان با آن کیفیت که در تاریخ مضبوط است چنین زمینه‌ای فراهم شد ومردم بدانصورت بدانحضرت توجه‌واقبال نمودندلذا ناچارشد که برحسب وظیفهٔ شرعی بامر خلافت قیام کند: وگرنه خود آن جناب چنانکه درخاتمه خطبهٔ شقشقیه میفرمایدهمواره ازآن امر کراهت داشت «لولاحضورالحاضر وقیام الحجة بوجود الناصر وما اخذالله علی العلماء ان لایقاروا علی کظة ظالم ولاسغب مظلوم لالقیت حبلها علی غاربها ولسقیت آخرها بکأس اولها ولالفیتم دنیاکم هذه ازهد عندی من عفطة عنز» حاصل ومضمون فقرات مبارکه ازخطبه شقشقیه در نهج البلاغه :

یعنی اگر نبود حضوراین اشخاصی که‌برای نصرت‌حق حاضرند واینکه‌حجت حق باوجود یاری کنندگان آن قائم‌وتمام‌است،یعنی اکنون من‌در پیشگاه‌پروردگار ووجدان عذری ندارم که قبول خلافت ننمایم زیرا برای اقامهٔ حق‌افراد من به الکفایه‌حاضرند وحجت‌خدا برمن‌تمام استوخداوندنیز ازدانشمندان پیمان گرفته است که بر تخمه‌شدن ظالمان وترکیدن آنان ازخوردن‌مال بینوایان‌وبر گرسنگی مظلومان‌صبر نکنند‌هر آینه ریسمان خلافت را بر گردنش می‌افکندم یعنی آن‌را رها میکردم وآخر آنرا بجام اولش مینوشانیدم،یعنی بهمانسان که‌ازروز اول‌از خلافت چشم‌پوشیدم دراین روزها نیز همان میکردم ،آنوقت‌می‌یافتید ومیدانستید که‌این دنیای‌شما یعنی‌این خلافت وسلطنت درنزدمن ناچیزترا از آب بینی بزاست.

وهمچنین‌قیام‌بزرگان دین‌مخصوصاً نهضت وقیام‌سرور آزادگان‌عالم‌حسین بن علی علیه السلام نیز روی‌این‌فریضهٔ شرعی ووظیفهٔ‌دینی بود که‌پس ازآنکه دریافت که عدهٔ

هواداران حق ووعده دهندگان نصرت در بصره و کوفه بحدی است که میتوان با آن برغاصبین مقام خلافت ومتجاوزین حقوق ملت چیره شد لذا بدان رستاخیز محیّر العقول قیام نمود هرچند چنانکه تصور میرفت صورت نگرفت وبیوفائی کوفیان انجام کار را بصورت ننگترین فجایع تاریخ در آورد! اما نفس مقدس حسینی وظیفهٔ شرعیش جز آن نبود که بدان نهضت قیام کند تاشاید باقامهٔ حق پیروز شود همچنین قبول ولایت عهد مأمون از طرف حضرت رضا عليه السلام علتی جز این نداشت پس وقتی که کهوسیله واسباب غلبهٔ حق بر باطل برای مردان خدا فراهم شد چاره‌ای جز قبول آن ندارند(۱).

بعلاوه عشق فطری و علاقهٔ طبیعی که نفوس زکیه وارواح مقدسه برای اعلاء کلمهٔ حق دارند، پس با این کیفیت باید گفت چند چیز محرّك آنحضرت برای احراز مقام خلافت بود.

اولین محرك آنحضرت برای احراز مقام خلافت وولایت چنانکه گفته شد همان عشق وعلاقه شدید آن بزرگوار باجرای احکام پروردگار وتعلیم معالم عالیه اسلام بود که بدون احراز این مقام، اجرا وامضای آن احکام کما ینبغی ممکن نبود چنانکه خود آن جناب درضمن خطب و کلمات مبارکهٔ خود بدان تصریح میفرمود، از آن جمله:

(۱) یکی ازعلل قبول خلافت ازطرف امیرالمؤمنین باکمال کراهتی که ازآن داشت این بود که میدید کسی جزحضرتش نیست که بتواند جانشین وی شود وعدالت را اجرا کند چنانکه درارشاد مفید ص۱۳۳ درضمن فرمایش خود هنگام حرکت بشام برامرقتال بامعاویه میفرماید **فلمارأیت ذلك منكم رويت في امري وقلت ان انالم اجبهم الى القيام بامرهم لم يصيبوا احداً منهم يقوم فيهم مقامي ويعدل فيهم عدلي** یعنی همینکه اجتماع و حرص بی سابقه شمارا دیدم ودرامرخود اندیشیدم بخود گفتم که اگرمن درقیام بامر حکومت این مردم رااجابت نکنم بکس دیگری دسترسی ندارند که بجای من قیام کند وعدل مرادرمیان ایشان برپای دارد.

۱ - در جلد هشتم بحارالانوار ص ۲۹ چاپ تبریز مینویسد که شعبی در کتاب (الشوری) ازجوهری در کتاب (السقیفه) از سهل بن سعد انصاری روایت میکند : هنگامیکه شامگاهان علی از نزد عمر باعباس بن عبدالمطلب مراجعت میفرمود شنیدم که بعباس میگفت : کار از دست ما بیرون رفت .. تا آنجا که فرمود :

ما بی رغبة فی السلطان ولا حب الدنیا ولکن لاظهار العدل والقیام بالکتاب و السنة یعنی مرا در سلطنت رغبتی نیست و دنیارا دوست ندارم ولکن (حکومت دنیارا خواهانم) برای اظهار عدالت وقیام نمودن باجرای کتاب وسنت .

۲ - در نهج البلاغه (خطبه ۳۳) وجلد هشتم بحار الانوار ص ۳۸٦ ازجمله خطبه‌های آنحضرت درموقع خروج آن جناب برای قتال بااهل بصره : عبدالله بن عباس میگوید : درذیقار بر امیر المؤمنین واردشدم درحالیکه نعلین خودرا بدست مبارك پینه میزد بمن فرمود: قیمت این نعلین چنداست ؟! عرضکردم قیمت وارزشی ندارد **قال هی والله لهی احب الی من امرتکم الا ان اقیم حقا اوادفع باطلا یعنی فرمود:** آری بخدا چنین است ومعهذا همین کفش بی‌ارزش ، در نزدمن ازاین حکومت شما محبوب تراست مگر اینکه حقی را برپادارم یا باطلی رادفع کنم !

۳ - ایضاً در نهج البلاغه کلام ۱۳۱ آنحضرت « اللهم انك تعلم انه لم یکن الذی کان منا منافسة فی سلطان ولا التماس شیء من فضول الحطام ولکن لنرد المعالم من دینك و نظهر الاصلاح فی بلادك فیأمن المظلومون من عبادك وتقام المعطلة من حدودك » .

یعنی خداوندا تو میدانی که این تلاش ما درباره حکومت ازروی علاقمندی ما بسلطنت نبود ونه ازروی خواهش فضول حطام دنیا بود بلکه برای آنست که معالم دین ترا افزون کرده وصلح واصلاح را در بلاد تو ظاهر سازیم تامظلومان از بندگان تو امنیت یافته وحدود تعطیل شده ازاحکام تو برپاداشته شود .

بااین بیان بر مطالعه کنندگان این کتاب مبارك روشن شد که حرص وعلاقهٔ بندگان صالح خداواولیای الهی برای احراز قدرت ومقام، علتش همان عشق سوزان و عطش بی پایان آنان برای اعلاء کلمه حق واعتلای لوای اسلام بود . وگرنه قدرت و

سلطنت ومقام خلافت همانطور که مولای متقیان علیه السلام وصف میفرمود در نظر آن بزرگواران بی ارزش‌تر از نعلین کهنه وصله‌دار، ومکروه‌تر از آب بینی بز که در وقت عطسه کردن از او پراکنده میشود، ومنفورتر از گوشت گندیده خوك در دست جذامی بود!
پس معصومین یا غیر معصومین از فرزندان امیر المؤمنین چنانکه در تواریخ و احادیث دیده میشود هرگاه علاقه‌ای بحکومت وسلطنت داشتند بهمان منظور اجرای احکام اسلامی کما انزل الله ویا دادخواهی مظلوم وجلوگیری از ظالم بود.

موضوع جریان احکام اسلام چنانکه خدا نازل فرموده بقدری مهم ودقیق است که اگر مختصر غفلتی شود وامر حکومت در دست اهلش نباشد بزودی آن احکام ضایع وتحریف و تغییر داده میشود.

چنانکه در کتاب شریف مستدرك الوسائل مرحوم حاج نوری جلد سوم ص ۳ از دعائم الاسلام قاضی نعمان بن محمد بن المنصوری مصری از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت میکند که میفرمود! **لایصلح الناس علی الطلاق الا السیف ولو ولیتهم لرددتهم الی کتاب الله** یعنی مردم را در موضوع طلاق جز شمشیر اصلاح نمیکند و اگر من زمامدار ایشان شوم آنها را بکتاب خدا برمیگردانم.

وهمچنین در آن کتاب از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که میفرمود «لو ولیت امر الناس لعلمتهم الطلاق ثم لا اوتی باحد خالفه الا اوجعته ضرباً» یعنی اگر من زمامدار امر حکومت مردم میشدم آنوقت طلاق را یادشان میدادم آنگاه هیچ کسی را که مخالفت آن کند نزد من نمی‌آوردند مگر اینکه اورا بازدن دردناك مینمودم!
می‌بینید که آن بزرگواران حتی برای مسئله طلاق احراز حکومت را آرزو مینمودند زیرا در آن زمان انقدر بدعتها حتی در این یك مسئله احداث شده بود که جا داشت اولیای خدا حکومت وسلطنت را برای جریان صحیح آن آرزو نمایند.

چنانکه درهمان کتاب مستدرك الوسائل در نامه‌ای که امیر المؤمنین علیه السلام برفاعة بن شداد والی خود نوشته است میفرماید، **فقد اندرست طرق المناکح وغیرها المبتدعون.**

یعنی طرق وراههای زناشوئی هامندرس واز بین رفته است و بدعت گذاران آنهارا تغییر داده اند !

وشما هر گاه تحقیق نموده واز تاریخ اطلاع کافی داشته باشید میدانید که درزمان عمر ابن الخطاب امر طلاق بخصوص حکم سه طلاق تغییر داده شد، یعنی با اینکه طبق آیه شریفه ۲۲۹ ازسوره بقره **الطلاق مرتان فامساك بمعروف اوتسریح باحسان** که مفهوم بلکه منطوق آن اینست که بعداز طلاق دوم هم مرد میتواند بزن خود رجوع نموده واورا نگاهدارد ولی چنانکه فخر رازی وصاحب تفسیر المنار آورده انداز ابتدای اسلام تاسه سال بعداز خلافت عمر وضع طلاق بر طبق آیهٔ شریفه بود و واقع شدن سه طلاق را بیك طلاق (یعنی دریك مجلس) عمر درسال دوم یاسوم خلافت خود امضاء واجرا نمود! صاحب الدرالمنثور جلال الدین سیوطی نیز گوید: عبدالرزاق ومسلم وابوداود ونسائی وحاکم وبیهقی از ابن عباس روایت کرده اند که گوید درزمان خلافت ابوبکر ونیز دوسال بعداز خلافت عمر نیز چنین بوده که سه طلاق را دریك طلاق ویك مجلس در حکم یك طلاق حساب میکردند ولی عمر بن الخطاب گفته است که مردم در کاریکه نباید عجله نمایند بلکه بآنها مهلت هم داده شده است عجله نمودند! پس چه خوب است که ماهم آنرا امضاء نمائیم! وآن را امضاء کرد!! پس هر گاه حکم طلاق بااین کیفیت که مکروه اکثر طباع سلیمه است این گونه باهوسبازی ومتابعت ازعوام تغییر داده شود ! وای بحال اکثر احکامیکه باطباع و طمع ارباب نفوذ ومتجاوزین ساز گار نباشد . بهمین نظر است که دردین اسلام وجود حاکم ووالی که حافظ ومجری احکام الهی باشد از هر امری مهمتر وواجب تر است وروی همین نظر است که داشتن قدرت وسلطنت وحکومت محبوب بندگان صالح خداست

امامحرك دیگر امیرالمؤمنین درقبول خلافت :

فضیلت مقام حکومت وولایت درنظر اسلام

دوم محرك آن جناب ، درقبول بیعت واحراز خلافت همان درك ثواب مقام امامت است که همچنانکه در احادیث گذشته مذمت وذکر عذاب والیان ستمکار

گذشت همچنین در مقابل آن، امام عادل بهترین بندگان خداست چنانکه در کتب معتبره احادیث و در خطبه ۱۶۳ نهج البلاغه خود آنحضرت در هنگام محاصرهٔ عثمان از طرف مسلمین فرمود :

۱ ـ « فاعلم ان افضل عباد الله عند الله امام عادل هدی وهدی فاقام سنة معلومة و امات بدعة مجهولة وان السنن لنيرة لها اعلام وان البدع لظاهرة لها اعلام» یعنی ای عثمان بدان که فاضلترین بندگان خدا در نزد خدا پیشوای عادلی است که اول خود هدایت یافته باشد و آنگاه راهنمائی کند پس ، سنت معلومه را بر پا داشته و بدعت مجهوله را بمیراند و بدرستیکه سنتهای شریعت خود روشن و آشکار او برای آنها نشانه‌هاست و بدعتها نیز ظاهر وهویدا و برای آن علامتها است .

۲ ـ در کتاب شریف فروع کافی جلد دوم کتاب الحدود حدیث هشتم و در کتاب مرآة العقول جلد چهارم ص ۱٦٤ «قال رسول الله صلی الله علیه و آله ساعة امام عدل افضل من عبادته سبعين سنة وحد يقام لله فی الارض افضل من مطر اربعين صباحا» یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود یکساعت دادگری امام عادل بهتر از هفتاد سال عبادت اوست و حدی که برای خدا در روی زمین بر پا داشته شود بهتر از باران چهل بامدادان است : و بدیهی است که اجرای حد نیز توسط پیشوای عادل صورت میگیرد پس ثواب آن نیز مال امام است !

۳ ـ در کتاب جامع السعادات مرحوم حاج میرزا مهدی نراقی رحمة الله علیه جلد اول ص ۸۹ چاپ نجف . فی الاثار

ان السلطان اذا كان عادلا كان شريكا فی ثواب كل طاعة تصدر عن كل رعية وان كان جائراً كان سهيماً فی معاصيهم یعنی سلطان هر گاه عادل بوده باشد در ثواب هر گونه طاعت و عبادتی که از هر رعیتی صادر شود شریك است و اگر ستمکار باشد در معصیت تمام رعیت سهیم است

٤ ـ در کتب فریقین از حضرت رسول الثقلین صلی الله علیه و آله روایت شده که آن حضرت فرمود :

سبعة یظلهم الله فی ظله یوم لاظل الاظله امام عادل و...: یعنی هفت نفرند که خداوند درسایهٔ رحمت خود بر ایشان سایه می‌افکند در روزی که سایه‌ای جز سایهٔ او نباشد، اول از آن هفت نفر: پیشوای دادگر است:

۵ - در کتاب شریف **محجة البیضاء** مرحوم ملا محسن فیض «قال رسول الله صلی الله علیه وآله «یوم من وال عادل افضل من عبادة سبعین سنة» یعنی یک روز از حکومت زمامدار عادل بهتر از عبادت هفتاد سال است

۶ - در کتاب جامع الاخبار ص ۱۱۱ وجلد شانزدهم بحار الانوار ص ۱۳۰

قال رسول الله (ص) عدل ساعة خیر من عبادة سبعین سنة قیام لیلها وصیام نهارها

یعنی رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: عدل یکساعت (زمامدار) بهتر از عبادت هفتاد سال است که شبهای آن بقیام بعبادت وروزهای آن بروزه بگذرد.

۷- در کتاب غوالی اللئالی ابن ابی جمهور احسائی وجلد شانزدهم بحار الانوار

قال رسول الله (ص) الرفق رأس الحکمة اللهم من ولی شیئاً من امور امتی فرفق بهم فارفق به ومن شق علیهم فاشقق علیه.

یعنی رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: ملایمت ومدارا کردن سر حکمت است خداوندا هر که کاری از امور امت مرا زمامدار شود پس با ایشان مدارا کند، با او مدارا کن وهر که بر ایشان سخت گیرد، بر او سخت گیر.

۸ - درمستدرک نهج البلاغه امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید. **یدالله فوق رأس الحاکم ترفرف بالرحمة فاذا جاف وکله الله الی نفسه**

یعنی دست خدا بالای سر حاکم برحمت کشیده میشود اماهمینکه ستم و تجاوز کرد خدا اورا بخود وامیگذارد.

۹ - در کنز الفواید کراجکی و جلد شانزدهم بحار الانوار ص۲۱۵ (روی عن رسول الله صلی الله علیه وآله انه قال: من ولی شیئاً من امور امتی فحسنت سریرته لهم رزقه الله

تعالی الهیبة فی قلوبهم ومن بسط کفه لهم بالمعروف رزق المحبة منهم و من کف عن

اموالهم وفر الله عزوجل ماله ومن اخذ للمظلوم من الظالم کان معی فی الجنة مصاحباً

یعنی هر که از امور امت من چیزی را متولی وعهده‌دار شود پس باطن خود را با آنها خوب کند، خدا هیبت اورا در دلهای ایشان روزی وی کند و کسیکه دست خود را بکارهای معروف وشایسته برای ایشان بگشاید، خدا محبت او را در دلهای ایشان روزی وی نماید، و کسیکه از اموال ایشان دست خود را بازدارد ومحافظت کند خدای عزوجل مال او را فراوان گرداند، و کسیکه داد مظلوم را از ظالم بستاند بامن در بهشت همنشین باشد ودر کتاب اعلام الدین در صفات و الیان نیز از رسول خدا روایت میکند که فرمود **ومن اخذ للمظلوم من الظالم کان معی فی الجنة مصاحبا.**

۱۰ - درخصال صدوق رحمة الله علیه از حضرت ابی الحسن عليه السلام «قال رسول الله صلى الله عليه وآله في الجنة درجة لاینالها الا امام عادل اوذورحم وصول اوذوعیال صبور» یعنی رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود در بهشت درجه ایست که بآن نائل نمیشود مگر پیشوای دادگر، یا دارای خویشاوندی که صله رحم کند یاعیالمند بردبار وشکیبا.

۱۱ .. درجلد هفدهم بحارالانوار چاپ تبریز ص ۱۳۶ ودر مکارم الاخلاق طبرسی ص ۵۵۰ ودر مجموعه ورام جلد دوم ص ۶۱ ودر عین الحیوة مجلسی ضمن وصیت رسول خدا صلى الله عليه وآله با بوذر غفاری رضوان الله علیه اینفقرات مبارکه است.

«یا اباذران من اجلال الله اکرام ذی الشیبة المسلم واکرام حملة القران واکرام السلطان المقسط.

یعنی ای ابوذر از جمله بزرگداشت خدا احترام نمودن از پیرمرد مسلمان واحترام گذاشتن بحاملان قرآن واحترام کردن بسلطان دادگر است. این حدیث ازطریق عامه بروایت ابوموسی اشعری درسنن ابی داود جلد دوم ص ۵۶۱ بدین عبارتست «قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من اجلال الله اکرام ذی الشیبة المسلم وحامل القرآن غیر الغالی فیه والجافی عنه واکرام ذی السلطان.

۱۲ - درمجموعهٔ ورام جلد دوم ص ۲۱۳ :قال صلى الله عليه وآله ثلاثه لایستخف بحقهم الا منافق: ذوشیبة فی الاسلام وامام مقسط ومعلم الخیر.

یعنی رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: سه کسند که حق آنهارا سبك نمیشمارد مگر

منافق: ۱- پیر مردی که در اسلام ریش خود راسفید کرده باشد ۲ پیشوای دادگر ۳ آموزگار خیر .

۱۳ - درص ۱۷۵ همین کتاب «وعنه عليه السلام النظر الى العالم عبادة والنظر الى الامام المقسط عبادة والنظر الى الوالدين برأفة ورحمة عبادة والنظر الى الاخ يوده في الله عزوجل عبادة» .

یعنی معصوم عليه السلام فرمود: نظر کردن بشخص دانشمند عبادت است، و نظر کردن به پیشوای دادگر عبادت است و نظر کردن بپدر ومادر از روی محبت ومهربانی عبادت است و نظر کردن ببرادر مؤمن که اورادر راه خدا دوست میدارد عبادت است .

۱۴ - در کتاب عظیم القدر من لایحضره الفقیه صدوق علیه الرحمه از وصایای رسول خدا صلى الله عليه وآله بامیرالمؤمنین عليه السلام از جمله معاصی استخفاف بسلطان را شمرده است ودرضمن همین وصایا میفرماید « یاعلی اربعة لایردلهم دعوة : امام عادل ووالد لولده والرجل یدعو لاخیه المؤمن بظهر الغیب والمظلوم .

یعنی از جمله چهار نفری که دعایشان رد نمیشود پیشوای عادل است و ....

۱۵ - دراحادیث مذمت از والیان ستمکار گذشت که سه طایفه اند که خدا آنها را بدون حساب ببهشت میبرد یکی از آنها امام عادل است .

۱۶ - دراختصاص شیخ مفید وجلد ۱۶ بحارالانوار ص ۸۸ ازجمله فرمایش حضرت امام موسی کاظم بعلی بن یقطین است که میفرماید :

«ان لله حسنة ادخرها لامام عادل ومؤمن حكم اخاه في ماله ومن سعى لاخيه المؤمن في حاجة .

یعنی خدارا حسنه ایست که آنرا ذخیره فرموده است برای پیشوای دادگر و مؤمنی که برادرمؤمنش رادرمال خودحاکم فرماید و کسیکه برای حاجت برادر مؤمن خود بکوشد ، احادیث فوق جمیعاً از کتب معتبره شیعه است .

اینك احادیثی که از کتب معتبره وصحاح سته اهل سنت دراین موضوع وارد شده است .

۱ـ در کتاب (الخراج) ابو یوسف یعقوب بن ابراهیم متوفی ۱۸۲ خطاب بهرون الرشید خلیفه عباسی مینویسد :

«یا امیر المؤمنین ان الله وله الحمد قد قلدك امراً عظیماً ثوابه اعظم الثواب وعقابه اشد العقاب (ص ۳ چاپ ۳۸۳ مصر» که مضمون آن معلوم میدارد که زمامداری مسلمین امر عظیمی است که ثواب آن بزرگترین ثواب وعذاب آن سخت ترین عذاب است

۲ـ ونیز در صفحه هشتم آن کتاب از فضل بن مرزوق واو از عطیة بن سعید روایت میکند رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود :

«ان من احب الناس الی واقربهم منی مجلساً یوم القیامة امام عادل وان ابغض الناس الی الله یوم القیامة واشدهم عذاباً امام جائر.

یعنی محبوب ترین مردم در نزد من و نزدیکترین آنها بهمنشینی من درروز قیامت پیشوای دادگر است ودشمن ترین آنها در نزد من درروز قیامت وشدیدترین آنها از حیث عذاب، پیشوای ستمکار است .

۳ ـ ونیز در همین کتاب ابو یوسف از عبد الله بن عباس روایت کرده است !

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اراد الله بقوم خیراً استعمل علیهم الحلماء
تا آنجا که فرمود . .

« من ولی من امر امتی شیئاً فرفق بهم فی حوائجهم رفق الله به یوم القیامة و ن احتجب عنهم دون حوائجهم احتجب الله عنه دون خلته وحاجته » مضمون این حدیث ضمن احادیث خاصه گذشت .

٤ ـ ابن ابی الحدید درشرح نهج البلاغه جلد یازدهم چاپ اخیر مصر ص ۹۷ از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت نموده است که فرمود « زین الله السماء بثلاثة : الشمس والقمر والکواکب وزین الله الارض بثلاثة: العلماء والمطر والسلطان العادل » یعنی خدا آسمان را بسه چیز زینت نمود که آفتاب وماه وستارگان است وزمین را نیز بسه چیز زینت فرمود که دانشمندان وباران وسلطان عادل است .

۵ - درصحیح مسلم جلدششم ص ۷ « وفی حدیث زهیر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان المقسطین عندالله علی منابر من نورعن یمین عرش الرحمن عزوجل و کلتایدیه یمین الذین یعدلون فی حکمهم واهلهم وماولوا » یعنی دادگران در نزد خدا بر منبرهای از نوردرطرف دست راست عرش خداوند رحمن عزوجل میباشندوهر دودست عرش برای کسانیکه درحکومت خودودرمیان اهل خویش عدالت ورزیده و منحرف نشده باشند) دست راست است کنایه ازاینکه درمقام قرب چپ وراست نیست .

۶ - درتاریخ الخلفاء سیوطی ص ۹۲ ضمن احادیث منقوله ازابوبکر صدیق از ابوالشیخ وعقیلی وابن حبان ازابوبکر ازرسول الله ﷺ روایت میکند که فرمود :
السلطان العادل المتواضع ظل الله ورمحه فی الارض یرفع له فی کل یوم ولیلة عمل ستین صدیقا یعنی سلطان دادگستر متواضع، سایهٔ خدا وسر نیزه خدادرروی زمین است برای او درهر روز وشبی عمل شصت نفر صدیق بآسمان بلند میشود !
پس معلوم شد که مقام حکومت وسلطنت وشخص حاکم وامام از نظر اسلام در عالیترین درجات دنیاو آخرت است هر گاه کرداراوموافق دستورات اسلام باشد . واین مقامی است که جادارد هر مسلمان عاقلی آرزومند آن باشدتا بدرك عالیترین فیوضات ورفیعترین درجات نائل آید .

پس اگر امیر المؤمنین ﷺ یااولادامجادش اعم ازمعصومین وغیر معصومین در صددا حر ازاین مقام بودند ازاین نظر بوده است . دراینجا باز برای چندمین بار این نکته راتکرار میکنم که امام عادل در اخبارواحادیث هر گز بمعنی امام معصوم نیست چنانکه مغرضین وجاهلین گفته اند وبرمتتبع بصیر روشن است که مراد ازامام پیشوای سیاسی است و گاهی نیز بمعنی امام جماعت آمده است، مانند این حدیث که در جلد دوم تهذیب شیخ طوسی چاب اسلامیه نجف ص ۵۷ درذیل حدیث ۱۹۸ که حضرت صادق ﷺ بیونس نسبانی میفرماید !

اذادخلت باب المسجد فکبرت وانت مع امام عادل ثم مشیت الی الصلوة اجزاك ذلك ودها حدیث مانند آن امادراحادیث فوق الذکر در تمام آنها مراد از

امام عادل فقط زمامدار سیاسی است که باید در هر عصر ومصری بوده باشد.

سومین انگیزه که میتوان گفت امیرالمؤمنین ؏ را بقبول خلافت واداشت وجا دارد که هر فرد مؤمن ومسلمان که ادعا وافتخار تبعیت مولای متقیان رادارد بدان علاقمند بوده ودرصدد احراز قدرت وسلطنت بدین منظور باشد، اینست که چون چنانکه قبلاهم گفتیم امداد مظلوم وجلوگیری ازظالم وامر بمعروف ونهی ازمنکر بر هر مسلمانی که قدرت واستطاعت آنرا داشته باشد واجب بوده ازاعظم مثوبات واقرب قربات است وازفرط اهمیت وعظمت در درجهٔ اول فرایض الهیه است که باید هر مسلمانی بدان قیام نماید واگرخود بتنهائی ازپیش نبرد ازمسلمانان دیگر تاآن حد که کفایت حاصل شود استعانت جوید پس اگرمسلمانان برای آن منظور شرعی بقدر کفایت بدو بپیوستند بامداد آن مظلوم یا جلوگیری ازآن ظالم وباقامهٔ معروف ویا نهی ازمنکر قیام کنند تا آن منظور بحصول آید «**وان استنصروکم فی الدین فعلیکم النصر ۷۲- انفال**» یعنی اگر ازشما درامر دین طلب نصرت کنند برشما یاری ونصرت واجب است. اصولا درشرع جهانی ودین آسمانی اسلام نصرت مظلوم وجلوگیری ازظالم هرچند آن مظلوم وظالم غیرمسلمان باشند برمسلمین درصورت قدرت بنص آیات قرآنی واجب است چنانکه خدای متعال در آیه شریفه ۱۰۶ سوره آل عمران میفرماید:

کنتم خیر امة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف وتنهون عن المنکر وتؤمنون بالله ورسوله یعنی شما بهترین امتی هستند که برای جهانیان ظاهر وخارج شده اید ازآن جهت که امر بمعروف کرده ونهی ازمنکر نموده وبخدا ورسولش ایمان دارید ودرآیهٔ ۱۴۳ سوره مبارکه البقره میفرماید «وجعلناکم امة وسطاً لتکونوا شهداء علی الناس ویکون الرسول علیکم شهیدا» یعنی شمارا بهترین امت قرارداده ایم تا بر مردم جهان نمونه ها وگواهان باشید ورسول خدا برشما نمونه وگواه بوده باشد ودر آیه ۷۵ سوره النساء میفرماید: **ومالکم لاتقاتلون فی سبیل الله والمستضعفین من الرجل والنساء والولدان الذین یقولون ربنا اخرجنا من هذه القریة الظالم اهلها واجعل لنا من لدنك ولیا واجعل لنا من لدنك نصیرا** وشمارا چه میشود که در

راه‌خدا جهاد ومبارزه نکنید درحالیکه مردم بیچاره‌ای ازمردان وزنان و کودکان هستند که همواه میگویند: پرورگارا ما مارا ازاین قریه ای که اهل آن ستمکارند خارج فرما وبرای ماازنزد خودولی وسرپرستی قرارده ، وبرای ما ازجانب خود یاری کننده ووسیلهٔ نصرتی مقررفرما .

وچنانکه در آیات شریفه قرآن می‌بینیم: یکی ازعلل بعثت انبیای بزرگوار علیهم السلام همانا رهانیدن مظلومان ازچنك ظالمان بوده است چنانکه حضرت موسی بن عمران وهارون بطاغی وظالم زمان خود فرعون میفرمایند «انا رسولا ربك فارسل معنا بنی اسرائیل ولا تعذبهم» سوره طه آیه ٤٧ یعنی بنی اسرائیل را باما بفرست و ایشانرا شکنجه و آزار مکن ، زیرا چنانکه در کتاب بزرك آسمانی مصرح است بنی اسرائیل همواره مورد آزار واضرار فرعون وقوم او بودند چنانکه پروردگار جهان برایشان منت نهاده درآیه ١٤١ سوره الاعراف میفرماید: **اذ انجیناکم من آل فرعون یسومونکم سوء العذاب یذبحون ابنائکم ویستحیون نسائکم .**

یعنی ای بنی اسرائیل آن هنگامی راکه فرعونیان شمارا ببدترین عذاب داغدار نموده فرزندان پسر شمارا ذبح کرده وزنان شمارازنده میگذاشتند ودرآیه ٤٩ سوره البقره وسوره ابراهیم آیه ٦ همین حقیقت راقریب بهمین عبارت تکرارمینماید .

وازفرمایش خود امیرالمؤمنین ازخطبه شقشقیه گذشت که فرمود! «اخذالله علی العلماء ان لایقار واعلی کظة ظالم ولاسغب مظلوم» لذاجنبش و نهضت اولیای

خدا اکثراً انگیزه‌اش نصرت مظلوم وسرکوبی ظالم بوده است

امداد و نصرت مظلوم از بزرگترین واجباتست

واما در سنت رسول صلی الله علیه وآله درامداد مظلوم آنقدر تأکید شده که احصاء آن متعسر بلکه متعذراست وما در این کتاب بمختصری از آن میپردازیم.

۱ ـ درکتاب شریف کافی ووسائل الشیعه شیخ حر عاملی جلد دوم چاپ امیر بهادر ص ٤٣٦ ازسکونی روایت شده که حضرت امام محمد باقر علیه السلام ازپدران بزرگوارش

روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود :

«من سمع رجلا ینادی یاللمسلمین فلم یجبه فلیس بمسلم» یعنی هر که بشنود که مردی (خواه مسلمان یا غیر مسلمان) فریاد میزند که ای مسلمانان بدادم برسید و اورا اجابت نکند او مسلمان نیست ! .

۲ - در نوادر راوندی و جلد ۱۶ بحار ص ۱۳٤ از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام از پدران بزرگوارش و در سرائر ابن ادریس و مستدرك الوسائل جلد دوم ص ٤۰۲ از کتاب جعفریات از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود .

«من اصبح ولا یهتم بامر المسلمین فلیس من الاسلام فی شیء ومن شهد رجلا ینادی یاللمسلمین فلم یجبه لیس من المسلمین» یعنی کسیکه صبح کند و اهتمام بامر مسلمانان نداشته باشد پس اورا از اسلام بهره‌ای نیست و کسیکه حاضر باشد و به بیند مردی فریاد میزند : ای مسلمانان بفریادم برسید و اورا اجابت نکند این کس از مسلمانان نیست .

۳- درروایات معتبره از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که میفرمود قال رسول الله صلی الله علیه و آله عونك الضعیف من افضل الصدقه» یعنی کمك کردن تو بشخص ضعیف (بدون آنکه شخص ضعیف از تو طلب کمك کند و گرنه واجب میشود) از بهترین صدقات است .

٤ - در کتاب قرب الاسناد حمیری ص ٦۲ از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود :

«من رد عن قوم من المسلمین عادیة ماء اونارا اوعادیة عدو مکابر للمسلمین غفر الله ذنوبه(۱) .

(۱) در کتاب الخراج ابویوسف ص ۱۱۲ ابوهریره از رسول خدا (ص) روایت نموده است که آنحضرت فرمود : من نفس عن مؤمن کربة نفس الله عنه کربة من کرب یوم القیامة و من ستر مسلماً فی الدنیا ستر الله زلته یوم القیامة

یعنی رسول خدا ﷺ فرمود: هر که از گروهی از مسلمانان تجاوزی یا آتشی یا تجاوز دشمن گردنکشی را بر گرداند خدا گناهان اورا بیامرزد ـ خاتمه این حدیث در کتاب شریف کافی ووسائل جملهٔ (وجبت له الجنة) است یعنی بهشت اورا واجب میشود ..

۵ ـ در نهج البلاغه درفرمان مبارك امیرالمؤمنین ؑ بمالك اشتر رضوان الله علیه این عبارت شریفه دیده میشود که میفرماید :

فانی سمعت رسول الله ﷺ یقول فی غیر موطن لن تقدس انه لایؤخذ للضعیف

منها حقه من القوی غیر متعتع یعنی من از رسول خدا ﷺ درچندین مورد شنیدم که میفرمود : آن ملتی هرگـز روی پاکیزگی وشرافت نمی بیند که در آن حق ضعیف ازقوی بدون ملاحظه ورودر بایستی گرفته نشود .

۶ ـ دروصیت امیرالمؤمنین بحسنین علیهما السلام این جمله از متواترات است که فرمود : **کونا للظالم خصماً وللمظلوم عونا**

یعنی باشخص ستمکار دشمن بوده وبرای مظلوم کمك ویارباشید

ونیز میفرماید **وانصروا المظلوم وخذوا فوق یدالظالم المریب**

۸ ـ وهمچنین میفرماید **خذوا علی یدالظالم السفیه** یعنی مظلوم را یاری کنید ودست ظالم سفیه را بگیرند ونگذارید ستم کند .

۹ ـ در کتاب تهذیب الاحکام شیخ طوسی رحمة الله جلد ششم چاپ نجف ص ۱۸۰ ودر کتاب شریف کافی جلد اول ص ۳۴۳ از حضرت صادق روایت است که فرمود: **ماقدست امة لم تاخذ لضعیفها عن قویها بحقه غیر متضع** یعنی ملتـی که بدون اینکه حقی ضایع شود حق ضعیف را ازقومی نگیرد چنین ملتی قابل احترام وتقدیس نخواهد بود .

۱۰ ـ عامه وخاصه بصحت این حدیث متفقند که که رسول خدا ﷺ فرمود : **ان الناس اذا رأوا الظالم فلم یأخذوا علی یدیه اوشك ان یعمهم الله بعذاب من عنده** یعنی هرگاه مردم ظالم را به بیند ودستهای اورا نگیرند (که ستم نکند) نزدیك

است که خداوند ایشانرا بیك عذاب عمومی از نزدخود فرا گیرد .

۱۱ - دروسائل الشیعه جلددوم ص۵۱۳ ازابوخالد کابلی روایت است که گفت ازحضرت امام زین العابدین علیه السلام شنیدم که میفرماید :

الذنوب التی تنزل البلاء ترك اغاثة الملهوف وترك اعانة المظلوم

یعنی آن گناهانی که بلارا نازل میکنند : ترك فریادرسی مصیبت زده وترك یاری کردن مظلوم است .

۱۲ - در کتاب التکامل فی الاسلام احمد امین عراقی ازامیرالمؤمنین علیه السلام است که فرمود !

من کفارات الذنوب العظام اغاثة الملهوف والتنفس عن المکروب .

یعنی ازجمله کفارهای گناهان بزرك فریادرسی مصیبت زده وبارغم برداشتن از دل داغدیده وغمگین است .

۱۳- درعلل الشرایع صدوق جلداول ص ۲۹۱ چاپ قم «عن ابیعبدالله علیه السلام قال اقعد رجل من الاحبار فی قبره فقیل له اناجالدوك مائة جلدة عن عذاب الله . . . قال فیما تجلدونیها قالوا نجلدك انك صلیت یوماً بغیروضوء ومررت علی ضعیف فلم تنصره قال فجلده جلدة من عذاب الله عزوجل فامتلی قبره ناراً ».

خلاصهٔ حدیث شریف آنست که دانشمندی رادر قبر بگناه اینکه روزی برضعیفی عبور کرده واورا یاری ننموده است تازیانه ای زدند که قبراوپراز آتش شد .

۱٤- درمحاسن برقی جلداول ص ۹۹ . . **عن ابیعبد الله علیه السلام قال مامن مؤمن یخذل اخاه وهویقدر علی نصرته الاخذ له الله فی الدنیا والاخرة .**

یعنی حضرت امام جعفرصادق علیه السلام فرمود: هیچ مؤمنی نیست که برادرخودرا درخذلان گذارد درحالیکه برنصرت او قادرباشد مگراینکه خدادردنیا وآخرت او رامخذول دارد .

۱۵ - درکلام ۱۳۱ نهج البلاغه ازحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام قبلا گذشت که میفرماید ! خداوندا تومیدانی که طلب خلافت برای آنست که مظلومین از

بندگان توامنیت یابند .

۱۶ ـ ایضاًدر نهج البلاغه من خطبة له فی ذکر اصحاب الجمل ! و در جلد هشتم بحارالانوار ص ۳۸۵ میفرماید « فقتلوا طائفة صبراً وطائفة غدراً فوالله لولم یصیبوا من المسلمین الارجلا واحداً متعمدین لقتله بلاجرم جرمه لحل لی قتل ذلك الجیش کله اذحضروه فلم ینکرو اولم یدفعو ابلسان ولاید » میفرماید : ازجملهٔ گناهان اصحاب جمل (جنگی که عایشه فرماندهٔ آن بود) که قتال آنهارا برمن واجب کرده است آنستکه این گروه طائفه‌ای ازمسلمانان را درحبس وباز داشت کشتند وطائفه ای ازآنها ازروی غدر وحیله کشتند پس بخدا سوگند اگر اینان دست رسی نیافته بودند ازمسلمانان مگر بیك مرد درحالیکه قتل او راعمداً مرتکب شدند بدون جرمیکه مرتکب شده باشد هر آینه کشتار تمام این لشگر برمن حلال بود ! زیرا اینان حضورداشتند که آن یکنفر مسلمان بدون گناه کشته میشود واین عمل را منکر نشمردند وبازبان ودست بدفاع ازاو نپرداختند .

درست در جملات مبارك مولای متقیان دقت فرمائید که نصرت نکردن مظلومی که بدون گناه کشته شود خون جماعت بزرگی چون اصحاب جمل راحلال میکند! .

۱۷ ـ در کتاب ثواب الاعمال صدوق و کتاب بحارالانوار درجلد ۱۶ ص ۱۲۳ چاپ کمپانی ازابراهیم بن عمرویمانی ازحضرت صادق عليه السلام « قال ما من مؤمن یعین مؤمناً مظلوماً الاکان له افضل من صیام شهرو اعتکافه فی المسجد الحرام ومامن مؤمن لینصر اخاه وهو یقدر علی نصرته الانصره الله فی الدنیا والاخرة ومامن مؤمن یخذل اخاه وهو یقدر علی نصرته الاخذله الله فی الدنیا والاخرة .

خلاصه حدیث شریف اینست که کسیکه مؤمن مظلومیرا یاری کند برای او ثواب بیشتر ازروزه یکماه واعتکاف درمسجد الحرام است، ومؤمنی که برادر خود را یاری کند درحالیکه قادر برنصرت او باشد خدا دردنیا وآخرت او رانصرت دهد و آنکه برادر خودرا بدون کمك ویاری گذارد خداوند او رادر دنیا وآخرت مخذول

دارد .

۱۸ـ درمستدرك الوسائل جلدسوم ص ۲۵٤ ازجعفریات از کتاب حضرت صادق ازجدبزرگوارش که فرمود «ان علیاعلیه السلام رفع الیه ثلاث نفر اما احدهم رجلاواما الاخر فقتلهواما الاخر فنظر الیه . فقضی فی الذی یراه ان یسمل عینه

مضمون حدیث شریف آنستکه سه نفر رادر نزد حضرت امیر المؤمنین آ که یکی از آنها مردی را نگهداشته ودیگری اورا کشته وسومی فقط تماشا میکرد حضرت آندونفر راکه نگهداشته و کشته بودند بسزای شرعیشان رسانید وسومی فقط تماشا میکرد وآن بیچاره رانصرت نمیکرد دستورفرمود که میل بچشمش کن

توضیح مرام برای تتمیم کلام

مطالبی که از صفحه ۱۲۱ تا اینجا آوردیم باتمام تفصیل وتطویل خلا فشردهٔ نظریات مادراینموردبودوخواستیم مطالعه کنندگان این کتاب رابیك مسائلی که حتی ازنظر خداوندان خردواولوالالباب مستورمانده عمداً یاجها عنایتی نداشته اند درمعرض افکار وتوجه ارباب خرد ومردم منصف وبیغرض و وروشنفکر قرار دهیم تاشاید روزی بتوفیق پروردگار مهربان بخودآمده حق دریابند، وخارهاوخاشاکهائی که ازعنادواغراض وتعصبات خانمان برانداز و سایردواعی پست در راه اتحاد وعظمت مسلمین افکنده اند برچیده شود، واین بزرگ اسلامی که بدبختانه برخلاف دستور واعتصموا بحبل الله جمیعاً ولاتف رخ برخ هم بمنظورنزاع وعداوت واداشته شده اند وشیاطین استعمار آنهارا دم بدین گناه عظیم تهییج وتشویق میکنند وتوسط ایادی مرموز آنها بر آتش اختلاف میزنند، بآب علم وفهم خاموش گردد، چنانکه دیده میشودهنوزهم کسانی در کشو سنی مذهب کتب قطوری در مذمت شیعه و طعن وردبر آنها ومدح وستایش بنی وبنی مروان تألیف ومنتشر مینمایند ، و در مقابل آنها در کشورهای شیعی مذ

نيز مقابله بمثل كرده هنوز كتابهای گران وزن وارزان قيمت در مذمت خلفا وصحابه وداستان غصب خلافت وامثال آن تأليف كرده ويا آثار گذشتگان را كه وليدهٔ عصر جهل وتعصب بوده باحواشی وتفصيل بيشتر تجديد طبع نموده در دسترس عوام ايشان ميگذارند تاهمچنان بازار دشمنی وعداوت گرم باشد كه شايد سود مختصری از آن كتب عايد ناشرين گردد هرچند نتيجه اين عمل موهون كردن اسلام وبرده كردن مسلمانان دردست دشمنان اسلام باشد! وراه اعتلاء وارتقاء آنانرا مسدود كند! اميدواريم كه با نشر اين كتاب ومانند آن از يكطرف مسلمانان بخود آمده حقيقت رادريابند واز طرف ديگر منشأ اثر گرديده ومورد عمل قرار گيرد تاشايد با نظر لطف آفريدگار جهان بارديگر ملت اسلام بيدار شده درطريق شريعت حقه وسنت قائمه مجد وعظمت گذشته خودرا بنحو بهتری واجد وحائز شوند، واين مسئله خلافت كه اساس وپايه وريشه ومايهٔ عظمت وارتقاء است وبدبختانه تمام مسلمين درباره آن در جهل واشتباهند وبجای آنكه دستورات شرع را در اينمورد بكار بندند وحكومت اسلامی را بوجود آورند ودرسايه آن بعظمت وارتفاء لايق خود نائل آيند بالعكس مشغول جدال ونزاع در حقانيت علی وعمرو آنكه كداميك بحق وكدام بباطل بوده اند وقت ومال خودرا ضايع كرده ودر نتيجه آن اين روزگار سياه را برای مسلمانان بوجود آورده اند كه چنانكه می بينيم با كثرت عده وعده امروز بدبخت ترين مردم روی زمينند! وجای كمال تأسف است كه ديده ميشود درميان مسلمين، محترمترين دانشمند آنست كه كتابی مانند تحفهٔ اثناعشريه در رد شيعه يامطالبی درپيرامون غديرخم وامثال آن تأليف ونشر كند كه درنزد هرعاقلی نتيجه سوء آن مشهود ومعلوم است وكوچكترين فائده ديتی ندارد(۱) .

(۱) عالم بزرگ شيعه مرحوم آيت الله خارقانی دركتاب پرقيمت خود(محوالموهوم و صحوالمعلوم) ص۷۸ مينويسد

برفرض تسليم ادله طرفين اجماع اهل سنت، آيه وحديث وغديرخم اثنی عشريه (كه امامت خاص ائمه اثنی عشر است) نزاع شخصی است اختصاص بزمان حيات آنها داشته بعد نتيجه ندارد *

رجوع بمتن کلام

که حکومت دراسلام مشورتی وانتخابی است

اهمیت امر شوری ومشورت در اسلام آنگاه معلوم میشود که ملاحظه شود که پرورد گار سبحان در آیه ۳۶ تا ۳۹ ازسوره چهل وهفتم قرآن آن رادرردیف چه اموری آورده است : اینك آیات مبارکه .

« فمااوتیتم من شیء فمتاع الحیوة الدنیا وماعندالله خیروابقی للذین آمنواو

علی ربهم یتوکلون والذین یجتنبون کبائر الاثم والفواحش واذاماغضبواهم یغفرون

والذین استجابوالربهم واقاموا الصلوة وامرهم شوری بینهم ومما رزقناهم ینفقون

والذین اذااصابهم البغی هم ینتصرون . ترجمه ومضمون آیات شریفه :

پس آنچه داده شده اید ازچیزها، آنها متاع زندگانی دنیاست ولی آنچه در نزد خداست از برای کسانیکه ایمان آورده اند بهتر وپاینده تراست همان کسانی که از گناهان بزرك وکارهای بد وزشت کناره گیری کنندوچون بخشم آیند صرفنظر کنند وکسانیکه پرورد گارشانرا اجابت کرده ونماز رابپای دارند وکارشان مابین خودشان بمشورت است وازآنچه روزی ایشان کرده ایم انفاق کنند وکسانی که

❋زیراکه امروزتمام فرق مسلمین اعتماد و اعتقاد بقرآن وپیغمبر دارند ولی همگی نه اعتماد بدلیل اجماع دارندونه بحدیث غدیرخم، بعلاوه این نزاع شخصی خلافت گذشته ازاینکه ثمره ای ندارد بلکه ضررهای فوق العاده دارد مثل ضعف مسلمین وفقر وپریشانی وتسلط اجانب و اعادی اسلام برآنها نزاعهای شخصی علمای فرق اسلامی عالم اسلام راسوق باسیری اجانب داده وباعث ذلت وزوال سیادت آنها شده که امروزمحسوس است امروز برهمه مسلمین واجب عینی است که مراجعه بقرآن مجید نموده وبدان متمسك شوند وخلیفه ومجری احکامرا ازروی قرآن مجید تعیین نمایندنزاع شخصی گذشته را نیز بسلسبیل صراحت آیات مبارکه قرآن اصلاح کرده نفاقهای قرون سابقه رابوفاق واتفاق واخوت اسلامی تبدیل نمایند .

چون ستم بایشان رسد خودایشان انتقام گیرند .

در این آیات شریفه که با اختصارش شامل جمیع فضائل نفسانی ومحامد اخلاقی انسانی است امر شوری درردیف ایمان بپروردگارجهان است بحدی که مؤمنین دارای حداعلای توکل وتفویض امور بذات اقدس الهی گردند واز گناهان بزرك وجمیع کارهای زشت خودرا بر کنارداشته ودرهنگام خشم وغضب ازخصم خود صرفنظر کرده اورا ببخشند وپروردگارخودرا درجمیع اوامرودعوتها اجابت نموده ونمازرا برپا داشته واز آنچه خداوند روزی ایشان فرموده ازعلم ومال وجاه وآبرو انفاق کنندو همینکه ستمی بایشان رسد درمقام دادخواهی وانتقام برآیند وبی حالی وبیغیرتی را شعارخویش نگردانیده اراذل واوباش را برخود چیره نکنند . دنبالهٔ آیات شریفه در پیرامون موضوع انتصاروانتقام است که درشرع شریف اسلامی موضوعی بسیارمهم و مطلبی بس عظیم است که شایدلدی الاقتضا بشرح وتفصیل آن بپردازیم .

دقت در سیاق آیه شریفه وانتظام فضائل منتظمه ، مقام اعلای امرشوری رادر اجتماع مسلمین بسی عظیم وعالی نشان میدهد، تأسف دراینست که مفسرین هنگامیکه باین آیات رسیده اندامرشوری راچون یك وظیفهٔ فردی دانسته وضمن وظایف انفرادی بر مرد مسلمان تفسیر نموده اند ودرذیل آن باحادیثی که این معنی را برسانند تمسك جسته وبتشریح پرداخته اند،چون حدیث **ماخاب من استخار وما خسر من استشار** وامثال آن، درحالیکه آیات عظیمه درنهایت روشنی وجلاء درتمام مراتب بصیغهٔ جمع بوده واین خوداشاره واضحه است براینکه موضوع شوردرامرعمومی است و کلمه (امر) درجملهٔ شریف وامرهم شوری بینهم ناظر بامرحکومت وسلطنت است چنانکه اکثر کلمهٔ (امر) وارده درآیات قرآن ناظر بهمین معنی است مانند کلمات اولوالامر، لیس لك الامر افتونی فی امری، ما کنت قاطعة امرا، والامر الیك، الاله الحق والامر، یدبر الامر، ولا تطیعو امر المسرفین والامر یومئذلله وازاقضی امراً وامثال آن ومادر کتاب ارمغان آسمان درتوضیح این معنی اشاراتی کافی نموده ایم طالبین میتوانند بدانجا رجوع نمایندوشایدعلت

عدم واعتنا و اهتمام مفسرین در تفسیر و تبیین آیات مذکوره بعلت استیلای سلاطین و خلفای جور بوده که از همان صدر اول بدین حکم محکم الهی پشت پازده و با ساخت و پاختهای معموله موضوع حکومت را ازمجرای شرع خارج ساختند و بهواهای نفسانی بدان پرداختند و نخواسته اند کسی از این قانون حیات بخش اطلاعی داشته باشد چنانکه وضع موجود مؤید این نظر است .

درهر صورت اساس و بنیاد حکومت صالحه برامر مشورت استوار است و آن تنها راهی است که برای روشن شدن حق و شناختن آراء پخته میتوان یافت و چنانکه در آیات شریفه دیدیم : خدای تعالی امر مشورت را عنصری از عناصر حقه ایمانی دانسته و آنرا دررشته ای منسلك نموده که اکثر صفات حسنه بلکه جمیع مراتب ایمان در آن منتظم است .

و نیز در آیه شریفه ۱۵۹ آل عمران ضمن دستوراتی بهپیغمبر آخر الزمان ﷺ میفرماید : **وشاورهم فی الامر فاذا عزمت فتوکل علی الله** یعنی درامر جنك وجهاد با اصحاب نیکونهاد خود مشورت کن همینکه پس از مشورت تصمیم گرفتی آنگاه بر خدا توکل کن . . درغزوهٔ احد پس از آنکه مسلمانان دچار آن قضیه هائله گردیدند این آیه شریفه نازل شد و نفس مقدس نبوی مأموریت یافت که لینت و ملایمت بخرج داده و از خطیئآت اصحاب درگذرد و برای ایشان استغفار نموده و از آنان درامور مهمه مشورت نماید .

آری اهمیت امر مشورت تا آن اندازه است که حتی نفس مقدس عقل کل وهادی سبل ﷺ از آن مستثنی ومعاف نیست و بهمین جهت رسول اکرم ﷺ برحسب فرمان خدای سبحان درموارد بسیار درامور یکه در آن باره وحی ازطرف پروردگار نازل نشده بود با اصحاب کبار خود مشورت میفرمود و بسیار میشد که از نظر شریف خود عدول فرموده رأی مشاورین را اخذ و بدان عمل مینمود چنانکه درصفحه ۱۰۸ و ۱۰۹ این کتاب بدان اشارت شد .

بایددانست که اصل کلی در استشاره کفالت حریت تام و تمام است مادامیکه

تماس با اصلی از اصول عقیده و عبادت نداشته باشد و قبلا نیز گفتیم که نه کتاب آسمانی و نه پیغمبر بزرگوار آن، برای مشورت نظام خاص و قاعده مخصوصی وضع نکرده اند و بچهارچوب وضع معینی منحصر نفرموده اند تا در پیچ وخم افکار و آراء فقها جامد قرار گیرد و در عصر نبوت هم امر مشورت بهمان نظام فطرت صورت میگرفت تا در هر دوره هر چه مقتضی روز باشد بدان طریق عمل شود و کسانیکه بعداً می آیند بهر چه عصر و زمانشان اقتضاء نماید بهمانسان عمل کنند و بدون هیچ قید وفاداری آنرا انجام دهند. پس امر مشورت در قید رسم خاصی و در چهار چوب وضع و قاعده معینی نیست و این خود نظر و لطف دیگری از طرف خداوند عالم بر مردم است که هر چه عقل راه دهد و افکار پخته بشری بپسندد بهمان طریق صورت گیرد. انجام دستور قرآن در مورد شوری در حقیقت مشت محکم و تودهنی شدید بر استبداد و خودخواهی اشخاص دیکتاتور و آنهائیستکه خود را مالك رقاب مردم میشمارند و بخود اجازه هر گونه فضولی میدهند و در عین حال احترام بحقوق فرد و جمع است، و خدا مخصوصاً امر شوری را در میان فضائل شریفه و در ردیف عناصر عظیمه ای مانند نماز و انفاق در راه خدا در آورده است تا عظمت مخصوص آن همواره مورد نظر باشد و البته منظور از آن، این صورت مسخره نیست که در عصر ما در پارلمانهای دنیا و انتخابات کذائی مخصوصاً در ایران انجام میگیرد !!

آنچه قابل دقت و تعمق است آنستکه در آیهٔ شریفه بعد از شمردن مکارم انسانی و فضایل نفسانی اشاره لطیفی بموضوع انتصار و داد خواهی و بعبارت ساده انتقام و تودهنی زدن بستمکاران و دیکتاتورهائی است که مردم و آراء آنهارا بمسخره گرفته امر عظیم و مهم شوری را بصورت موهونی که خود ناظر آن بوده ایم وسیلهٔ اجرای شهوات و اغراض خود میکنند و مهم آنستکه این موضوع را تا آیه ۴۳ دنبال میکند و مسلمانان را باین مسئله بس مهم حیاتی متوجه میدارد.

اسلام همچنانکه ایمان بخدا و توکل بر او و اجتناب از کبائر و عفو از متجاوز و استجابت دعوت پروردگار و بر پاداشتن نماز و دادن زکوة و انفاق آنچه را خدا بانسان روزی فرموده جدی گرفته و حقیقت آنرا میخواهد نه صورت بیمعنی! همچنین

درامر مشورت خواستار مشورت جدّی و حقیقی است که ازروی ایمان انجام شود نه این مسخره بازیهای انتخاباتی و آراء قلابی!! پس آن مشورت وشورائی که تابع نظر واراده دیکتاتورها وارباب نفوذ باشد در نظر اسلام هیچگونه ارزشی ندارد واگر این قبیل امور با این کیفیت بنام دین صورت گیرد در حقیقت بازی کردن با احکام خدا و موجب غضب پروردگار است .

نتیجهٔ سخن آنکه بموجب دستور کتاب خدا و بر حسب سنت نبوی(۱) شور در امر حکومت وزمامداری و در امر جهاد بر امت اسلامی واجب است وآنچه که بر آن اکثریت ارباب عقل وایمان، وخداوندان علم واطلاع، تصمیم گرفتند تبعیت از آن بر فرداً فرد مسلمین واجب گشته مخالفت با آن از اکبر کبائر وموجب خروج از طریق اهل ایمان ودخول در اصحاب نیران است چنانکه بعداز این با دلایل متقن وبراهین روشن، مسلم ومعلوم خواهد گشت انشاءالله .

مشورت بچه طریق وباچه کسانی انجام میگیرد ؟!

بشرحی که سبق تحریر یافت معلوم شد که بر امت اسلامی واجب است که درامر حکومت وزمامداری بمشورت بپردازند واین مشورت با ارباب علم وایمان وصاحبان

(۱) مشورت رسول خدا(ص) با اصحاب کبار خود از مسلمات تاریخ بود وتمام ارباب سیر آنرا در کتب خود ضبط نموده اند درطبقات ابن سعد جلد دوم چاپ بیروت در ص ۱٤ درجنگ بدر کلمه (اشیروا علی) ازجانب رسول الله ودر ص ۲۴ جملهٔ (استشار رسول الله یومئذ الناس) ودر سیرهٔ حلبیه جلد دوم ص ۱٦۰ (ثم استشارهم ثالثاً فقال اشیروا علی ایها الناس) ضبط است ودر جنگ احد درطبقات ابن سعد ص ۳۸ جمله (استشار اصحابه فی الخروج) ودر سیره حلبیه ص ۲۳۱ فغلب علی الامر الذی یریدون الخروج ضبط است واما در کتب شیعه درتفسیر علی بن ابراهیم ص ۲۳۸ در جنگ بدر جمله (اشیروا علی) ازجانب رسول خدا(ص) سه بار ودر جلد ششم بحار الانوار چاپ سربی این جمله ازجانب آنحضرت چهار مرتبه تکرار شده است .

خردواطلاع که ازآن‌هادرلسان شرع به «اهل حل‌وعقد) یا(اولی‌الامر) (۱) تعبیر میشودیعنی آشناترین‌رجال باحکام اسلام وخیرخواهان انام‌صورت میگیرد که در امورسیاسی واجتماعی‌متخصص وصاحبنظر باشند پس کسیکه برحسب تشخیص آنان پس‌ازمشورت کامل تعیین‌ومعرفی شدآنگاه مردم‌دیگربآنان دست‌بیعت داده وسند فرمانبری‌واطاعت خودرا ازمجری احکام‌اسلام بدینوسیله امضا مینمایند، واین شیوهٔمرضیه برطبق‌حکم شریعت مقدسه ازهمان اولین روز غروب آفتاب نبوت مورد عمل‌مسلمین قرارگرفته ودرنظرشرع وعقل مقبول ومورد رضای خداورسول است وشخصیت مقدس وممتازاول‌شخص اسلام یعنی مولی الموحدین امیرالمؤمنین علیه السلام‌در فرمایشات‌خود بحدتواتر آن را تصویب ومورد استناد قرارداده است که

درکلمه اولی الامر که درآیه‌شریفه امرباطاعت آنهاشده‌است وحتی اطاعت آنان در ردیف اطاعت‌خداورسول آمده است وهمین کیف موجب‌شبهه واشتباه پاره‌ای ازمفسرین گردید است‌مادرکتاب ارمغان‌آسمان ازصفحه۸۳ تاصفحه ۱۰۵ بقدرکافی بحث وحقیقت رااشکارا کرده‌ایم که مراد ازاولی الامرهمان سلاطین‌وامراءوکسانیندکه درامور اجتماعی وسیاسی مسئول وصاحبنظرند ودراینموردهم که‌اهل‌حل وعقد تعبیر میشودآن را ازهمان معنی خارج نمیکنندزیراهمینانندکه‌زمامداراسلام‌راتعیین‌میگنندچنانکه‌درصدراسلام چنین بوده وبهمین‌ها در اموراجع بحکومت و اداره‌مملکت، امام امت مراجعه مینماید چنانکه درآیه دیگر همین معنی‌تأیید میشودکه میفرماید : (واذاجاءهم امرمن الامن‌اوالخوف اذاعوابه‌ولو ردوه الی الرسول والی‌اولی‌الامرمنهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم ولولافضل‌الله علیکم ورحمةلا تبعتم الشیطان‌الاقلیلا » میتوان بتوسط همان‌اهل‌حل‌وعقدفرماندارات شهرستان وفرماندهان سپاه نیز تعین میشود چنانکه درصدر اسلام چنین‌بوده‌است ونیز باید دانست‌که اهل‌حل و عقدیا اولی‌الامر تنهابکسانی انحصار نداردکه دریک‌رشته ازامور دینی و اجتماعی تخصص دارند بلکه‌چون‌شؤن اجتماعی‌وسیاسی ملت‌متعدد است تبعدادی‌که‌عناصرحیات بشری‌مستلزم است پس‌بایدکسانی درامر حکومت نظردهندکه برحوائج دینی‌ودینوی مردم مطلع ومحیط باشند نه‌استادعباس خیاط وحبیب کشتی گیر وامثال اینان

بپاره‌ای از آن تمسک میجوئیم :

۱ - در کتاب سلیم بن قیس هلالی وجلد هشتم بحارالانوار ص ۵۱۲ درجواب نامه‌ای که آنحضرت برای معویه نوشته است که ابودرداء وابوهریره آن نامه‌را بحضرتش تسلیم‌داشته اندمیفرمانند :

«وقد بایعنی الناس بعدقتل عثمان ماتشاوروا، بی ثلاثة ایام هم‌والذین بایعوا ابابکر وعمر وعثمان وعقدوا امامتهم ولی ذلك اهل بدروالسابقة من‌المهاجرین و الانصارغیرانهم بایعوهم علی‌غیر مشورة من‌العامة‌وان بیعتی کانت بمشوره من‌العامة

یعنی‌مردم پس‌ازقتل عثمان‌باءن بیعت کردند بعدازآنکه سه‌روز دربارهٔ من بایکدیگر مشورت‌نمودند وایشان‌همان کسانیند که‌باابوبکر وعثمان بیعت‌کردند وپیمان امامت آنهارا بستند ومتصدی این کارهمان اهل بدروصاحبان سابقه واسلام ازمهاجر وانصارشدند بااین‌تفاوت که‌مردم باابوبکر وعمروعثمان قبلا بدون‌مشورت عمومی (که‌دستور شریعت است) بیعت کردند درحالیکه بیعت من بامشورت عامه صورت گرفته‌است .

۲ - ایضاً درنامه دیگری که‌مطابق نقل نهج‌البلاغه وسایر کتب معتبره چون کتاب‌صفین نصربن‌مزاحم کوفی ص۱۸ چاپ تهران که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بتوسط‌جریربن عبدالله بمعویه نوشته‌است درآن طریقه‌انتخاب امام وزمامدار اسلام رابیان نموده‌میفرماید :«انه بایعنی‌القوم الذین‌بایعوا ابابکر وعمر علی‌ما بایعوهم علیه‌فلم‌یکن للشاهدان یختار ولاللغایب‌ان‌یرد‌،وانما الشوری للمهاجرین والانصار فان‌اجتمعوا علی‌رجل‌وسموه اماماً کان ذلك علی‌الله‌رضاً فان‌خرج‌من امرهم خارج بطعن‌او بدعة ردوه‌الی ماخرج‌منه فان‌ابی قاتلوه علی‌اتباعه غیر سبیل‌المؤمنین‌وولاه الله‌ماتولی واصلاه جهنم وسائت‌مصیراً .

یعنی‌همانا بیعت کردند بامن گروهیکه باابوبکر وعمر بیعت کردند بهمان

کیفیتی که با ایشان بیعت نمودند پس به آن کسی که حاضر بوده نمیرسد که امام دیگر اختیار کند یا خود را از بیعت آزاد شماود و بغائب نمیرسد که آن بیعت را رد کند و اما امر شوری فقط حق خاص مهاجرین و انصار است (زیرا تمام از مردم باحکام دین عالمترند) پس اگر بر مردی اجتماع نموده و اورا امام نامیدند این کار مورد رضای خداست آنگاه کسی که از امر ایشان بطعن زدن (وعیب گرفتن) یا بدعتی (ایجاد طریقهٔ تازه‌ای) خارج شود مسلمانان اورا از آنچه خارج شده برمیگردانند پس اگر تن زد و بر نگشت با او مقاتله می کنند بجهت آن طریقه‌وروبه‌ای که برخلاف مؤمنین اتخاذ نموده وخدا خود متولی کار او گشته و اورا بجهنم واصل میکند و جهنم بد جایگاهی است.

می بینید که در این کلمات شریفه چگونه قانون الهی وحکم شریعت را در انتخاب حکومت بیان نموده و آن کس را که از آن تن زند وسر کشی نماید و طریق مخالفت پیش گیرد بعذاب شدید الهی وجهنم سوزان تهدید مینماید، وای بحال مسلمانان که هنوز هم معنی این کلمات نورانی را نفهمیده‌اند!

۳ - ایضاً در نهج البلاغه خطبه ۱۷۲ وسایر کتب معتبره در جواب کسانی که میگویند باید عموم مردم در امر مشورت شرکت داشته باشند، میفرماید: «ولعمری لئن کانت لاتنعقد الامامة حتی تحضرها عامة الناس ما الی ذلك سبیل ولكن اهلها یحكمون علی من غاب عنها ثم لیس للشاهد ان یرجع ولا للغائب ان یختار.

یعنی بجان خودم سوگند هرگاه امامت منعقد نگشته وصورت نگیرد تا آنکه برای انعقاد آن عموم مردم حاضر شوند باین کیفیت راهی نیست و نمیتوان بدان عمل نمود ولكن اهل حل وعقد بر کسانیکه از آن غائبند حکم می کنند از آن پس به آنکه حاضر بوده نمیرسد که برگشت کند و بغائب نمیرسد که امام دیگر اختیار نماید.

شمارا بخدا به بینید طریق انتخاب امام وحاکم را چگونه با بیان صریح تعیین میفرماید من نمیدانم مدعیان تشیع در این باره جواب خدارا چه خواهد گفت؟!

٤ - دراولین نامه‌ای که امیرالمؤمنین عليه‌السلام بمعویه نوشته است طبق نقل ابن ابی‌الحدید درجلداول شرح حدیدی ص ۲۳۰ چاپ‌مصر میفرماید :

امابعدفان الناس قتلوا عثمان عن‌غیر مشورة وبایعونی عن‌مشورة منهم واجتماع

که‌دراین جمله‌استناد بحکم شرع‌مینماید که مردم‌عثمان‌را بدون‌مشورت کشتندو بامن ازروی‌مشورت‌واجتماع بیعت کردند.

٥ - عیب‌بزرگی که مولای متقیان برخلافت ابوبکر میگرفت آن‌بود که طبق‌نقل نهج‌البلاغه وسایر کتب معتبره‌میفرمود !

فان‌کنت‌بالشوری‌ملکت‌امورهم فکیف‌بهذا والمشیرون‌غیب

یعنی‌اگرتوادعامیکنی که بوسیله‌مشورت‌مالك امورمسلمین شده‌ای چگونه این‌عمل صورت گرفت درحالیکه‌ارباب‌مشورت غائب‌بودند ؟!.

٦ - درکتاب بحارالانوار جلدهشتم ص ۲۷۲ چاپ‌تبریزودرارشاد شیخ‌مفید ص ۱۱۵ چاپ ۱۳۲۰ قمری ودرمستدرك نهج‌البلاغه ص ۸۸ **لما اعتزل سعد ومن سمیناه امیرالمؤمنین وتوقفوا عن‌بیعته قام علیه‌السلام فحمدالله واثنی‌علیه ثم‌قال ایهاالناس انکم‌بایعتمونی علی‌ما بویع علیه‌من‌کان قبلی وانما الخیار للناس قبل ان یبایعوا فاذا بایعوا فلاخیارلهم وان‌علی الامام الاستقامة و علی‌الرعیة‌التسلیم‌وهذه‌بیعة‌عامة ومن‌رغب عنها‌رغب عن‌دین‌الاسلام‌وتبع‌غیر سبیل اهله‌ولم‌تکن‌بیعتکم‌ایای‌فلتة‌ولیس امری‌وامرکم واحدانی‌اریدکم‌الله وانتم تریدوننی لانفسکم والله لانصحن للخصم‌ولانصفن للمظلوم .**

یعنی هنگامیکه سعدوقاص وکسانیکه نام بردیم (مانندعبدالله بن‌عمر و محمدبن سلمه واسامةبن زید) ازامیرالمؤمنین عليه‌السلام کناره گرفتند (بیعت نکردند) آنحضرت‌بر پا ایستاد پس خدارا حمد کرد وبروی‌ثنا گفت آنگاه‌فرمود:

ایهاالناس‌شما‌بامن بیعت کردیدبهمان‌قراریکه باکسانی که قبل‌از من‌بودند (ابوبکر وعمروعثمان)بیعت‌نمودید، البته‌قبل ازبیعت کردن اختیاربامردم است (که کسی راانتخاب یا بیعت بکنند یانکنند) اماهمینکه‌بیعت کردند دیگراختیاری

برای آنها نیست وهمانا بر امام است که در امامت خود استقامت ورزد و بر رعیت است که تسلیم شود و این بیعت، بیعت عمومی است که کسیکه از آن سر باز زند از دین اسلام روی گردان شده و راهی بر خلاف راه اهل اسلام رفته است واز طرفی بیعت شما بامن (مانند بیعت ابو بکر) فلتة و بدون تأمل و بصورت ناگهانی نبود وامر من و شما یکسان نیست من شما را برای خدا میخواهم ولی شما مرا برای خودتان میخواهید !! بخدا سوگند هر آینه بشدت برای خصم نصیحت وخیرخواهی کنم و برای مظلوم داد بستانم. در کلمات شخص اول اسلام دقت کرده و باوضع فعلی مسلمین تطبیق ومقایسه کنید!!.

۷ـ در جلد هشتم بحار الانوار ص۳۶۷ ودر تاریخ طبری جلد سوم ص۴۵۵ ودر کامل ابن اثیر ص۱۲۷ چاپ بیروت «ولما اصبحوا یوم البیعة وهو یوم الجمعة حضر الناس وجاء علی وصعد المنبر وقال: ایها الناس عن ملاء واذن امرکم هذا لیس لاحد حق الامن امرتم:

یعنی همینکه روز بیعت گرفتن شد و آن روز جمعه بود مردم حاضر شدند و علی علیه السلام آمد و بالای منبر رفت فرمود :ای گروه مردم انبوه هوشیار! این امر حکومت شما مال شما است هیچ کس در آن حقی ندارد مگر کسی را که شما حکومت و امارت دهید .

۸ ـ در نهج البلاغه از جمله نامه هائیکه امیر المؤمنین علیه السلام بمعویه نوشته است فرموده است : «لانها بیعة واحدة لایثنی فیه النظر ولا یستأنف فیه الخیار الخارج منها طاعن والمروی فیها یداهن .

مضمون فرمایش حضرت آنست که بیعت فقط یکمرتبه صورت میگیرد و در آن تجدید نظر نمیتوان کرد واز نو نباید اختیار نمود خارج از آن طاعن بر مؤمنین است اما کسیکه باتردید وتامل قدم بردارد واز بیعت خود داری کند چون در حال تروی است بااو مداهنه ومدارا میشود .

۹ ـ در تاریخ ابن اعثم کوفی ودر تاریخ طبری امیر المؤمنین علیه السلام بمردمی که با او بیعت کرده بوده میفرمود : «الا وانه لیس لی امر دونکم الا ان مفاتیح مالکم معی الا وانه لیس لی أن آخذ دونکم رضیتم ؟

یعنی آگاه باشید که درامر خلافت برای من حقی بدون شما نیست (یعنی نظر شمادر آن شرط است وبدون نظرشما برای من درآن حق خاصی نیست» آگاه باشید که کلیدهای اموال شما بامن است، آگاه باشید که برای من جایز نیست که بدون اجازه و نظر شمادرهمی ازمردم بگیرم یا ازبیت المال بردارم آیا باین کیفیت راضی هستید ؟ !

۱۰ - در کتاب کشف الیقین ومناقب ابن شهر آشوب جلد چهارم ص ۳۳ چاپ قم وجلد دهم بحارالانوار درعهدنامه‌ای که بین معویه وحضرت امام حسن عليه السلام تنظیم شده این جمله دیده میشود :

«ولیس لمعویة بن ابی سفیان ان یعهدالی احد بعده بل یکون الامر من بعده شوری بین المسلمین» .

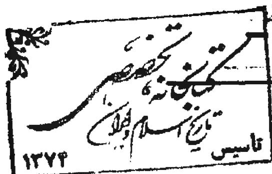
یعنی بمعویة بن ابی سفیان را نمیرسد که بعدازخود بکسی ولایت عهد دهد بلکه امر حکومت وزمامداری بعدازوی بطریق شوری بین مسلمانان خواهد بود .

۱۱ - در تواریخ معتبره مانند تاریخ طبری جلد پنجم ص ۱۵۳ و تاریخ ابن اعثم کوفی ص ۱٦۱ دربیعت امیرالمؤمنین بامردم بعدازقتل عثمان حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام میفرماید : «فان بیعتی لاتکون خفیا ولاتکون الاعن رضی المسلمین» .

یعنی بیعت من نباید بصورت پنهانی صورت گیرد ونباید جزاز طریق رضایت مسلمانان انجام شود .

۱۲ - درتاریخ طبری جلد سوم ص ٤٥٥ «لماقتل عثمان اتی الناس علیاً وهوفی سوق المدینة وقالوا ابسط یدیك ابایعك قال لاتعجلوا» یعنی هنگامیکه عثمان کشته شدمردم بخدمت علی عليه السلام آمدند درحالیکه آنحضرت در بازارمدینه بودعرض کردند که دست خودرا بکشا تا باتو بیعت کنیم فرمود: تعجیل نکنید .

آنگاه فرمود: فامهلوا تجتمع الناس ویتشاورون یعنی مهلت بدهید تامردم اجتماع



کرده و بایکدیگر مشورت نمایند.

۱۳ ـ علامه مجلسی در بحارالانوار جلد دهم ص ۱۱۰ وابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه وابوالفرج اصفهانی در نامه‌ای که حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام بتوسط حرب بن عبدالله ازدی بمعویه نوشته است این جمله را آورده‌اند: «**ولانی المسلمون الامر من بعده** (ای بعد علی) یعنی مسلمانان بعد از علی حکومت وولایت را بمن دادند) لابد برخوانندگان محترم معلوم وثابت گردید که حکومت وخلافت وسلطنت وامامت وهرچه بنامید حق عموم مسلمین است که باصطلاح امروز، دموکراسی میگویند وآن را مسلمانان برطبق نظر ورأی خود بادر نظر داشتن مصالح اسلام ومسلمین بلایقترین وداناترین فرد مسلمین میدهند، امر حکومت واختیار وانتخاب حاکم وزمامدار در اسلام آن چنان یك امر عمومی وحق عامه مردم است که جرج جرداق مسیحی در کتاب (الامام علی صوت العدالة الانسانیه) مینویسد: والحاکم فی الاسلام لایکون الا بالاختیار ولایستمد السلطنه الامن ارادة العامة یعنی حاکم در اسلام جز باختیار وانتخاب صورت نمیگیرد وسلطنت جز از ارادهٔ ملت مدد نمیگیرد.

موضوع مشورت در انتخاب حاکم وامام در دین اسلام بقدری روشن وضروری است که هرچه در این باره بطویل وتفصیل بپردازیم، از ارزش آن کاسته‌ایم زیرا برای کسانی که از تاریخ اسلام اطلاع کافی دارند وتحت تأثیر تقلید آباء وامهات قرار نگرفته‌اند، این حقیقت چون آفتاب در وسط السماء است، هرچند در این موضوع مهم تاکنون تألیف مستقل وتحقیق کافی نشده است ولی روشنی مطلب بحدی است که در تمام جریان تاریخ صدر اسلام این معنی مورد گفتگو وادعا است مثلا حسن بصری که بطرفداری بنی امیه مشهور و جمله معروف او **تجب طاعة ملوك بنی امیه وان جاروا وظلموا** .. از مثلهای سائره آن زمان بوده است معهذا ایرادی که برمعویه دارد آنست که خلافت را بدون مشورت درربود وآن را ازموبقات معویه شمرده طبق نقل شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد دوم ص ۲۶۳ میگوید: «**انتزاؤه علی هذه الامة بالسفهاء حتی انتزعها امرها بغیر**

مشورة منهم وفيهم بقايا الصحابة وذوو الفضيلة» که‌عیب اورا انتزاع امر خلافت را از ملت بدون مشورت میشمارد .

وابو حازم هنگامیکه سلیمان بن عبدالملك راموعظه‌میکند میگوید :« آبائك ابتزوا هذا الامر من غير مشورة ثم ماتوا ودعبل‌خزائی درقصیده‌تائیه‌خود هنگامیکه مذمت‌خلفای اموی‌وعباسی‌را مینمایدمیگوید .

هم نقضوا على الكتاب وفرضه	و محكمة بالزور والشبهات
تراث بلا قربى وملك بلا هدى	وحكم بلا شورى بغير هداة

وسیدحمیری درحضورسفاح میگفت :

«والملك لوشور في سائس　لما ارتضى غير كم سائسا .

اخبار و آثار صدر اسلام در مسئله شوری قابل حد و احصا نیست و تمام تلاش اصحاب ابرار رسول خدا صلی الله علیه در این بود که امر خلافت بشوری صورت گیر دوحتی فتنه جویان آنان نیز همین حکم بزرگ را بهانه فتنه جوئی خود قرارداده و برای نیل بمقصود خویش بدان تمسك می جستند - مثلا !

طلحه‌وزبیر ادعای باطل خود باینصورت حق بجانب جلوه داده بودند: طبق نقل ابن ابی الحدید درشرح نهج البلاغه جلد۸ص۳۱۳ چاپ اخیر مصر: هنگامیکه نمایندگان عثمان بن حنیف والی امیر المؤمنین در بصره که عبارت بودند از ابوالاسود دؤلی وعمران بن حصین خزائی نزد طلحه وزبیر آمدند وعلت قیام‌واقدام آنهارا پرسیدند طلحه‌و زبیر گفتند « جئنا للطلب بدم عثمان وندعو الناس الى ان يردوا امر الخلافة شورى ليختار والانفسهم» که معلوم میدارند قیام آنها علاوه بر طلب خون عثمان، برگرداندن خلافت بشوری است زیرا آنان ومخصوصاً عایشه بمردم بصره میگفتند «بايعتم ابن ابی طالب بغير مشورة من الجماعة» وطلحه هنگامیکه برمردم بصره خطبه میخواند میگفت:

قان نحن امكننا الله ... وجعلنا هذا الامر شورى بين المسلمين وكانت خلافة

رحمة للامة جمیعاً فان کل من اخذ من غیر رضاً من العامة ولا مشورة منها ابتزازاً کان ملکة عضوضاً وحدثاً کثیراً میگوید اگر خدا بما قدرت وفرصت داد چنین و چنان میکنیم و از جمله اینکه امر خلافت را بطریق شوری بین مسلمین بر میگردانیم خلافت تاکنون برای همه امت رحمت بوده است ولی هر کس آن را بدون رضای عموم مردم و بدون مشورت و بتردستی بدست آورد آن پادشاهی استبدادی است، و نیز بنا بنقل ابن ابی الحدید درشرح نهج البلاغه جلد ۱۱ ص ۱۳: عمر بن الخطاب بعداز کلمهٔ مشهورش که میگفت **بیعة ابی بکر فلتة** دردنبالهٔ آن میگفت « فأیّ امر أبایع امرءاً من غیر مشورة فانهما بغرة ان یقتلا» یعنی هر گاه کسی با مردی بدون مشورت بیعت کرد هر دوی آنها بقتل تهدید میشوند .

وبنقل طبری درجلد سوم تاریخ الامم والملوک ص ٤٢٥ : عثمان هنگامیکه محاصره بود خطبه‌ای خواند و در آن گفت : « ام تقولون لم یکن آخذ عن مشورة وانما کابرتم مکابرة فوکل الله الامة اذا عصته لم تشاوروا فی الامام ولم تجتهدوا فی موضع کراهته » یعنی شما میخواهید بگوئید که من خلافت را ازروی مشورت نگرفته‌ام ؟! در این ادعا فقط مکابره می کنید، پس در اینصورت خدا این امت را واگذار کرده است که هنگامیکه او را معصیت کردند و در امر امامت مشورت نکرده و در اینکه امامت را در محل مکروهی قرار ندهند اجتهاد کافی ننموده اند !؟ وباز بنقل ابن ابی الحدید درشرح نهج البلاغه جلد دوم ص ۲٤٦ از کتاب صفین ابوالحسن مدائنی :

هنگامیکه ابن عباس ابوموسی اشعری را در امر تحکیم نصیحت میکرد میگفت **واعلم یا اباموسی ان معویة ...یدعی الخلافة من غیر مشورة** وامیرالمؤمنین علیه السلام نیز بجریر درباره معویه فرمود : **واعلمه انی لا ارضی به امیراً وان العامه لا ترضی به خلیفة** پرواضح است که اگر امر مشورت ازضروریات اسلام نبود، دو گروه متخاصمین نمیتوانستند باین آبرومندی ومحکمی بدان استناد جویند و آن را چون حربهٔ قاطع بر سر مخالف خود بکوبند .

چنانکه سبق ذکر یافت امر انتخاب حکومت مخصوصاً در طائفه شیعه از لحاظ نصوص وارده در حد تواتر و از ضروریات دین مبین است و در اهل سنت بیشتر مورد عمل قرار گرفته ولی در آنان کثرت روایات بدین حد نمیرسد.

معهذا در مسانید و صحاح عامه اخبار بسیاری در این باب میتوان یافت که ما بجهت تیمن خاتمهٔ این بحث را بدو روایت اکتفا میکنیم.

۱ ـ در سنن ابی داود از سعید بن مسیب از امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت است که آنحضرت فرمود: **قلت یا رسول الله الامر ینزل بنا و لم ینزل فیه قرآن و لم تمض فیه سنتك قال صلی الله علیه و آله اجمعوا له العالمین من المؤمنین فاجعلوه شوری بینکم و لا تقضوا فیه برأی واحد.**

عرضکردم یارسول الله کاری برای ما پیش می آید که در آن آیه‌ای از قرآن نازل نشده و سنت تو در آن اجرا نگشته است پیغمبر خدا فرمود: مردان دانشمند از مؤمنین را جمع کرده آن امر را بین خودتان بمشورت قرار دهید و برأی یکنفر عمل نکنید.

۲ ـ در جامع الصغیر: عن رسول الله صلی الله علیه و آله اذا کانت امرائکم خیارکم و اغنیائکم سمحائکم و امورکم شوری بینکم فظهر الارض خیر لکم من بطنها و اذا کانت امرائکم شرارکم و اغنیائکم بخلائکم و امورکم الی نسائکم فبطن الارض خیر لکم من ظهرها

یعنی هنگامیکه فرمانروایان شما نیکان شما بودند و اغنیای شما بخشندگان شما بودند و امور سیاسی و اجتماعیتان با مشورت انجام گیرفت، در آنصورت روی زمین برای شما بهتر از زیر زمین است ـ اما هنگامیکه فرمانروایان شما اشرار شما بودند و اغنیای شما بخیلان شما بودند و امورتان بوسیله زنان شما حل و فصل شود در اینصورت زیر زمین بهتر از روی آن است.

اسلام را در حکومت رژیم مستقلی است

در مباحث گذشته یادآور شدیم که تمام رژیمهای موجود در دنیای امروز بر

خلاف اسلام است وبااینکه بنظر علمای علم الاجتماع وسیاسیون بهترین حکومتها حکومت دموکراسی است که حکومت مردم برمردم باشداما متأسفانه باروبه‌هلو طریقه‌های جاریه تا کنون چنین حکومتی بوجود نیامده و حکومت دموکراسی مولود ازژیمهای موجودهرگز حکومت صالح نخواهدشد، زیرا گذشته از حزب بازی‌ومرام‌سازی که عده‌ای‌جاه طلب باعناوین فریبنده که‌محرك وموجد اصلی آن اغراض نفسانی‌وتسویلات‌شیطانی‌است وبدانوسیله‌مردم‌ساده‌لوح‌وخوش باوررا طوعاً اوکرهاًدنبال خود میکشانند اساساًاعتبار امروملاك عمل روی‌آراء اکثریت است هرچنداگراکثریت باقصدواراده‌خودواقعاًمرامی‌راپسنددوحکومتی راانتخاب کند بازهم‌درنظرقرآن که‌عقل‌ووجدان‌هم‌ازبن‌دندان‌آن‌راتصدیق میکند اکثریت مردم بحقایق امورجاهل‌ونادانند وتبعیت اکثریت موجب ضلالت وخذلان است، چنانکه درآیات‌بسیاری‌اکثریت موردمذمت قرآن‌بوده‌واطاعت‌وتبعیت آنرا جایزنمیشمارد ودرمقابل، اقلیت دانشمند ممدوح وموردتوجه‌است .

اینك‌ما بمناسبت‌این‌موضوع تیمناً پاره‌ای‌از آیات قرآن‌را که‌درمذمت اکثریت است‌در یك ستون وآیاتی که درمدح اقلیت‌دانشمند است درستون مقابل‌آن بنظر مطالعه کنندگان حقجو میرسانیم .

آیات‌وارده درمذمت‌اکثریت

۱ ـ قل لایستوی الخبیث والطیب‌ولو اعجبك‌کثره الخبیث آیه ۱۰۰ المائده

۲ ـ اکثرالناس لایعلمون‌آیات ۱۸۷ الاعراف۲۱ و۴۰ و۶۸ یوسف۳۸ النحل و۶ و۳۰الروم و۲۸و۳۶سبأ و۵۷ غافرو ۲۶الجاثیه .

۳ ـ اکثرهم لا یعلمون ۳۷ الانعام ۱۳۱ الاعراف۳۴الانفال ۵۵یونس‌و۷۵ و۱۰۱النحل۶۱النمل۱۳و۵۷القصص۲۵ لقمان۲۹و۴۹الزمر۳۹الدخان۴۷الطور

۳ ـ اکثرالناس لایؤمنون ۱۷ هود

۱ ـ الرعد ۵۹ غافر ۱۰۰ البقره .

٤ ـ وما کان اکثرهم مؤمنین

۸ ـ و۶۷و ۱۰۳و۱۲۱ و ۱۳۹ و۱۵۸ و۱۷٤ و۱۹۰الشعراء .

۵ـ ومااکثرالناس ولوحرصت‌بمؤمنین ۱۰۳یوسف

۶ـ ومایؤمن اکثرهم بالله الاوهم مشرکون ۱۰۶ یوسف .

۷ـ وان تطع اکثر من فی الارض یضلوک عن سبیل الله ۱۱۶ الانعام

۸ - اکثر الناس لا یشکرون ۳۸ یوسف

۹ـ ولاتجدا کثرهم شاکرین ۱۷ الاعراف

۱۰ـ اکثرهم لایشکرون ۶۰ یونس ۷۳ النمل

۱۱ـ فابی اکثر الناس الا کفورا ۵۷ الفرقان

۱۲ - ولکن اکثرهم للحق کارهون ۷۸ الزخرف

۱۳ - ولکن اکثرهم یجهلون ۱۱۱ الانعام

۱۴ - اکثرهم فاسقون ۸ التوبه

۱۵ ـ اکثرهم کاذبون ۲۲۳ الشعراء

آیات نازله در مدح اقلیت

۱ - وما آمن معه الاقلیل ۴۰ هود

۲ - مایعلمهم الاقلیل ۲۳ الکهف

۳ - و قلیل من عبادی الشکور ۱۳ سبأ

۴ - الاالذین آمنوو عملوا الصالحات

۵ - وقلیل ماهم ۲۴ ص

۶ - ثم تولیتم الاقلیلامنکم ۸۳ البقره

۷ - فقلیلا مایؤمنون ۸۸ البقره

۸ - فلما کتب علیهم القتال تولوا الا قلیلا منهم ۲۴۶ البقره

۹ - فشربوا منه الاقلیلا ۲۴۹ البقره

۱۰ - فلایؤمنون الاقلیلا ۴۶ النساء

۱۱ - ولا تزال تطلع علی خائنة منهم الا قلیلامنهم ۱۳ المائده ۴۲ الحاقه

۱۲ - قلیلا ما تـذکرون ۳ الا عراف ۶۷ النمل

۱۳ـ قلیلا ما تشکرون ۱۰ الاعراف ۱۹ السجده ۲۳ الملک

۱۴ ـ قلیلاماتتذکرون ۵۸ غافر

۱۵ ـ فلولا کان من القرون من قبلکم اولوا بقیه ینهون عن الفساد فی الارض الا قلیلا ۱۱۶ هود

پس چنانکه ملاحظه میفرمائید در نظر اسلام و کتاب آسمانی او که قرآن کریم است اکثریت مردم، نادان و بی‌ایمان و ناسپاس وحق نشناس ؛ وفاسق وجاهل ونسبت بحق کاره و کاهل و بالاخره دروغگو و بی حقیقتند ، پس حکومتی که باچنین اکثریتی تشکیل شود در نظر عقل وشرع ارزشی ندارد و با این رویه، وجود و پیدایش حکومت صالح بسته بشانس وتصادف است وبلکه محال است! ومتاسفانه این عمل غلط حتی در کشورهای پیشرفته ومترقی معمول است وچنانکه می بینیم در نتیجه این رویه دنیائی بوجود

آمده که روح انسانیت ازآن بیزار است وکرهٔ ارض را مبدل بجهنمی سوزان کرده است وبدبختانه درکشور ماهم روی تقلید بیحقیقت این رویه معمول بوده و خود ما ناظریم که دسته‌های مردم نادان وعوام بی‌ادراک را که ازموضوع سیاست هررا از برتشخیص نمیدهند چگونه درموقع انتخابات باارادهٔ ارباب نفوذیا دستگاه دولت گوسفندوار بپای صندوق انتخابات میبرند وآراء قلابی را که قبلا تهیه شده بدست آنان میدهند وآنان نیز کورکورانه آنهارا بصندوقها میریزند بدون اینکه بفهمند چه عملی انجام‌میدهند !! ودر این چند دوره انتخابات که‌ما خود شاهدوناظر بودیم کمتر کسی از اهل‌فضل وشرف‌درامر انتخابات‌شرکت کرد ! چه‌میدانندهرچقدر هم دراین باره کوشش کنند آراءآنان در مقابل اکثریت نادان همج رعاع هیچ تأثیری ندارد !

اما اسلام این‌حق رااختصاص بدانشمندان و صاحبان فضل و دیانت میدهد وعلم وشرف وتقوی راارزش می‌نهد، خداوندان‌دانش وتقوی وعلم‌واطلاع که‌مورد وثوق واطمینان عمومند قبلا باید با یکدیگر مشورت کرده وفرد صالح ولایق را برای امرحکومت بمسلمانان معرفی‌نمایند، والبته‌نظراکثریت این‌عده ازصاحبان فضل وتقوی مورد اهمیت و اعتبار است که اگر اکثریت آنان برفردی و اقلیت برفرد دیگری اتفاق کنند باید تبعیت اکثریت نمود :

ایندسته خاص درصدر اسلام‌منحصر بمهاجروانصار بود زیراآنان بودند که ازروی ایمان ویقین‌باسلام گرویده‌وروزی که اسلام ضعیف بودومسلمان جززجر وشکنجه‌نمیدیدندبدون‌هیچ گونه‌طمعی‌فقط‌روی عشق وعلاقه بحقیقت، ایمان‌آورده ومسلمان شده بودند وازاین جهت بحقایق ومعالم دین ازتمام مردم‌روی زمین‌آشنا تروآگاه تربودند وباسلام ومسلمین دلسوزتر وبرجال دین‌عارفتر ، از این نظر بوده که بایدآنان حاکم وزمامدار اسلام‌را تعیین ومعرفی‌نمایند، واینان بودند که بعداً باهل‌حل‌ّعقد معروف میشدند ولی‌پس ازآنکه اسلام درجهان گسترش یافت وعلماء ودانشمندان در ملل‌دیگر مخصوصاً درکشور عزیز ماایران بوجودآمدند

وافتخار اسلام و مسلمین کشتند واز طرفی مهاجر و انصار اهل حل و عقد دراسلام که عده معدودی بودند از دنیا رفتند این حق بطبقه دانشور و متدین بلاداسلامی اختصاص داشته ودارد چنانکه درمبحث آتیه این مسئله روشن خواهد شد انشاءالله تعالی

اهل حل وعقد در اسلام

چنانکه گفتیم اهل حل وعقد درصدر اسلام منحصر بمهاجرین وانصار بود و آنان چون بحقایق ومعالم دین واشخاص ورجال اسلام ازهمه مسلمانان آشناتر بودند ودرزمان خود پیغمبر مرجع ومورد شوری میشدند لذا میباید خلیفه مسلمین را آنان تعیین کنند اینك مدارك ما :

۱ حضرت امیرالمؤمنین ﷺ درنامه‌ای که بتوسط جریر بن عبدالله بمعویه نوشته‌است برطبق نقل کتب معتبره و نهج البلاغه میفرماید : **انما الشوری للمهاجرین والانصار فان اجتمعوا علی رجل وسموه اماماً کان ذلك علی الله رضاً** یعنی کار شوری فقط منحصر بمهاجرین وانصار است پس اگر آنان برمردی اجتماع نموده و اورا امام نامیدند آنکار مورد رضای خداست :

۲ـ در کامل التواریخ ابن اثیر جلد سوم ص ۱۲٦ ودرتاریخ طبری جلد سوم ص ٤٥٥ مینویسد که مردم بعداز قتل عثمان میگفتند : **یا اهل المدینة انتم اهل الشوری وانتم تعقدون الامامة وحکمکم جار علی الامة فانظروا رجلا تنصبونه ونحن لکم تبع** یعنی ای اهل مدینه شما اهل شورائید وشمائید که امامت رامنعقد مینمائید وحکم شما برامت رواوروان است پس بنگرید چه مردی را برای خلافت نصب مینمائید، درهرحال ما تابع شمائیم .

۳ درتاریخ بلادری وتاریخ الخلفاء سیوطی ۱٦۰ وکتاب الانساب جلد پنجم ص ۷۰ درقضایای بعداز قتل عثمان مینویسد : امیرالمؤمنین علی بیرون آمده وبطرف منزل خود میرفت همه مردم هم ، چه اصحاب پیغمبر وچه غیر آنها بطرف علی شتابان بودند در حالیکه می گفتند: امیرالمؤمنین فقط علی است: تاوقتی که داخل خانه

آنحضرت شدند پس بحضرت عرض کردند ما باتو بیعت میکنیم پس دست خود را دراز کن بجهت اینکه ناچار بایدامیری باشد ، امیرالمؤمنین بایشان فرمود :

« لیس ذلك الیکم انما ذلك الی اهل بدر فمن رضی به اهل بدر فهو خلیفة .

یعنی این کار مربوط بشما نیست این فقط حق اهل بدراست پس هر کسیکه اهل بدرراضی شدند او خلیفه است (اهل بدر کسانیند که درجنگ بدر در رکاب پیغمبر خداحاضر بودند)

٤ - در کامل التواریخ ابن اثیر جلدسوم ص ۱٤۷ درجواب پیشنهاد هائیکه حضرت امام حسن بآنجناب کرده بودمیفرماید ! «واما قولك لاتبایع حتی یبایع اهل الامصار فان الامر ، امر اهل المدینة .

یعنی اینکه تو بمن پیشنهاد میکنی که تو بیعت مگیر تا اهل شهرستانها بیعت کنند این درست نیست بلکه امر امر اهل مدینه است (یعنی اهل مدینه بایدخلیفه را تعیین کنند نه اهل شهرستانهای دیگر)

٥ - در کتاب صفین نصر بن مزاحم ص ۹۸ وشرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلدچهارم طبع اخیر مصر ص ۱۷ وکتاب بحار الانوار جلد هشتم ص ٤٤۹ ضمن پیغامهائی که بین امیرالمؤمنین عليه السلام ومعویه ردوبدل شدمینویسد !

معویه گفت اگر مطلب چنین است که آنها می پندارند (یعنی علی را خلیفه میدانند) پس چرا علی بدون رضای ما برامر حکومت مسلط شده بی آنکه ازما مشورتی کرده باشند یا با کسانی که دراینجا با ماهستند ؟ !

علی عليه السلام در پاسخ میفرماید :

«انما الناس تبع لمهاجرین والانصار وهم شهود المسلمین علی ولایتهم وامر دینهم

یعنی مردم فقط ازمهاجرین وانصار تبعیت کرده ومی کنند واینها نمایندگان مسلمانان درامر ولایت وامر دینشان هستند . . معویه گفت مطلب اینطور نیست که علی میگوید اگر چنین است پس چرا مهاجرین وانصار که دراینجا هستند داخل دراین امر نشدند

که علی را امارت دهند؟! وقتی که نمایندگان امیر المؤمنین علیه السلام از نزد معویه برگشتند واعتراض معویه را بعرض رساندند، حضرت فرمود: «ویحکم هذا للبدریین دون الصحابة

این حق خاص بدریهاست- نه همه صحابه و بدریها بامن بیعت کرده اند!.

٦ - در مستدرك نهج البلاغه باب الثانی ص ٢ امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید: «فاز المهاجرون الاولون بفضلهم فلایجدر بمن لیست له مثل سوابقهم فی الدین ولا مثل فضائلهم فی الاسلام ان ینازعهم لامر الذی هم اهله

یعنی این تفوق را مهاجرین نخستین بجهت فضلشان دریافتند پس کسیکه دارای سوابق آنان در دین نبوده وفضایلشان را در اسلام ندارد حق ندارد در امری که خاص ایشان است (یعنی تعیین زمامدار) با ایشان بنزاع برخیزد.

٧ - امیر المؤمنین علیه السلام درموارد بسیار باین فضیلت افتخار مینمود که مهاجر و انصار باوی بیعت کرده اند چنانکه در تاریخ ابن اعثم کوفی ص ١٦٣ مینویسد: امیر المؤمنین بسعد وقاص فرمود:

«اتری احداً خالف القرآن فی القول والعمل لقد بایعنی المهاجروین والانصار علی ان اعمل فیهم بکتاب الله وسنة نبیه.

یعنی آیا تصور میکنی احدی در گفتار و کردار مخالف قرآن؟! نماید در حقیقت مهاجر و انصار بامن بیعت کردند بدین شرط که درمیان آنها بکتاب خدا وسنت پیغمبر او عمل کنم (١)

٨ - در کتاب احتجاج طبرسی وجلد هشتم بحار ص ٢٤٦ مینویسد: هنگامیکه امیر المؤمنین علیه السلام عزم لشکر کشی بجانب شام داشت خطبه‌ای خواند وازمطالبی که در آن خطبه شریفه بیان فرمود این جمله بود:

(١) در تاریخ یعقوبی جلد دوم ص ١٣٤ چاپ بیروت مینویسد:
با امیر المؤمنین علی در صفین هفتاد نفر از اهل بدر وهفتصد نفر از کسانی که در زیر درخت با پیغمبر بیعت (تحت الشجره) کردند وچهارصد نفر از مهاجرین وانصار بودند.

«فالعجب من معویة بن ابی سفیان ینازعنی الخلافة ویجحدنی الامامة ویزعم انها احق بها منی جرأة علی الله ورسوله صلی الله علیه وآله بغیر حق له فیها ولا حجة ولم یبایعه المهاجرون ولا سلم له الانصار والمسلمون.

یعنی عجب است از معویه پسر ابوسفیان که با من درخلافت بمنازعه پرداخته وامامت مرا منکر است وتصور میکند که او بخلافت از من سزاوارتر است، اینگونه پندار گستاخی بر خدا و رسول است بدون اینکه وی را حقی در آن بوده یا حجتی باشد در حالیکه مهاجرین با وی بیعت نکرده وانصار ومسلمانان دیگر بخلافت او تسلیم نیستند

۹ .. در کتاب کامل المبرد جلد سوم ص ۲۲٤ ودرشرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ص۸۹ و کتاب صفین نصر بن مزاحم ص ۳۳ درنامه‌ای که حضرت امیر المؤمنین بمعویه مینویسد میفرماید!

«ولعمری ما کنت الارجلا من المهاجرین والانصار اوردت کما اوردوا واصدرت کما اصدروا وما کان الله لیجمعهم علی الضلال ولا لیضربهم علی العمی.

یعنی بجان خودم سوگند من جز مردی ازمهاجرین نیستم بهر آبشخوری که آنها درآمدند من نیز درآمدم وچنانکه آنها برگردانیدند من نیز برگردانیدم اما چنین نیست که خدا آنهارا بضلالت گرد آورد یا کوری گمراهی را برایشان نصیب کند.

۱۰ ـ درخطبه ۱۷٤ نهج البلاغه میفرماید! «ولعمری لئن کانت الامامة لا تنعقد حتی تحضرها عامة الناس ما الی ذالک سبیل ولکن اهلها یحکمون علی من غاب عنها ثم لیس للشاهد ان یرجع ولا للغائب ان یختار.

یعنی بجان خودم سوگند که اگر امر امامت صورت نگیرد مگر آنگاه که همه مردم برای آن حضور یابند بدین منظور راهی نیست ولکن اهل آن (اهل حل وعقد) بر کسانیکه از آن جلسه غائبند حاکم میشوند (یعنی حکمشان بر کسانیکه

حاضر نگشته‌اند روان است) آنگاه دیگر بآن کسی که حاضر بوده نمیرسد که از بیعت خود بر گردد و با آنکه غائب بوده نمیرسد که امامی دیگر اختیار کند .

پس چنانکه قبلا نیز یادآور شدیم مشورت و انتخاب حاکم وزمامدر مسلمین در صدر اسلام و زمان حیوة اصحاب حضرت رسالتمآب با مهاجرین وانصار مخصوصاً با اهل بدر بود و با هر کس که مهاجرین وانصار بیعت میکردند او خلیفه مسلمین بود واطاعت وی واجب مینمود اما همینکه اسلام گسترش یافت وقلمرو آن وسیع گشت این حق اختصاص بفرزانگان ودانشمندان صاحب فضیلت ودین هر قومی دارد که علم وتقوا ایشان مسلم ومعلوم باشد واین مطلب نیز ازسیرهٔ مسلمین وفرمودهٔ ائمه دین سلام‌الله علیهم معلوم ومسلم است چنانکه طبق نقل تواریخ و کتب معتبره فریقین مانند ارشاد مفید و کامل ابن اثیر هنگامی که حضرت سیدالشهدا ابیعبدالله الحسین علیه‌السلام ازطرف کوفیان برای امامت کاندید ودعوت شد جنابش درجوابی که بنامه کوفیان توسط حضرت مسلم بن عقیل رضوان‌الله علیه نوشت این قیدرا افزود وفرمود: « وانی باعث الیکم اخی وابن عمی وثقتی من اهل بیتی مسلم بن عقیل فان کتب الی انه قد اجتمع رأی ملائکم وذوی الحجی والفضل منکم علی ماقدمت به رسلکم وقرأت فی کتبکم فانی اقدم الیکم وشیکاً انشاء الله » (۱) یعنی من برادرمو پسرعمم ومورد

(۱) طبق نقل شیخ مفید در ارشاد ص ۱۱۸ چاپ ۱۳۲۰ قمری از عبدالحمید بن عمران العجلی از سلمة بن کهیل هنگامی که اهل کوفه حضرت امیر المؤمنین را در ذی قار ملاقات کردند از جمله فرمایشی که آنجناب باهل کوفه نمود این جمله بود که در خصوص اهل بصره فرمود :

قد بلغنی ان اهل الفضل منهم وخبارهم فی الدین قد اعتزلوا وکرهوا ماصنع طلحة والزبیر :

یعنی بمن رسیده است که اهل فضل ازمردم بصره ونیکان متدین آنها از فتنه جمل کناره گرفتند وآنچه را طلحه وزبیر کردند مکروه وناپسند شمردند .

پس اقبال واعراض مردم نادان و بیفضیلت دراسلام ارزشی ندارد واهمیت ارزش از آن اهل فضل ودین است .

اطمینانم از اهل بیتم، مسلم بن عقیل را بسوی شما میفرستم اگر او نوشت بمن که رأی اشراف وخداوندان خرد وفضیلت از شماها باین مطلبی که فرستاده‌های شما پیشنهاد میکنند اجتماع نموده است ودر نامه‌های شما هم این مطلب را خوانده‌ام و آنصورت انشاءالله بزودی بسوی شما روی می آورم.

درجملهٔ مبارکه رأی (ذوی الحجی والفضل) را که همان فرزانگان دانشمندند شرط اختیار امامت میداند.

ونیز در کتاب شریف تحف العقول ص ۲۳۸ ضمن مواعظ امیر المؤمنین علیه السلام منقول از حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام باهل کوفه میفرماید: «مجاری الامور والاحکام

علی ایدی العلماء بالله الامناء علی حلاله وحرامه ...

یعنی مجاری امور و احکام بدست دانشمندان خداشناس است که امینان بر حلال وحرام خدایند.

پس مسلم است که انتخاب زمامدار و پیشوای سیاسی نیز که از اعظم امور است باید بوسیله دانشمندان خداشناس بجریان افتد

باز در اینجا یادآوری یا تکرار این نکته را لازم میدانیم که چنانکه قبلا هم گفته شد قوانین ومقررات اسلام را با حفظ اصول آن بهر نحو وصورتی که مقتضای زمان ایجاب نماید میتوان اجرا نمود ومادر این زمان اگر بخواهیم برای مجلس شوری وسنا عنوانی مشروع پیدا کنیم تنها همان عنوان (اهل حلّ وعقد) است اما نه باینصورت که اکنون هست زیرا: اولا چنانکه قبلا هم گفته‌ایم ومعلوم است دراسلام، قانون گزار وحاکم مطلق خداست وهیچکس حتی پیغمبر وامام هم حق قانونگزاری ندارند! واین مجالس بخود این حق را میدهند وعمل میکنند! واین بحد شرك وبت پرستی است نه مطابق با قانون اسلام! ثانیاً طرز انتخاب آن غلط است وباید انتخاب کنندگان هم مانند انتخاب شوندگان اهل علم وتقوی باشند.

ثالثاً: وظیفهٔ مجلس آنچنانی تطبیق وتأویل احکام با اوضاع زمان است که

باید اشخاص طراز اول از دانشمندان وعلمای دینی اعضاء آنرا تشکیل دهند نه استاد عباس خیاط! وجیبی کشتی گیر وامثال اینان ! ! .

واز وظائف این هیئت یا هر هیئتی که عهده دار اینوظیفه شود آنستکه طراز اجراء قوانین واحکام را هرگاه مورد نزاع قرار گیرد با کتاب وسنت تطبیق دهد چنانکه در آیه شریفه مصرح است وان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله والرسول وطبق فرمایش امیر المؤمنین ؑ درنهج البلاغه : برگردانیدن بخدا ارجاع بکتاب خدا وبرگردانیدن برسول ارجاع بسنت رسول الله است .

پس از مشورت کامل حاکم تعیین و بیعت صورت میگیرد

چنانکه از اخبار واحادیث گذشته بدست آمد پس ازمشورت کامل اهل حل وعقد ومسلمانان بافضیلت وشرف درعلم ودین آنگاه بیعت عمومی شروع وانجام میشود باینطریق که قبلا دانشمندان وفضلاء باتقوی وخوش سابقه هرکه را که به امامت وسلطنت مسلمین برگزیده اند خوددر مجمع عمومی حاضر شده وقبل از تمام مردم با او بیعت مینمایند وچنانکه طریقهٔ بیعت در زمان رسول خدا وخلفاء باینطریق انجام میگرفته که شخص بیعت گیر درنقطهٔ مرتفعی چون منبر قرارمیگرفت سپس کسانیکه میخواستند بااو بیعت کنند بنزدیك او آمده دست او راگرفته بطریق خاصی میفشردند، شاید این عمل یعنی کیفیت بیعت درزمان جاهلیت سابقه داشته ولی بهرصورت مورد تصویب شریعت اسلام قرار گرفته؛ است هرچند دراین زمان این وضع منسوخ است وبجای آن رأی گرفتن بوسیله اوراق وبرکردن اداء درصندوق معمول است وشاید از نظر شرع هم این عمل جایز باشد، اما آنچه بنظر میرسد اینست که با تمام ترقیات بشر مثل اینکه باز هم بهترین وکامل ترین صورت بیعت وباصطلاح رأی گرفتن همان صورت است که مسلمین بدان عمل میکردند زیرا :

اولا : حضور اشخاص درمقابل امام وحاکم وقت خودهیئتی بوجود می آورد که از نظر اجتماع بسی باشکوه وشورانگیز است وموجب تشویق بیعت کنندگان و

رأی‌دهندگان میشود و این حکمتی است که اهمیت آن بر کسی مخفی نیست :

ثانیاً - رخ برخ شدن بیعت کننده ، با بیعت گیر تولید محبت وعلاقه بین طرفین میکند و اگر کدورتی قبلا وجود داشته زایل و بالاخره ایجاد یکنوع حق خاصی می‌نماید که از نظر روانشناسی وعلم الاجتماع شایان اهمیت است .

ثالثاً - چون درموقع بیعت شرط رعایت احکام الهی واجرای سنت رسول الله بر زبان طرفین جاری میشود موقعیت شریعت مطهره را درنظر طرفین وناظرین بحد اعلای اهمیت میبرد

رابعاً - شخص امام بوسیله بیعت کنندگان اولیه که دانشمندان ومثلا در این زمان عالمان طراز اولند شناخته میشود لذا مردم عوام وتابع، خدمتگزار اسلام را بدین وسیله میشناسند ودر تشتت وتفرقه نمی‌افتند وحکمت این عمل بسی مهم ومعلوم است

خامساً - این عمل که حضوراً انجام میگیرد راهٔ هرگونه تقلب ودسیسه را که در اخذ آراء انجام میگیرد می‌بندد ورأی کسی وارونه نشده یا بکلی از بین نمیرود

سادساً - هیچکس نمیتواند بهیچ‌صورتی منکر رأی‌دادن خود شود واین عمل برای امام درصورت نکث بیعت حجت واضح وآشکار است ومیتواند ناقضین عهد را طبق شریعت اسلام مورد تعقیب قرار دهد

سابعاً - این کیفیت برای بیعت کنندگان حق اعتراض بر عمل خلاف شرع حاکم وزمامدار ایجاد می‌نماید ومیتوانند درصورت تخلف وتجاوز او، از طریقه شرع وی را بشکستن بیعت وعدم اطاعت تهدید کرده و بتبعیت از احکام الهی دعوت نمایند هر چند این حق برای عموم مسلمین اعم از بیعت کننده وغیر آن است لکن از طرف بیعت کنندگان بسی شایان اهمیت است

شاید کسی که دراین موضوع چندان دقت ومطالعه ندارد، بگوید رأی گرفتن یا بیعت کردن باین صورت مستلزم وقت بسیار وتشریفات بیشمار واذیت واضرار طرفین است، درصورتی که اگر درست دقت شود مطلب چنین نیست واتفاقاً بالعکس

هم آسانتر وهم زحمت و ضررش کمتر است، زیرا بیعت در مرکز و باصطلاح در پایتخت امامت باشخص امام انجام میگیرد واینکار مثلا درپایتخت ایران که تهران است درظرف دو تا سه الی پنج روز انجام میگیرد وزحمت وخسارت آن خیلی خیلی کمتر از زحمت وخسارت رأی گیری است که چندین روز باچه قدرمقدمات و هزینه صورت میگیرد ودر شهرستانها بوسیلۀ فرماندار انجام میشود وآن نیز خیلی آسانتر ازرأی گرفتن معموله است

حاکم وزمامدار اسلام

دراکثر امورمهمه بااهل حل وعقد مشورت مینماید

درقرآن مجید مشورت زمامداران بااهل حل وعقد ممدوح شمرده شده واز این طائفه بنام (ملاء) نام برده شده است چنانکه خدای متعال درسوره البقره آیه ۲۴۶ میفرماید: **الم تر الی الملاء من بنی اسرائیل من بعد موسی اذ قالوا لبنی لهم ابعث لنا ملکاً** یادرآیه ۳۲ سوره النمل میفرماید **یاایها الملا افتونی فی امری ما کنت قاطعة امرا حتی تشهدون** ودرهمین سوره آیه ۳۸ از زبان حضرت سلیمان میفرماید **یا ایها الملا ایکم یأتینی بعرشها** .

ومعنای (ملاء) چنانکه راغب اصفهانی درمفردات خود ص ۴۷۳ چاپ اخیر مصر آورده است اینست :

الملاء جماعة یجتمعون علی رأی فیملئون العیون رواء ومنظراً والنفوس بهاءً وجلالاً .

یعنی ملاء جماعتی هستند که بریك رأی اجتماع کنندواز این جهت (ملاء) گفته اند که از حیث رؤیت ومنظر چشمهارا واز حیث ابهت وجلال نفوس را پرمیکنند .

واگر کلمۀ (ملاء) در بارۀ آل فرعون وامثال آن آمده همه جا با قید (الذین کفروا) یا (الذین استکبروا) است پس هر گاه این قید نباشد وجود ملاء از لوازم دستگاه حکومت است .

پس از آنکه امر حکومت بوسیلهٔ مشورت با دانشمندان با فضیلت ملت انجام یافت و حاکم اسلام و امام مسلمین بر طبق دستور شرع انتخاب گردید، هرچند که شخص امام و حاکم فی المثل دارای نفس زکیه وروح قدسی وصاحب ملکهٔ عصمت باشد و در علم و فهم و درایت و کیاست و تدبیر وسیاست سرآمد ابنای زمان باشد معهذا در امور مهمه مملکت با ارباب حل و عقد و خداوندان خرد و دانش مشورت مینماید وصلاحدید آنها را بکار می بندد چنانکه سبق ذکر یافت که رسول خدا ﷺ با آنکه عقل کل ومؤید بتأییدات الهیه بود معذلک در امور مهمه مخصوصاً در امر جنگ وعهد و پیمان با اصحاب خود مشورت نموده نظر ورأی اکثریت آنها را محترم شمرده بکار می بست و جملهٔ معروفه (اشیروا علی اصحابی) از آن جناب متواتر است. ورأی اصحاب در نظر آنجناب انقدر اهمیت داشت که سعد بن معاذ عهدنامه آنحضرت را با بنی غطفان درموضوع خرمای مدینه پس از مشورت در حضور آنجناب درید !!

وخلفای اولیه راشدین در هر واقعه‌ای که برای آنها پیش می آمد اگر حکمی از آن در کتاب خدا بود بدان عمل میکردند واگرنه بسنت ثابته رسول رجوع ومتوجه میشدند واگرنه صحابه رسول خدا را دعوت واز آنان در آن مورد مشورت میکردند، اگر کسی حکمی در آن خصوص از رسول خدا ﷺ شنیده بود تقریر مینمود واگرنه هرچه رأی اصحاب بر آن قرار میگرفت عمل میشد چنانکه دارمی وبیهقی از میمون بن مهران در سیرهٔ ابوبکر روایت نموده‌اند وابن عساکر از شریح قاضی در گفتاری که عمر باو دستور میداده یادآور شده است.

ونیز طبرانی در **الاوسط** وابوسعید در **القضاء** از امیرالمؤمنین سلام‌الله علیه روایت کرده‌اند که آنحضرت فرمود:

«قلت یارسول الله ﷺ کیف تأمرنی قال تجعاونه شوری بین اهل الفقه والعابدین

من المؤمنین ولا تقض فیه برأیك»

یعنی برسول خدا عرض کردم که در اموری که حکم واضحی از کتاب وسنت نیست چه امر میفرمائی رسول خدا فرمود: آن را بین اهل فقه ومؤمنان عبادت پیشه مورد شور

قرار میدهید ودرچنین مسئله‌ای برأی مخصوص خودت حکم مکن .

در اینجا لازم است یاد آور شویم که کلمه فقه در اینجا بمعنی مصطلح امروز که احکام فرعیه باشد نیست ، بلکه درصدر اول فقیه بکسی می گفتند که مقاصد شریعت را در طریق سلوك بحقیقت درك کند چنانکه غزالی این معنی را در کتاب احیاء العلوم توضیح داده است.

ووجود مبارك امیر المؤمنین نیز در اکثر امور بایاران واصحاب مشورت میفرمود اینك احادیث وارده دراین باره :

۱ ـ مولای متقیان سلام الله علیه درفرمان خود بمالك اشتر میفرماید ! **وانما الوالی بشر لایعرف ماتواری عنه الناس من الامور** یعنی والی وزمامدار نیز بشری است که آنچه مردم ازامور از او میپوشانند نمیداند پس احتیاج بمشورت دارد ودرفقره دیگر همین عهد نامه میفرماید : **وما اشتبه علیك فاجتمع له الفقهاء فناظرهم فیه ثم امض مایجتمع علیه اقاویل الفقهاء بحضرتك من المسلمین** ، یعنی آنچه ازامور که برتو مشتبه شود بافقیهان یعنی کسانیکه مقاصد شرع را درك میکنند ودر امور سیاست نیز صاحب نظرند برای آن منظور اجتماع نما وباایشان درآن کار تبادل نظر کن آنگاه بهرچه گفتار فقیهان مسلمانی که درحضرت توهستند اجتماع یافت بکار پرداز .

۲ ـ درکتاب خصال صدوق جلد سوم ص ۱۴۱ چاپ اسلامیه وجلد هشتم بحار ـ انوار ص ۱۴۸ ازحضرت امام محمد باقر عليه السلام روایت است : که حضرت امیر المؤمنین عليه السلام باشخصی یهودی در موضوع خلافت وجنگ بامعویه میفرمود !

« شاورت من معی من اصحاب محمد صلى الله عليه وآله البدریین والذین ارتضی الله لهم امرهم ورضی عنهم بعد بیعتهم وغیرهم من صلحاء التابعین فکل یوافق رأیه رأیی فی غزوته (معویه) ومحاربته » یعنی من باکسانی ازاصحاب محمد صلى الله عليه وآله که بامنند وافتخار شرکت درجنك بدر را یافته‌اند وباکسانی که خدا برای ایشان امر ایشان را پسندیده است واز ایشان بعد از بیعتشان راضی شده (یعنی انصار) وغیر ایشان ازصلحاء تابعین مشورت کردم رأی همگی آنان بارأی من درجنگیدن بامعویه موافق بود .

۳ ـ در همین حدیث شریف قبلا فرموده است : **وشاورت من اثق بنصیحته لله عزوجل ولرسوله وللمؤمنین وکان رأیه فی ابن آکلة الاکباد کرأیی ینهانی عن تولیته .**

یعنی من با هر کس که بخیر خواهی او برای خدای عز وجل و رسولش و برای مؤمنین وثوق دارم مشورت کردم ، رأی او نیز درباره فرزند هندجگر خوار همانند رأی من بود که مرا از امر حکومت و تولیت دادن باو نهی میکرد .

باید دانست که مشاورین شخص زمامدار در امور مهمه سیاسی افراد معین و مخصوصی چون ارباب حل وعقد (اگر طائفه‌ای خاص باشند) نیستند بلکه پیشوای مسلمین هر کس را که تشخیص دهد در امر خاصی که پیش آمده لیاقت مشورت در آن مورد را دارد با او مشورت خواهد نمود ، چنانکه در جمله شریفه میفرماید ! **شاورت من اثق بنصیحته .**

٤ ـ در کتاب رجال کشی ص۸۵ چاپ نجف ذیل احوال احنف بن قیس از وی روایت میکند :

ان علیا علیه السلام کان یأذن لبنی هاشم و کان یأذن لی معهم فلما کتب الیه معویة ان کنت ترید الصلح فامح عنك اسم الخلافة فاستشار بنی هاشم : یعنی علی علیه السلام ببنی هاشم اجازه میداد که برحضرتش وارد شوند و بمن هم با ایشان اجازه میداد همینکه معویه بآنحضرت نوشت که اگر تو خواستار سازش و صلحی پس اسم خودرا از خلافت محو کن ! حضرت در این باره با بنی هاشم مشورت نمود .

۵ ـ درجلد هشتم بحار الانوار ص ۵٦۹ وشرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید پس از فتح معقل بن قیس در جنگ با خوارج و نوشتن نامه فتح بامیر المؤمنین علیه السلام عبدالله بن معین روایت میکند :

فلما قدمت بالکتاب علی علی علیه السلام قرأه علی اصحابه و استشارهم فی الرأی فاجتمع رأی عامتهم علی قول واحد قالوا نری ان نکتب الی معقل بن قیس یتبع آثارهم ولا یزال فی طلبهم او ینفیهم من ارض الاسلام فانا لا نأمن ان یفسدوا علیك الناس»

یعنی همینکه نامهٔ معقل را بنزد علی ﷺ آوردم حضرت آنرا بر اصحاب خود خواند و از ایشان مشورت خواست، رأی همگی آنان بر قول واحد اجتماع شد و گفتند صلاح چنان می بینیم که بمعقل بن قیس بنویسی که خوارج را تعقیب کند و همواره در دنبال آنها باشد یا اینکه آنها را از کشور اسلام نفی بلد نماید برای اینکه ما ایمن نیستیم از اینکه مردم را بر تو بشورانند.

۶ - در تاریخ مروج الذهب جلد دوم ص ۷۶ مینویسد: چون امیرالمؤمنین ﷺ از جنگ جمل بر گردید بدربان خود فرمود: از وجوه عرب چه کسانی در درب دارالخلافه هستند؛ تا آنجا که مینویسد حضرت فرمود: بایشان بارده که داخل شوند پس داخل شدند و بجنابش بخلافت سلام دادند «فقال لهم انتم وجوه العرب عندی و رؤساء اصحابی فأشیروا علیّ فی امر هذا الغلام المترف» یعنی حضرت بایشان فرمود شما سرشناسان عرب در نزد من بوده و رؤساء اصحاب من هستید، پس در بارهٔ این جوانک عیاش یعنی معویه برمن مشورت کرده نظر دهید.

مرحوم علامه حاج میرزا حسین نائینی در کتاب تنزیه المله ص ۸۲ میفرماید «و تبعیت مولای متقیان در قضیه میشومهٔ حکمین از رأی اکثریت اصحاب که فریب بالا بردن قرآن راخوردند و فرمایش حضرتش که فرمود: نصب حکمین ضلالت نبود بلکه سوء رأی بود چون اکثر بر آن متفق شدند موافقت کردم».

۷ - حضرتش بکرات از اصحاب و یاران خود تقاضا و خواهش مینمود که در مشورت باوی مضایقه نکرده و از گفتار حق باز نایستند چنانکه در خطبهٔ مرویه در اصول کافی جلد دوم ص ۲۹٤ چاپ اسلامیه و در جلد هشتم بحار الانوار ص ۶۵۲ از حضرت امام محمد باقر ﷺ روایت است که امیرالمؤمنین خطبه‌ای خواند و خدارا حمد و ثنا گفت تا آنجا که فرمود:

«فلا تکفوا عن مقالة بحق او مشورة بعدل فانی لست فی نفسی بفوق ان اخطیء ولا آمن ذلک من فعلی»

یعنی از گفتاری که بحق باشد یا مشورتی بعدل خود داری نکنید بجهت اینکه من کسی نیستم که خودم را بالاتر از آن دانم که خطا نکنم واز کردار خود نیز از این جهت ایمن نیستم !!

موضوع مشورت در اسلام بقدری مهم است که مطابق نقل یعقوبی در تاریخ خود جلد دوم ص ٤۲ چاپ بیروت : عمر بن عبدالعزیز خلیفه نیکو کار اموی همواره میگفت «ان المشورة والمناظرة باب رحمة ومفتاح بركة لایضل معهما رأی ولاینعقد معهما حزم

یعنی مشورت ومناظره کردن درب رحمت و کلید برکتی است که با این دو عمل رأیی گمراه نگشته و پیمان خطائی بسته نمیشود

و در مستدرك نهج البلاغه ص ۷۳ امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید . من شاور اولوالالباب دل علی الصواب » یعنی کسیکه با خداوندان خرد مشورت کند بر راه درست دلالت میشود

ودر کتاب خصال صدوق وجلد ۱٦ بحارالانوار ص ۱٤٥ سئل رسول الله صلی الله علیه وآله ما الحزم قال مشاورة ذوی الرأی واتباعهم یعنی مشورت کردن با صاحبان رأی و پیروی کردن ایشان است

مخفی نماناد که مشورت حاکم اسلام با اهل حل وعقد وصاحبنظران در اموری است که در آن از شرع دستوری نرسیده و کتاب خدا وسنت نبوی در آن ساکت است وگرنه در اموری که حکم شریعت در آن روشن است نه تنها احتیاج بمشورت نیست بلکه مشورت در آن امور شبههٔ دخول در شرك است و باید طبق دستور روشن شرع بدان پرداخت

چنانکه حضرت مولی الموحدین امیرالمؤمنین علی علیه السلام پس از قتل عثمان وبیعت مردم با آنحضرت مورد مؤاخذه طلحه وزبیر وامثال ایشان قرار گرفت که چرا در امور باما مشورت نمیکنی «فانت تقسم القسم وتقطع الامر وتمضی الحکم غیر مشاورتنا ولا علمنا تو بدون مشورت واطلاع ما قسمت ها را تقسیم وامر را قطع وحکم را اجرا می نمائی !! » حضرت در جواب ایشان فرمود «فاما ما ذکرتما من الاستشارة

بکما فوالله ما کان لی فی الولایة رغبة ولکنکم دعوتمونی الیها وجعلتمونی علیها فخفت ان ارد کم فتختلف الامة فلما افضت الی نظرت فی کتاب الله وسنة رسوله فامضیت مادلانی علیه واتبعته ولم احتج الی آرائکما فیه ولا رأی غیر کما ولو وقع حکم لیس فی کتاب الله بیانه ولا فی السنة برهانه واحتج الی المشاورة فیه لشاورتکما فیه (۱)

یعنی واما آنچه رادرمورد مشورت خواستن من از شما دو نفر یاد آور شدید بخدا سوگند مرا درامر حکومت وزمامداری میل ورغبتی نبود ولکن شماها مرا بدان دعوت نمودید وبر آن گماشتید پس از این عمل که شما را رد کنم ترسیدم که درامت اختلاف افتد و چون خلافت بمن واگذار شد بکتاب خدا وسنت رسولش نظر افکندم و آنچه را که این دو چیز عزیز بدان دلالت مینمودند باجرا وامضا گذاشتم وخود آن را پیروی نمودم و در آن برأی شما وغیر شما احتیاج نداشتم ولی اگر حکمی پیش آمد که در کتاب خدا بیان او ودر سنت برهان آن نبود ودر آن احتیاج بمشاورت افتاد البته در آن مورد با شما دو نفر نیز مشورت خواهم کرد

در عصر ما درهیچ یك از کشورهای اسلامی اهل وعقد واولو الامر وجود ندارد زیرا حکومتهای آنها بازور سر نیزه می آیند وبزور سر نیزه زندگی میکنند و اوامر خود را بزور سر نیزه اجرا می نمایند لذا دیگر باهل حل وعقد ومشاوره با دانشمندان دین احتیاجی احساس نمی کند !! :

تذکر مهم

درخاتمه این بحث تذکر این نکته مهم لازم است که هر چند طبق پاره ای از احادیث که در کتب اسلامی موجود است از مشاورت زنان نهی شده است (۲)

(۱) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد هفتم ص ۴۱

(۲) سند نهی از مشاورت با زنان دو حدیث است که یکی از آن دو : حدیث شاور وهن وخالفو هن میباشد . این حدیث از طرق عامه روایت شده ومضمون آن

اگر درست باشد [illegible]
پاره ای از [illegible]

اما با تتبع در آیات قرآن و سیرهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله و مسلمین صدر اول اسلام می بینیم زنان را در حکومت صاحبنظر شمرده و بشرکت و بیعت آنان در این مورد اهمیت داده است.

احادیث گفته‌اند درباره‌ای از امور شخصی و خانوادگی است که امکان و احتمال بهره برداری غلطی از مشورت رود.

و اما حدیث دوم: حدیثی است که در کتاب کافی از ابوعبدالله اشعری بطریق مرسل از حضرت باقر علیه السلام و نیز از احمد بن محمد العاصمی از علی بن حسان از عبدالرحمن بن کثیر از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در رسالهٔ خود بحضرت امام حسن علیه السلام نوشته است!

اياك ومشاورة النساء فان رأيهن الى الافن. یعنی برحذر باش از مشورت با زنان که رأی آنها بسوی سستی و فساد است .. تا آخر حدیث.

این حدیث اولا از لحاظ سند مخدوش و ضعیف است زیرا در رجال آن علی بن حسان است که در رجال کشی ص ۳۸۳ درباره او مینویسد: «هو كذاب .. وهو واقفي ايضاً» و در خلاصه‌الرجال علامه حلی ص ۲۳٤ چاپ نجف مینویسد!

علي بن حسان الهاشمي يروي عن عمه عبدالرحمن غال ضعيف و بعد درباره او اضافه میکند، ضعیف جداً فاسدالاعتقاد) وی از عمویش عبدالرحمن بن کثیر روایت میکند که نجاشی در رجال خود ص۱۷۵ چاپ تهران مینویسد:

عبدالرحمن بن كثير الهاشمي مولى ... **كان ضعيفاً غمز اصحابنا عليه وقالوا كان يضع الاحاديث** و علامه مجلسی رحمة الله علیه نیز در مرآت العقول جلد سوم ص ٤٤٦ این حدیث را ضعیف شمرده است.

ثانیاً ـ این جمله‌ها را ابن قتیبه دینوری متوفی سال ۲۷٦ در کتاب عیون الاخبار کتاب (النساء ص ۸۰) چاپ بیروت. با بن المقفع نسبت داده است تا آخر آنچه بامیرالمؤمنین نسبت داده شده.

ثالثاً ـ چنانکه گفتیم مضمون و مفهوم آن ناظر بامور شخصی و خانوادگی است

چنانکه در آیه شریفه ۱۲ سوره الممتحنه میفرماید ! « یا ایها النبی اذا جائك المؤمنات یبایعنك علی ان لا یشرکن بالله شیئا ولا یسرقن ولا یزنین ولا یقتلن اولادهن ولا یأتین ببهتان یفترینه بین ایدیهن و ارجلهن ولا یعصینك فی معروف فبایعهن واستغفر لهن ان الله غفور رحیم» یعنی ای پیغمبر هرگاه زنهان مؤمنه بسوی تو آمده با تو بیعت کنند بر اینکه چیزی را باخدا شریك نشمارند و دزدی نکنند و زنا نکنند و فرزندان خود را نکشند و بهتانی نیاورند که آنرا بافته باشند و ترا در هیچ کار معروفی نافرمانی نکنند پس با ایشان بیعت کن و برای ایشان استغفار کن همانا که خدا امرزنده مهربان است .

دومین آیه‌ای که در قرآن مجید حق رأی و اظهار نظر و مقام مشورت بزنان می بخشد آیه شریفه ۲۳۳ ازسوره البقره است که خدای متعال میفرماید !« والوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین لمن اراد ان یتم الرضاعة وعلی المولود له رزقهن و کسوتهن بالمعروف ولا تکلف نفس الا وسعها لا تضار والدة بولدها ولا مولود له بولده و علی الوارث مثل ذلك فان ارادا فصالا عن تراض و تشاور فلا جناح علیهما - یعنی مادران فرزندان خود را دو سال تمام شیر میدهند برای کسیکه بخواهد شیر دادن را کامل کند وصاحب فرزند خوراك و پوشاك آنها بشایستگی عهده دار است هیچکس بیش از توانائیش تکلیف نمیشود ، هیچ مادری بسبب فرزندش زیان نمی بیند و هیچ صاحب فرزندی بسبب فرزندش و همچنین وارث و مانند این وظیفه را بر عهده دارد . اگر پدر و مادر رضایت دهند و از روی مشورت باهم بخواهند آن طفل را از شیر بگیرند بر ایشان گناهی

یعنی شخصی در باره‌ای از امور خانوادگی نباید با زنان مشورت کند و آنان را بطمع افکند چنانکه در آخر این حدیث « کلمه (ولا تطمعها) است و این معنی با آنچه گفتیم موافق است نه در امور اجتماعی که احتمال این فساد نمیرود ، و مهمتر از همه اینکه مخالف با آیات کتاب خدا وسیرهٔ رسول الله است .

نیست .

در این آیه شریفه حق ابداء رأی در نظام تربیت فرزند وشیر دادن، بزن میدهدو نظر واراده اورا همدوش با نظر واراده مرد میشمارد ورضایت اورا بارضایت مرد یکسان می گیرد .

پس بفرموده علامه کبیر شیخ شلتوت رحمة الله علیه در کتاب (الاسلام عقیده وشریعة) ص ۱۷۷ .

در تمام اموری که محتاج بشور ومشورت وتبادل نظر باشد زن دارای همین شأن وهمین عقیده است .

چگونه چنین نباشد درصورتیکه مشورت بین زن ومرد ازجمله چیزهائی است کممیرساند که زن دارای مسؤلیت مشترك است واو نیز درهمان محیط حیات مشترك زندگی میکند که صلاحیت وشایستگی آن برای وی دارای اهمیت است، وفساد وتباهی آن نیز بسینهٔ وی تنگی میکند پس ناچار او نیز باید نیروی خودرا برای حفظ وصیانت حق حیات خود بکار میبرد . اساساً شرع شریف اسلام بزنان اهمیت فوق آنچه تصور شود داده وآنانرا در بسیاری از امور درردیف مردان در آورده وبرای ایشان حقوق مساوی بمکه در بعضی موارد حقوق بیشتری مقرر فرموده است .

چنانکه در آیهٔ شریفه ۲۲۸ سوره البقره میفرماید ! **ولهن مثل الذی علیهن** یعنی برای زنان است مانند آنچه بر ایشان است) در اینجا تذکار این نکته را لازم میدانیم که اخیراً پاره‌ای از دشمنان اسلام که اکثراً ولیدهٔ استعمارند وبتقلید آنها جهال از منسوبین باسلام. دین اسلام را متهم بدر نظر گرفتن زن وتعطیل حقوق او نموده‌اند باید دانست که اینان دودسته بیش نیستند .

یا کسانیند که چنانکه گفتیم بادین اسلام خصومت ودشمنی دارند وبمیراث ازتعصبات صلیبی ازروی عناد، دین اسلام را بدین نقص متهم می کنند ویا کسانیند که اگرچه نام مسلمان برخود نهاده‌اند لکن دین اسلام را ازروی تحقیق وبصیرت نگرفته‌اند بلکه آنچه ازدین میدانندهمان تقلید آباءو امهات است وحرکات پدرومادرخودرا که اغلب

نادان و بدون اطلاع ازمقررات اسلامند فرا گرفته‌اند و آنرا دین اسلام پنداشته‌اند
وسپس در تحت تأثیر تبلیغات شوم مزدوران استعمار ودشمنان اسلام قرار گرفته هر
آنچه آنها قی کرده‌اند اینها بلعیده‌اند ! ودرهنگام گفتگو همانرا اعاده‌می کنند؛
وگرنه‌مختصر مطالعه‌در آیات قرآن‌وسنت نبوی‌وسیرت‌مسلمین صدر اول بطلان این
عقیده‌وظهور این‌تهمت رامکشوف‌میدارد که‌اسلام درتمام‌جهات حیات‌زن‌راموجودی
مساوی‌مرد. ودارای‌مسؤلیت‌مشترك باوی دانسته است چنانکه درآیاتی که احترام
والدین‌رامقرر میدارد درهمه‌جا مادر اگر مقدم‌ازپدر نباشد باری ازاوعقب‌تر نیست
ودرحدیث‌رسول‌خدا ﷺ آنجا که‌شخصی‌از آنحضرت‌سؤال‌میکند که‌چه کسی بحسن
همصحبتی‌وهمنشینی من‌حقش بیشتراست ؟ رسول خدامیفرماید! مادرت باز میپرسد :
آنگاه چه کسی ؟ تاسه‌مرتبه میفرمایدمادرت‌ودرمرتبه چهارم‌میفرمایدپدرت. در تمام
احکام‌شرع‌زن‌را دارای‌مسؤلیت دانسته واورا همردیف مردشمرده است چنانکه در
آیه ۱۲٤ ازسوره‌النساء میفرماید ! **ومن یعمل من الصالحات من ذکرا وانثی** و هو
مومن فاولئك یدخلون الجنة ولایظلمون نقیرا

یعنی کسی که کارهای شایسته کند خواه‌مرد باشد یازن‌درحالیکه‌مؤمن باشد
این گروه‌داخل‌بهشت‌میشوند وبقدر نقیری‌در بارهٔ آنهاستم‌نمیشود) مضمون آیهٔ شریفه
میرساند که اعمال‌زن‌ومرد بدون‌تفاوت‌دارای‌اجریکسان‌است .

ودرآیه ۱۹۵ سورهٔ آل عمران‌میفرماید : «فاستجاب‌لهم ربهم‌لااضیع عمل‌عامل منکم
من ذکر اوانثی بعضکم من بعض.

یعنی‌پس پروردگارشان اجابتشان کرد که من‌عمل هیچ عاملی‌را از شما
مردباشد یازن‌تباه نمیکنم‌بعضی ازشما از بعض‌دیگرید . وبدون‌هیچ‌فرقی‌در اعمال
آنها وبهره‌برداری ازکار وکردشان میفرماید درآیه ۳۲سوره النساء :
«للرجال نصیب مماا کتسبوا وللنساء نصیب مماا کتسبن» یعنی برای‌مردان از
آنچه کسب کرده‌اند بهره‌ای‌است وبرای زنان نیزازآنچه کرده اند بهره‌ای

پس هرگاه زن در تمام اعمال و کردار مسئول بوده و از نتیجه اعمال خود باید بهره‌ور شود آیا در امر حکومت که از اعاظم امور است باید محروم باشد ؟!

بلی اسلام در پاره‌ای از امور زنهارا معاف داشته نه برای اینکه آنها اهمیت قبول آن امور را ندارند و اگر آنهارا انجام دهند از ایشان قبول نمیکند ! خیر بلکه ترك آنهارا بر ایشان مباح داشته و بآنها تخفیف داده و در حقیقت از راه لطف ملاحظه وضع و حال ایشانرا فرموده و بایشان رخصت داده که بمیل خود اگر خواستند از آن کناره کنند و از مزاحمت مردان دور باشند و بامریکه خدا از ایشان خواسته و در طبیعت آنها نهاده شده یعنی خانه‌داری و تربیت فرزند بپردازند .

اموریکه ترك آنها برای زنان مباح است مانند حضور در نماز جمعه و مباشرت جهاد و از اینقبیل امور است .

اما اگر زن خواست در نماز جمعه حاضر شود یا داخل صفوف جنك و محاربه شود گناهی بر او نیست ، چنانکه زنان مسلمین صدر اول یعنی در همان زمانیکه خورشید نبوت در آسمان عظمت خود میدرخشید بهر دوی این امور میپرداختند یعنی هم بنماز جمعه و جماعت حاضر میشدند چنانکه هم اکنون هم حضور آنها بلامانع است و هم در میدانهای جنگ بخدمتهای نظامی از قبیل پختن طعام و مداوای مجروحین و سرپرستی افتادگان و زمینگیر میپرداختند چنانکه در کتب سیر و تواریخ شرکت زنان بامر جهاد در زمان رسول خدا مانند ام‌سلمه و ام‌سلیم و نسیبهٔ جراحه و دختران بنی‌غفار که ۱٦ نفر بودند و در جنك خیبر شرکت کردند از مشهورات است و طالبین میتوانند برای تحقیق بسیرهٔ ابن هشام و سیره حلبی و تاریخ طبری رجوع نمایند و همچنین شرکت زنان مسلمان در جنگهای اجنادین و انطاکیه و دمشق در خلافت ابوبکر و عمر در تحت پرچم خالدبن ولید و ابوعبیده جراح و یزید بن ابی‌سفیان که برای شرح آن باید بکتاب فتوح الشام واقدی و فتوح البلدان بلادری و ناسخ التواریخ رجوع نمود و شرکت زنان مسلمان در جنگهای صفین و جمل در رکاب مولای متقیان سلام‌الله‌علیه و داستان بدرقه نمودن چهل دختر عایشه‌را بالباس جنك تامدینه بدستور امیرالمؤمنین

وداستان شرکت بکاره هلالیه یازرقاء دختر عدی وسوده بنت عمارة بن اسد همدا
وعکرشه دختر اطرش بن واحه وام الخیر بارقیه دختر حریش بن سراقه وام البرأ دخ
صفوان وصدها از این قبیل زنان، وخطبه‌های غرای آنان در بین صفوف دشمنان ودوس
وحتی حمل شمشیر وسنان وتیر وکمان که بعداً مورد مؤاخذه معویه بن ابی سف
قرار گرفته‌اند درتاریخ اسلام ازمسلمات وافتخارات آنست .
خلاصهٔ گفتار آنست که اسلام بزنان در اموراجتماعی حق اظهار نظر داده و
آراء آنانرا محترم وبزرگ شمرده است وعجب است از کسانیکه با کمال بیحیائی این
گونه تهمت‌ها را باسلام بسته وآنرا چنانکه گفتیم متهم بتهضیم وتعطیل حقوق زنـ
نموده‌اند با اینکه درهزار وچهارصدسال قبل در دنیائی که زن درپست‌ترین مرا
زندگی روز میگذرانید، بلکه حق حیات نداشت وزنده زنده بگور میشد اسلام باو چ
حقی مرحمت فرمود واورادرعالیترین درجات انسانیت جای داد، درحالیکه درا
زنان تاسال ۱۹۱۸ حق رأی نداشتند وتاسی سال قبل از حق تملك محروم بودند
اکنون ازبسیاری از حقوقی که زن مسلمان برخوردار است آنان بی‌بهره‌اند د
ما رااز کتاب خدادانستید اینك مدارك ودلایل ماازسنت

۱ - در کتاب شریف کافی . : «عن ابیعبدالله ؑ قال لما فتح رسول الله ﷺ
مکة بایع الرجال ثم جائته النساء یبایعنه» یعنی هنگامیکه رسول خدا ﷺ
فتح نمود بامردان بیعت کرد آنگاه زنان آمدند وباآنحضرت بیعت نمودند :

۲ - در کتاب خصال صدوق ازجابرجعفی ازحضرت امام محمد باقر ؑ
حدیثی طولانی که درآن احکام زنان را مذکور میدارد در خصوص بیعت با
میفرماید : «ولا تبایع الامن وراء الثیاب» یعنی بازنان بایداز پشت لباس بیعت
یعنی بایدلباس حایل ومانع تماس بابدن باشد
بدیهی است دستور طرز وکیفیت بیعت فرع حقی است که آنان در این امر د
وبیعت همان اظهار نظر وباصطلاح رأی دادن است

۳ ـ درجلد ششم بحارالانوار ص ۷٦٦ وص ۷۷۱ وص ۷۷۸ چاپ سربی و کتاب مجمع البحرین طریحی ذیل لغت (بیع) ودر تفسیر البرهان جلد چهار ص ۳۲٤ چاپ جدید ووسائل الشیعه جلد سوم ص ۸ مینویسد «ولما فرغ النبی صلی الله علیه وآله من مبایعة الرجال وجاء النساء یبایعنه قیل کانت مبایعتهن بان یغمس یده فی قدح من ماء وقیل کان یصافحهن وعلی یده ثوب وشرط علیهن الشروط.

یعنی هنگامیکه پیغمبر از بیعت کردن با مردان فراغت یافت زنان آمدند تا با او بیعت کنند گویند بیعت ایشان در هر موقع چنین بود که رسول خدا دست خود را در طشتی از آب فرو میبرد و گویند که زنان با آنحضرت مصافحه مینمودند و در دست آنحضرت پارچه‌ای (دستکش) بود و بر آنان شرایط بیعت را شرط مینمود. بدیهی است این گونه بیعت میرساند که زنان در این امر همانند مردانند، در تفاسیر شیعه چون مجمع البیان ومنهج الصادقین وتفسیر ابوالفتوح رازی وتفسیر البرهان در تفسیر سوره مبارکه الممتحنه ودر مقاتل الطالبین از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که اولین زنی که با رسول خدا صلی الله علیه وآله بیعت کرد فاطمه بنت اسد مادر مکرمه امیر المؤمنین سلام الله علیه بوده والبته موضوع بیعت غیر از مسئله ایمان آوردن است زیرا آن منظور قبلا انجام شده بود چنانکه صدر آیه شریفه نیز بدان دلالت دارد.

٤ در کتاب (السلطان) از کتاب عیون الاخبار ابن قتیبه دینوری ص ٥٥ از حماد بن یزید از هشام از حسن روایت کرده است «**کان النبی (ص) یستشیر حتی المرأه فتشیر علیه بالشئی فیأخذ به**

یعنی پیغمبر خدا مشورت میخواست حتی از زنان پس آن زن بر آنحضرت ابراز رأی مینمود آن جناب نظر او را اخذ میفرمود » چنانکه در قضیه حدیبیه نظر ام سلمه را به کار بست

٥ ـ در کتاب علل الشرایع صدوق و کتاب ارشاد شیخ مفید وجلد ششم بحار الانوار ص ۸٥٦ چاپ سربی در داستان غدیر و بیعت گرفتن رسول خدا صلی الله علیه وآله بامامت امیر المؤمنین مینویسد:

«ثم امر المسلمین ان یدخلوا علیه فوجاً فوجاً.. وسلموا علیه بامرة المؤمنین

ففعل الناس ذلك ثم امر ازواجه وسائر نساء المؤمنين معه ان يدخلن عليه ويسلمن بامرة المؤمنين ففعلن.

یعنی رسول خدا مسلمانان را امر فرمود که فوج فوج بر علی علیه السلام وارد شوند و بآنحضرت بامیرالمؤمنینی سلام دهند پس مردم چنین کردند، آنگاه رسول خدا همسران خود وسایر زنان مؤمنین را امر فرمود که بر علی وارد شوند و بآنحضرت بامیرالمؤمنینی سلام دهند زنان نیز چنین کردند.

۶ - درشرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد دوازدهم چاپ جدید مصر ص ۶۵ مینویسد:

وكان عمر كثير المشاورة كان يشاور في امور المومنين حتى المرأة

یعنی عمر بسیار مشورت کن بود که در امور مؤمنین مشورت مینمود حتی با زنان!

ازمجموع این قضایا بنحو صریح وروشن بدست می آید که زنان را در امر حکومت وامور اجتماعی حقی بزرگ ثابت است چنانکه مردان را.

واگر می بینیم که بعد از رسول خدا تدریجاً این حق از زنان سلب شده و در میدانهای امور اجتماعی زنان کمتر بچشم برمیخورند، همانا علتش بازگشت مردم بعادات جاهلیت است چنانکه علمای علم الاجتماع متفقند که عادات مرکوزه درملتی خیلی دیر از سر آن ملت خارج میشود آنهم بشرط مراقبتی دائمی وطولانی، وگرنه بواسطه قرب عهد وبمجرد برطرف شدن مانع، بحالت وعادت اولیه رجوع خواهند کرد! وچون اسلام بجاهلیت قریب العهد بود، حب عادات وآداب جاهلیت هنوز ازدل عرب خارج نگشته بود ووضع زنان را قبل از اسلام میدانیم که بچه کیفیت بود که حتی حق حیات برای آنان قائل نبودند تا چه رسد بحق اظهار نظر در امر حکومت وغیر آن! از این جهت بعد از رسول خدا کم کم حق زنان فراموش شد چنانکه می بینیم در زمان عمر اومیخواست مهر زنان را از ایشان بگیرد و داستان (**كل الناس افقه من عمر**) وامثال آن بمیان آمد مع هذا چنانکه معلوم است باز هم عمر با آن همه تعصب گاهی زنان را در امر مشورت

دخالت میداد و این قدرت قانون و روشنی آن بود که مانند عمر را ناچار مینمود که در امور اجتماعی مسلمین با زنان مشورت نماید و گرنه تعصب عمر معلوم است اما با زمی بینیم که در خلافت امیرالمؤمنین علی ﷺ زنان در میدانهای وسیعتری بجلوه در آمده و در معارك جنگ و امور اجتماعی دیده میشوند وورود و وفود زنان شیعه بعد از شهادت امیر المؤمنین بر معویه و سخنرانی آنان با آن شهامت کذائی در تاریخ گواهی صادق است و ما انشاءالله لدی الاقتضاء کتابی در این باره تألیف میکنیم پس خلاصهٔ سخن اینست که رأی و نظر زنان در امر حکومت جایز بلکه لازم است و این سر و صداها در عصر ما مخصوصاً در زمان تألیف این کتاب در اعتراض بر دخالت زنان در انتخابات بلدیه مأخذ شرعی ندارد بلی اگر بگوئیم با این وضع و کیفیت امروزه دخالت زنان در امور اجتماعی مستلزم تالی فاسد است حرفی است صحیح، ولی راه اصلاح آن محروم داشتن زنان از امور اجتماعی که شرع مطهر این حق را بدانها بخشیده است نیست بلکه باید جلوی فساد را گرفت بنحویکه حق تضییع نشود، و ما را در این باره نظری است که در محل خود گفته خواهد شد.

اشخاص بی اطلاع و بی فضیلت و بدسابقه

نباید در مشورت انتخاب حکومت شرکت کنند

در گذشته این حقیقت را یادآور شدیم که رژیم حکومت اسلامی مافوق جمیع رژیمهائی است که تا کنون در عالم بوده یا اکنون هست! و با اینکه حکومت دموکراسی بمعنای واقعی آن است، اما اسلام سرنوشت تعیین این امر مهم را بدست تودهٔ جاهل و اشخاص نادان و بی اطلاع و بی فضیلت و بدسابقه نمیدهد.

و چنانکه گذشت در صدر اول اختیار و انتخاب شخص زمامدار و پیشوا با مهاجرین اولین و انصار بدریین بود زیرا: اینان بودند که اسلام را از روی عقیدهٔ قلبی و ارادت باطنی پذیرفته و بدون هیچگونه تهدید و طمع بلکه با تحمل محرومیتها و شکنجه‌ها و تن دادن بفداکاریها قبول اسلام کرده بودند، و بنابراین حقایق دین را بهتر فهمیده و معالم آن را بهتر از هر کسی فرا گرفته بودند و بقانون اسلام از تمام مردم آشناتر بودند لذا حق داشتند که خلیفه مسلمین را روی مقررات شرع اختیار و انتخاب نمایند

ودیگران هرچند ازطائفه قریش وحتی از نزدیکان واقارب پیغمبر بوده ودارای مزایای دیگری از امتیازات معموله دربین مردم باشند، این حق را نداشتند پس ازمهاجر وانصار این حق اختصاص بصاحبان فضیلت ودیانت وخداوندان عقل واطلاع داشته ودارد که طبق دستور شرع خلیفه و حاکم وامام مسلمین را تعیین نمایند و بهرصورت اشخاص بدسابقه و نادان نمیتوانند درامر انتخاب دخالت نموده سرنوشت حکومت را که عظیمترین رکن اسلام است تعیین کنند همچنین اکثریت نادان هرچند خوش سابقه و باصطلاح متدین باشد اما چون فاقد اطلاع وعلم باشد حق ندارد زمام امر حکومت را بدست کسان دهد زیرا اکثریت این چنینی در نظر اسلام مردود وغیرقابل قبول است! چنانکه گذشت آیات قرآنی که دلالت بر مردود بودن اکثریت نادان بود.

۱ - در کتاب مناقب ابن شهر آشوب وجلد هشتم بحارالانوار ص۴۷۳ مسطور است که معویه بامیرالمؤمنین نوشت: «لیت القیامة قدقامت فتری الحق من الباطل یعنی کاش قیامت برپامیشد تا تومیدیدی که چه کسی برحق است وچه کسی بر باطل! امیرالمؤمنین درجواب او آیه شریفه «یستعجل بها الذین لایؤمنون بها» را تا آخر آیه تلاوت فرمود یعنی عجله میکنند بقیامت کسانیکه بدان ایمان ندارند! آنگاه بعبدالله بن ابی رافع فرمود: درجواب او بنویس: «ان بیعتی شملت الخاص والعام وانما الشوری للمهاجرین الاولین والسابقین بالاحسان من البدریین لیس لك هجرة ولاسابقة ولافضیلة یعنی بیعت من شامل خاص وعام است، وشوری فقط حق انحصاری مؤمنین مهاجرین اولیه و آنانیستکه دراحسان بردیگران سبقت گرفته یاتبعیت مهاجرین کرده اند از بدریها، وبتو مربوط نیست که نه هجرت داری و نه سابقه و نه فضیلت) پس کسانی میتوانند درمشورت انتخاب زمامدار-ملت داخل شوند که هجرت دردین داشته (یعنی صدماتی رادر راه دین تحمل کرده باشند) یاسابقه نیکی دراحسان وتبعیت از نیکان داشته باشند ویا صاحب فضیلتی از علم ولیاقت واطلاع وغیره باشند.

۲ - در کتاب عقدالفرید ابن عبدربه اندلسی جلد دوم ص ۲۸۴ امیرالمؤمنین

(ع) بمعویه مینویسد .

«واعلم انك من الطلقاء الذین لاتحل لهم الخلافة ولا تعقد معهم الامامة ولا یدخلون فی الشوری» یعنی دانسته باش که تو از طلقاء (اسیران آزادشده) هستی که بر تو وایشان خلافت جایز نبوده وبا ایشان عقد امامت بسته نمیشود وداخل درامر شوری نمیشوند .

۳ ـ در کتاب صفین نصر بن مزاحم ص ۲۲۷ و کتاب تاریخ الامم والملوك طبری جلد چهارم ص ۶ و کامل التواریخ ابن اثیر ص ۱۳۵ چاپ بیروت: امیرالمؤمنین (ع) معویه را بدین صفت توصیف مینماید واو را لایق دخالت درمشورت نمیداند .

«وخلاف معوية ایای الذی لم یجعل الله له سابقة فی الدین ولاسلف صدق فی الاسلام وطلیق بن طلیق وحزب من الاحزاب لم یزل لله ولرسوله عدو هو وابوه حتی دخلا فی الاسلام کارهین مکرهین» یعنی علت مخالفت معویه بامن معلوم است زیرا معویه آن کسی است که خدا برای او سابقه‌ای در دین قرار نداده وپیشینه راست و درستی هم در اسلام ندارد، اسیر آزادشده پسر اسیر آزاد شده وحزبی از احزاب است (احزاب دسته‌جاتی بودند که بجنگ بارسول خدا متحدشده بودند) همواره او و پدرش دشمن خدا و رسول بودند تا با اکراه ومجبوراً باسلام داخل شدند .

۴ ـ در کتاب اسدالغابه واستیعاب وطبقات ابن‌سعد مسطور است که هنگامی که ابوهریره و ابودردا نامه‌ای ازجانب معویه برای امیر المؤمنین آورده بودند عبدالرحمن بن غنم الاشعری بآنها میگوید !

«ای عجب من دخول معوية فی الشوری وهومن الطلقاء الذین لایجوز لهم الخلافة و هو وابوه من رؤس الاحزاب وکیف یستقر له الامر بعدقول عمر ! هذاالامر فی اهل بدر ما بقی منهم احد ثم اهل احد ثم فی کذا وکذا ولیس فیها لطلیق ولا لولدطلیق و مسلمة الفتح .

یعنی کدام راه‌واردشدن درامرشوری برای‌معویه است وحال‌اینکه‌اوازطلقاء است که خلافت برای‌ایشان‌جائز نیست‌واوو پدرش‌ازسران‌احزابند وچگونه‌حکومت براواستقرار می‌یابد بعدازاین گفته عمر که گفت این‌امر دراهل بدر است‌مادامی که یکی ازآنها باقی باشدآنگاه دراهل‌احداست (کسانی که درجنگ‌احدشرکت کردند) آنگاه درطبقات‌بعد و برای‌طلیق بن‌طلیق و کسیکه بعدازفتح‌مکه‌مسلمان شده‌بهره‌ای نیست .

۵ - درشرح نهج‌البلاغه ابن‌ابی‌الحدید جلداول ص ۱۹۲ چاپ‌اخیر مصر در داستان‌شوری بعدازقتل‌عمر برای‌تعیین خلیفه‌مینویسد : همینکه‌عمر مرد ودفن‌شد وآن‌شش‌نفر برای‌مشاوره درامرحکومت خلوت کردند وابوطلحه بعنوان‌نگهبانی باپنجاه نفربر درب خانهٔ بیت‌الشوری ایستاد عمروبن العاص ومغیرةبن‌شعبه که بد سابقه بودند آمدندوبردرب بیت‌الشوری نشستند سعدوقاص بآنها سنگ انداخت و آنهارابرخیزانید و گفت .

«انماتریدان ان‌تقولا حضرنا وکنا فی‌اصحاب الشوری» یعنی شما دونفر میخواهید بگوئید که‌ما درمحضر شوری بودیم‌وجزواصحاب‌شوری‌هستیم ! .

پس‌معلوم شد که در شریعت مطهره افراد اراذل وبدسابقه‌وبی فضیلت‌را در امر شوری راهی نیست و از انتخاب کردن و انتخاب شدن محرومند

زمامدار و پیشوای ملت که‌در اصطلاح شرع

امام‌امت است

بایداعلم واتقای آن جماعت باشد

درطی مباحث این کتاب بکرات گفته‌شده است که امام وحاکم وخلیفه و سلطان وهرچه‌بخواهی بنام و بالاخره زمامدار بایداعلم واتقی‌والیق‌امت‌باشداینک دلیل‌آن ازکتاب خدا .

۱ - باریتعالی درسوره المائده آیه ۵۵ میفرماید ! « انماولیکم الله ورسوله والذین آمنو الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون - یعنی حاکم و ولی تصرف درامور شما خداورسول اوست و کسانی اند که ایمان آورده اند آن مؤمنانی که نماز را برپامیدارند و زکوة میدهند وراکعند (۱)

۲ - درسوره مبارکه النساء آیه ۵۸ میفرماید ! « یاایها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم ... الی آخر الایه المبارکه » یعنی ای کسانیکه ایمان آورده اید خدارا فرمان برید و رسول اورا اطاعت کنید و زمامداران از خودتان را .

دراین آیه که در آن تفسیرات گوناگون شده و شیعه آنرا اختصاص بائمه معصومین داده باتسلیم بآن تفسیر هم بامقصود ما منافات ندارد بشرط آنکه قرآن را منزل برای هدایت تمام جهانیان اززمان نزول تا انقراض عالم بدانیم و مورد را مخصص نگیریم ومادر کتاب ارمغان آسمان جمیع اشکالات و شبهات وارده رارد کرده ایم که طالبین میتوانند بآن کتاب ص ۸۳ تا ص ۱۰۶ مراجعه نمایند .

دراینجا قید کلمه (منکم) مراد ماست که مقصود از آن مؤمنین هستند زیرا خطاب آن مصدر بیاایها الذین آمنوا میباشد پس زمامدار مسلمین بایداز (الذین امنو) باشد و صفات مؤمنین درقرآن معلوم است مانند آیات اول سوره المؤمنون

(۱) درتفاسیر شیعه و پاره‌ای ازعلمای اهل سنت نزول این آیه‌را درخصوص خاتم بخشیدن حضرت مولای متقیان بسائل دانسته اند این تفسیر بامقصودما هیچ منافات نداشته و باعقاید جمیع علمای اسلام سازش دارد زیرا :

حاکم واولی بتصرف مسلمین بالاصاله خدا ورسول و بالتبع مؤمنان کامل الایمان ازحیث علم وعملند و بطور قطع ومسلم حضرت علی بن ابیطالب فرد اکمل مؤمنین درصفات مذکور در آیه است و بعداز آنحضرت هرکس که متصف بصفت ایمان و ممتاز درعلم وعمل بود شایسته ولایت و تصرف درامور امت است ومسلمانان بایدچنین کسی‌را دررأس دولت خود بگمارند زیرا وی با این صفات منتخب خدا ورسول است ومسلمانان نیز بایداورا انتخاب نمایند پس اشکال وارده منتفی است واما اختصاص وانحصار آیات قرآن باشخاص خاص یاموارد خاصه کلام خدارا از قابلیت ابدی بودن دستورات الهی انداخته وبرای زمان مخصوص وافراد خاصی میخکوب مینماید واین گونه عقیده اگر کفر نباشد بارتی باکفر مساوی است .

«و آیه المؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و یقیمون الصلوة» و آیهٔ انما المؤمنون الذین اذا ذکر الله وجات قلوبهم واذا تلیت علیهم آیاته زادتهم ایماناً وعلی ربهم یتوکلون والذین یجتنبون کبائر الاثم والفواحش و اذاما غضبوهم یغفرون والذین اذا اصابهم البغی هم ینتصرون» که معنا وشرح آن در صفحه ۲۰٤ درمورد شوری گذشت پس اولی الامر منکم باید از مؤمنین بصفات مذکوره باشند وروشن‌تر ازهمه آیه ۷٤ درسوره الانفال است که میفرماید:

«والذین آمنوو هاجروا وجاهدوا معکم فاولئك منکم» یعنی کسانیکه ایمان آورده‌اند ودرراه دین هجرت کرده‌اند و باشما جهاد نموده‌اند پس این گروه (منکم) هستند پس معلوم شد که اولی الامر منکم چنین کسانی هستند.

۳ - آیه ۳۵ سوره یونس «افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لایهدی الا ان یهدی فمالکم کیف تحکمون»

یعنی آیا کسیکه براه حق راهنمائی میکند سزاوارتر است که متابعت شود یا کسیکه راه نمی‌یابد مگر اینکه راهنمائی شود پس چیست شما را چگونه حکم میکنید؟!

ازاین آیه شریفه استفاده میشود که آن کس که میتواند براه حق راهنمائی کند برای متابعت سزاوارتر است والبته چنین کس اعلم امت است.

٤ - درآیه ۳۰ سوره البقره میفرماید: «اذقال ربك للملائکة انی جاعل فی الارض خلیفة قالوا اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفك الدماء» یعنی هنگامیکه پروردگار تو فرشتگان را گفت که من جانشینی درزمین قرار دهنده‌ام فرشتگان گفتند: آیا در آن کسی را قرار میدهی که فساد انگیزد و خونها ریزد تا آنجا که میفرماید: «وعلم آدم الاسماء فقال یا آدم انبئهم باسمائهم فلما انبأهم باسمائهم قال اقل لکم انی اعلم مالاتعلمون»

یعنی خدا اسماء را بآدم آموخت و بوی فرمود که ای آدم فرشتگان را باسماء

ایشان خبر ده پس همینکه آنانرا باسماء ایشان خبرداد خدا فرمود آیا بشما نگفتم که من میدانم آنچه شما نمیدانید؟ .

پس علم و دانش آدم خاکی علت و سبب مزیت و شرافت او بر فرشتگان بود و همین فضیلت و مزیت اورا مسجود ملائکه آسمان نمود. پس چنین کسی میباید در صدر خلافت نشنید که در علم و دانش از دیگران برتر باشد .

۵ - در همین سوره آیه ۲۴۷ در داستان طالوت که از طرف پیغمبر بنی اسرائیل برای سلطنت انتخاب شد مورد اعتراض بنی اسرائیل گردید که «انی له الملك و نحن احق بالملك» روی عادات وسنن قدیمه خود طالوت را که مردی فقیر و از خانواده‌ای غیر خانواده سلطنتی بود سزاوار پادشاهی نمیدانستند لکن پیغمبر بزرگوار آنان بایشان فرمود: «ان الله اصطفیه و زاده بسطة فی العلم و الجسم» یعنی خدا طالوت را برای پادشاهی برگزیده است وجهت آن هم زیادت و فزونی در علم و دانش و قدرت و صحت جسم اوست .

پس ملاك فضیلت، علم و دانش و صحت و نیروی جسمانی است نه آن موهومات بنی اسرائیلی که در مسلمانان هم بدبختانه رایج است .

۶ - در آیه ۹ سوره الزمر میفرماید : «هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون انما یتذکر اولوا الالباب» بر سبیل استیحاش و استفهام انکاری میفرماید . آیا کسانی که میدانند با کسیکه نمیدانند یکسانند؟! فقط صاحبان خرد پند میگیرند

۷ - در آیه ۱۸ سوره آل عمران میفرماید : «شهد الله انه لا اله الا هو و الملائکة و اولوا العلم قائماً بالقسط انه لا اله الا هو . . .

یعنی ذات مقدس احدیت گواهی میدهد که جز او خدائی نیست و فرشتگان و دانشمندانی که روی عدالت قائم باشند نیز چنین گواهی میدهند در اینجا دانشمندان دادگر را در ردیف فرشتگان که مدبر امور عالمند در آورده است پس دانشمندان دادگر نیز مدبر امور جهانند .

۸ ـ در آیه ۲۵۴ سوره البقره میفرماید : «وقتل داود جالوت و آتاه الله الملک و الحکمة و علمه مما یشاء»

یعنی داود جالوت را کشت و خدا پادشاهی و حکمت باو عطا فرمود و آنچه میخواست اورا آموخت .

که معلوم میدارد ملک و حکمت ملازم و مستلزم یکدیگر ند و علم از لوازم حاکم و زمامدار است .

۹ ـ در آیه ۲٦ سوره ص پس از شمارش نعمتهای الهی بر داود میفرماید :

یاداود اناجعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق .

یعنی ای داود ما ترا در زمین خلیفه گردانیدیم پس در میان مردم بحق حکومت کن) و پر واضح است که حکومت بحق مستلزم علم و دانش است .

۱۰ ـ در آیه ٥٤ سوره النساء میفرماید ، « فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب و الحکمة و آتیناهم ملکاً عظیما ،

یعنی به آل ابراهیم کتاب و حکمت بخشیدیم و بدیشان پادشاهی عظیمی عطا نمودیم) که پس از دادن کتاب و حکمت ، پادشاهی را بعظمت میستاید.

۱۱ ـ در آیه ۲٤۸ سوره البقره ، درداستان پادشاهی طالوت میفرماید : ان آیة ملکه ان یأتیکم التابوت فیه سکینة من ربکم و بقیة مما ترک آل موسی و آل هرون تحمله الملائکة » یعنی نشانه پادشاهی طالوت آنست که صندوقی را که در آن سکینه (آرامش قلب) ازجانب پروردگار شما و بقیه آنچیزهائی است که آل موسی و آل هرون بمیراث گذاشته اند و ملائکه آنرا حمل میکنند برای شما میآورد .

بدیهی است سکینه ازجانب پروردگار همان علم و دانشی است که موجب آرامش

وحیات قلوب است و میراث آل موسی و آل هرون که فرشتگان حمل میکنند چیزی جز علم مأخوذ از وحی نیست پس کسیکه واجد آنها شد سزاوار سلطنت و خلافت است .

۱۲ - در آیه ۱۲۴ سوره البقره میفرماید ! « واذابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن قال انی جاعلك(۱) للناس اماماً قال ومن ذریتی قال لاینال عهدی الظالمین .

یعنی هنگامیکه ابراهیم راپروردگار او بکلماتی آزمود . پس آنها را باتمام

---

(۱) معنی جعل در این آیه بمعنای جعل در آیات دیگر است که بمعنای خلق فطری است یعنی برای چنین عملی خلق شده است چنانکه در آیات ذیل نیز جعل همین معنی را میدهد در آیه ۷۲ سوره النحل **جعل لکم من انفسکم ازواجاً وجعل لکم من ازواجکم بنین وحفدة وجعل لکم من بیوتکم سکناً وجعل لکم من جلود الانعام بیوتاً - والله جعل لکم مما خلق ظلالا وجعل لکم من الجبال اکناناً وجعل لکم سرابیل تقیکم الحر - جعلنا لکم علیهم سلطاناً مبینا - وجعلنا قلوبهم قاسیة - وجعلنا قلوبهم اکنة ان یفقهوه وفی آذانهم وقراً - وکذلك جعلنا لکل نبی عدوا شیاطین الانس والجن وجعلنا له نوراً یمشی به فی الناس وکذلك جعلنا فی کل قریة اکابر مجرمیها انا جعلنا الشیاطین اولیاء للذین لایؤمنون - وجعلنا جهنم للکافرین حصیراً ومن قتل مظلوماً فقد جعلنا لولیه سلطانا** وصدها از این آیات که در جمیع آنها (جعل) بمعنی خلق فطری است و جعل قهری است یعنی خدا این اشیاء را برای آن منظور خلق فرموده است ولی برمردم است که از آن استفاده نمایند پس کسیکه همچون حضرت ابراهیم آن گونه مراحل کمال را پیمود خلقاً وفطرتاً سزاوار امامت است وبرمردم است که از اواین استفاده را کنند چنانکه از پوست چهارپایان میتوانند استفاده بیوت کنند، چنانکه شیاطین بالفطره دشمن پیغمبرانند، چنانکه کسی که مظلوم کشته شد بالفطره ولی وسلطان دم اوست، وقس علی هذا

رسانید ، خدا باوفرمود! من ترا بر مردم پیشوا قرار دادم، ابراهیم گفت ازذریه من هم؟ خدا فرمود ، عهدمن بستمکاران نمیرسد !

مستفاداز آیه شریفه آنست که هنگامیکه کسی مقامات عالی روحانی راپیمود وحائز درجات علم وعمل گردید در خور پیشوائی مردم است یعنی خدا چنین کسی را برای مقام امامت وپیشوائی پسندیده است وازطرف خدا باین منصب عالی بالفطره جعل شده است تا مردم ازاو چگونه استفاده نمایند ، پس اگر تعیین امامت ازطرف خدا باشد همین بخشیدن نعمت علم وایمان است که اوراخود بخود بمقام امامت ارتقاداده و بر مردم است که اورا باین مقام بشناسد وازوی تبعیت کنند .

وازذریهٔ ابراهیم نیز کسانی مشمول این مزیت هستند که پس از حیازت مقام علم و کمال، ظالم وستمکار نباشند وفقط ستمکاران هرچند حائز علم ودانش باشند ازاین مزیت مستثنی ومحرومند! وگرنه هر که بنعمت علم وایمان نائل شد میتواند حائز مقام امامت شود .

نتیجه: اینکه متعصبین و بهانه جویان نمیتوانند باین آیه شریفه استناد کنند که تعیین امام یعنی زمامدار وپیشوای سیاسی باید فقط ازطرف خدا باشد وامام باید دارای ملکه عصمت وچنین وچنان باشد زیرا این قبیل مطالب اصلا در روح آیه نیست وتمام آن گفتارها مخالف حکم کتاب وسنت رسول ودارای هزاران تالی فاسد دیگر است که ما برخی از آن را دراین کتاب بیان داشتیم وبا مطالعه این رساله حق برطالبین حق چون روز روشن خواهد شد انشاءالله تعالی. البته اگر امام بمعنای نبوت باشد شکی نیست که باید ازطرف خدا تعیین شود

دلیل آن از سنت

۱ ـ در روایت منقوله از کتاب سلیم بن قیس هلالی وجلد هشتم وهیجدهم بحار الانوار که درمباحث گذشته یادآور شدیم بازتمیناً آن حدیث شریف راکه جامعترین احادیث در این باب است می آوریم که حضرت امیرالمؤمنین سلام‌الله علیه فرمود :

«والواجب فی حکم‌الله وحکم‌الاسلام علی المسلمین بعدما یموت امامهم اویقتل

ضالا کان اومهدیاً مظلوماً کان اوظالماً . ان لایعملوا عملا ولا یحدثوا حدثاولا یقدموایداً ولارجلا ولا یبدؤابشیء قبل ان یختاروا لانفسهم اماماً عفیفاً عالماً ورعاً عارفاً بالقضاء والسنة . . .

شرح وتفسیر این حدیث درس ۷۲ گذشت ودراحتجاجات امیرالمؤمنین علیه‌السلام نیز گذشت که آن جناب خود رااز آن جهت ازدیگران اولی واحق بمقام خلافت میدانست که دانشمندتر وباتقوی تر بود ودارای فضایل ومناقبی بود که دیگران فاقدآن بودند .

۲ ـ درنهج البلاغه خطبه ۱۷۲ میفرماید : «ایها الناس ان احق الناس بهذا الامر اقومهم علیه واعلمهم بامر الله فان شغب شاغب استعتب وان ابی قوتل .

یعنی ایمردم همانا سزاوارترین مردم باین امر (امر حکومت) استوارترین آنهاست بر آن، وداناترین آنهاست بامرخدا پس اگر فتنه انگیزی فتنه انگیزی کرد اورا بازگشت میدهندواگرابا کرد کشته میشود .

۳ ـ درتعریف پیشوای عادل حضرتش بعثمان میفرماید : «امام عادل هدی و هدی فاقام سنـة معلومة وامات بدعة مجهولـة . یعنی فاضلترین مردم درنزدخدا امام عادلی است که خودهدایت یافته وراهنمائی کند پس سنت معلومرا برپاداشته وبدعت مجهول را نابود نماید .

٤ ـ درجلددهم بحارالانوار ص ۱۱٦ ومجالس مفید واحتجاج طبرسی و کتاب سلیم بن قیس ص ۱۰۵ چاپ نجف درحدیثی طولانی ازفرمایش امیرالمؤمنین علیه‌السلام وهم چنین از فرموده امام حسن علیه‌السلام مینویسد :

«قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله ماولت امة قطامرها رجلا وفیهم اعلم منه الاانه لم یزل امـرهم سفالا حتـی یـرجعوا الی ماتـرکوا ـ یعنی هیچ امتی امرحکومت خود رابمردی واگذارنمیکند درحالیکه درمیان آن امت مردی دانشمندتر از آن‌ها کم باشد

مگر اینکه همواره امر حکومت آنها رو بپستی گراید تا اینکه بر گردند بهمان قانون ومقررات شرع که ترك کرده اند . یعنی انتخاب فرد اعلم والیق .

پر واضح است که تا مردم مسؤل تعیین والی نباشند مسئول ومؤاخذ عواقب آن نیستند، پس امر تعیین والی وزمامدار برعهده مردم است .

۵ - درهمین حدیث حضرت مولا میفرماید : «فولوا امرهم قبلی ثلاثة رهط مامنهم رجل جمع القرآن ولا یدّعی ان له علماً بکتاب الله ولاسنة نبیه وقد علموا انی اعلمهم بکتاب الله وسنة نبیه وافقههم واقرأهم بکتاب الله واقضاهم بحکم الله

یعنی این مردم امر حکومت وولایت خودرا قبل از من بسه نفر دیگر واگذاردند که در میان ایشان مردی نبود که قرآن را جمع کرده باشد و نمیتوانست ادعا کند که او را بکتاب وسنت پیغمبر علمی است وحال آنکه میدانستند که من از آنها بکتاب خدا وسنت پیغمبرش داناترم وازایشان فقیه ترم و کتاب خدا را بیشتر خوانده ام و بحکم خدا ازایشان قاضی ترم

پس عیب ونقص انتخاب سقیفهٔ بنی ساعده این بو : که شرایط امامت را در نظر نگرفت ومفضول را بر فاضل ترجیح داد! نه چیز دیگر .

۶ـ در کتاب شریف محاسن برقی ص ۹۳ «قال رسول الله ﷺ من امّ قوماً وفیهم اعلم منه وافقه منه لم یزل امرهم فی سفال الی یوم القیامة

در حدیث چهارم مانند آن گذشت

۷ـ دراصول کافی جلد دوم ص ۳۵۵ چاپ اسلامیه : «عن ابیجعفر علیه السلام قال قال رسول الله ﷺ لاتصلح الامامة الا لرجل فیه ثلاث خصال : ورع یحجزه عن معاصی الله وحلم یملك به غضبه وحسن الولایة علی من یلی حتی یکون لهم کالوالد الرحیم وفی روایة کالاب الرحیم

یعنی حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود : رسول خدا ﷺ فرمود امامت

وزمامداری امت شایسته نیست مگر برای مردی که در او سه خصلت بوده باشد(۱) ورع وتقوائی که اورا از نافرمانی خدامانع شود
(۲)وحلمی که بوسیله آن غضب وخشم خودرا مالك گردد (۳) وخوب رسیدگی کردن بکسانیکه برایشان ولایت یافته است تااینکه برای ایشان همچون پدرمهربانی بوده باشد.

مطالعه کنندگان این احادیث شریفه‌را باین نکته توجه میدهیم که غالین و مغرطین شیعه که امامت وخلافت رابآسمان برده وبرپرجبرئیل امین بسته‌اندودر انحصار افراد معدود ناموجودی گذاشته‌اند ! درمقابل این همه‌احادیث که‌شرایط امامت را همان صفاتی‌دانسته‌اند که تقریباً اکثر ازمردم میتوانند واجدآن شوند ودرهرعصر ومصری‌صدها از آنان‌وجوددارندبعلاوه‌اطلاق این‌احادیث، چه‌میگویند؟! نعوذبالله من الجهل والعصبية.

۸ - در کتاب صفین نصربن مزاحم‌ص ۷۹ وجلد هشتم‌بحار الانوار ص ٤٥٥ چاپ تبریز وشرح‌نهج البلاغه‌ابن ابی‌الحدید جلدسوم ص ۲۱۰ چاپ‌اخیر مصر از فقرات‌نامه امیرالمؤمنين عليه السلام بمعویه :
«ثم اعلم‌ان اولی الناس بامرهذه‌الامة قديماً وحديثا اقربها برسول الله واعلمها بالكتاب وافقهها فی‌الدین‌واولها اسلاماً وافضلها جهاداً واشدها بما تحمله الرعیة‌من امرها اصطلاعاً»

یعنی آنگاه دانسته باش که سزاوارترین مردم بامرحکومت این امت‌چه‌در گذشته وچه در آینده، نزدیکترین آنهاست برسول خداودا ناترین آنهااست بکتاب خدا وفقیه‌ترین آنها دردین واولین آنها ازحیث‌اسلام وفاضلترین آنها ازحیث‌جهاد وسخت‌ترین وپا دارترین امت بدانچه رعیت از امورمملکت بروی تحمیل‌میکند

۹ - برطبق نقل مقاتل‌الطالبین ص ۲۹چاپ تهران وشرح نهج البلاغه ابن

ابی الحدید جلد ۱۶ ص ۴۹ حضرت امام حسن بعداز صلح با معویه خطبه‌ای خواندو فرمود «انما الخلیفة من سار بکتاب الله وسنة نبیه یعنی خلیفه فقط آن کسی است که بکتاب خدا وسنت پیغمبرش عمل کند

۱۰ در جلدهشتم بحارالانوار ص ۵۰۴ از نامهٔ امیرالمؤمنین ﷺ بمعویه این فقره مبارکه است :

ومتی کنتم یامعویة ساسة الرعیة وولاة الامر بلاقدم حسن ولا شرف تلید علی قومکم . .

یعنی ازچه زمان ای معویه شما سیاستمدارو کارگذار اموررعیت وزمامداران امر حکومت بوده‌اید؟ بدون اینکه سابقه خوبی داشته باشید وشرافتی که بقومتان بچسبد) مفهوم آن اینست که کسی میتواند زمامدار ملتی شود که سابقه خوب وشرافت خانوادگی داشته باشد

۱۱ - درتاریخ مروج الذهب جلد دوم چاپ مصر ص ۷۸ در گفتگوی صعصعة بن صوحان با معویه مینویسد :

«فقال یا بن ابی سفیان فابلغت ولم تقصر ولیس الامر علی ماذکرت انی یکون الخلیفة من ملك الناس قهراً ودانهم کبراً واستولت باسباب الباطل کذباً ومکراً

یعنی پس صعصعه گفت ای پسر ابی سفیان : رساسخن گفتی و کوتاه نیامدی اما مطلب چنین نیست که تو گفتی چگونه خلیفه میشود کسیکه مردم را بزور وقهر مالك شده واز روی کبر آنها را کوچك شمارد وبا اسباب باطل از روی دروغ ومکر استیلا یابد : پس کسانیکه بدینوسایل بحکومت وسلطنت رسند حکومت آنها حکومت معویه‌است! وبدبختانه اکثر سلاطین مسلمین چنینند ؟

۱۲ - درکتاب الصفین نصر بن مزاحم وجلدهشتم بحار الانوار ص ۵۴۴ در گفتگوی حکمین درخصوص خلافت .

عمر وعاص با بوموسی اشعری فضیلت معویه رایادآور میشود که خانواده معویه ازقریش است ووی برادر ام حبیبه ام المؤمنین همسر پیغمبر است وشرافت صحابکی پیغمبر را دریافته وخودیکی از صحابه است ، ابوموسی باو میگوید :

اتق الله یاعمرو فان هذا الامر لیس علی الشرف انما هو لاهل الدین والفضل مع انی لو کنت اعطیته افضل قریش لاعطیته علی بن ابیطالب، یعنی ای عمرو: ازخدا بترس امر حکومت امت، روی شرافت خانوادگی فقط نیست «و آن فقط مخصوص اهل دیانت وفضل است بااینکه اگرهم چنین بود که من آنرا باید بفاضلترین قریش از حیث شرافت خانوادگی بدهم هر آینه آنرا بعلی بن ابیطالب میدادم) آنچه ازاینحدیث مستفاد میشود آنست که شرافت نسبی چندان دخالت در امرحکومت ندارد و آنچه مهم است دیانت وفضل است واین شرایط درصدر اسلام بقدری مشهور بوده که ابوموسی نیز بدان استناد میکند .

۱۳ ـ در کتاب خصال صدوق و جلد هشتم بحار ص ٤٠ در اعتراض سلمان با بوبکر در خصوص خلافت سلمان باومیگوید :

«الی من تستند امرك اذا نزل بك القضاء والی من تضرع اذا سئلت عما لا تعلم و فی القوم من هو أعلم منك واکثر فی الخیر اعلاما ومناقباً منك ترجمه این حدیث قبلا گذشت .

۱٤ ـ ایضاً در کتاب خصال صدوق وجلد هشتم بحارالانوار ص۷۵ ازابوسعید وراق از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام ازپدر بزرگوارش ازجدش علیهم السلام که فرمود : «قال علی علیه السلام ولکن، اخبرنی عن الذی یستحق هذا الامر بما یستحقه فقال ابوبکر النصیحة والوفاء ورفع المداهنة والمحاباة وحسن السیرة واظهار العدل والعلم بالکتاب والسنة وفصل الخطاب مع الزهد فی الدنیا وقلة الرغبة منها وانصاف المظلوم من الظالم للقریب والبعید .

این صفات را که ابوبکر برای کرسی نشین خلافت شمرد، امیرالمؤمنین علیه السلام

بآن سابقه وقرابت را افزود ابوبکر نیز تصدیق کرد، آنگاه امیرالمؤمنین باو فرمود ای ابوبکر ترا بخدا قسم میدهم ! این خصال را در نفس خودت می یابی یا در من ؟ ابوبکر گفت در تو ای اباالحسن .

پس کسی سزاوار امامت است که واجد صفات مذکوره باشد .

۱۵ ـ در کتاب روضة الواعظین ابن الفتال ص ۲۰۶ چاپ اخیر در مکتوب حضرت سیدالشهداء علیه السلام باهل کوفه اینجمله شریفه مندرج است . .

«فلعمری ما الامام الا الحاکم بالکتاب القائم بالقسط والدائن بدین الله الحابس نفسه علی ذات الله

یعنی بجان خودم سوگند امام نیست مگر آن کسیکه بکتاب خدا حاکم باشد وعدالت را برپادارد ومتدین بدین خدا بوده و نفس خود را در مقابل خدا مسؤول بشمارد

۱۶ ـ درجلد هشتم بحار الانوار ص ۶۸۲ اززرارة بن اعین ازحضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود :

قال امیر المؤمنین (ع) ایها الناس لیس شیء احب الی الله ولا اعم نفعاً من علم امام وفقهه ولا شیء ابغض الی الله ولا اعلم ضرراً من جهل امام وخرقه .

یعنی امیر المؤمنین علیه السلام فرمود : ای مردم در نزد خدا چیزی محبوب تر و نفعش عمومی تر ازعلم امام وفقه آن نیست ودر نزد خدا چیزی مبغوض تر وضررش را بیشتر از نادانی امام وابلهی او نمیدانم .

۱۷ ـ درتاریخ طبری جلدسوم ص ۲۹۷ ذیل حوادث سال ۲۳ ودرشرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد اول ص ۱۹۴

بعد از داستان بیعت مردم باعثمان عمار یاسر بعبدالرحمن بن عوف گفت :

یاعبدالرحمن اما والله لقد ترکته (یعنی علیا) وانه من الذین یقضون بالحق وبه کانوا یعدلون یعنی ای عبدالرحمن بخدا سوگند کسی را واگذار نمودی یعنی علی را ترک گفتی وحال اینکه او از کسانی است که بحق قضاوت کرده بحق عدالت میورزند

ومقداد گفت **لقد ترکت رجلا ما اقول ولا اعلم ان احداً اقضی بالعدل ولا اعلم اتقی منه .**

یعنی مردی را ترك گفتی که من کسی را نمیگویم و نمیدانم که از او بعدالت قاضی‌تر بوده واز او باتقواتر نمیشناسم .

این گونه مذاکرات معلوم میدارد که حاکم اسلام بایددارای چه شرایطی باشد

۱۸ - درجلد هفتم بحارالانوار ، ودر نهج البلاغه خطبه ۱۲۹ امیرالمؤمنین علیه‌السلام درشرایط امام وزمامدار ملت اسلام میفرماید :

وقد علمتم انه لا ینبغی ان یکون الوالی علی الفروج والدماء والمغانم والاحکام وامامة المسلمین البخیل فتکون فی اموالهم نهمته ولا الجاهل فیضلهم بجهله ولا الجافی فیقطعهم بجفائه ولا الحائف فیتخذ قوماً دون قوم ولا المرتشی فی الحکم فیذهب بالحقوق ویقف بها دون المقاطع ولا المعطل للسنة فیهلك الامة .

میفرماید شمادانسته‌اید که نمیسزد والی برامر فروج (امور زناشوئی و ناموسی) وغنیمتها واحکام و پیشوائی مسلمین بخیل باشدتا حرص وطمع خودرا دراموال ایشان اشباع کند وجاهل نیز نبایدباشد که مردم را باجهل خود گمراه کند و نه تندخوی را که با جفای خود حقوق آنها را قطع نماید و نه ستمکار متجاوز را که یکدستهٔ خاصی را دراموال شریك خود سازد بدون آنکه بهمه ملت پردازدو نه رشوه گیرد درحکم را که حقوق مردم را از بین ببرد ودرمقابل موانع که رشوه دهندگان ایجاد کرده اند بایستد و نه تعطیل کنندهٔ سنت را که امت را بهلاکت افکند .

۱۹ - درتاریخ یعقوبی جلد دوم ص ۱۹٤ چاپ بیروت : روزی معویه بحضرت امام حسن عرضکرد که درسلطنت ما چه چیز برما واجب میشود ؟ حضرت فرمود : آنچه سلیمان بن داود فرموده است . معویه گفت : سلیمان بن داود چه فرموده است؟ حضرت فرمود ! سلیمان علیه‌السلام ببعض ازیاران خود گفت : **اتدری ما یجب علی الملك فی ملکه ومالا یضره اذا ادی الذی علیه منه واذا خاف الله فی السر والعلانیة وعدل**

فی الغضب والرضاوقصد فی الفقر والغنا ولم یأخذ الاموال غصبا ولم یأکلها اسرافاً وبداراً لم یضره ماتمتع به دنیاه اذاکان ذلک من خلته

یعنی آیامیدانیکه چه چیز در پادشاهی براو واجب است وچه چیز باوضرر نمیزند ؟ هنگامیکه آنچه بر عهدهٔ اوست انجام دهد و هنگامیکه از خدا در پنهانی و آشکارا بترسد ودرحال غضب ورضا دادگری کند ودرحال فقر وغنا میانه روی نماید ومال مردم را بغصب نستاند وآن را ازروی اسراف بیهوده نخورد . درصورتیکه دارای چنین خصلتی باشد هرچه بوسیلهٔ پادشاهی از دنیا بهره و تمتع برد باوضرر نمیرساند .

۲۰ ـ درتهذیب الاحکام شیخ طوسی جلد ششم ص ۱۵۱ چاپ نجف، در گفتگوی حضرت صادق علیه السلام باعمرو بن عبید درخصوص امامت هنگامیکه حضرتش را دعوت کردند که بامحمد بن عبدالله بن الحسن بیعت کند ازپدر بزرگوارش حضرت باقر روایت نمود که آنحضرت فرمود : « ان رسول الله صلی الله علیه وآله قال من ضرب الناس بسیفه ودعاهم الی نفسه وفی المسلمین من هو اعلم منه فهو ضال متکلف .

یعنی همانا رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود : کسیکه مردم را بوسیلهٔ شمشیر رام کرده ایشان را بخویشتن دعوت نماید (یعنی خود را بامامت معرفی کند) ودرمیان مسلمانان کسی باشد که ازاو داناتر است چنین کسی گمراه متکلف است .

۲۱ ـ درعهدنامه مأمون بحضرت رضا علیه السلام طبق روایت کشف الغمه اربلی ص ۲۷٤ جلد سوم چاپ اسلامیه وجلد دوازدهم بحارالانوار ص ۳۳ چاپ تبریز این عبارت دیده میشود که درشرایط خلافت میشمارد :

وانظر الامة لنفسه وانصحهم لله فی دینه وعباده من خلائقه فی ارضه من عمل بطاعة الله وکتابه وسنة نبیه فی مدة ایامه وبعدها واجهد رأیه ونظره فیمن یولیه عهده ویختاره لامامة المسلمین ورعایتهم بعده وینصبه علما لهم ومفزعا فی جمع الفتهم ولم شعثهم وحقن دمائهم والامن باذن الله من فرقتهم وفساد ذات بینهم واختلالهم ورفع نزغ الشیطان وکیده عنهم .

یعنی شایسته امامت و سلطنت بر مسلمین کسی است که مراقب ترین امت باشد

بر نفس خود و خیرخواه ترین آنها باشد برای خداودر دین خدا وبندگان اواز آفریدگان خدا که در زمینند، کسیکه بطاعت خداپردازد وبکتاب اوعمل نمایدو سنت پیغمبر خدارادر ایام زندگانی اووبعد از آن رعایت کند ورأی و نظر خود را با نهایت کوشش وجهدبکار برد دربارهٔ کسیکه اورا ولایت عهدده‌د وبرای امامت و رعایت حال مسامین بعد ازخود اختیار نماید وبرای ایشان علمی نصب نمایدکه در جمع الفت و گرد آوری پراکندگی وجلوگیری از ریختن خون ایشان وبیاری خدا در دین از جدائی آنهاوفسادی که در میان آنها واقع میشود و اختلافشان ورفع وسوسه شیطان وکید اواز ایشان پناهگاهی باشد (۱).

---

(۱) عجیب است که بااین همه تأکیداتی که دراسلام درخصوص اعلم واتقی والیق بودن حاکم وامام آمده است معهذا مسلمانان بقدری دراین باب عمداً قصور مینمودندکه بطوریکه ابن الطقطقی درکتاب الفخری فی آداب السلطانیه ص۵ چاپ مصر آورده است:

وزرای خلفای اسلامی ازاینکه خلیفه کتابی بخواندکه درآن مطالبی در باب احکام حکومت باشد مضایقه کرده ومانع میشدند. نوشته است: همینکه المکتفی خلیفه عباسی مرد وزیر اوتصمیم داشت که عبدالله بن المعتز راکه مردی فاضل ودانشور بود بخلافت انتخاب و نصب کند اما پاره‌ای ازدیوانیان اورا ازاین کار برحذر داشته وگفتند ترا چه حاجت است که برمسند خلافت کسی را بنشانی که اطلاعاتی ازمیزان ومقادیر واشعار داشته باشدوخوب وبدرا بشناسد؟! بهتر آنکه کودک صغیری را بدین سمت انتخاب کنی وخود بنام اوحکومت رانی وی نیز چنین کرده ازابن المعتز صرفنظر کرده ومقتدر راکه کودکی سیزده ساله بود بخلافت تعیین ونصب کرد.

وهم اودرص ۱۲ آن کتاب میگوید: معویه میگفت چقدر زشت است که پادشاه درتحصیل علمی ازعلوم مبالغه کند!!

آری چنین وضعی دستگاه خلافت اسلامی را بآنصورت رسوا کشانیدکه مسلمین را باآن همه عزت وشوکت باین روز سیاه نشانید ودستاویزی برای نداشتن حکومت بدست دوست و دشمن داد تاازهرجهت میدان دشمنان واستعمارگران باز باشد. والی الله اشکوابثی وحزنی

می بینید با تمام شرایط سنگینی که برای احراز مقام امامت وسلطنت مسلمین شده است **معهذا** طوری نیست که واجد آن صفات در امت یافت نشود وطبق عقاید غلاة وناسنجین شریعت اسلام وجود او منحصر بافراد معدود ناموجود باشد!! بلکه هم اکنون درملت اسلام کسانی را میشناسیم که دارای این صفات مذکوره بحد اکلمند وفرضاً هم کسانی واجد تمام این صفات یافت نشوند باز بفرمایش امیر المؤمنین ؑ **سلطان ظلوم خیر من فتنة تدوم** نباید امور شریعت واحکام دین معطل وموقوف بماند وجمیع قوانین وشرایع الهیه دراین موضوع متروك ومنسی شود بعذر اینکه شخصی واجد تمام این صفات یافت نمیشود !! درحالیکه نه تنها درملت اسلام بلکه حتی درمذاهب باطله مانند دین بودا، ماخود کسانی را سراغ داشته ودیدیم مانند مهاتما گاندی که مظهر تقوی وواجد عالیترین درجهٔ علم و کمال بود ودرلیاقت زمامداری وسیاستمداری نیز دیدیم که وی تا چه حد حائز این فضیلت بود که مقتدرترین دولتهای روی زمین را بزانو درآورد .

پس ملت اسلام ومخصوصاً طائفه شیعه هیچگونه عذری درپیشگاه پروردگار جهان ندارند وبااینوضعی که بوجود آورده اند ذلیل وروسیاه دنیا وآخرتند مگر اینکه برگردند بکتاب خدا وسنت رسول وتشکیل دولت اسلامی، اگر کسی را که شرع مطهر برای حکومت وصف فرموده یافتند که چه بهتر واگرهم فرضاً واجد آن صفات یافت نشود باز نباید از تشکیل حکومت اسلامی صرفنظر کرد، مثل آن همانست که گفتیم تشنه ای اگر آب گوارا یافت چه بهتر وگرنه باهمان آب آلوده رفع عطش نموده وباید درصدد رفع آلودگی برآید ولو بتدریج! بدبختانه ملت اسلام ومخصوصاً طائفه شیعه چون از روز اول مقهور ومنکوب دولتهای جبار بنی امیه وبنی عباس بود دراثر یأس ومحرومیت بکلی از تشکیل حکومت اسلامی صرفنظر کرده واصلا در پیرامون آن حتی باندیشه هم نپرداخته وباوهام وخرافات دل خود را خوش داشته است . !

اطاعت امام فاجر

درشریعت مقدسهٔ اسلامی موضوع حکومت آن اندازه دارای اهمیت است که

اگر فرضاً در امت اسلام امامی عادل و پیشوائی پرهیز کار یافت نشود و یا وجود داشته لکن بحیازت مقام خلافت وقدرت سلطنت دست نیابد بازهم اطاعت پیشوای فاجر و امام فاسق مادامیکه قدرت سلطنت ودستگاه حکومت رادر مجرای شریعت بکار می اندازد واحکام الهی را ازجمعه وجهاد واجرای حدود ودیات و جلوگیری ازظالمان ونصرت مظلومان انجام میدهد، واجب است وفرمانش دراین امور چون فرمان خدا ورسول لازمه‌الاطاعه است زیرا بهرصورت ازداشتن حاکم وپیشوا خواه عادل باشد یا فاجر چاره‌ای نیست. وبعذر فاسق وفاجر بودن شخص حاکم وامام، نمیتوان احکام وقوانین حیات بخش دین مبین را معطل وموقوف داشت، **اینک مدارک ما**.

۱ ـ درخطبه چهلم نهج البلاغه سیدرضی رحمة‌الله علیه مینویسد: «لما سمع قولهم لاحکم الاالله قال علیه‌السلام: کلمة حق یراد بها الباطل نعم لاحکم الاالله ولکن هؤلاء یقولون لاامرة.

یعنی هنگامیکه امیرالمؤمنین علیه‌السلام شنید که خوارج میگویند: حکومت جز برای خدا نیست، آنحضرت فرمود: سخن حقی است که از آن باطل خواسته میشود آری حکومت جز خدا یرا نیست لکن این گروه میگویند اصلا حکومت وفرماندهی نباشد!

آنگاه فرمود: «وانه لابد للناس من امیر بر اوفاجر یعمل فی امرته المؤمن ویستمتع فیها الکافر ویبلغ الله فیها الاجل ویقاتل به العدو وتأمن به السبل ویؤخذ به للضعیف من القوی حتی یستریح بر ویستراح من فاجر.

یعنی برای مردم ناچار است که امیر و فرماندهی باشد حالا خواه آن امیر خوب ونیکوکار باشد یا فاجر وبدکردار، تادر پناه فرماندهی وحکومت او مؤمن بعمل پردازد و کافر نیز ازحیات خود بهره برد ومدتهای الهی بسر رسد (گویا اشاره بآنست که هر کس مجال آن یابد که بر طبق ذوق واستعداد خود وقدرت واستطاعتش

طریق کمال را بپیماید ومورد خطاب «اولم نعمر کم ما یتذکر فیه من تذکر» گردد وغنائم ومالیات بوسیلهٔ او جمع آوری شود وبا او با دشمنان جهاد وقتال صورت گیرد وبوجود او راهها امن شود وبتوسط او از قوی برای ضعیف داد گرفته شود تا نیکوکار بآسایش رسد واز شر بدکار آسودگی دست دهد) خوب در فقرات خطبه مبارکه دقیق شوید ومنطق خوارج را که اعدی عدو امیر المؤمنین علی بن ابیطالب ﷺ بودند با منطق مدعیان تشیع نسنجید که چقدر نزدیك بهم است!! آنها میگویند (لاامرة) واینها میگویند «الا بالمعصوم المنصوص المؤید من السماء یحیی الاموات» ونتیجه هر دو یکی است !!

۲ ـ بیهقی در سنن خود نیز حدیثی نزدیك بدین عبارت از آنحضرت روایت نموده است که فرمود :

لا یصلح الناس الا بامیر بر او فاجر قالوا هذا البر فکیف بالفاجر قال ان الفاجر یؤمن الله به السبل ویجاهد به العدو ویجبی به الفیء ویقام به الحدود ویحج به البیت ویعبد الله فیه المسلم آمناً حتی یأتیه اجله «یعنی مردم اصلاح نمیشوند مگر بوسیلهٔ امیر وفرماندهی خواه نیکوکار باشد یا تبه کار .

عرض کردند نیکوکار معلوم است ولی تبه کار چگونه اصلاح میکند؟ فرمود خدا بوسیلهٔ همان امیر تبه کار راهها را امن میکند وبوسیلهٔ او جهاد بادشمنان انجام میشود وبتوسط او مالیات جمع آوری میگردد وبوسیلهٔ او حدود اقامه میشود وبتوسط او حج بیت الله صورت میگیرد ، در حکومت همان فاجر هم مسلمان خدای را در حال امن وآسایش عبادت میکند تا اجلش فرارسد :

۳ ـ در جلد هشتم بحار الانوار ص ۶۳۰ از کتاب (الغارات) محمد بن ابراهیم ثقفی از عبدالله بن حارث بن سلمان از پدرش روایت میکند :

قال قال علی ﷺ لااری هؤلاء القوم الاظاهرین علیکم بتفرقکم عن حقکم و

اجتماعهم علی باطلهم فاذا کان علیکم امام یعدل فی الرعیة ویقسم بالسویة فاسمعوا له واطیعوا فان الناس لا یصلحهم الا امام برّ اوفاجر فان کان برّاً فللراعی والرعیة وان کان فاجراً عبدالمومن ربه فیها وعمل فیها الفاجر الی اجله . . .

یعنی راوی گفت : امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام فرمود : من این قوم (مردم شام) را نمی بینم مگر اینکه برشما چیره‌اند ! بجهت پراکندگی شما از حق خودتان واجتماع آنها بر باطلشان، پس همینکه شما امام وپیشوائی داشتید که در میان رعیت بعدالت رفتار میکند ودرآمد مملکت را بالسویه وبدون تبعیض تقسیم مینماید، گوش بفرمان او دهید واورا اطاعت کنید بجهت اینکه مردم را جز وجود امام وزمامدار اصلاح نمیکند خواه آن امام برّ نیکوکار باشد یا فاجر بدکردار! پس اگر نیکوکار بود بنفع خود زمامدار وبنفع رعیت است واگر بدکار بود در حکومت او مؤمن پروردگار خود را عبادت میکند وشخص بدکار ببدکاری خود تا پایان اجلش بپردازد . . .

٤ - در کتاب شریف اصول کافی جلد دوم ص ۱۹٤ چاپ اسلامیه حدیث ٥٦٠

از حضرت صادق علیه‌السلام روایت است درداستان حضرت ابراهیم تا آنجا که فرعون مصر، هاجر را بابراهیم هدیه کرد وبمشایعت ابراهیم برخواست «فاوحی الله تبارك وتعالی الی ابراهیم ان قف ولا تمش قدام الجبار المتسلط وهو یمشی خلفك ولکن اجعله امامك وامش خلفه وعظمه وهبه فانه مسلّط ولا بد من امرة فی الارض برة اوفاجرة» در آخر این حدیث خداوند بابراهیم وحی فرموده است که ناچار است که امارت ومقام فرماندهی وسلطنت در زمین باشد خواه نیکوکار باشد یا بدکار

پس چنانکه معلوم است ناچار در روی زمین باید حکومت وقدرتی باشد خواه مؤمن باشد یا فاجر، وای چه قدر خوب است که مردم طالب خوب آن باشند !

بامطالعهٔ تواریخ وکتب سیر واخبار برشخص محقق ومتتبع مسلم است که ائمه معصومین سلام‌الله علیهم اجمعین از خلفای جور زمان خود همواره تا آنجا که آنان

درمسیر شریعت بودند اطاعت مینمودند وایشانرا تبعیت کرده حتی در نماز که مقدسترین اعمال است با یشان یا نمایندگان ایشان اقتدا میفرمودند وحتی هرگز آن را چون وسواسان ما اعاده نمیکردند درجلد هشتم بحارالانوار ص ۶۳۷ از کتاب (**المسائل**) حضرت علی بن جعفر علیهما السلام از برادر بزرگوارش حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام روایت میکند که فرمود: «صلی حسن وحسین خلف مروان ونحن نصلی معهم

یعنی حضرت امام حسن وحضرت امام حسین پشت سر مروان نماز میخواندند (اقتدامینمودند) ما نیز با ایشان (نمایندگان خلفای جور) نماز میخوانیم ودرهمین کتاب ص ۶۳۰ از (**نوادرراوند**) باسناد خود از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام از پدر بزرگوارش روایت میکند.

قال علیه السلام کان الحسن والحسین یصلیان خلف مروان بن الحکم فقال لاحدهما ما کان ابوك یصلی اذا رجع الی البیت؟! فقال لا والله ما کان یزید علی صلوة.

یعنی حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: حسن وحسین در پشت سر مروان ابن حکم (فرماندار معویه) نماز میگذاردند پس مروان بیکی از آن دو بزرگوار گفت: پدر تو (علی بن ابیطالب) همینکه بخانه برمیگشت نماز میخواند یعنی نماز خود را اعاده میکرد؟ فرمود نه بخدا سوگند، زیاده بر یك نماز نبود) یعنی بهمان نمازیکه بوالی جور اقتدا کرده بود اکتفا میفرمود) وهمچنین تمام حقوقی را که شرع انور برای خلفا ووالیان مقرر فرموده است از طرف ائمه معصومین نسبت بخلفای جور ووالیان آنها رعایت میشد، چنانکه درجزو ششم وافی ص ۳۲ از کتاب کافی از عبدالله بن سنان روایت کرده است:

قال سمعت اباعبدالله علیه السلام یقول باع ابی علیه السلام من هشام بن عبدالملك ارضا له بکذا وکذا دینارا واشترط علیه زکوة ذلك المال عشر سنین وانما فعل ذلك لان هشاما

کان هوالوالی .

یعنی شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود : پدرم امام محمد باقر زمینی از هشام بن عبدالملك خرید بهزار دینار وزکوة آن را تا ده سال براو شرط کرد واین کار را برای آن کرد که هشام والی بود .

این حقایق را مطالعه کرده وباوضع حاضر مقایسه کن وریشهٔ انحطاط وذلت مسلمین را پیدا کن وبر مسببین آن نفرین کن ودر صدد چاره باش.

همینکه شخصی بزمامداری ملت انتخاب شد
اطاعتش واجب میشود

همینکه طبق مقررات اسلام شخصی بزمامداری وامامت امت انتخاب شد مادامی که در مجرای شریعت گام برمیدارد ودر اجرای احکام دین بامور جمهور قیام میکند اطاعتش بنص قرآن واحادیث صادره از اهل بیت قرآن چون اطاعت خدا ورسول واجب است ،واین از آن جهت است که حاکم در دین مبین ودر امت خاتم النبیین فقط خداست: **ان الحکم الا لله** آیه ۴۰ یوسف و۵۷ الانعام) **له الحکم** ۶۲ الانعام و۷۰ و۸۸ القصص **فالحکم لله** ۱۲ غافر) واجرا کنندهٔ حکم هر که باشد چه شخص پیغمبر وچه زمامدار منتخب از جانب ملت، چون مجری احکام خداست پس اطاعتش در آن مورد اطاعت خداست .

اما بنص آیات :

آیه ۵۹ سوره النساء «یاایها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم»

یعنی ای کسانیکه ایمان آورده اید خدارا اطاعت کنید ورسول واولی الامر از خودتان را یعنی زمامداران را اطاعت نمائید) در شرح وتفسیر این آیه واشکالاتی که بر آن وارد آورده اند وتفسیرات وتأویلات بیجائی که از آن کرده اند (۱) مؤلف این

(۱) آیت الله خارقانی در کتاب محوالموهوم ص ۲۵۳ مینویسد :
(اما اولوالامر قرآنی که خدا اورا خود توصیف واطاعت اورا بطور کلی بیان فرموده باآن اوصاف مخالفت بااوامر شرع نمیکند وازاعتراض وتوبیخ اهل قرآن هراسان است زیرا

رساله در کتاب (ارمغان آسمان) بتفصیل وتحقیق پرداخته واشکالات وارده را رفع نموده بادلایل روشن و براهین متقن ثابت شده که این آیه فقط در بارهٔ اطاعت از زمامداران ملت اسلام درهر عصر ومصری میباشد وسایر تفسیرات وتأویلات سست و ناتمام است کسانی که طالب تحقیق بیشتر باشند بکتاب مذکور ازص ۸۳ ببعد مراجعه نمایند

وجوب اطاعت حکومت از نظر سنت

اینک احادیث واخباری که از ناحیهٔ رسول مختار وائمه اطهار علیهم صلوات الله الملك الجبار دروجوب اطاعت زمامدار رسیـده است .

۱ ـ در کتاب شریف اصول کافی جلددوم ص۳٤٥ چاپ اسلامیه «باب مایجب من حق الامام علی الرعیة وحق الرعیة علی الامام» عن ابیحمزة قال سألت اباجعفر ﷺ ماحق الامام علی الناس قال حقه علیهم ان یسمعوا له ویطیعوا قلت فما حقهم علیه قال یقسم بینهم بالسویة ویعدل فی الرعیة فاذا کان ذلك فی الناس فلایبالی من اخذ ههنا وههنا

یعنی ابو حمزه ثمالی گوید از حضرت امام محمد باقر ﷺ سؤال کردم که حق امام و پیشوای ملت اسلام برمردم چیست ؟ حضرت فرمود : حق او بر مردم آنست که فرمان اورا بشنوند واطاعت کنند .

تعیین وتشخیص آن باافراد ملت مسلمان عامل بدین است) انتهی

اطاعت زمامداران، هم از نظر عقل وهم از نظر شرع واجب ولازم است چه قوام ودوام هرملت وجمعیتی بسته بآن است وکوچکترین اخلال درآن موجب وهن وشکست در ارکان جامعه بوده وگناه آن بسی عظیم است وعموم عقلاء جهان وسیاسیون عالم بدان همداستانند »

ژان ژاك روسو درکتاب قرارداد اجتماعی فصل هفتم مینویسد : (بدیهی است اگرافراد رعایا بتکلیف خودعمل نکنند مرتکب ظلمی بزرك وگناهی عظیم شده اند که بتدریج هیئت حاکمه را نابودخواهدساخت .. هیئت حاکمه حق دارد هرکس راکه ازاطاعت ارادهٔ عمومی سرپیچی کند بغضب وادار بفرمانبرداری نماید) شرح این مطلب از نظر اسلام دربحث ازاطاعت حکومت درسنت) روشن خواهد شد .

عرضکردم پس حق رعیت براو چیست فرمود: دربین آنها بالسویه اموال را تقسیم کند ودرمیان رعیت بعدالت رفتار نماید چون چنین باشد دیگر باکی نداشته باشد که ازکجا میگیرد از اینجا یا از آنجا ؟! .

۲ ـ درامالی صدوق وجلد شانزدهم بحارالانوار ص۲۱۸ چاپ کمپانی .

«قال رسول الله صلی الله علیه وآله طاعة السلطان واجبة ومن ترك طاعة السلطان فقد ترك طاعة الله عزوجل»

یعنی رسول خدا فرمود : فرمانبرداری سلطان واجب است وکسیکه ترك طاعت سلطان کند ترك طاعت خدای عزوجل را کرده است .

۳ ـ ایضاً در اصول کافی ودر کتاب مستطاب الوافی مرحوم فیض کتاب (الحجة) ص۲۵ جلد اول ازحضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که آنحضرت فرمود : قال امیر المؤمنین علیه السلام «لا تخانوا ولاتكم ولا تغشوا هداتكم ولا تجهلوا ائمتكم ولا تصدّعوا عن حبلكم فتفشلوا وتذهب ریحكم» .

یعنی امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: باوالیان خود خود خیانت نکنید وبا راهنمایان خود حیله نورزید وپیشوایان خود را نشناخته نگیرید ورشته اتحاد خود را نگسلید تاسست وموهون گشته حیثیت وآبروی وعظمتتان از بین برود

٤ ـ دراکثر کتب معتبره فریقین این خطبهٔ شریفه که حضرت رسول صلی الله علیه وآله درمسجد خیف ادا فرموده است ثبت است وما آنرا ازطریق شیعه نقل میکنیم .

درجلد هشتم بحارالانوار ص ۳٤۰ ازحضرت ابیعبدالله امام جعفر صادق علیه السلام وارد است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله در مسجد خیف خطبه خواند وفرمود :

«نضّر الله عبداً سمع مقالتی فوعاها وحفظها وبلغها من لم یسمعها فربّ حامل فقه ورب حامل فقه الی من هو افقه منه، ثلاث لا یغلّ علیهن قلب امرأ مسلم اخلاص العمل لله والنصیحة لائمة المسلمین واللزوم لجماعتهم فان دعوتهم محیطة من ورائهم» یعنی خدا

شاداب کند بنده‌ای را که گفتار مرا بشنود و آنرا تمام بخاطر سپارد و نگهداری نموده بکسانیکه نشنیده‌اند برساند، بسا کسیکه حامل فقه است ولی فقیه نیست، و بسا کس که حامل فقه است بسوی کسیکه از او فقیه‌تر و فهمیده‌تر است، سه چیز است که دل مردمسلمان در آن خیانت نمیکند (۱) خالص گردانیدن عمل برای خدا

«۲» وخیرخواهی پیشوایان مسلمین «۳» وملازمت جماعت ایشان بودن بجهت اینکه دعوت ایشان از پشت سر ایشان محیط است

۵ - در کتاب احتجاج طبرسی و جلد هشتم بحار الانوار ص ۶۴۲ از امیر المؤمنین علیه السلام روایت است که آنحضرت فرمود.

«اتقوا الله عباد الله واطیعوه واطیعوا امامکم فان الرعیة الصالحة تنجو بالامام العادل وان الرعیة الفاجرة تهلك بالامام الفاجر»

یعنی ای بندگان خدا از خدا بترسید واو را اطاعت کنید وپیشوای خود را نیز فرمان برید بجهت اینکه رعیت خوب وشایسته به پیشوای دادگر نجات می‌یابد وهمانا رعیت بدکار به پیشوای بدکردار هلاك میشود

۶ - دراصول کافی در ذیل مخاطبات حضرت امام موسی الکاظم علیه السلام با هشام بن الحکم از حضرت امام زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام وارد است که آنحضرت فرمود: «طاعة ولاة العدل تمام العز واستثمار المال تمام المروة

یعنی فرمانبرداری والیان عادل تمامی عزت وارجمندی است، وبهره گیری از مال، تمامی مروت و مردانگی است:

۷ - در کتاب شریف روضه کافی جلد دوم ص ۲۹٤ چاپ اسلامیه ودر جلد هشتم بحار الانوار ص ٦٥٤ و در نهج البلاغه خطبه ۲۱۱

(۱) این حدیث شریف را ابویوسف در کتاب الخراج خود ص ۱۰ از محمد بن اسحق از عبدالسلام از زهری از محمد بن جبیر بن مطعم از پدرش از رسول خدا (ص) روایت نموده است

عن: عبدالله بن الحارث عن جابر عن ابیجعفر علیه‌السلام قال خطب امیر المؤمنین
الناس بصفین «۲» فحمدالله واثنی علیه وصلی علی النبی محمد وآله ثم قال اما بعد فقد
جعل الله لی علیکم حقا بولایة امرکم ولکم علیّ من الحق مثل الذی لی علیکم فالحق
اوسع الاشیاء فی التواصف واضیقها فی التناصف لایجری لاحد الاجری علیه ولایجری
علیه الاجری له ولو کان لاحد ان یجری له ولا یجری علیه لکان ذلک خالصاً لله سبحانه
دون خلقه لقدرته علی عباده ولعدله فی کل ماجرت علیه صروف قضائه ولکنه جعل حقه
علی العباد ان یطیعوه وجعل جزائهم علیه مضاعفة الثواب تفضلا منه وتوسعاً بما هو
من المزید اهله : ثم جعل سبحانه من حقوقه حقوقاً افترضها لبعض الناس علی بعض
تتکافاً فی وجوهها ویوجب بعضها بعضا ولا یستوجب بعضها بعضا ولا یستوجب بعضها الا
ببعض واعظم ما افترض امه سبحانه من تلک الحقوق حقّ الوالی علی الرعیة وحق الرعیة
علی الوالی فریضة فرضها الله سبحانه لکل علی کل فجعلها نظاماً لالفتهم وعزاً لدینهم
فلیست تصلح الرعیة الا بصلاح الولاة ولا یصلح الولاة الا باستقامة الرعیة فاذا ادّت
الرعیة الی الوالی حقه وادی الوالی الیها حقها عزّ الحق بینهم وقامت مناهج الدین
واعتدلت معالم العدل وجرت علی اذلالها السنن فصلح بذلک الزمان وطمع فی بقاء
الدولة ویئست مطامع الاعداء واذا غلبت الرعیة والیها او اجحف الوالی برعیته اختلف
هنالک الکلمة وظهرت معالم الجور وکثر الادغال فی الدین وترکت محاج السنن
فعمل بالهوی وعطلت الاحکام وکثرت علل النفوس فلا یستوحش لعظیم حق عطل ولا

(۲) این خطبه از نهج البلاغه نقل شده است

یعظم باطل فعل فهنالك تذل الابرار وتعز الاشرار وتعظم تبعات الله عند العباد فعلیکم

بالتناصح فی ذلك وحسن التعاون علیه فلیس احدوان اشتد علی رضا الله حرصه وطال فی

العمل اجتهاده ببالغ حقیقة ما الله اهله من الطاعة «له» ولکن من واجب حقوق الله علی

العباد النصیحة بمبلغ جهدهم والتعاون علی اقامة الحق بینهم ولیس امرؤ وان عظمت

فی الحق منزلته وتقدمت فی الدین فضیلته بفوق ان یعان علی ما حمله الله من حقه ولا

امرؤ - وان صغرته النفوس واقتحمته العیون بدون ان یعین علی ذلك او یعان علیه

یعنی عبدالله بن حارث ازجابر واواز حضرت ابی جعفر امام محمد باقر علیه السلام روایت میکند که امیرالمؤمنین علیه السلام خطبه‌ای درصفین خواند، پس حمد خدارا کرده بروی ثنا نمود ودرود بر محمد وخاندانش فرستاد آنگاه فرمود .

اما بعد . خدای بواسطه ولایت امر شما حقی از برای من بر گردن شما مقرر فرموده وهمچنین مانند حقی که مرا بر شماست حقی برای شما بر گردن من مقرر داشته پس گفتگوی درباره حق دروصف کردن بیکدیگر مجال آن ازهمه چیز بیشتر است ودرانصاف دادن بیکدیگر (یعنی درعمل) ازهمه چیز عرصه‌اش تنگتر است حق بنفع کسی جریان ندارد مگر اینکه بهمان اندازه علیه اوست ، وعلیه کسی نیست مگر بهمان اندازه که له اوست واگر چنین باشد که حقا برله کسی باشد وعلیه او نباشد این کیفیت فقط اختصاص بذات اقدس الهی دارد نه آفریدگانش ، بجهت قدرت او بر بندگانش و بجهت عدالت وی در آنچه گردش قضای الهی بر آن جاری میشود ، ولکن اوسبحانه حق خودرا بر بندگان مقرر داشته که اورا اطاعت کنند وپاداش ایشانرا بر خود چندان برابر مقرر داشته‌است ، واین تفضلی است ازحضرت او و گسترش بدانچه او اهلیت افرودن دارد

آنگاه خدای سبحان ازجمله حقوق خود ، حقوقی را برای پاره‌ای ازمردم بر پاره‌ای دیگر مقرر نموده وفرض کرده است که آنرا متقابلا قرارداده که بعضی

از آن موجب بعض دیگر گشته وجز بانجام بعض از آن مستوجب بعض دیگر نمیشود و بزرگترین چیزی از آن که خدای سبحان را از این حقوق فرض افتاده حق زمامدار است بر رعیت وحق رعیت است بر زمامدار.

این فریضه ایست که خدای تعالی آن را برای هر کسی نسبت بهر کسی مقرر وواجب فرموده است پس آن‌را برای نظام الفتشان وعزت دینشان قرار داده پس رعیت صلاح نمیپذیرد مگر آنگاه که زمامداران صالح باشند وزمامداران صلاح نمییابند مگر وقتیکه رعیت استقامت یابد، پس هنگامیکه رعیت حق خود را بوالی وزمامدار بپردازد و زمامدار نیز حق رعیت را بوی ادا کند حق در بین ایشان عزیز و ارجمند شود و روش های دین برپا گردد و معالم عدل معتدل شود و سنن شریعت بر راه و رویه خود جریان یابد در آن‌صورت بدینوسیله روزگار صالح و شایسته گردد ودر بقای دولت طمع بسته‌شود ومطامع اعدا بمأیوسی گراید، اما هر گاه رعیت بر زمامدار چیره شود یازمامدار بر رعیت اجحاف کند در آنصورت کلمه جمعیت اختلاف پذیرد ومعالم جور آشکارا گردد واخلال وفساد دردین افزون‌شود وطریقه های سنت متروك ماند، پس هوا وهوسها معمول واحکام الهی معطل گشته وعلل و نقائص در نفوس فزونی گیرد در آنصورت بحق عظیمی که تعطیل شود وحشت وخشیتی نباشد وبباطل بزرگی که صورت گیرد کسی را ترسی نباشد

در آن هنگام است که نیکویان ذلیل واشرار وبدان محترم شوند وغضب خدا بر بندگان عظمت یابد پس بر شما باد بخیر خواهی یکدیگر دراین باره وحسن تعاون بر آن، هیچکس هر چند بر رضامندی خدا حریص باشد ودرعمل کوشش او فوق العاده وطولانی باشد نمیتواند بحقیقت آنچه خداوند سزاوار واهلیت طاعت دارد برسد ولکن از واجب ترین حقوق خدا بر بندگان آن است که بقدر توانائی خود خیر خواه بوده ودر برپا داشتن حق در بین خودشان معاون و کمك یکدیگر باشند وهیچ مردی هر چند منزلت او در پیشگاه حق بزرك باشد وفضیلت او در دین پیشی گرفته باشد چنان بالا

نیست که بدانچه خدا از حق خود بروی مقرر داشته احتیاج نداشته باشد و هیچ مردی هرچند نفوس او را کوچك شمارد و چشمها او را حقیر انگارد نمیتواند از کمك کردن یا کمك نمودن معاف باشد»

کاش فقهای اسلام که در تمرینات فقهی و تدریب بر تطبیق احکام شرعی آنقدر در وادی فرضیات جولان داده‌اند که در نوادر امور چون ارث آدم دوسر! و تزویج با اجنه و حکم استنجاء بقوت و طعام آنها که استخوان است و جاری شدن خون حیض از بینی! و روان شدن خون از درختان در شب عاشورا و طهارت و نجاست دریای نیل خون شده، آن همه جدوجهد کرده‌اند و بابی در ابواب فقه گشوده و کتبی در آن باره پرداخته‌اند ده یك آن را در این مسائل که بفرمایش امیرالمؤمنین ؑ از اعظم فرایض و حقوق الهی است مصروف داشته لااقل در رساله‌های عملیه خود که هر ساله چندین هزار جلد چاپ و منتشر میشود و هزاران مسئله گو آنها را در مجالس و محافل واگو میکند جائی هم برای این مطلب گذاشته بودند که ملت اسلام در موضوع حکومت آنقدر جاهل و تیره بخت و ذلیل نباشد، الی الله اشکو من معشر...

۸ - در خصال صدوق ص ۲۲۸ چاپ اسلامیه در خصال سته از ابی امامه روایت است که گفت:

«سمعت رسول الله ﷺ یقول ایها الناس... اطیعوا ولاة امرکم تدخلوا جنة ربکم»

۹ - در همان کتاب ص ۲۳۳ از خصال سته حضرت صادق فرموده است.

. «المحمدیة السمحة اقام الصلوة وایتاء الزکوة وصیام شهر رمضان وحج البیت والطاعة للامام واداء حقوق المؤمن.

یعنی شریعت سهل و آسان محمدی برپاداشتن نماز و دادن زکوة و روزه ماه رمضان و حج خانه خدا و فرمانبرداری پیشوای مسلمین و ادای حقوق مؤمن است.

۱۰ - در کتاب صفین نصر بن مزاحم ص ۶۸ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد سوم ص ۱۹۵ امیرالمؤمنین بلشکریان خود بخشنامه میکند:

«امابعد: فان الله جعلکم فی الحق جمیعا سواء اسودکم واحمرکم وجعلکم من الوالی وجعل الوالی منکم بمنزلة الولد من الولد وبمنزلة الوالد من الولد فحقکم علیه انصافکم والتعدیل بینکم والکف عن فیئکم فاذافعل معکم ذلك وجبت علیکم طاعته فیما وافق الحق ونصرته والدفع عن سلطان الله فانکم وزعة الله فکونوا له اعوانا ولدینه انصارا ولاتفسدوا فی الارض بعد اصلاحها ان الله لایحب المفسدین»

یعنی خدا جمیع شماهارا درحقوق یکسان قرارداده چه سیاه شما باشدوچه سفیدشما، وشمارا نسبت بوالی ووالی را نسبت بشما بمنزله فرزند از پدر و بمنزله پدر از فرزند قرار داده است پس حق شما بر زمامدار آنست که انصاف و برابری رادرمیان شما معمول دارد وازاموال و حقوق شما دست باز داشته آنرا محفوظ دارد پس چون باشما چنین کند طاعت وفرمانبرداری وی در آنچه موافق حق ونصرت آن بوده ودفع وحراست از حدود وحقوق الهی است برشما واجب میشود، شما نگاهبانان خدا در زمین میباشید، پس یاران خدا بوده وبرای دین او نصرت کنندگان بوده باشید، ودرزمین بعد از آنکه اصلاح شد فسادوتباهی مکنید، همانا که خدامفسدان رادوست نمیدارد.

۱۱ - ایضاً در کتب معتبره از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت است که آنحضرت فرمود:

«حق علی الامام ان یحکم بما انزل الله وان یؤدی الامانة فاذافعل ذلك کان حق علی المسلمین ان یسمعوا ویجیبوا اذا دعوا.

یعنی بر امام واجب است که حکم نماید بدانچه خدانازل فرموده است ودیگر اینکه ادای امانت نماید پس همینکه چنین کرد، بر مسلمانان واجب است که هنگامیکه از طرف چنین پیشوائی دعوت شدند گوش بدهندواجابت نمایند.

۱۲ - درمجالس صدوق از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام روایت است که بشیعیان خودمیفرمود:

لاتذلوا رقابکم بترك طاعة سلطانکم فان کان عادلا فاسئلوا الله بقائه وان کان جائراً فاسئلوا الله صلاحه فان صلاحکم فی صلاح سلطانکم وان السلطان العادل بمنزلة الوالد الرحیم فاحبوا له ماتحبون لانفسکم واکرهوا له ماتکرهون .

یعنی خودرا خوارو گردن کج نکنید بترك طاعت ازسلطان خودتان، پس اگر عادل بود بقای اورا ازخدامسئلت کنید واگر ستمکار بود صلاح اوراازخدا بخواهید بجهت اینکه صلاح شمادر صلاح سلطان شماست! وهمانا سلطان عادل بمنزلهٔ پدرمهربان است پس از برای او بخواهید آنچه برای خودتان دوست میدارید واز برای او نپسندید آنچه برای خود نمی‌پسندید و مکروه میدارید) درنظر داشته باشید که در زمان حضرت موسی بن جعفر سلطانی که طاعتش مورد سفارش آنحضرت است خلیفه عباسی است ازمهدی تاهارون یا گماشتگان آنها!! .

۱۳ ـ حضرت امام زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام در رسالهٔ حقوق خودمندرج در تحف العقول میفرماید :

واما حق سائسك بالملك فنحوسائسك بالسلطان الاان هذا یملك مالایملکه ذاك تلزمك طاعته فیما دق وجل الا ان تخرجك من وجوب حق الله .

یعنی حق سیاستمدار در مملکتداری مانند حق سیاستمدار تودر سلطان است جز اینکه سیاستمدار مملکت چیزهائی رامالك است که سلطان مالك نیست ازاین جهت طاعت وفرمانبرداری اودر هر کار کوچك وبزرگ بر تولازم میشود مگراینکه تورااز وجوب حق الهی خارج کند (که دراینصورت نبایداورا اطاعت کنی) .

توضیح ، کلمه ملك که دراحادیث شریفه اسلامی است عبارت از کشورداری است وهرگز بمعنای پادشاهی که امروزدراذهان عامه مرکوز است نبوده و نیست زیرا در اسلام پادشاهی باین معنی وجود ندارد

۱٤ ـ در کتاب شریف خصال صدوق علیه الرحمه جلد دوم ص ۱۹۲ چاپ

اسلامیه تهران وجلد اول بحارالانوار .

حضرت امیرالمؤمنین علی عليه السلام ضمن ابواب دهگانه‌ای که تردد درآنهارا لازم میشمارد میفرماید:

وابواب الملوك الذین طاعتهم متصلة بطاعة الله عزوجل وحقهم ونفعهم عظیم و ضررهم شدید

یعنی ازجمله ابواب دهگانه دربار پادشاهانی است که فرمانبرداری ایشان پیوسته ومتصل بفرمانبرداری خدای عزوجل است وحق ایشان بسی بزرگ و نفع ایشان عظیم وضررشان شدید است .

۱۵ - درحدیث شریف وارده در کافی از حضرت صادق عليه السلام روایت است که فرمود :

«وصل الله طاعة ولی امره بطاعة رسوله وطاعة رسوله بطاعته فمن ترك طاعة ولاة الامر لم یطع الله ورسوله .

یعنی خدا فرمانبرداری ولی امرخود رابطاعت رسول خود پیوست وطاعت رسولش رابطاعت خود پیوست . پس کسیکه ترك طاعت والیان امررا نماید خدا و رسول اوراطاعت نکرده است .

۱۶- بسندهای بسیار از حضرت رسول مختار علیه وآله صلوات الملك الجبار این خبر شریف شرف صدور یافته که فرمود . سیلیکم بعدی ولاة فیلیکم البر ببره والفاجر بفجره فاسمعوا لهم واطیعوا کل ماوافق الحق

«یعنی بزودی پس از من والیانی بر شما ولایت کنند پس والی خوب بخوبی خود برشما ولایت نمایدو بدکار ببدی خود پس درهمه آنچه که موافق حق است از ایشان بشنوید واطاعت کنید

۱۷ - ونیز از آنحضرت صلی الله علیه وآله بصحت پیوسته است که فرمود :

«ان امرّ علیکم عبد حبشی مجدع فاسمعوا له و اطیعوا ما اقادکم بکتاب الله .

یعنی اگر بنده حبشی که بجهت کثرت دخالت در امور تجربه یافته باشد (یا اطرافش قطع شده باشد) بر شما امیر شود مادامی که شما را بکتاب خدا رهبری کرده وراه میبرد ازاو بشنوید ووی را اطاعت کنید .

۱۸ ـ هم از آن بزرگوار صلی الله علیه وآله روایت شده که فرمود ، «

«من خلع یداً من طاعة لقی الله یوم القیامة ولا حجة له ومن مات ولیس فی عنقه بیعة مات میتة جاهلیة»

یعنی کسیکه دست خودرا از طاعت (دولت اسلامی) خلع کند خدارا در روز قیامت ملاقات کند درحالیکه هیچ حجتی برای او نیست و کسی که بمیرد ودر گردنش بیعتی نباشد در مردن جاهلیت مرده است

بموجب این حدیث بوده که مطابق نقل کامل ابن اثیر : طلحه در هنگام مرگ با یکی از اصحاب امیرالمومنین علیه السلام بنیابت از طرف امیرالمومنین بیعت کرد تا بدون بیعت نمرده باشد!! .

۱۹ ـ در کتاب شریف اصول کافی جلددوم ص ٤٤٤ چاپ اسلامیه این حدیث با حذف اسانید :

. عن ابیجعفر علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله ما نظر الله عزوجل الی ولی یجهد نفسه بالطاعة لامامه والنصیحة له الا کان معنا فی الرفیق الاعلی

یعنی حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود . که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده است خدای عزوجل نظر نمیکند بولی و دوستی (از دوستان خدا) که نفس خودرا بجهد و کوشش درفرمانبرداری از پیشوای خود واداشته وخیرخواهی اورا کند مگر این که با مادر رفیق اعلی (عالیترین درجات بهشت) است .

۲۰ در کتب فریقین از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله این حدیث بصحت پیوسته است که فرمود :

«من فارق الجماعة واستذل الامارة لقی الله ولاوجه له عنده (۱)

یعنی کسیکه ازجماعت مفارقت کند وامارت مسلمین راخوار شمارد خدارا ملاقات میکند درحالیکه آبروئی درنزداو ندارد)

آیا بااین همه دلایل وشواهداز کتاب وسنت شکی دروجود ایجاد حکومت ووجوب اطاعت آن باقی میماند ؟ در کدام یك ازفرائض الهیه وواجبات شرعیه انقدر تأکید شده است؟ ! «انك لاتسمع الموتی ولاتسمع الصم الدعاء .

پس از انتخاب زمامدار وبیعت باوی

نکث بیعت ونقض پیمان از بزرگترین گناهان است

شکستن بیعت ونقض عهد باولی امروزمامدارمسلمین دردین مبین ازبزرگترین گناهان واعظم موبقات است وتاپیشوای ملت وزمامدار اسلام دراجرای احکام الهی قدم برمیدارد وقوانین شریعت رابموردا جرامیگذارد، نقض پیمان ومخالفت وی حرام وعصیان ونافرمانی اومعصیت خداورسول است ! واین دستور در شریعت مطهره رکنی مهم برای بقای وحدت واستحکام وقدرت جماعت است .

آیاتی که در این باره در کتاب کریم موجود است بسیار است ازآنجمله آیاتی است که امر بوفای عهدمیکند .

۱ . درسوره مبارکه النحل آیه ۹۱ . «واوفوا بعهدالله اذاعاهدتم ولاتنقضوا الایمان بعد توکیدها وقد جعلتم الله علیکم کفیلا ان الله یعلم ماتفعلون ولاتکونوا کالتی نقضت غزلها من بعدقوة انکاثاً یعنی به پیمان خداهنگامیکه پیمان بندی گردید وفا کنیدو سوگندهارا بعدازمحکم کردنش که خداراضامن آن کرده اید مشکنید همانا خدامیداند که شماچه میکنید، مانند آن زنی نباشید که رشته خودرا پس از تاییدن آن قطعه قطعه

۱ درسنن ابن ماجه جلددوم ص۹۵۶ ودرالتاج الجامع الارسول فی احادیث الرسول شیخ منصورعلی ناصف جلد سوم ص٤٤ ازاصول خمسه عن عبدالله بن عمران رسول الله (ص) قال علی المرء المسلم الطاعة فی ماحب اوکره الاان یؤمر بمعصیة فلاسمع ولاطاعة ....

میکرد ! !

۲ - در آیه ۳۴ سوره الاسراء میفرماید : «واوفوا بالعهد ان العهد کان مسئولا»

۳ - در سورهٔ المائده آیه (۱) میفرماید « یاایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود

آیاتی که از کسانیکه وفای بعهد مینمایند مدح میکند .

۴ - درسوره البقره آیه ۱۷۷ درصفات مؤمنین میفرماید : «والموفون بعهدهم اذا عاهدوا یعنی مومنان کسانیند که هنگامیکه پیمان بستند بدان وفامیکنند

۵ - درسوره المؤمنون آیهٔ ۸ ودرسوره المعارج آیه ۳۲ میفرماید : «والذینهم لاماناتهم وعهدهم راعون معنای همان آیه فوق رادیدهد .

۶ - درسوره الرعد آیه ۲۰ میفرماید: «الذین یوفون بعهدالله ولا ینقضون المیثاق»

آیاتی که از پیمان شکنان و ناقضین عهد مذمت کرده آنانرا بسوء خاتمه تهدیدمیکند

۷ - درسوره البقره آیه ۱۰۰ میفرماید: «او کلما عاهدوا عهداً نبذه فریق منهم بل اکثرهم لایؤمنون .

۸ - درسوره الفتح آیه ۱۰ میفرماید «فمن نکث فانما ینکث علی نفسه ومن اوفی بماعاهدالله علیه فسیؤتیه اجراً عظیماً .

۹ - درسوره الرعد آیه ۲۵ میفرماید : «والذین ینقضون عهدالله من بعدمیثاقه ویقطعون ماامرالله به ان یوصل اولئك لهم اللعنة ولهم سوءالدار .

۱۰ - درسوره الاعراف آیه ۱۰۱ و ۱۰۲ عدم وفای بعهدرا ازصفات کفارشمرده میفرماید :

کذلك یطبع الله علی قلوب الکافرین وماوجدنا لاکثرهم من عهد وان وجدنا اکثرهم لفاسقین .

۱۱ - وبالاخره نکث عهدرا علامت شرك بلکه پیشوائی کفر شمرده در آیه ۱۲ سوره التوبه میفرماید :

«وان نکثوا ایمانهم من بعد عهدهم وطعنوا فی دینکم فقاتلوا ائمة الکفر .

ماحصل تمام آیات فوق الذکر امر بوفای برعهد وپیمان که ازصفات ممتازه و اولیه مؤمنین بخدا ورسول است ومذمت ازشکستن پیمان ونقض بیعت که ازصفات بارزه کفار وفاسقین است .

ودرشریعت مطهره نقض عهد وشکستن بیعت از گناهان بسیار بزرك واکبر کبائر است ودر اهمیت آن همین بس که ائمه معصومین وافضل وسید آنها امیر المؤمنین وسید الشهداء ابی عبدالله الحسین علیهما السلام مادامی که بیعت خلفای وقت رادر گردن داشتند با آن همه مظالمی که از آنان میدیدند خودرا بشکستن بیعت مجاز نمیدانستند زیرا خلفای مزبور بظاهر رعایت ظواهر شرع را میکردند ،

احادیثی که در سنت نبوی ص در شکستن بیعت وارد شده

۱ - درخصال رئیس المحدثین شیخ صدوق علیه الرحمه . «عن ابی هریرة قال رسول الله صلی الله علیه وآله ثلاثة لا یکلمهم الله عزوجل ولهم عذاب الیم رجل بایع اماما لایبایعه ان اعطاه مایرید وفی له والا کف»

یعنی رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود : سه کسند که خدای عزوجل با ایشان سخن نگوید وبرای ایشان عذابی دردناك است، یکی از آن سه کس مردی است که با امامی (پیشوائی) بیعت کند باید بشرطی که بااو کرده وفا نماید گرنه از بیعت خودداری کند

۲ - در محاسن برقی ص ۹۴ وجلد ۱۵ بحار الانوار . «عن علی بن جعفر عن اخیه موسی بن جعفر علیهما السلام عن علی علیه السلام قال ثلاث موبقات نکث الصفقه وترك السنة وفراق الجماعة

یعنی علی بن جعفر از برادرش حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام واو از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت کرده است که آنحضرت فرمود: سه چیز هلاکت آور است: شکستن بیعت، وترك سنت، وجدا بودن از جماعت

٣ - در کتاب ثواب الاعمال وخصال صدوق ص٢٠٧ باسناد خود از حضرت صادق علیه السلام از امیر المؤمنین صلوات الله علیه که فرمود:

«ان في النار لمدينة يقال لها الحصينة افلا تسألوني ما فيها؟ فقيل وما فيها يا امير المؤمنين قال فيها ايدي الناكثين» یعنی همانا درجهنم شهری است که بدان حصینه گویند آیا از من نمیپرسید که چه چیز در آن شهر است؟ عرضکردند چه چیز در آن است یا امیر المؤمنین؟ فرمود دستهای بیعت شکنان!

٤ - در کتاب شریف (الکافی) و کتاب (الحجة) الوافی ص٢٤ بسندهای معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: من فارق الجماعة ونكث صفقة الامام جاء الى الله اجذم.

یعنی کسیکه از جماعت مسلمانان جدا شده وبیعت پیشوای ملت را بشکند باید بسوی خدا درحالیکه سرانگشتانش قطع شده باشد

٥ - درمحاسن برقی ص٢١٩ ودرطهارة القلوب ص ٨٥ از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شد که آنحضرت فرمود: رمضان الى رمضان كفارة الا من ثلاث: الشرك بالله وترك السنة ونكث الصفقة

یعنی روزه ماه رمضان تا ماه رمضان آینده کفاره گناهان است مگر از سه گناه (١) شرك بخدا (٢) وترك سنت «٣» وشکستن بیعت

٦ - درجلد دهم بحار الانوار از مقتل ابی مخنف در جواب نامه‌ای که حضرت سید الشهداء حسین بن علی علیهما السلام بمعوية بن ابی سفیان نوشته چنین است.

«بسم الله الرحمن الرحيم فقد بلغني كتابك وفهمت ما ذكرت ومعاذ الله ان انقض

عهداً عهدالیك اخی الحسن ؑ

یعنی نامه تو بمن رسیدو فهمیدم آنچه را یادآور شدی بخدا پناه میبرم از این که بشکنم آن عهدی را که برادرم حسن با تو پیمان بسته‌است) وچنانکه میدانیم حضرت امام حسن بامعویه عهدنامه‌ای منعقد نمودو با آن ملعون بیعت کرد وخلافت را بوی واگذار نمود

۷ - ایضاً درجلد دهم بحارالانوار ص۱۱۵ باحذف اسناد وقال المسیب بن نجبة الفزاری وسلیمان بن صرد الخزاعی للحسن بن علی علیهما السلام ماینقضی تعجبنا منك بایعت معویة ومعك اربعون الف مقاتل من الکوفة سوی اهل البصرة فقال الحسن ؑ قد کان ذلك فماتری الان فقال والله اری ان ترجع لانه نقض فقال ؑ یا مسیب ان الغدر لاخیر فیه ولو اردت لفعلت .

یعنی مسیب بن نجبه فزاری (یکی از سران کوفه) وسلیمان بن صرد خزاعی (یکی از صحابه واز اشراف کوفه) بحضرت امام حسن ؑ عرضکردند تعجب ما تمام نمیشود از اینکه تو بامعویه بیعت کردی وحال اینکه چهل هزار مرد جنگی از کوفه باتو هست غیر اهل بصره! حضرت امام حسن فرمود آری چنین است حال نظر توچیست ؟ عرضکرد: بخدا قسم چنین می بینم که بر گردی! زیرا معویه پیمان را شکسته‌است، حضرت فرمود: ای مسیب در پیمان شکنی خیری نیست و گرنه من هم اگر میخواستم چنین میکردم .

۸ - درجلد هشتم بحارالانوار ص ۳۷۶ « کان الزبیر یقول بیدی لا بقلبی و یدّعی انه وری توریة فقال ؑ بعد الاقرار لایسمع دعوی بلا بینة و برهان .

یعنی زبیر میگفت : من با دستم (باعلی) بیعت کردم نه با دلم! وادعا مینمود که این یکنوع توریه‌ای بود که انجام دادم حضرت امیر فرمود: بعد از اقرار هیچ دعوائی بدون بینه وبرهان مسموع نیست .

۹ ـ ایضاً درجلد هشتم بحارالانوار ص ۴۲۴ از ابوصادق «قال قدم علینا ابوایوب الانصاری العراق الی ان قال ان رسول‌الله ﷺ عهد الناس ان نقاتل مع الناکثین .

یعنی ابوصادق گفت: ابوایوب انصاری (یکی از صحابه بزرگوار رسول خدا) بعراق در نزد ما آمد تا آنجا که گفت: رسول‌خدا ﷺ باما عهد و پیمان بست که با بیعت شکنان مقاتله کنیم .

۱۰ ـ درجلد هفتم بحارالانوار ص ۱۵۲ وجلد اول محاسن برقی ص ۸۵ عن ابیعبدالله عليه السلام .

من خلع جماعة المسلمین قدر شبر خلع ربقة الایمان من عنقه .

یعنی هر کس بقدر یکوجب از جماعت مسلمین خودرا بر کنار دارد: رشتهٔ ایمان از گردنش جدا شود .

ده حدیث فوق از کتب معتبره شیعه است اینك برای اینکه این کتاب جامع و مقبول در نزد عموم مسلمین باشد حدیثی چند از کتب اهل سنت می آوریم .

۱ ـ در صحیح بخاری ومسلم وترمذی . و

درسنن ابن ماجه ص ۹۵۹ «عن عبدالله قال قال رسول‌الله ﷺ ینصب لکل غادر لواء یوم القیامة فیقال هذه غدرة فلان .

۲ ـ . عن ابی سعید الخدری قال قال رسول‌الله ﷺ ینصب لکل غادر لواء یوم القیامة بقدر غدرته مضمون هردو حدیث .

یعنی رسول خدا ﷺ فرمود برای هر پیمان شکنی درروز قیامت بقدر پیمان شکنی او پرچمی برافراشته میشود که بدان مشهور و معروف میشود .

بزرگترین هدف اسلام
کلمهٔ توحید ووحدت کلمه است

شارع مقدس اسلام را عنایت واهتمامی که در توحیداست درهیچ امری نیست تو گوئی عاشق شیدای وحدت و توحیداست!! اساس توحید که مبنای اصلی آن بر وحدانیت ذات باریتعالی است، معلوم میدارد که ریشهٔ وحدت دراسلام چه اندازه محکم وعمیق است، چه حقیقت ثابت جهان آفرینش وحدت است، وهمه نمودهای خلقت جز بر یك بود نیست، واین مطلبی است که دقیقترین تحقیقات علمی ومطالعات حسی وتجربی آنرا باملیونها دلیل برمحققین مدلل میدارد، وباچنین مبنای محکم که تکیه اش برمبداء عالم وجوداست، آیات شریفهٔ قرآنی دعوت جهانی خودرا بجهانیان باجملهٔ «انما الهکم اله واحد» اعلام میدارد. وتا آنجا که این بیمقدار تفحص و تصفح کرده است این جمله شریفه در بیش از ده مورد بهمین عبارت آمده، وبامطالعه آیات کتاب کریم معلوم میشود که جملات آیات بابرکات قرآنی غرق در دریای وحدت بلکه خود موجد دریاهای توحید است! و پر واضح است که دعوت جهانیان بخدای واحد مبنا ومبدائی است محکم وعظیم برای اتحاد واتفاق بشریت، وبرای اینکه انسانی را از هرگونه پیرایه‌ها واوهام که تولید امتیاز و مانع اتحاد شود نجات بخشد در آیه ۱ سوره النساء تمام جهانیان را مخاطب داشته میفرماید «یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحدة» در آیه ۱۸۹ سورة الاعراف این جمله را بدینطریق تکرار مینماید «هو الذی خلقکم من نفس واحدة» ودر آیه (۹۸) سوره الانعام میفرماید: «هو الذی انشأکم من نفس واحدة» تا آدمیان را متوجه دارد که نژاد مختلف انسانی که باقتضای محیط هرکدام درشکل وقیافهٔ مخصوص حالتی عارضی است هیچکدام ازحیث ذات وحقیقت بر دیگری رجحان ومزیت ندارد وعموم اهل عالم ازیك پدر ومادر بوده و بنا براین بایکدیگر برادرو برابر ند. ودر آیه (۱۲) سوره الحجرات مزیت وفضیلت را فقط در تقوی وحیازت انسانیت شمرده میفرماید «یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر

وانثی وجعلناکم شعوباً وقبائل لتعارفوا ان اکرمکم عندالله اتقیکم تا از یکطرف افراد نوع انسانی را از امتیازات موهومی که پاره‌ای برای خود قائل شده وخودرا بر ابناء جنس خود مزیت می نهند وبرای حیازت کمال افراد لایق موانعی ایجاد کرده اند بر کنار دارد واز طرف دیگر درمیدان مسابقه فضایل و کمالات تهییج وتشویق کند که هر کسی بقدر وسعت در مقام کسب کمال بر آید وا کتفا بافتخارات موهوم وامتیازات مجعول نکند چنانکه بدبختانه امروز متمدنترین ملتها بدان گرفتارند

واز آنجائیکه بنیاد تعلیم وتعلم واساس اکتساب واقتباس از افراد خاصی شروع میشود تا تعمیم یافته عموم را شامل گردد لذا درس توحید ووحدت را از کسانیکه درك استفاضه از مکتب اسلام کرده وبزیور ایمان آراسته شده اند شروع مینماید وبرای اینکه اولین دستهٔ موحدین وتربیت یافتگان مکتب توحید را تشکیل دهد مؤمنین بآیین اسلام را باتکان دهنده ترین عبارت مخاطب داشته در سوره آل عمران از آیهٔ ۱۰۲ ببعد میفرماید :

«یاایها الذین آمنوا اتقوا الله حق تقاته ولا تموتن الا وانتم مسلمون واعتصموا بحبل الله جمیعاً ولا تفرقوا واذکروا نعمة الله اذ کنتم اعداء فالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخواناً وکنتم علی شفا حفرة من النار فانقذکم منها کذلك یبین الله لکم آیاته لعلکم تهتدون یعنی ای کسانیکه ایمان آورده اید از خدا بترسید چنانکه شایستهٔ ترسیدن از اوست، ونمیرید جز اینکه مسلمان باشید، همگی شماها بریسمان خدا چنگ زنید ومتفرق مشوید، نعمتهای خدارا برخودتان بیاد آورید آنهنگام که شما دشمنان بودید پس خدا درمیان دلهای شما الفت بخشید وبنعمت الهی باهم برادران گشتید وبر لب گودالی از آتش بودید پس خدا از آن شمارا رهایند! اینچنین خدا آیات خودرا برای شما بیان میکند تا شاید هدایت یابید .

در آیهٔ شریفه کسانی را که حائز رتبه ایمان شده اند آنگاه صاحب این مقام میشناسد که در حال مردن هم مسلمان باشند وعلامت بمسلمانی مردن آنست که برشتهٔ محکم

الهی که ایمان بتوحید که چنگ زدن بر شتهٔ وحدت واجتناب از تفرقه وجدائی است مداوم ومؤمن باشند

وسپس ضرر وزیان تفرقه را که دشمنی وعداوت است گوشزد نموده فواید آن را که اخوت وبرادری است یادآور میشود

سپس در آیه ۱۰۳ این مطلب عالی وعظیم را دنبال کرده وبرای ایجاد نعمت اتحاد بهترین طریقه را پیشنهاد نموده میفرماید: «ولتكن منكم امة يدعون الى الخير ويأمرون بالمعروف وينهون عن المنكر و اولئك هم المفلحون

یعنی البته باید دسته‌ای از شما باشند که دعوت بخوبی نموده وامر بمعروف کرده و ازکار های زشت باز دارند آندسته خود رستگارانند) یعنی برای حصول این مأمول باید جمعیت وطائفه‌ای درمیان امت اسلامی باشد که بمنظور اتحاد واتفاق مردم را بتمام خوبیها امر کرده واز تمام بدیها بازدارند آنگاه چنین ملت وامتی رستگارند

پس از آن امت اسلام را برای آگاهانیدن بزیانهای اختلاف با مم گذشته یاد آور میشود وتارخ خونین اختلاف را برایشان گشوده : در آیه ۱۰٤ میفرماید : ولا تكونوا كالذين تفرقوا واختلفوا من بعد ما جائهم البينات فاولئك لهم عذاب اليم

یعنی از آن جماعتی نباشید که فرقه فرقه شدند و بعد از آنکه حجت های خدا بر ایشان آمد اختلاف پیدا کردند پس برای چنان جماعتی عذابی دردناك است .

در دنبالهٔ این آیات مبارکه کسانی را که ازدروس عبرت بخش تاریخ پند نگیرند بروزی تهدید میکند که رویهائی در آن سفید وصورتهائی سیاه خواهد شد هرچند این بیم و وعید روی سیاه وسفید، مربوط بروز قیامت است، اما آثار آن درهمین عالم نیز مشهود ومحسوس است سرانجام برای اینکه مؤمنین را بمرجع اولی واصلی برگرداند میفرماید : «ولله ما في السموات وما في الارض والى الله ترجع الامور هر آنچه در آسمانها ودرزمین است از آن خداست و کارها بسوی او بازگشت داده میشود .

سپس بتشویق وتهییج مؤمنین پرداخته وآنانرا سزاوار این تاج افتخار شمرده

میفرماید :

کنتم خیر امة اخرجت للناس تأمـرون بالمعروف وتنهون عن المنکـر وتؤمنون بالله

یعنی شما بهترین امتی هستید که برای مردم دنیا بیرون آورده شده اید ، از آن جهت که امر بمعروف کرده واز کارهای زشت مردم را بازمیدارید و بخدا ایمان دارید ومعلوم میدارد که اگر فرزند آدمی را برافراد وابناء نوع خود مزیتی باید همانا در ایمان بخدا وارشاد مردم براه حق واتحاد واتفاق است وآنگاه از نفاق وتشتت اهل کتاب دریغ داشته ومیفرماید :

ولو آمن اهل الکتاب لکان خیراً لهم منهم المؤمنون واکثـرهم الفاسقون ؛

یعنی اگر اهل کتاب ایمان آورده بودند برای ایشان بهتر بود ! از ایشان دسته ای مؤمنند ولی بیشتر آنها فاسقند) واین هدف عالی را همواره در آیات شریفه دنبـال میکند در آیه ۴۵ از سوره الانفال میفرماید .

«یاایها الذین آمنوا اذا لقیتم فئة فاثبتوا واذکروا الله کثیراً لعلکم تفلحون .

یعنی ای کسانیکه ایمان آورده اید همینکه با گروهی از لشکر دشمن برخوردید ثابت باشید وخدارا بیاد آورید تاشاید رستگار شوید .

وپیوسته آنانرا از تنازع ومخالفت برحذر داشته در آیه ۴۶ میفرماید «واطیعوا الله ورسوله ولاتنازعوا فتفشلوا وتذهب ریحکم .

یعنی خدا ورسول اورا فرمان برید ومناقشه مکنید که ترسان دل وسست شوید وشوکتتان از بین برود .

ودر آیه ۹۲ سوره الانبیاء وآیه ۵۲ سوره المؤمنون این منت را بر رخ مسلمین میکشد که

ان هذه امتکم امة واحدة وانا ربکم ،

اینست آن هدف مقدس که اسلام برای مسلمانان یعنی برای تمام بنی نوع انسان درنظر گرفته وبجانب آن میرود .

کناره گیری از جماعت از گناهان غیر قابل عفواست

بدیهی است که چون بزرگترین هدف اسلام اتحاد واتفاق آدمیان مخصوصاً مسلمانان است پس کناره گیری ازجماعت وعدم مشارکت درامور اجتماعی از گناهان بزرگ وغیر قابل عفواست واین معنی از آیات شریفه کلام مجید بوضوح روشن است اینك احادیثی که نظر سنت را درمذمت کسانی که ازجماعت کناره گیری می کنند وکیفر آنها که در شرع مبین تاسرحد سوزانیدن خانه‌های چنین کسان تهدید شده است می آوریم .

۱ ـ در کتاب شریف کافی وخصال صدوق ص۶۶ وبحارالانوار جلد ۱۶ ص ۳این روایت شریفه ازحضرت صادق علیه السلام «قال النبی صلی الله علیه وآله من اصبح لایهتم بامور المسلمین فلیس منهم»

یعنی کسیکه صبح کند وبامور مسلمانان اهتمامی نداشته باشد چنین کسی مسلمان نیست .

۲ ـ در کتاب محاسن برقی وجلد ۱۶ بحارالانوار ص۶۱۴ از زریق ازحضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است :

«عن امیرالمؤمنین بلغه ان قوماً لایحضرون الصلوة فی المسجد فخطب وقال ان قوماً لایحضرون الصلوة معنا فی مساجدنا فلایؤاکلونا ولایشاربونا ولایشاورونا ولا ینا کحونا ولا یأخذوامن فیئنا شیئاً او یحضروا معنا صلوتنا جماعة وانی لاوشك ان امر تهم بنار تشعل فی دورهم فاحرقها علیهم اوینتهون قال علیه السلام فامتنع المسلمون عن مؤاکلتهم ومشاورتهم ومناکحتهم حتی حضروا لجماعة مع المسلمین»

یعنی خبر بامیرالمؤمنین علیه السلام رسید که گروهی درمسجد برای نماز حاضر نمیشوند پس خطبه‌ای خواند وفرمود : گروهی بامادر مساجدما حاضر نمیشوند پس نباید باماهم خوراك شده ونباید باما بیاشامند ونباید باماهم مشورت شوند ونباید باما

زناشوئی نمایند ونباید از خزانهٔ بیت‌المال ماچیزی دریافت کنند یااینکه حاضر شوند بجماعت در نماز، وگرنه ممکن است دستور دهم که آتش درخانه‌های ایشان افروخته وخانه‌هایشا را بر ایشان بسوزانند یا اینکه از اینعمل خودداری کنند! حضرت صادق ؑ فرمود: بموجب ایندستور مسلمانان از همخوراکی و هم‌مشورتی و زناشوئی باایشان خودداری کردند تااینکه بجماعت مسلمین حاضر شدند.

۳ ـ شهیدثانی علیه‌الرحمه از حضرت باقر ؑ روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین ؑ فرمود:

«من سمع النداء فلم یجبه من غیر علة فلاصلوة له یعنی هر کس صدای حاضر باش (اذان) رابشنود وبدون علت اجابت نکند نمازی برای او نیست

٤ ـ در کتاب وسائل الشیعه شیخ حرّ عاملی رحمة‌الله علیه جلد اول ص ٥٣٤ این روایت شریفه درج است:

... «قال رسول‌الله ﷺ لقوم لتحضرن المساجد اولاحرقت علیکم منازلکم

یعنی رسول‌خدا ﷺ بگروهی که بمسجد نمی آمدند فرمود: که البته باید بمسجد حاضر شوید وگرنه منزلهایتان را برشما میسوزانم.

۵ ـ این حدیث شریف در کتب معتبره بصحت پیوسته است.

«قال رسول‌الله ﷺ لاصلوة لمن لایصلّ فی المسجد مع المسلمین الا من علة و لاغیبة لمن ظلع فی بیته ورغب عن جماعتنا ومن رغب عن جماعة المسلمین سقطت عدالته ووجب هجرانه وان رفع الی امام المسلمین انذره وحذّره ومن لزم جماعة المسلمین حرمت غیبته وثبتت عدالته

یعنی رسول‌خدا ﷺ فرمود: نماز نیست برای کسیکه درمسجد بامسلمانان نمازنگذارد مگر بعلتی، وغیبت ندارد آنکس که درخانه خود بلمدو از جماعت ماروگردان باشد، وهر کس از جماعت مسلمانان روی گرداند عدالتش ساقط شده و دوری

ازوی‌واجب میشودواگر اورا بنزد پیشوای مسلمین ببرندوی‌را بیم‌داده ومیترساند وآنکس که ملازم‌جماعت مسلمین باشد غیبت‌اوحرام میشودوعدالت اوثابت‌میگردد

۶ ـ درکتاب مستدرک‌الوسائل حاجی‌نوری ازکتاب زیدالنرسی از حضرت امام‌جعفر صادق علیه‌السلام روایت استکه فرمود:

«ان قوماً جلسوا عن حضور الجماعة فهم رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله ان یشعل النار فی دورهم حتی خرجوا وحضروا الجماعة مع المسلمین»

یعنی گروهی ازحضور درجماعت تقاعد ورزیدندپس رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله تصمیم گرفت که‌درخانه‌های‌ایشان آتش‌برافروزدتااینکه‌بیرون آمدندو بجماعت‌مسلمانان حاضرشدند.

۷ ـ درکتاب احکام‌السلطانیه ماوردی ص ۲۲۴.

«روی‌عن‌النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله ولقدهممت‌ان آمراصحابی‌ان یجمعواحطبا وآمر بالصلوة فیؤذن لهاوتقام ثم‌اخالف الی‌منازل اقوام لایحضرون‌الصلوة فاحرقها علیهم»

یعنی‌ازپیغمبر خدا علیه‌السلام روایت شده که فرمود: بسا که‌تصمیم گرفته‌ام که اصحاب‌خودرا امر نمایم که هیزمی جمع‌آوری کنند ودستور نمازدهم تااذان گفته شودونماز برپا شودآنگاه بمنزلهای کسانی که بنماز حاضر نمیشوند گذر کنم و منازلشان‌را برایشان بسوزانم!

۸ ـ گناه‌حاضر نشدن بجماعت مسلین‌آنقدر بزرگ است که کناره گیری از جماعت‌مسلمان‌خون‌مسلمان‌را حلال‌میکند! چنانکه‌در کتاب (الاسلام‌عقیده‌وشریعة) شیخ شلتوت رحمةالله علیه‌ص ۱۴۳ این‌روایت آمده که‌رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

«لایحل دم امری‌ءمسلم‌یشهدان‌لااله‌الاالله‌وانی‌رسول‌الله‌الاباحدی ثلاث: الثیب الزانی والنفس بالنفس والتارک لدینه‌المفارق للجماعة.

یعنی‌خون مسلمانی که شهادت‌بیگانگی خدادر رسالت من‌دهد حلال نیست

مگر بیکی از سه گناه .

(۱) مردیکه دارای همسر است وزنا کند .

(۲) کسیکه کسی را کشته باشد .

(۳) کسیکه دین خود را ترک گفته از جماعت کناره گیر باشد .

۹ - در تفسیر **الدرالمنثور** سیوطی جلددوم ص ۱۷۶ مینویسد : بخاری در تاریخ خود ونسائی وبیهقی در شعب از حارث اشعری آورده اند که رسول خدا ﷺ فرمود :

«آمرکم بخمس امرنی الله بهن: الجماعة والسمع والطاعة والهجرة والجهاد فی سبیل الله فمن فارق الجماعة قید شبر فقد خلع ربقة الاسلام من عنقه الا ان یراجع

یعنی شما را امر میکنم به پنج چیزی که خدا مرا بآن پنج چیز امر فرموده است (۱) حضور درجماعت (۲) شنیدن (۳) واطاعت کردن ازحکومت اسلام (٤) هجرت از بلاد کفر (۵) جهاد در راه خدا ، پس کسیکه بقدر یکو جب ازجماعت جدائی جوید رشتهٔ اسلام را از گردن خود خلع نموده است مگر اینکه بازگشت نماید .

۱۰ - بخاری ومسلم درصحیحهای خود وهمچنین درجامع الاصول از ابوهریره روایت شده که گفت :

«قال رسول الله ﷺ من خرج من الطاعة وفارق الجماعة فمات میتة جاهلیة

یعنی رسول خدا ﷺ فرمود : کسیکه ازطاعت حکومت خارج شده وازجماعت کناره کند پس بمردن جاهلیت مرده است . (۱)

(۱) ودرباره کسی که سنگ اختلاف اندازد وبخواهد شق عصای امت کند اخبار زیادی درمذمت آن وارد شده است که ازآن جمله این حدیث است که دراصول خمسه صحاح ومسانید اهل سنت است که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود : **من اتاکم وامرکم جمیع علی رجل واحد یرید ان یشق عصاکم او یفرق جماعتکم فاقتلوه** یعنی کسیکه بسوی شما بیاید درحالیکه حکومت شما برشخص واحدی استقرار یافته بخواهد شق عصای شمارا کرده یاجماعتتان را متفرق کند اورا بکشید ودرکتاب **التاج** ، جامع الاصول لاحادیث الرسول شیخ

غلامۀ مجلسی رحمة الله علیه در جلد هشتم بحارالانوار ص۱۳۶ پس از آنکه چندین روایت که دارای مضمون ما نحن فیه است از کتب اهل سنت می آورد در آخر میفرماید «واما من طرق اصحابنا فالاخبار فیه اکثر من ان تحصی که معلوم میدارد در شیعه اخبار

دراین خصوص بیشمار است .

جماعت واجتماع در نظر اسلام آنچنان محترم ومهم است که ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین با آنکه دولت های بنی امیه و بنی عباس را جائر وغاصب میدانستند معهذا برای حفظ وحدت مسلمین همواره در نماز والیان جور حاضر میشدند و بفرمانداران و نمایندگان خلفا اقتدا میکردند .

چنانکه در جلد هشتم بحارالانوار ص ۶۲۷ از کتاب (المسائل) علی بن جعفر روایت کرده است که آن بزرگوار از برادر بزرگوارش حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام روایت میکند که آنحضرت میفرمود :

«صلی حسن و حسین خلف مروان و نحن نصلی معهم .

ودرهمین کتاب ص ۶۳۰ از نوادر راوندی روایت میکند که همان حضرت فرمود «کان الحسن والحسین یصلیان خلف مروان بن الحکم فقال لاحدهما ما کان ابوك

یصلی اذا رجع الی البیت فقال لا والله ما کان یزید علی صلوة

وهر دو روایت با ترجمه آن قبلا گذشت ولا بد شما میدانید که امامت نماز جماعت

منصور علی ناصف از صحیح مسلم روایت است که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود : **اذا بویع لخلیفتین فاقتلوا الاخر منهما** یعنی هرگاه بدو خلیفه بیعت کرده شد نفر آخری آنها را بکشید .

وحضرت مولی الموحدین در خطبه ۱۲۵ نهج البلاغه میفرماید : « والزموا السواد الاعظم فان یدالله مع الجماعة وایاکم والفرقه فان الشاذ من الناس للشیطان کما ان الشاذ من الغنم للذئب الامن دعا الی هذا الشعار فاقتلوه ولو کان تحت عمامتی هذه میفرماید : ملازم سواد اعظم و جمعیت مسلمین باشید برای اینکه دست خدا با جماعت است وحذر کنید از تفرقه و پراکندگی برای اینکه کسیکه ازمردم تك افتاد نصیب شیطان میشود چنانکه گوسفندی که تك افتاد نصیب گرك میشود آگاه باشید که هرکه باین شعار (کناره گیری ازجماعت) دعوت نماید اورا بکشید هرچند درزیر این عمامه باشد، یعنی اگر خود من هم باشم مرا بکشید البته مقصود حضرت خوارج بود که شعار لا امرة ولا حکم الا لله میدادند .

درصدر اسلام از وظائف خاصه فرمانداران و والیان بلاد بوده چنانکه نماز ابوبکر و کشته شدن عمر درهنگامی که مهیای نماز جماعت بود و کشته شدن امیر المؤمنین علیه‌السلام درهنگام نماز در مسجد کوفه وضربت خوردن معویه درشام و کشته شدن خارجه بجای عمروعاص درمصر درنماز و نماز ولید بن عتبه در کوفه درحال مستی ازمطالبی است که حتی در نزد عوام الناس مشهور است.

و نامه‌های امیر المؤمنین بفرمانداران بلاد و نامه‌های آنحضرت بمحمد بن ابی بکر و مالك اشتر در نهج البلاغه ازمسلمات تاریخ است که خواندن نماز جماعت از وظائف فرماندار است نه هر عمامه برسر بی اطلاع و بی سواد! آن هم در یکنقطه یکشهر نه در هر مسجد سی نماز جماعت! وازجمله بخشنامه‌های حضرت امیر المؤمنین علیه‌السلام در نهج البلاغه که در اوقات نماز دستور داده است بخشنامه ایست ذیل عنوان ومن کتاب له علیه‌السلام الی امراء البلاد فی معنی الصلوة.

ودرعهدنامه خود بمالك اشتر میفرماید: «واذاقمت فی صلوتك للناس فلا تکونن منفراً ولامضیعاً فان فی الناس من به العلة اوله الحاجة وقد سئلت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله حین وجهنی الی الیمن کیف اصلی بهم قال صلی‌الله‌علیه‌وآله صل بهم کصلوة اضعفهم

ودر عهدنامهٔ آنحضرت بمحمدبن ابی بکر هنگامیکه اورا بفرمانداری مصر منصوب کرده بود مینویسد:

«صل الصلوة لوقتها الموقت لها ولاتعجل وقتها ولاتؤخرها عن وقتها لاشتغال و اعلم ان کل شیء من عملك یتبع بصلوتك.

وشما خوانندهٔ محترم اگر بکتب فقهی واحادیثی که از ائمه اسلام در خصوص انجام اکثر عبادات بروفق عامه رسیده مراجعه کنی آنوقت درك میکنی که اتحاد واتفاق درنظر دین مبین اسلام آنقدر مهم وباارزش است که بخاطر آن ازبسیاری ازفروع احکام میتوان صرفنظر کرده یا برطبق روش امه که اکثریت مسلمین را تشکیل

میدهندانجام دادو آنچه‌را در نظر خدا ورسول مهم‌است حفظ‌وحدت مسلمین‌است

امّاافسوس که دشمنان‌دین ومتعصبین بی‌ادراك واحمق دراین مورد کاری کرده‌اند که امروز یکنفر مسلمان بایهود ونصاری‌بلکه‌با بت‌پرست بهتر میتوانند زندگی کندتا بایکنفر مسلمان که‌درفروع‌مذهب‌اندك‌اختلافی باهم‌دارند !!

اهمیت اجتماع در نظر شارع

چون دین‌مبین اسلام شریعتی است که برای‌تحصیل عالیترین درجهٔ‌سعادت برای جامعهٔ انسانی‌آمده است وسعادت آدمی در همبستگی واجتماع است وبهر اندازه که وسایل اجتماع فراهم‌شود بهمان‌اندازه درجه سعادت آدمی‌بالاتر میرود لذا درشریعت مطهره مقرراتی وضع‌شده که این‌منظور ببهترین صورت حصول یابد وچون امور دین ودنیا درنظر شارع‌اسلام در عرض‌هم‌بلکه‌موجد ومولدیکدیگرند سعادت دنیا موجب تأمین‌سعادت آخرت میگردد وسعادت آخرت سعادت‌دنیا را بوجود می‌آورد، واساساً ازنظرشرع، دنیا مزرعهٔ‌آخرت است‌وهر کاریکه ما برای سعادت دنیای خوداز‌طریق‌مشروع بجا آوریم اگر قصدمان تحصیل رضای‌خدا باشد همان ذخیرهٔ آخرت ماميشود بالاخص‌درامر حکومت که بالحس والوجدان‌درك میکنیم که‌اگر دارای حکومت صالحهٔ اسلامی باشیم‌عزت وسعادت دنیائی ما بنحو مافوق تصوری تحصیل وتأمین است .

اینست که‌شارع مقدس پس‌ازانتخاب وتعیین‌حاکم وتشکیل‌حکومت ، چون مراقبه دائمی ملت نگهبان‌صلاح‌حکومت است‌لذا بانجام اعمالی دستورداده که‌در آن‌قهراً این‌مراقبت ومواظبت‌بوجود می‌آیدواین منظور بحصول می‌پیوندد‌هرچند مقصود بالاصاله نباشد . مانند نمازهای جماعت ونمازجمعه وعیدین واجتماع‌بزرك مناسك حج . .

اینك برای اینکه اهمیت اینگونه مراقبت ومواظبت بخوبی درك‌شودما نظر بزرگترین قانونگزار دنیای غرب یعنی‌مونتسکیو را ازکتاب روح‌القوانین فصل

سیزدهم از کتاب سوم می آوریم : وی مینویسد :

«کافی نیست که ملت فقط یك مرتبه انجمن نماید و برای همیشه تشکیلات دولت را معین کرده قوانینی که آن تشکیلات معلوم میدارد تصویب نماید علاوه بر مجامع فوق العاده‌ای که در موارد غیرمترقبه انعقاد آن لازم میشود باید در تاریخهای معین، اجتماع ملت صورت گیرد بدون اینکه هیچ عاملی بتواند انعقاد آن را موقوف سازد و یا بتأخیر اندازد ، باید ملت خودرا بامر قانون موظف بداند و در روز معهود در آن جلسات حاضر شود بدون اینکه احتیاج باحضار رسمی دیگری باشد» :

اینك ما دراین فصل بشرح مقرراتی میپردازیم که شرع شریف اسلامی مقرر داشته که مردم در مجامع و محافلی بقول مونتسکیو در تاریخ معین اجتماع کنند بدون اینکه هیچ عاملی بتواند انعقاد آن را موقوف سازد و یا بتأخیر اندازد

تا مطالعه کنندگان این اوراق ازاهل هرمذهب وملتی باشند تصدیق نمایند که این آرزو که برای امثال مونتسکیوها خواب وخیال بوده چگونه در عالیترین صورت متصوره در دین مقدس اسلام قبل از هزار سال از تولد مونتسکیو وجود داشته و دارد ؟

و آن اینست که ملت اسلام بامر قانون الهی موظفند که در روزهای معهودی در جلساتی که یکی ازوظایف آن بررسی باوضاع اجتماع است حاضر شود بدون اینکه احتیاج باحضار رسمی دیگری باشد !

آن جلسات هفتگی نماز جمعه وفصلی نماز عیدین وجلسهٔ سالیانه حج است که باید آن را کنگره عظیم اسلامی نامید دراین جلسات است که در آنها باید امور سیاسی واجتماعی کشور اسلامی ضمن عبادت مخصوص آن روز درهم آمیخته صورت گیرد زیرا در نظر شارع اسلام فرقی بین عبادت پروردگار جهان وانجام امور اجتماعی نیست وهردو عبادت خداست ! واگر امروز این احکام بصورت ناقص ومسوخ و بیروح انجام میشود تقصیر آن ازمسلمانی ماست نه نقص حکم ! مادراینجا شرحی را که چندسال قبل در خصوص اهمیت نمازجمعه در کتاب (ارمغان آسمان) ص ۲۳۶ آورده‌ایم عیناً باضافه

آنچه در بین هلالین است تکرار میکنیم زیرا همان شرح را در اینمورد کافی میدانیم:

«شارع مقدس اسلام که شالودهٔ یك اجتماع سعادتمند انسانی را در عالیترین اساس طرح و بنیان میریخت چون اصل وریشهٔ سعادت آدمی در اجتماع واتفاق است برای تحصیل این منظور احکام وفرائضی در شریعت مطهره خود مقرر فرمود که افراد و آحاد امت زود بزود یکدیگر را ملاقات کرده روح اجتماع واتحاد در آنان سرایت نماید و با تعاون و مظاهرت یکدیگر بانجام امور مهمه‌ای که تأمین سعادت دینی ودنیوی آنان را مینماید توفیق یابند، بهمین نظر نمازهای پنجگانه فرائض یومیه را مستحب مؤکد فرمود که بجماعت بگذارند، و برای این کار مکانهای عمومی بنام مسجد بنیاد نهاد تا اهل هر محل در اوقات صلوة بدان روی آورند ودرضمن انجام فرائض از اوضاع واحوال یکدیگر مطلع گردند ودر مشکلات زندگی یاروغمگسار یکدیگر باشند و چون معمولا نمازها اعم از یومیه وعیدین وجمعه توسط فرماندار هرشهری که برطبق مقررات اسلام از عادلترین وعالمترین افراد آن شهر است بصورت جماعت ادامیشود لذا فرماندار ومأمورین دولت اسلامی بآسانترین صورت میتوانند دستورات واوامر دولترا که قهراً مربوط بمصالح مسلمین وتالی تلو فرمان خدا ورسول میباشد بمردم ابلاغ نمایند (ومردم بآسانترین صورت میتوانند ازوضع دولت وسیاست او مطلع شوند تا اگر کاری صلاح امت است تصویب واگر خطا است اعتراض نمایند)

واز آنجائیکه ممکن است گرفتاری ومشاغل روزمره حیات بهمه کس مجال وفرصت آن ندهد که در تمام نمازهای یومیه توفیق حضور بجماعت یعنی حضور در اجتماعی که مصالح دنیاو آخرت مسلمین در آن حل وفصل میشود بیابد، لذا حضور در جماعت نمازهای یومیه رامستحب مؤکد کرده است (البته بآنصورتی که قبلا در فصل گذشته آوردیم که هرگاه کسی بدون عذر در نماز جماعت حاضر نشود تاسرحد سوختن خانه ومنزل تهدید میشود)

وچون ممکن است که افرادی لاابالی بوده واهمیتی بعظمت وارزش جماعت یومیه ندهند (ویا بعلت گرفتاری ومشاغل حضور در نمازهای یومیه برایشان عسر و

حرجی ایجاد نماید) و در اجتماع حضور نیابند.

لذا با وجوب نماز جمعه واجب، فرموده است که در هر هفته هر مسلمانی لااقل یك مرتبه حتماً درك اجتماع کرده؛ حضور در جماعت مسلمین را دریابد و آنچه در ظرف هفته نتوانسته است از اخبار دنیا و جریان اوضاع که خواه ناخواه بستگی بحیات فردی و اجتماعی مسلمانان دارد اطلاع حاصل کند، در روز جمعه بوسیله خطبه‌ای که توسط مطلعترین و علاقمند ترین مسلمانان آن شهر باوضاع و احوال یعنی فرماندار ایراد میشود و باداشتن حکومت اسلامی که شرح آن گذشت امام نماز جمعه فرماندار یا رئیس شهر یا نی شهر است مطلع گردد.

وچون در نماز جمعه باید مسلمانان از تمام اطراف آن محل که در شعاع حداقل دوفرسخ یعنی تمام مردم یك شهر چهارفرسخ در چهارفرسخ در یك نقطه حاضر شوند درحقیقت تمام مردم شهر مگر آنها که مستثنا یند مانند زن و پیر و کور و لنك و مسافر و کودك وامثال آنان بقیه باید در این اجتماع عظیم و متینك بزرگ هفتگی مذهبی حضور یابند ودر آن ساعت که اذان جمعه داده میشود بموجب فرمان:

«یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله وذروا البیع

کسب وخرید و فروش در عموم مسلمین حرام گشته وهمه باید بسوی نماز جمعه بشتابند، پر واضح است که با این کیفیت منظره ای عجیب آمیخته با بهت جلال پدید می آید که هر فردی که صاحب روح زنده باشد بشعف ووجد درمی آید و با نشاط و شوق مفرط درحالیکه روحش مملو از محبت وعظمت الهی است بسوی مسجد میشتابد:

آنگاه امام جماعت با کیفیت خاصی ملبس ببرد سفید ومتکی بشمشیر که نمونه عظمت وقدرت مسلمین است بمنبر خطبه برمی آید و باحمد وثنای خدا وصلوات بر پیغمبر بزرگوار پایه گذار این شریعت جاوید بموعظه و نصیحت مسلمین میپردازد و خلاصهٔ اخبار وجریان ماوقع آنچه در یکهفته گذشته درجهان رخ داده از حوادث دنیا بسمع مستمعین یعنی نمازگذارانی که وجوباً ساکت وسرتاپا گوشند میرسانند، سپس

اند کی مکث کرده‌می نشینند، تاهم‌خود را برای انجام وظیفه بعدی یعنی تعیین تکلیف ووظیفهٔ حاضرین برای هفته آینده آماده کندوهم‌سخنانی که بعنوان اوامر الهی ومصالح مسلمین گفته‌در نفوس مستمعین‌ا ثر عمیق خودرا بنماید، سپس برخواسته درخطبه‌دیگر دستورات‌لازم‌رادرقبال‌حوادث گذشته وجاری یادآور میشود آنگاه بانجام دور کعت نمازجمعه‌پرداخته‌پس ازاتمام آن، مسلمانان بموجب فرمان«فاذا قضیت الصلوة فانتشروا

فی الارض وابتغوا من فضل‌الله» پراکنده گشته هر کدام‌دنبال شغل‌و کارخود وبتعبیر

قرآن‌درجستجوی فضل‌خدا برمی آیند) ونیزدرسال دومرتبه‌در دوعید (عیدفطروعید قربان) وجوباً برای نمازعید اجتماع مینمایند (که‌با کیفیتی که صورت میگیرد که متمکنین‌در هر شهردرب خانه‌امام (زمامدار بزرگ‌یافرماندار) حاضرشده‌وباتکبیر مخصوص‌عیدین که‌تکرارمیشود، وامام‌باساقها وآستین‌های بالازده‌وپای برهنه‌باپرچم ملی‌دولت‌اسلامی‌بدوش‌بطرف‌مصلی حرکت‌مینمایدودرآنجا نماز عیدین‌را باخطبه‌ای که‌در آن‌حوادث‌عالم ووظایف مسلمین‌را درقبال‌آن حوادث بیان میکند)فوایدآن بر احدی‌مخفی‌نیست .

(وانجام مناسك حج که‌درآن پیشوای اسلام بااعلام بعموم مستطیعان آماده حج‌میشود وباشکوه‌فوق‌العاده وابهت وجلال خاص درحرم امن‌الهی وسرزمین‌وحی وفیض‌حضور می‌یابدودر عرفات ومنی کنگره عظیم اسلامی‌را تشکیل داده مطالب لازمه‌ومصالح‌مسلمین‌را لااقل برای آن‌سال‌یادآورمیشودوزبدگان‌مسلمین‌را ازنزدیك ملاقات کرده ومذاکرات سیاسی واجتماعی واقتصادی دنیای اسلام‌برای یکسال‌یا بیشترصورت‌میگیرد، وما کتابی‌مخصوص‌در این‌باره‌تالیف کرده وبطبع رسانیده‌ودر دسترس مسلمین گذاشته‌ایم) ازجمله جلسات‌مسلمین است)

خوب ـ شمارا بخدا ملتی که دارای چنین دستوری است وامروزه در روی زمین هیچ ملتی‌جزامت اسلام بتوفیق آن دست‌نمی‌یابد (زیرا مقررات مذهبی‌راجز پیغمبران وسفرای الهی کسی‌نمیتواند بیاورد ووضع وقوانین‌جعلی‌هرگز نمیتواند

مانند قوانین مذهبی دردل وجان مردم اثرونفوذ شایسته داشته باشد) ودیگران با ملیونها تومان هزینه بعشری ازاعشار آن موفق نمیشوند . آیا چنین ملتی ذلیل و طعمهٔ استعمار میشود یا بعالیترین مرتبه ارتقاء میرسد ؟

باچنین وسائلی روح اتحادواتفاق درمردم دمیده میشودو آنانرا برای مصلحت عمومی هرچندبزرك باشد گرد هم می آورد ومعالم ومعارف دینی ومصالح دنیائی آنان را (بدینوسیله آسان) بآنان میشناساند این منظورعالی دراین دین مبین به آسانی به آن صورت حاصل میشودولی افسوس که شبهات بی اساسی که اصلا پایه ومایه نداردمانع این همه خیرات و برکات گردیده است !! .

این بود آنچه مادر کتاب ارمغان آسمان آورده ایم ودراینجا نظر باختصاراین رساله بیش ازاین تطویل را جایز نمیدانیم . اینك شمارا بخدا اولا وجوب ووضع و کیفیت نماز جمعه را از کتاب خدا وسنت نبوی وتاریخ اسلام مورد تحقیق قراردهید نه از رساله های احوط واقوای فقهای متأخر ! تاصحت گفتار مارا دریابید !

وآنگاه بانظری خالی از تعصب وتقلید بادقتی محققانه وضع دنیاوجریانهای سیاسی دولتهارا ازمدنظر بگذرانید وبه بینید آیا دراندیشه بشر می گنجد قانونی ومقرراتی همانند این احکام برای اداره امورجهان وآسایش معاش آدمیان بیاورد . معاذالله ! معاذالله ! آنوقت خواهید فهمید که مونتسکیوچه میگوید ! !

باردیگر جملات اورا ازنظر بگذران که میگوید :

(علاوه برمجامع فوق العاده ای که درموارد غیرمترقبه انعقاد آن لازم میشود باید درتاریخهای معین اجتماع ملت صورت گیرد) متوجه باشید که میگوید : اجتماع ملت ، نه اجتماع نمایندگان ملت که دربسیاری از کشورهای شرق قلابی هستند ! ! واضافه میکند : (بدون اینکه هیچ عاملی بتواند انعقاد آن را موقوف سازد) چه عاملی جز دیکتاتوری یاجهل مردم میتواند نمازجمعه یاعیدین را با آن کیفیت موقوف سازد ؟ ! (ویابتأخیر بیندازد) نماز دراسلام تأخیر بردار نیست (بایدملت خودرا بامرقانون) بامرخدا چه طور ؟ (موظف بداندودرروزمعهود درآن جلسات حاضرشود بدون اینکه

احتیاج باحضار رسمی دیگری باشد) احضار رسمی و قانونی ومذهبی مسلمانان یك چیز ساده است و آن اذان نماز است ! اینك که نظر مونتسکیورا درفواید این اجتماع دانستید خوب است نظر اورا درخلاف آن نیز بدانید .

وی درفصل پانزدهم همین کتاب مینویسد : مردمی که تحت حکومتهای فاسد بسر میبرند میل ندارند قدم بانجمنهای عمومی بگذارند (ما اضافه میکنیم ودر نمازهای بیروح حاضر شوند!)زیرا هیچکس بکارهای آن علاقه ندارد آن روزی که یکنفر بگوید کارهای دولت بمن مربوط نیست بایدیقین کرد که دولت از بین رفته است و بجای آن دیکتاتوری نشسته است .

بنا بر گفتهٔ مونتسکیو میتوان گفت که دولت اسلامی مدتهاست از بین رفته است زیرا عموم مردم میگویند: کارهای دولت بمن مربوط نیست !! .

مراقبت دولت از وظائف اولیه مسلمین است

همینکه شخصی بزمامداری وپیشوائی ملت برگزیده شد مسلمانان نمیتوانند ونباید نسبت بوضع ورفتار وی بی اعتنا بمانند اگر مجری احکام خداست بایداورا وجوباً اطاعت وتقویت نمایند واگر ازطریق شریعت منحرف شد باید قبلا باو انهاء واخطار شود تا بطریق حق وعدل باز گردد ، اگر باز گردید وبصراط الهی گرائید همچنان اطاعتش دراوامر شرعی ومقررات دینی ومصالح اجتماعی واجب وعصیان و خذلانش معصیت وحرام است ، واگر خدای ناکرده برانحراف خود اصرار وعناد ورزید باید بجلوگیری ازوی اقدام نمود تا آنگاه که شراو ازسر مردم رفع شود .

حضرت امیر المؤمنین ونشان دهنده حکومت حقیقی اسلام علیه الصلوة والسلام مطابق نقل نهج البلاغه هنگام حرکت ازمدینه بجانب بصره برای سرکوبی طلحه وزبیر که بیعت شکسته ودرصدد ایجاد فتنه بودند وهمچنین خوابانیدن فتنه عایشه، بمردم بصره نوشت .

۱ - اما بعد فانی خرجت من حی هذا اما ظالماً واما مظلوماً واما باغیا واما مبغیا

علیه وانا اذکر الله من بلغه کتابی هذا لما نظر الی فان کنت محسنا اعاننی وان کنت مسیئاً استعتبنی یعنی من از این قبیله حرکت کردم حال یا ظالم هستم یا مظلوم یاستم پیشه ام یاستم رسیده؟ بهر صورت به آن کسیکه این نامه من برسد خدا را یاد آور میشوم که بسوی من حرکت کند اگر راه راست میروم ونیکوکارم مرا یاری کند واگر بدکردار و گناهکارم بازگشتم دهد ومرا بجای خود بنشاند!.

۲ ـ در کامل التواریخ ابن اثیر جلد سوم ص۱۵۲ چاپ بیروت.

حضرت امام حسن علیه السلام هنگامیکه در کوفه مردم را بتقویت امیرالمؤمنین علیه السلام برای جنگ بصره تحریض مینمود میفرمود: وان امیر المؤمنین یقول قد خرجت مخرجی هذا ظالماً او مظلوماً وانی اذکر الله رجلا رعی حق الله الا نفر فان کنت مظلوماً اعاننی وان کنت ظالماً اخذمنی.

یعنی امیرالمؤمنین میفرماید: من باین راه افتاده وبرای این جنگ بیرون آمده ام حال یا ظالم هستم یا مظلوم؟! ودرهرصورت خدارا یاد آور میشوم بکسیکه رعایت حقوق الهی را میکند که حرکت کند پس اگر من مظلومم یاریم نماید واگر ظالم هستم جلویم را بگیرد. بقیه این مطلب درمبحث (نافرمانی ازحکومت) خواهد آمد

نافرمانی از حکومت

اطاعت از حاکم متجاوز حرام است

همینکه امام مسلمین وزمامدار ملت اسلام از حدود الهی خارج گشت واز طریق عدالت منحرف شد، وراه جور وخیانت پیش گرفت اطاعت او بر عموم مسلمین حرام وانذار وانهایش واجب میشود. پس اگر ازراه جور وستم برگشت وصراط مستقیم عدالت را پیش گرفت همچنان اطاعتش واجب ومعصیتش حرام است واگر ببغی وعناد اصرار ورزید ودست ازاعمال زشت و مخالف شریعت نکشید ناچار دفع اولازم وبرای رفع شرش اگر چارهٔ آن منحصر بقتل اوست کشتنش نیز جایز بلکه واجب میشود

اینك دلیل عدم اطاعت چنین حاکم از کتاب خدا:

۱ ـ درسورهٔ مبارکه الشعراء آیه شریفه ۱۵۰ و۱۵۱ میفرماید

ولا تطیعوا امر المسرفین الذین یفسدون فی الارض ولایصلحون

یعنی فرمان وامرا سرافکارانی که در زمین فساد می کنند واهل صلاح نیستند وباصلاح نمیپردازند اطاعت نکنید ۲ ـ در آیه شریفه ۲۸ ازسوره کهف میفرماید:

ولا تطع من اغفلنا قلبه عن ذکرنا واتبع هویه وکان امره فرطا

یعنی اطاعت مکن کسی را که قلبش را ازیاد خود غافل نموده ایم وپیروی هوای خود را میکند وامرش تجاوز ازحدود الهی است

۳ ـ درسور الاحزاب آیه ۱ و۴۸ میفرماید: ولاتطع الکافرین والمنافقین

یعنی کافران ومنافقان را اطاعت منما ۴ـ درسوره الدهر میفرماید: «ولاتطع منهم آثماً او کفوراً

یعنی از ایشان آنرا که گناهکار یا ناسپاس است اطاعت مکن

۵ ـ درسوره ن والقلم در آیه ۸ میفرماید «فلاتطع المکذبین» یعنی تکذیب کنندگان آیات الهی را اطاعت مکن ودر آیه ۱۰ میفرماید «ولاتطع کل حلاف مهین هماز مشاء بنمیم مناع للخیر معتد اثیم عتل بعد ذلك زنیم

۶ ـ وبالاخره در آیه ۱۲ سوره العلق که اولین سورهٔ نازله برقلب نازنین رسول الله است میفرماید «ارأیت ان کذب وتولی تا آنجا که میفرماید. «کلا لاتطعه

یعنی آیا آن را که دیدی تکذیب آیات الهی کرد واز دین خدای رو گردانید بر حذر باش وبهیچوجه اورا اطاعت مکن، وچون چنین حاکمی مصداق ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئك هم الکافرون الفاسقون الظالمون است پس اطاعت او اطاعت کافر وفاسق وظالم است، که حرمت آن بسی روشن است

یاد آوری

در کتاب (ارمغان آسمان) در بحث از اطاعت اولی الامر، که پاره ای ازمفسرین

اولی الامر را منحصر بائمهٔ معصومین علیهم السلام نموده اند ودردلیل آن گفته اند که (اطلاق امر بدون قید بر اطاعت غیر معصوم ممکن نیست) ودراین آیه امر باطاعت اولی ـ الامر بدون قید شده است) یادآور شدیم که :

اولا ـ فرضاً که دراین آیه امر بدون قید شده باشد این دلیل نمیشود که اطاعت اولی الامر مطلقاً واجب است زیرا آیات بسیاری است که در آن امر بدون قید شده وحال اینکه قید آن در آیات دیگر آمده است و برای مثال چند آیه که در آن امر بطور اطلاق آمده وقیود آنها در آیات دیگر است آوردیم پس ممکن است این آیه نیز چنان باشد.

ثانیاً ـ خوشبختانه درخود این آیه سه قید مهم است و آن سه قید بزرك را در آن کتاب آوردیم

دراینجا نیزخواستیم بکسانیکه دسترسی بان کتاب ندارند یاد آور شویم که مشاهده فرمایند چگونه پروردگارجهان اطاعت مسرفان وناصالحان و گناهکاران وناسپاسان وغافلان ازیاداو راحرام فرموده است، وکسانیکه برخلاف ما انزل الله حکم می کنند آنانرا کافر شمرده است وپرواضح است که اطاعت کافر بر مسلمان حرام واعانت ظالم بصریح آیه شریفه ۱۱۳ سوره هود «ولا تر کنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار»

نیز حرام وموجب عذاب شدید الهی است

آیا باصراحت این آیات چگونه میتوان گفت اطاعت اولی الامر بدون قید است ! ؟ اطاعت حاکم وامام فاسق را جزفاسقان نمی کنند وبصریح آیات شریفه قرآن اطاعت حاکم ظالم وفاسق دردرجهٔ اول موجب خفت وخواری وذلت ونگونسازی همان مطیعان وفرمانبرداران گشته ودردرجه بعد باعث خشم پروردگار عالمیان و هلاکت خود آنان وعبرت آیندگان خواهد بود، درسوره مبارکه (الزخرف) آیه ۵۲ تا ۵٤ دربیان حال فرعونیان وسرانجام اطاعت کورکورانه آنان میفرماید .

«فاستخف قومه فاطاعوه انهم کانوا قوماً فاسقین فلما آسفونا انتقمنا منهم فاغرقناهم

اجمعین فجعلناهم سلفاً ومثلا للاخرین

یعنی پس فرعون قوم خود را سبك شمرد وآنانرا بخواری نگریست پس اورا اطاعت کردند برای اینکه آنها قومی فاسق بودند (کنایه ازاینکه اگرفاسق نبودند اطاعت فرعون رانمیکردند، واگراطاعت فرعونرا در فسق نمیکردند او آنهارا سبك وخوار نمیشمرد، زیرا اطاعت ازفسق، شخصیت وماهیت افرادرا مشخص میسازد که سزاوار خواری هستند) آنگاه نتیجه اعمال آنهارا یادآورمیشود ومیفرماید

پس چون مارا بخشم آوردند ما نیز ازایشان انتقام گرفتیم پس همه آنهارا غرق کردیم وداستان آنهارا عبرت گذشته ومثل ونمونه برای دیگران قرار دادیم؟ حال که سخن باین مقام رسید برای اینکه ملت اسلام سر" انحطاط ومنشأ ذلت ونکبت خود رابدانند ناچاریم یادآور شویم که براهل اطلاع مخفی نیست که امروزه اکثر کشورهای اسلامی دراستعمار واستثمار پیدا وپنهان بیگانگان یعنی دشمنان اسلام است چنانکه بیشتر کشورهای خاور میانه که بلاد اسلامی است درتحت تسلط آمریکا ویاانگلستان ویا درتحت استیلای جابرانه شوروی است، وزمامداران اسلامی اکثراً غلامان حلقه بگوش ومطیع همان استعمار گران ومجری احکام واوامر آنان ویا قوانین موضوعه‌ای که خلاف ما انزل الله وحافظ منافع دشمنان است در حالیکه پروردگار عالمیان دوستی ومودت وولایت دادن بکفاررا برمسامانان حرام فرموده وآنانرا که کفار را برخود والی امور گیرند ازجرگه اسلام خارج میدانند ودر سوره الممتحنه آیه ۱۳ میفرماید.

«یا ایها الذین آمنوا لاتتولوا قوماً غضب الله علیهم ودر سوره المائده آیه ۵۱

ومن یتولهم منکم فانه منهم

ودر سوره الممتحنه آیه ۹ ودرسوره التوبه آیه ۲۳ میفرماید «ومن یتولهم منکم فاولئك هم الظالمون.

ودر آیه ۲۸ آل‌عمران میفرماید . لایتخذ المؤمنون الکافرین اولیاء من دون المؤمنین ومن یفعل ذلك فلیس من‌الله فی شئی الاان تتقوا منهم تقیة ویحذرکم الله نفسه والی‌الله المصیر »

یعنی مردمان مؤمن کافران را اولیای خود در مقابل مؤمنین نمیگیرند و کسیکه چنین کند (کافر راولی امرخود گیرد) ازطرف خدا دارای هیچ ارزشی نیست و ازاسلام بهره‌ای ندارد مگر آنکه از ایشان تقیه کند خدا شما مسلمانان را از خود میترساند (یعنی از غیرخدا نترسید والی الابد درپناه تقیه نباشید) وبسوی خدا بازگشتگاه است

اگر بعض ازمتصدیان امورمسلمین وزمامداران ستمکارملل اسلامی متعذرشوند باین که ما باین جهت درپناه بیگانگانیم که امروزه درحوادث دنیا نباید بیطرف‌ماند! لذا ناچاریم که بیکی ازدو بلوك خاوریا باختر بپیوندیم!! جواب آنستکه اگر راست میگویند وبرده وبنده بیگانگان نیستند واسیرپول ومقام آمریکا وشوروی نمیباشند امروزه دولتهای اسلامی اکثریت مردم آسیا وخاور میانه راتشکیل میدهند ومیتوانند با اتحاد ملل اسلامی وزنهٔ سنگینی در کفهٔ سیاست جهان باشند وحفظ تعادل بین شرق وغرب نمایند وبالاخره وظیفه بزرك « کنتم شهداء علی الناس » راانجام دهند وصلح جهانی را پایدار وعدالت وانسانیت را درروی زمین مستقر وبرقرار دارند درآن صورت هم‌منظور خودرا که تقویت درمقابل دشمنان است بدست آورده‌اند وهم عزت وعظمت اسلام‌را حیازت‌وصیانت نموده‌اند

اما خداومردم دانشمند ومطلع جهان‌میدانند که‌این دغلبازان‌تبه کاردروغ میگویند !! ودر آیه شریفه ۵۱ سوره‌المائده پرده ازنیت سوء آنان برداشته میفرماید

«یاایها الذین آمنوالا تتخذوا الیهود والنصاری اولیاء بعضهم اولیاء بعض ومن یتولهم منکم فانه منهم ان الله لایهدی القوم الظالمین فتری الذین فی قلوبهم مرض

یسارعون فیهم یقولون نخشی ان تصیبنا دائرة فعسی الله ان یأتی بالفتح او امر من عنده فیصبحوا علی ما اسروا فی انفسهم نادمین

یعنی ای کسانی که ایمان آورده‌اید یهود ونصاری را بدوستی مگیرید بعضی از آنها دوستان بعض دیگرند! هر کس از شما که آنهارا دوست گیرد پس او هم از آنهاست همانا خدا گروه ستمکاران را هدایت نخواهد کرد، پس آنکسانی را که در دلهایشان مرضی هست خواهی دید که بدوستی یهود ونصاری بشتابند (ودرمقام عذر) گویند بیم داریم مارا حادثه‌ای برسد پس شاید خدای فتح وپیروزی پیش آورد یا فرمانی از جانب او پیش آید واین کسانی که با این عذرهای واهی بدوستی دشمنان گرائیده‌اند از آنچه درخاطر خود پنهان داشته‌اند پشیمان شوند»

توخود حدیث مفصل بخوان از این مجمل

مخالفت حاکم جور

برخی از آیاتی که دلالت برحرمت اطاعت حاکم جور میکرد آوردیم اینک برخی از آنچه از سنت در اینمورد رسیده است :

احادیث بسیاری درحد تواتر از رسول مختار صلی الله علیه وآله وائمه اطهار سلام الله علیهم درعدم اطاعت از حاکم ظالم ومخالفت امام جائر رسیده که ما پاره‌ای از آن را در این اوراق از نظر شما میگذرانیم .

۱ ـ این حدیث از طریق فریقین بصحت پیوسته که هنگامیکه معاذ از آنحضرت سئوال نمود که یا رسول الله هرگاه برما امراو فرمانگذارانی باشند که بسنت تو عمل نکنند وامر ترا اخذ ننمایند درباره اطاعت از فرمان آنها چه میفرمائی

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود :«لاطاعة لمن لم یطع الله» یعنی کسیکه خدارا اطاعت نکند برای او طاعتی نیست

۲ ـ ونیز باتفاق فریقین آن بزرگوار صلی الله علیه وآله فرمود . «من امرکم بمعصیة فلا

تطیعوه یعنی کسیکه شما را بمعصیت امر کند فرمان او را نبرید :

۳ - و نزدیك بتواتر از آنجناب صلی الله علیه و آله روایت شده که میفرمود :
لاطاعةلمخلوق فی معصیة الخالق یعنی برای هیچ مخلوقی در معصیت خالق طاعت وفرمانبرداری نیست :

٤ - و نیز از آنحضرت روایت است که میفرمود : لا طاعة لبشر فی معصیة الله
یعنی هیچ بشری در نافرمانی خداحق طاعت ندارد

وهمچنین از حضرت او صلی الله علیه و آله رسیده است که فرموده است . «وعلی المرأ المسلم السمع والطاعة فیما احب و کره الاان یؤمر بمعصیة فاذاامر بمعصیة فلا سمع ولاطاعة»
یعنی برمرد مسلمان واجب است که بشنود واطاعت کند در تمام آنچه دوست دارد یا مکروه شمارد مگر اینکه مأمور بمعصیت شود پس همینکه بمعصیت مأمور شد دیگر نه گوش بدهد و نه فرمان ببرد !

٦ - درجلد هشتم بحارالانوار ص ۳۰٦ وقتی که عثمان از امیرالمؤمنین علیه السلام مؤاخذه کرد که چرا از ابوذر که تبعیدی عثمان بوده است مشایعت کرده است؟! حضرت ده جواب عثمان فرمود :

افکلما امرتنا به من شئی تری طاعة الله والحق فی خلافه اتبعنا فیه امرك؟ لعمرالله ما نفعل

یعنی آیا بهر چیزی که تو مارا بدان فرمان میدهی ما آن را طاعت خدا شماریم هرچند حق برخلاف آن باشد ما بایددر آن امر ترا متابعت کنیم قسم بخدا ما چنین نمیکنیم (یعنی ما مطیع هوای تو نیستیم فقط در آنچه حکم خدا است از تو اطاعت میکنم ودر غیر آن مطیع تو نیستم »

۷ - درجلد هشتم بحارالانوار ص ٥٥٤ در گفتگوی ابن عباس که از طرف امیرالمؤمنین علیه السلام مأمور بوده که باخوارج گفتگو کند میگوید :

«ان الحکومة کالامامة ومتی فسق الامام وجبت معصیته وکذا الحکمان لما خالفا نبذت اقاویلهما

یعنی حکومت «حکمین» هم مانند امامت است هروقت امام (پیشوای ملت) فاسق شد معصیتش واجب میشود همچنین این دو حکم «عمروعاص وابوموسی اشعری» همینکه خلاف حکم خدا حکم کردند حرفهایشان بدور انداخته میشود

۸ - در کتاب جامع الاخبار وجلد ۱۶ بحار ص ۲۲۰ «قال النبی صلی الله علیه وآله من مشی مع ظالم لیعینه وهو یعلم انه ظالم فقد خرج عن الاسلام»

یعنی کسیکه باستمکاری برود که اورا یاری کند در حالیکه میداند که او ظالم است درحقیقت از اسلام خارج شده است

۹ - از جابر بن عبدالله انصاری روایت است که رسول خدا صلی الله علیه وآله بکعب بن عجره فرمود: ترا بخدا پناه میدهم از امارت سفیهان: کعب عرضکرد: امارت سفیهان کدام است؟ حضرت فرمود:

«أمراء یکونون بعدی لایهتدون بهدای ولایستنون بسنتی فمن صدقهم بکذبهم واعانهم علی ظلمهم فاولئك لیسوا منی ولست منهم ولایردون حوضی ومن لم یصدقهم بکذبهم ولم یعنهم بظلمهم فاولئك منی وانا منهم سیردون حوضی

یعنی فرمانروایانی اند که پس از من پیدا میشوند بهدایت من مهتدی نشده و سنت من عمل نمی کنند پس کسیکه دروغ آنانرا تصدیق کند وایشانرا بر ستمکاریشان اعانت نماید، چنین کسانی از من نیستند ومن هم از ایشان نیستم و بر حوض من وارد نمی شوند! وکسانیکه دروغ آن فرمانروایان سفیه را تصدیق نکنند و بر ظلمشان یاریشان ننمایند آنان از منند ومن هم از ایشانم و بزودی بر حوض من وارد میشوند

۱۰ - در مجالس صدوق علیه الرحمه در جلد ۱۶ بحار الانوار ص ۲۹۸ در ضمن مناهی پیغمبر صلی الله علیه وآله قال صلی الله علیه وآله «من مدح سلطاناً جائراً وتخفف وتضعضع له طمعاً فیه کان

قرینه الی النار وقال ﷺ ولاتركنوا الى الذين ظلموا فتمسكم النار

یعنی پیغمبر خدا فرمود : کسیکه سلطان ستمکاری رامدح گوید وخود را در مقابل او سبك شمارد و برای او فروتنی کند از روی طمعی که بروی دارد همنشین او در آتش خواهد بود، آنگاه حضرت آیه شریفه را قرائت فرمود که معنی آن اینست که بستمکاران تکیه مکنید که آتش شما را مس نماید (بسوزاند).

حدیث ذیل نیز در سنن ابن ماجد که از صحاح سته برادران اهل سنت است جلد ۲ ص ۹۵٦ وارد شده که با حذف اسناد می آوریم . « عن عبدالله بن مسعود : ان النبی ﷺ قال سیلی امورکم بعدی رجال یطفئون السنة ویعملون بالبدعة ویؤخرون الصلوة عن مواقیتها فقلت یا رسول الله ان ادرکتهم کیف افعل؟ قال تسألنی یا ابن ام عبد کیف تفعل؟ لا طاعة لمن عصی الله

یعنی عبدالله بن مسعود که یکی از صحابی بزرگوار رسول خداست از آنحضرت ﷺ روایت میکند که فرمود .

بزودی بعد از من رجالی امور شما را والی شوند که سنت را خاموش می کنند و ببدعت عمل نمایند و نماز را از اوقات آن بتأخیر اندازند ! پس من عرض کردم ای رسول خدا اگر من ایشانرا درك کردم چکنم رسول خدا ﷺ فرمود .

ای پسر ام عبد: از من میپرسی که چه کنی ؟ کسیکه معصیت خدا کرد طاعتی ندارد (یعنی از غایت وضوح احتیاج بسئول ندارد) می بینید که کتاب و سنت در نهایت تأکید وغایت وضوح اطاعت زمامدارانی که درغیر طاعت خدا هستند حرام میشمارد من متحیرم که پس آن همه مباحث لاطائل که درعصمت وعدم عصمت پیشوای سیاسی بمیان کشیده اند چیست ؟

اصولاً شرط مهم بیعت عدم اطاعت در معصیت است

باید دانست که درصدر اسلام هنگامیکه خلفا از مردم بیعت میگرفتند این شرط

رانیز صریحاً درهنگام بیعت قید میکردند که اگر ازدائره شرع خارج شدند بیعت آنها لغو واطاعتشان حرام است

چنانکه مطابق نقل تواریخ وکتب معتبره ازجمله :

۱ - درکتاب کامل التواریخ ابن اثیر جلددوم ص ۲۱۹ و صواعق المحرقه ابن حجرهیثمی ص ۹

ابوبکر درهمان اولین روزخلافت خود خطبه‌ای خواند وگفت .

اطیعونی ما اطعت‌الله ورسوله فاذاعصیت‌الله فلاطاعة لی‌علیکم

یعنی مادامی که من دراطاعت خداورسول هستم‌مرا اطاعت کنید اماهمینکه مرتکب‌معصیت‌خدا شدم‌دیگر برای‌من برشماحق‌اطاعت نیست

۲ - مطابق روایات صحیحه‌درجلدهشتم بحارالانوار وتواریخ‌معتبره‌دربیعت مردم باامیرالمؤمنین علیه‌السلام نیز این شرط دیده میشودکه عماربن یاسر وابوالهیثم التیهان ازبرای آنحضرت‌بدین شرط‌بیعت‌میگرفتند ودر هنگام‌بیعت‌بمردم‌میگفتند نبایعکم علی طاعةالله وسنةرسوله وان‌لم نف‌لکم‌فلاطاعةلنا علیکم‌ولا بیعةفی‌اعناقکم والقرآن امامنا وامامکم

یعنی مابا شماروی طاعت‌خداوسنت رسول‌او بیعت میکنیم اگر بدان وفا نکردیم دیگرحق اطاعت بر شمانداریم و بیعتی‌از مادر گردن شما نیست وفقط‌قرآن امام ماوامام شماست

۳ - درجلد هشتم بحارالانوار وکتاب الغارات ابراهیم‌بن محمدالثقفی‌طبق نقل‌ابن ابی‌الحدید درجلد ششم‌شرح نهج‌البلاغه ص ۵۹چاپ مصرودر تاریخ‌طبری جلد سوم‌ص ۵۵۱ وکامل التواریخ‌ابن اثیرجلد سوم‌ص ۱۷۹

موقعی که قیس‌بن سعدبن‌عباده درمصر بنام امیرالمؤمنین علیه‌السلام بیعت‌میگرفت خطبه‌ای خواندودر آن گفت .

فقوموا وبایعوا‌علی کتاب‌الله وسنةنبیه فان‌نحن‌لم‌نعمل فیکم‌بکتاب‌الله‌وسنة

رسوله فلا بیعة لنا علیکم

یعنی برخیزید و بیعت کنید بر کتاب خدا و سنت پیغمبرش پس اگر ما در میان شما بکتاب خدا و سنت رسول او عمل نکردیم بیعتی بر گردن شما نداریم»

می بینید که دولت حقهٔ امیر المؤمنین علی علیه السلام با چه قید و شرطی با مردم بیعت میکند و چقدر احترام مردم و بزرگداشت شرع خدا را در نظر میگیرد. ضمناً به بی اساسی بسیاری از لاطائلات آگاه میشوید.

۴- در کامل ابن اثیر جلد سوم چاپ بیروت ص ۲۲۷ هنگامی که خوارج از کوفه بیرون رفتند اصحاب و شیعیان امیر المؤمنین علیه السلام خدمت آنحضرت آمده و با جنابش بیعت کرده گفتند: ما دوستان کسی هستیم که ترا دوست دارد و دشمنان دشمن تو ایم، پس حضرت درضمن بیعتش سنت رسول خدا را شرط کرد، آنگاه ربیعة بن ابی شداد خثعمی خدمت حضرت رسید و این ربیعه، در جنگ جمل و صفین با آنحضرت بود و پرچمدار طائفهٔ خثعم بود پس حضرت فرمود: «بایع علی کتاب الله وسنة رسوله صلی الله علیه وآله» ربیعه گفت بر سنت ابی بکر و عمر! حضرت فرمود: «ویلك لو ان ابابکر وعمر عملا بغیر کتاب الله و سنة رسوله لم یکونا علی شیء من الحق.

یعنی وای بر تو اگر ابوبکر و عمر بغیر کتاب خدا و سنت رسول عمل میکردند بر چیزی از حق نبودند! پس ربیعه با آنحضرت بیعت کرد

۵- در کتاب البیان والتبیین جاحظ جلد دوم ص ۱۰۴ چاپ بیروت

وقتی بین مروان و عبدالله زبیر در نزد معویه منازعه شد معاویه مایل بود که از مروان طرفداری کند پس زبیر گفت... «فاطع الله نطعك فانه لاطاعة لك علینا الا فی حق الله.

یعنی ای معویه خدا را اطاعت کن تا ما نیز ترا اطاعت کنیم برای اینکه تو اطاعتی بر ما نداری جز در حق خدا.

۶- هنگامیکه عبدالله زبیر در مکه برای خود بیعت میگرفت در خطبه‌ای که

خواند گفت:

«اناقدابتلینا بماقد ترون فما امرناکم بامر الله فیه طاعة لنا فلنا علیکم السمع و الطاعة وما امرناکم من امر لیس لله فیه طاعة فلیس لنا علیکم فیه طاعة:

یعنی ما باین وضعی که می‌بینید مبتلی شده‌ایم پس هرچه را بشما امر کردیم اگر در آن طاعت خداست پس مارا در آن امر، برشما شنیدن وفرمانبرداری است و آنچه را که در آن طاعت خدا نیست مارا برشما در آن حق اطاعت نیست.

۷ـ این شرط در صدر اسلام در نهایت قوت بود حتی در سال ۱۲۵ از هجرت که یزید بن ولید بن عبدالملك بخلافت رسید طبق نقل ابن اثیر درجلد چهارم کامل ص ۳۴۵ درهمان روز اول خلافتش درضمن خطبه‌ای که خواند شرایط والتزاماتی درعهده گرفت، سپس گفت: اگر من بگفتار خود وفا کردم «فعلیکم السمع والطاعة والافعلیکم خلعی) در آن صورت برشماست که بشنوید واطاعت کنید واگرنه برشماست که مرا ازخلافت خلع نمائید) ودر کامل ابن اثیر این عبارت را می‌افراید « وان لم اف فلکم ان تخلعونی الاان اتوب» یعنی واگر بشرائط بیعت وفا نکردم پس شمارا میرسد که مرا از خلافت خلع کنید مگر اینکه توبه کنم.

معلوم میدارد که تا آن ایام که سایهٔ کمرنگی ازمقررات اسلام درمسئله خلافت وجودداشت خلفا ناچار بودند که چنین اظهاراتی نمایند.

۸ـ ایضاً در کامل التواریخ ابن اثیر جلد چهارم ص ۴۰۸ چاپ بیروت.

هنگامیکه مردم باجناب زید بن علی بن الحسین علیهم السلام بیعت نمودند، شرایط بیعت بدینقرار بود:

انا ندعوکم الی کتاب الله وسنة نبیه وجهاد الظالمین والدفع من المستضعفین و اعطاء المحرومین وقسم هذا الفیء بین اهله ورد المظالم ونصر اهل البیت اتبایعون علی ذلك؟ فاذا قالوا نعم وضع یده علی ایدیهم.

یعنی ما شما را دعوت میکنیم بکتاب خدا و سنت پیغمبرش و جهاد با ظالمان و دفاع از بیچارگان و دادن حق محرومان و تقسیم بیت المال در میان اهل آن، بطور تساوی ورد" مظالم و نصرت اهل بیت پیغمبر آیا شما باین شرط بیعت می کنید؟ پس هرگاه می گفتند آری زید دست خود را روی دست آنها بعنوان بیعت می نهاد:

۹ - مطابق نقل مسعودی در مروج الذهب جلد دوم ص ۱۶۸ عمر بن عبدالعزیز در اوائل خلافت خود خطبه‌ای خواند و در آن گفت:

«ایها الناس انه لا کتاب بعد القرآن ولا نبی" بعد محمد صلى الله عليه وآله الا و انی لست بقاض ولکنی منفذ الا و انی لست بمبتدع ولکنی متبع ان الرجل الهارب من الامام الظالم هو العاصی الا لا طاعة لمخلوق فی معصیة الخالق

یعنی ای مردم بعد از قرآن کتابی و پس از محمد صلى الله عليه وآله پیغمبری نیست آگاه باشید من قاضی حکم نیستم بلکه مجری آنم و من بدعت گذار نیستم بلکه پیرو سنتم همانا کسیکه از پیشوای ستمکار گریزد و با او نستیزد او عاصی خداوند است آگاه باشید در معصیت آفریننده آفریده‌ای را طاعتی نیست).

غیبت که از بزرگترین معاصی است معذلك غیبت امام جائر جایز بلکه لازم است.

چنانکه در تفسیر الدر المنثور ذیل آیه شریفه ولا یغتب بعضکم بعضاً از سفیان بن عینیه و حسن بصری روایت کرده است.

ثلاثة لیست لهم غیبة الامام الجائر و الفاسق المعلن بفسقه و المبتدع الذی یدعو الناس الی بدعته،

جلوگیری از حاکم ظالم و امام جائر

بر عموم مسلمین واجب است

جلوگیری از ظالم و معاونت و یاری مظلوم در شریعت مقدسه اسلامی از افضل طاعات و اقرب قربات است و بی‌اعتنائی در اینمورد از بزرگترین گناهان و موجب قهر و غضب پروردگار عالمیان است زیرا بفرمایش حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام بحضرت

امام حسن اذا تغیر السلطان تغیر الزمان

یعنی هنگامیکه سلطان دگرگون شود روزگار نیز دگرگون شود.

دلیل آن از کتاب خدا :

خداوند حکیم درقرآن کریم سوره مبارکه الشوری از آیه ۴۰ تا ۴۲ درصفات مؤمنین میفرماید :

«والذین اذا اصابهم البغی هم ینتصرون وجزاء سیئة سیئة مثلها فمن عفی واصلح فاجره علی الله أنه لایحب الظالمین ولمن انتصر بعد ظلمه فاولئك ماعلیهم من سبیل انما السبیل علی الذین یظلمون الناس ویبغون فی الارض بغیر الحق اولئك لهم عذاب الیم

یعنی و کسانیکه هنگامیکه بایشان ستم رسد همان خودشان انتقام میگیرند و پاداش هر بدی، بدی مثل آنست پس کسیکه عفو کرده (باقدرت) واصلاح کند پاداش او برخداست والبته خدا ستمکاران رادوست نمیدارد ، اما کسیکه پس از آنکه ستم رسید انتصار وانتقام کشد این گروه برایشان راهی (مانعی) نیست فقط راه (گناه) بر کسانیست که برمردم ظلم می کنند ودرزمین بدون حق بتجاوز وستمگری میپردازند، آن گروهند که برای ایشان عذابی دردناك است.

دراین آیه شریفه انتقام گرفتن که همان انتصار است جلوگیری از کسانی است که بدون حق درروی زمین بستمگری میپردازند می بینید که انتقام گرفتن وجلوگیری ازظالم در ردیف ایمان بپروردگار وتوکل برذات احدیت واجتناب از گناهان بزرگ واستجابت دعوت الهی وبرپاداشتن نماز وسایر اخلاق فاضله است

۲ ـ درسوره مبارکه الشعراء آیه ۲۲۶ بعد میفرماید .«الا الذین آمنوا وعملوا الصالحات وذکروا الله کثیراً وانتصروا من بعد ماظلموا وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون .

یعنی جز کسانیکه ایمان آورده واعمال شایسته کردند وخدارا بسیار یاد کرده وبعداز آنکه مورد ظلم واقع شوند انتقام گرفتند و کسانیکه ظلم کرده اند بزودی خواهند

دانست که بچه بازگشتگاهی برمیگردند .

دراین آیات شریفه پس از آنکه مؤمنین را با نتقام گرفتن از ستمگران تشویق مینماید ستمگران را نیز بعاقبت سوء وانجام بد تهدید میکند و آنان را از بأس وانتقام مؤمنین میترسانند.

دلیل آن از سنت

۱ـ در کتاب سرائر محمد بن ادریس که از کتب معتبره شیعه است و در اختصاص شیخ مفید و جلد ۱۶ بحار ص ۲۱۹ از کتاب ابن قولویه از حضرت امام محمد باقر ؑ روایت شد که آنحضرت فرمود :

من مشى الى سلطان جائر فامره بتقوى الله ووعظه وخوفه له مثل اجر الثقلين ومثل اعمالهم

یعنی هر کس بسوی سلطان ستمکاری رود و اورا بتقوی از خدا امر نماید و وی را موعظه کرده بترساند برای او مانند اجر ثقلین (وطائفه انس انس و جن) ومانند اعمال آنهاست .

۲ـ در کتاب تفسیر صافی از جابر بن عبدالله انصاری روایت شده که «من ارضى سلطاناً جائراً بسخط الله خرج من دين الله» یعنی کسیکه سلطان ستمکاری را باعملی که موجب خشم خدا است خوشنود گرداند ازدین خدا خارج میشود .

در تهذیب الاحکام شیخ طوسی رحمة الله علیه جلد ششم ص ۳۳۰ چاپ نجف و در کتاب منتهی المطلب علامه حلی جلد دوم ص ۱۰۲۶ . عن حریز قال سمعت اباعبدالله یقول .

«واعلم انه من خضع لصاحب سلطان اولمن يخالفه على دينه طلباً لما فى يده اخمله الله ومقته عليه ووكله اليه فان هو غلب على شىء من دنياه فصار اليه منه شىء نزع الله البركة منه ولم يأجره على شىء ينفقه فى حج ولا عتق ولا بر

حریز میگوید شنیدم که حضرت صادق ؑ میفرمود: ودانسته باش که کسیکه برای صاحب سلطنتی یا برای کسیکه دردین با او مخالف است خضوع وفروتنی کند بطمع

آنچه در دست اوست خدا او را در نزد آن صاحب سلطنت یا در نزد خود گمنام و پست گردانیده وویرا بر او دشمن کرده و او را بخود وا گذارد پس اگر این کس بر چیزی از دنیای او چیره شود که از آن سلطان چیزی بدست او آید خدا برکت را از آن چیز بردارد و او را بدانچه نفقه کند در حج یا در آزادی بنده یا نیکو کاری دیگر پاداش ندهد

۳ بنا بر بر نقل طبری در تاریخ الامم والملوك جلد چهارم ص ۳۰٤ از ابومخنف از عقبة بن العیزران که سید شهیدان و سرور آزادگان جهان حضرت حسین بن علی علیهما السلام در منزل بیضه هنگام حرکت بکربلا در مقابل اصحاب خود و لشکریان حر بن یزید ریاحی تمیمی که مأمور گرفتن آنحضرت بود خطبه‌ای ایراد فرمود :

«فحمدالله و اثنی علیه ثم قال ایها الناس ان رسول الله ﷺ قال من رآی سلطاناً جائراً مستحلا لحرم الله ناکثاً لعهدالله مخالفاً لسنة رسول الله ﷺ وسلم یعمل فی عبادالله بالاثم والعدوان فلم یغیر علیه بفعل ولا قول کان حقاً علی الله ان یدخل مدخله الاوان هؤلاء قد لزموا طاعة الشیاطان و ترکوا طاعة الرحمن واظهر والفساد وعطلوا الحدود و حرموا احلاله و انا احق من غیر

یعنی: پس حمد خدارا نمود و بروی ثنا گفت آنگاه فرمود: ایها الناس همانا رسول خدا ﷺ فرمود : کسیکه سلطان ستمکاری را به بیند که حرمت حریم الهی را شکسته پیمان خدارا نقض نموده و مخالف سنت رسول خداست ، درمیان بندگان خدا بگناه و تجاوز عمل میکند و آن کسی که این اعمال را از آن سلطان جائر می بینـد بکردار یا گفتاری بر او تغییر ندهد (باز ندارد) بر خدا واجب است که او را در همان جایگاه آن سلطان جائر در آورد، دانسته باشید که این طائفه بنی امیه طاعت شیطان را ملازم گشته و فرمان خدارا ترك گفته اند فسادرا ظاهر کرده وحدود خدارا تعطیـل نموده اند و حرام خدارا حلال گرفته و حلال او را حرام شمرده اند و من بر تغییر این وضع از دیگران سزاوارترم

از این بیان فلسفه قیام حسینی و برنامهٔ نهضت شریف آنحضرت معلوم ودانسته

میشود که برگزیدگان خدارادر نهضت مقدس خودچه هدفی در نظراست

اصولا عموم سفراء الهی واولیای خدایکی ازهدفهای بزرگشان مبارزه و برخاک مالیدن دماغ جباران روی زمین بود وچنانکه دیدیم امیرالمؤمنین ؑ درنامه‌ای که باهل بصره نوشت وحضرت امام حسن درخطبه‌ای که براهل کوفه خواندآنانرا بمراقبت وضع حکومت دعوت نمود :

٤ ـ دررجال کشی ص ٥٠ ودر احتجاج طبرسی واماالی شیخ طوسی وجلددهم بحارالانوار ص ١٥٤ درنامه‌ای که حضرت ابیعبدالله الحسین ؑ بمعویه مینویسد اینفقرات مبارک دیده میشود :

«وما اریدلك حرباً ولاعلیك خلافاً وایم الله انی لخائف الله فی ترك ذلك وما اظن الله راضیاً بترك ذلك ولاعاذرأفیه الیك . . وقلت فیما قلت انظر لنفسك ولدینك ولامة محمد ﷺ واتق شق عصاهذه الامة وان تردهم الی فتنة وانی لااعلم فتنة اعظم علی هذه الامة من ولایتك علیها ولااعظم نظراً لنفسی ولدینی ولامة محمد ﷺ علینا افضل من ان اجاهدك فان فعلت فانه قربة الی الله وان ترکته فانی استغفرالله لذنبی واسأله توفیقه لارشاد امری

میفرماید : «من فعلا قصدجنگ ومخالفت باتو ندارم امابخدا سوگند که درترك جنگ ومخالفت باتواز خداترسانم وگمان نمیبرم که خدا بترك این عمل(جنگ با تو) راضی باشد ونه دراین باره عذر پذیر باشد !!

ودر آنچه گفته بودی بمن که بنفس خود بنگرودین خودرا نگران باش و امت محمد را منظورنظردار وبترس ازشق عصای این امت واینکه آنهارا بفتنه افکنی وحال اینکه من براین امت فتنه‌ای بزرگتر از ولایت وحکومت تو نمیدانم وبزرگترین نگرانی بنفس خودم ودین خودم وامت محمد ﷺ ولایت تواست ومن فضیلتی بزرگتر ازآن نمیدانم که بجهاد باتو پردازم پس اگر چنین کردم آن عمل موجب قربت

الهی است و اگر ترك گفتم پس از خدا استغفار وطلب آمرزش میکنم از گناه خود واز وی درخواست مینمایم که توفیق خود را در ارشاد امر شامل من گرداند»

درست در فقرات شریفه حضرت سیدالاحرار دقت کن ومعنی حکومت دموکراسی اسلام را درك نما (۱)

۵ - درمجموعه ورام جلد اول ص ۸٤ «قال رسول الله ﷺ لاتزال هذه الامة تحت یدالله وفی کنفه مالم یداهن قرائها امرائها ولم یزك علمائها فجارها ومالم یهن خیارها اشرارها فاذا فعلوا ذلك رفع الله عنهم یده ثم سلط علیهم جبابرهم فساموهم سوء العذاب ثم ضربهم بالفاقة والفقر

یعنی رسول خدا ﷺ فرمود . همیشه این امت درزیر دست لطف آلهی و و در کنف حمایت اوست مادامی که دانشمندان دینی آن با فرمانداران آن مداهنه وتملق نکنند وعلمای امت فاجران آن را تزکیه ننمایند وخوبان آن بدان آنرا ناچیز نگیرند . پس اگر چنین کنند خدا دست لطف خود را ازسر آنها برمیدارد ، آنگاه ستمکاران ایشان برآنان مسلط شوند پس بدترین عذابها ایشانرا بگیرند. آنگاه خدا فقروفاقه را بر ایشان مسلط کند

۶ - ونیز پیغمبر خدا فرموده است : «اذا ارأیتم امتی تهاب ان تقول للظالم یا ظالم فقد تودع منها

(۱) هرگاه سیستم اسلامرا درحکومت باسیستم باصطلاح دموکراسی درعصرحاضر مقایسه کنیم آنوقت اهمیت آنرا بخوبی درك میکنیم .

برتراند راسل فیلسوف معاصر انگلیسی در کتاب خود (تأثیر علم براجتماع) مینویسد : «وضع تسلط جابرانه مصادر امور حتی درموقعی که ظاهرا دموکراسی کامل وجود دارد نشان میدهد که عامه چگونه دربرابر مصادر امور خود عاجز و ناتوان هستند» .

حالا وضع موجودرا حتی در بهترین کشورهای باصطلاح دموکراسی که لابد انگلستان است باوضع رفتار مسلمین باخلفای اولیه اسلام ورفتار خلفا بامردم مقایسه کنید وتفاوت آنرا که از زمین تا آسمان هم بیشتر است درك نمائید .

یعنی هنگامی که دیدید امت من میترسد از اینکه بظالم بگوید : ای ظالم ! در حقیقت از امت بو ن باز مانده است (۱)

۷ ـ در کتاب فروع کافی جلد ۵ ص ۶۰ چاپ تهران: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده بوده است .

«افضل الجهاد کلمة حق عند سلطان جائر ودر نهج البلاغه افضل الجهاد کلمة عدل عند امام جائر

یعنی بزرگترین جهاد گفتن کلمه حق است در نزد سلطان ستمکار یا بفرمایش امیرالمؤمنین کلمه‌ٔ عدالت است در نزد پیشوای ستمگر

۸ ـ و نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود . سیدالشهداء عمی حمزة ورجل قام الی امام جائر فامره ونهاه فقتله

یعنی سید شهیدان عموی من حمزه است ومردیکه در مقابل پیشوای ستمکاری بایستد واورا امرونهی کند پس اورا بکشد غزالی این حدیث را در احیاء العلوم جلد دوم ص ۵۲۹ چنین آورده است .

«قال رسول الله صلی الله علیه و آله خیر الشهداء حمزة بن عبدالمطلب ثم رجل قام الی امام جائر فامره ونهاه فی ذات الله فقتله علی ذلك

۹ ـ درمجموعهٔ ورام جلد دوم ص ۱۷۹ : قال حدثنی الحسین بن علی بن الحسین عن ابیه عن جده قال کان یقول: **لا تحل لعین مؤمنة تری الله یعصی فتطرف حتی یغیره**

یعنی حضرت حسین علیه السلام می‌فرمود . حلال نیست بر چشمی که ایمان دارد در کاسه گردش کند و به‌بیند که خدا را معصیت می کنند تااینکه آنرا تغییر دهد از این حدیث درجهٔ غیرت حسینی در حفظ حریم حدود الهی بدست می آید !

(۱) ابویوسف درکتاب الخراج ص ۱۰ چاپ مصر از اسمعیل بن ابی خالد از قیس روایت کرده است که ابوبکر درایام خلافت خود برخواست و خدا را حمد وثنا کرد آنگاه گفت : ایها الناس انکم تقرأون هذه الآیة (یاایها الذین آمنوا انفسکم لایضرکم من ضل اذا هدیتم) وانا سمعنا رسول الله صلی الله علیه و آله یقول ان الناس اذا رأوا المنکر فلم یغیروه اوشك ان تعمیم الله بعقابه .

۱۰ ـ در کتاب قرب الاسناد ص ۸۲ و در کتاب وسائل الشیعه از حضرت صادق از پدران بزرگوارش روایت است که فرموده‌اند .

ثلاثة لیس لهم حرمة صاحب هوی مبتدع والامام الجائر والفاسق المعلن بالفسق

یعنی سه کسند که برای ایشان حرمتی نیست: صاحب هوای بدعت گذار و زمامدار ستمکار و فاسقی که آشکارا بفسق بپردازد

اصولاً اعتراض بر اعمال نامشروع و کردار ناموزون حکام و فرمانداران یکی از وظایف شرعی و سیرهٔ دینی مسلمین بوده و هست و متأسفانه منتسبین باسلام همچنانکه همه احکام حیات بخش اسلامرا فراموش کرده‌اند اینوظیفه عظمی را نیز فراموش و از قاموس احکام دینی بیرون برده‌اند . در صدر اسلام خود خلفا و فرمانداران مردم را بر این سیرت تشویق مینمودند

چنانکه در تواریخ معتبره و از جمله کتاب (الخراج) ابو یوسف ص ۱۲ وارد است که

۱ - مردی بعمر بن الخطاب گفت :از خدا بترس بعضی از حاضرین باو گفتند آیا بامیر المؤمنین میگوئی از خدا بترس؟! عمر ملتفت شد و گفت آگاه باشید بایداو چنین بگوید! خیری در شما نیست اگر آنرا نگوئید و خیری در ما نیست اگر آنرا نشنویم (لاخیر فیکم اذا لم تقولوها ولا خیر فینا اذا لم نسمعها»

واین عمر همان کس است که موقعی که خلافت یافت فریاد زد «من رأی منکم اعوجاجاً فلیقوّمه.

یعنی هر کس از شما که در من کجی دید باید آنرا راست کند . عربی گفت : «والله لو رأینا فیك اعوجاجاً لقومناه بسیوفنا» یعنی بخدا سوگند اگر در تو کجی به بینیم آنرا با شمشیر راست میکنیم «عمر گفت الحمدلله الذی جعل فی امة محمد صلی الله علیه وآله من یقوّم عمر اذا اعوج یعنی خدارا سپاس که در امت محمد کسی را قرار داده است که عمر را راست میکند هرگاه کج برود . وقبل از وی ابابکر میگفت : ان زغت فقومونی

یعنی اگر من منحرف شدم مرا براه راست بر گردانید (۱)

۲- در کامل ابن اثیر جلد سوم ص ۱۸۳ چاپ بیروت و در جلد ششم شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ص ۶۶ از کتاب الغارات محمد بن ابراهیم ثقفی در خطبه‌ای که محمد بن ابی بکر رضوان الله علیه هنگامیکه ولایت مصر را از طرف امیر المؤمنین داشت در حضور مصریان خواند گفت :

فان یکن ما ترون من امارتی واعمالی طاعة الله فاحمد والله علی ما کان من ذلك فانه هو الهادی له وان رأیتم عاملا الی عمل بغیر حق فارفعوه الی وعاتبونی فیه فانی بذلك اسعد وانتم بذلك جدیرون.

یعنی اگر آنچه از امارت و اعمال مرا که می بینید در طاعت خداست خدارا بر آنچه شده سپاس گذارید زیرا او هدایت کننده بآنست و اگر کارمندی را دیدید که عمل ناروائی انجام میدهد آنرا بمن برسانید و مرا در آن خصوص مورد مواخذه قرار دهید زیرا من بدانوسیله سعادتمند میشوم و شما نیز بدینکار بسی سزاوارید

و بهتر از تمام اینها همان فرمایش مولی الموحدین امیر المؤمنین سلام الله علیه است که چنانکه گذشت فرمود فانشد الله رجلا بلغه کتابی هذا الا نفر فان کنت مظلوماً اعاننی وان کنت ظالماً استعتبنی یعنی بهر کسی این نامه من برسد او را بخدا سوگند

در کتاب (المناقب) موفق بن احمد خوارزمی ص ۵۲ چاپ نجف ، از محمد بن خالد الضبی است روایت است که روزی عمر بن الخطاب بر مردم خطبه میخواند و در ضمن آن گفت **لو صرفنا عما تعرفون الی ما تنکرون ما کنتم صانعین** ؟ یعنی اگر شمارا از آنچه بخوبی در نزد شما معروف است بر گردانیدیم بدانچه در نزد شما منکر و زشت است چه خواهید کرد ؟ محمد که راوی حدیث است میگوید مردم سکوت کردند تا اینکه عمر سه مرتبه این جمله را تکرار کرد در این هنگام علی علیه السلام برخواست و فرمود ! **یا عمر اذن کنا نستتیبک فان تبت قبلناك** یعنی ای عمر در آن موقع ما ترا بتوبه وادار میکنیم اگر توبه کردی از تو می پذیریم ، عمر گفت اگر توبه نکردم حضرت فرمود : **اذن لنضرب فیه عیناك** یعنی در این هنگام کاسه آن سری را که چشمان تو در آن گردش میکند با شمشیر میزنیم ! عمر گفت خدایرا سپاس که در این امت کسانی را مقرر داشته که اگر ما کج شدیم راستمان کنند **الحمد لله الذی جعل من هذه الامة من اذا اعوججنا اقام اودنا** .

اقام اودنا

میدهم که بسوی من روی آورد پس اگر من مظلوم واقع شده ام مرا یاری کند و اگر ظالم هستم مرا باز گرداند (بجای خود بنشاند) از نامه ای که باهل بصره نوشت)

پس دین ابدی اسلام برای دوام سعادت پیروان خود نه تنها بر تمام مردم حق میدهد بلکه بر ایشان واجب فرموده است که بامنتهای جدیت مراقب اعمال زمامداران و عمال دولت باشند و نگذارند آنان از طریق شریعت منحرف شده موجبات نکبت و ذلت خود و امت اسلام را فراهم آورند.

اما افسوس که مسلمانان اسمی خبری ازاین قوانین متین ندارند و اگر داشته باشند مرد عمل نیستند!! چون بگویم درجهان یك گوش نیست.

سیرۀ مسلمین صدر اول طبق احکام اسلام جلوگیری

از اعمال نامشروع خلفا و عمال آنها بود

در کتاب تهذیب ابن عساکر والنبلاء و مسند احمد وغیر آن مسطور است که بر عبادة بن الصامت که یکی از اصحاب نامدار رسول خدا ﷺ است دراوقاتی که در شام بود قطاری ازشتر گذشت درحالیکه بار آن قطار شراب بود، عباده پرسید که این چیست؟ آیا روغن زیت است؟ گفتند نه بلکه شراب است که برای فلانکس خریداری شده است عباده کاردی ازبازار گرفت ودرراه قطار ایستاد و هیچ راویه ای براو نگذشت مگر اینکه آن رادرید! دراینموقع ابوهریره هم درشام بود آن شخص صاحب شراب بدنبال ابوهریره فرستاد و گفت: آیا برادرت عباده را از ما جلوگیری نمیکنی هر روز صبحگاهان ببازارمی آید و براهل ذمه (یهود ونصاری) کسب و کار آنها را تباه میکند، ویا شامگاهان در درب مسجد می نشیند وهیچ کاری نداردجز دشنام دادن باعراض، وعیب گرفتن برما، راوی گفت که ابوهریره بنزد عباده آمد و گفت: ای عباده توجه کار بکار معویه داری (معلوم میشود صاحب شراب معویه بوده که محدثین فوق نخواسته اند نام اورا صریحاً ببرند) بگذار هرچه میخواهد حمل کند.

عباده گفت: تو که باما نبودی هنگامی که ما بارسول خدا بیعت کردیم بــ

سمع وطاعت وامر بمعروف ونهی ازمنکر واینکه هیچکدام ما را ملامت ملامتگری درراه خدا نگیرد ، ابوهریره ساکت شد ومعویه بعثمان نوشت که عبادة بن الصامت شام واهلش را برمن تباه کرده است یا اورا از من کفایت کن ویامیان من اودرشام خلوت کن (کنایه ازاینکه اختیار اورا بخودمن واگذار) پس عثمان بمعویه نوشت عباده را کوچ ده تا اورا درمدینه بخانه اش برگردانی، راوی گفت که عباده برعثمان داخل شد وطولی نکشید که او وعثمان دریك خانه بودند ، پس عثمان رو بعباده کرد وگفت: ما وتو چه کار بکار یکدیگر داریم؟ عباده دربین جمعیت مردم برپا خواست وگفت: ازرسول خدا ﷺ شنیدم که میفرمود: بزودی بعداز من رجالی برشما والی شوند که آنچه را دوست نمیدارید درمیان شما معروف ومعمول کنند وآنچه را معروف میدارید منکر شمارند، ودرآنصورت برای کسیکه عصیان کند طاعتی نیست (یعنی زمامداری که عاصی است مطاع نمیشود) وبپروردگار خود گمراه مشوید (یعنی با اطاعت زمامدار عاصی وگنهکار خودرا ازراه خدا گمراه نکنید) .

۲ ـ درعیون الاخبار ابن قتیبه دینوری کتاب (السلطان) ص ۹٤ داستان شداد بن عمرو وحقگوئی او برخلاف معویه مفصل است باید بآن کتاب مراجعه نمود، ودر احیاء العلوم غزالی ازص ۱۵۹ تاص ۳۷۰ داستان بزرگان دین ودانشمندان اهل یقین است که برخلفای جور ازقبیل عبدالملك مروان ومنصور وهرون ووالیان جور چون حجاج وابن هبیره اعتراض کرده اند بدان کتاب رجوع شود .

۳ ـ اعتراض وانتقاد جناب ابوذر غفاری رضوان الله علیه که ازبزرگان صحابه رسول خدا ﷺ بود، درشام برمعویه ودرمدینه برعثمان از روشن ترین حوادث تاریخ اسلام است که تربیت شدگان شریعت الهی چگونه درمقابل خلفای اولیه که نسبت بسایر خلفای اسلام بمنزله ایمان وکفر بودند آنطور ایستادگی کرده واجرای قوانین الهی را خواستار بودند وتاحد جانبازی وهجرت ازیار ودیار مقاومت میکردند چنانکه داستان ابوذر برای عبرت واعتبار ازبهترین ومهمترین آنهاست وملت اسلام دراین زمان چقدر نیازمند باقتدای بسلف صالح خود میباشد «ولقد یسرنا القرآن للذکر فهل من مذکر

مهمترین مورد و بارزترین افراد امر بمعروف و نهی از منکر جلوگیری ازحاکم ظالم است

اساساً امر بمعروف و نهی ازمنکر که ازبزرگترین فرائض الهیه است مورد بارز آن جلوگیری ازحاکم ظالم است زیرا در توصیه ها و تاکیداتی که ازطرف بزرگان دین دراین خصوص وارد شده روشن ترین اثر و بزرگترین ضرر ترك امر بمعروف و نهی از منکررا ولایت وحکومت اشرار دانسته اند

۱ ـ چنانکه امیرالمؤمنین عليه السلام در وصیتهای مکرر خود این معنی را تصریح و در مستدرك نهج البلاغه باب الثانی ص ٦٦ علت تولیت اشرار را در نتیجه ترك امر بمعروف و نهی ازمنکر دانسته میفرماید :

«ولا تترکن الامر بالمعروف والنهی عن المنکر فیولی الله الامر شرارکم

۲ ـ و در تحف العقول ازحضرت سیدالاحرار حسین بن علی علیهما السلام که ازپدر بزرگوارش امیرالمؤمنین روایت می کند میفرماید :

«اعتبروا ایها الناس بما وعظ الله به اولیائه من سوء ثنائه علی الاحبار اذیقول: لولا ینهاهم الربانیون والاحبار عن قولهم الاثم واکلهم السحت لبئس ما کانوا یصنعون

یعنی عبرت بگیرید ایمردم بدانچه خدا اولیای خودرا موعظه فرموده است بآن از بدگوئی بر دانشمندان دینی آنجا که درقرآن میفرماید : چرا دانشمندان دینی و علمای شریعت ایشانرا نهی نکردند از گفتار گناه آمیز و رشوه خواری ایشان هر آینه بدکاری است آنچه آنان می کنند) تا آنجا که جناب سیدالشهداء میفرماید :

« وانما عاب الله تعالی ذلك علیهم لانهم کانوا یرون من الظلمة الذین بین اظهرهم المنکر والفساد فلاینهونهم عن ذلك رغبة فیما کانوا ینالون منهم و رهبة مما یحذرون والله یقول فلاتخشوا الناس واخشون وقال : المؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض یأمرون بالمعروف وینهون عن المنکر فبدأ الله بالامر بالمعروف والنهی عن المنکر

فريضة منه لعلمه بانها اذا أديت واقيمت استقامت الفرائض كلها هينها وصعبها وذلك ان

الامر بالمعروف والنهي عن المنكر دعاء الى الاسلام مع رد المظالم ومخالفة الظالم و

قسمة الفيء والمغانم واخذ الصدقات من مواضعها ووضعها في حقها ثم انتم ايتها العصابة

عصابة بالعلم مشهورة وبالخير مذكورة وبالنصيحة معروفة وبالله في انفس الناس مهابة

يهابكم الشريف ويكرمكم الضعيف ويؤثركم من لافضل لكم عليه ولا يد لكم عنده

تشفعون في الحوائج اذا امتنعت من طلابها وتمشون في الطريق بهيبة الملوك وكرامة

الاكابر اليس كل ذلك انما نلتموه بما يرجى عندكم من القيام بحق الله وان كنتم عن

اكثر حقه تقصرون

يعني خدا برای آن این عیب‌را بر دانشمندان وعلمای دینی گرفته است که آنان ستمکارانی راکه درمیان خودشان بودندمیدیدند که آنها بکارهای زشت وفساد میپرداز ندولی آنها آنان‌رااز اینکارها نهی نمی کردند بجهت میل وعلاقه‌ای که بعطایای آنها داشتند ونفعی که از آن ظلمه بایشان میرسیدو یا بجهت ترسی که از ستمکاران داشتند وحال اینکه خدای متعال میفرماید : ازمردم نترسیدوازمن بترسید وهمچنین فرموده است: مردان مؤمن وزنان مؤمنه پاره‌ای از آنان دوستان واولیای پارهٔ دیگرند امر بمعروف می کنند واز کارهای زشت جلوگیری مینمایند . پس خدا در تعریف صفات نیك ابتدافرمود بامر بمعروف ونهی ازمنکر بجهت اینکه خدا میداند که اگر اینوظیفه اداشودوامر بمعروف ونهی ازمنکر بر پاداشته‌شود، تمام فرائض الهیه چه آسان آن وچه مشکلش همه استقامت می پذیرد، واین جهت آنست که امر بمعروف ونهی ازمنکر دعوت باسلام است بارد مظالم ومخالفت نمودن باظالم، وتقسیم کردن عادلانه بیت المال وغنایم گرفتن صدقات از آنچه که باید گرفت وگذاشتن آن بمحل آن ودادن آن با نکسی- که حق دارد، آنگاه شماها ای جماعت معدود ، گروهی هستید که بدانش مشهور وبخیر مذکور وبخیر خواهی معروفید وبوسیله خدادر دلهای مردم دارای مهابتید، شریف شما را

هیبت می نهند وضعیف شمارا گرامی میدارند و کسیکه شما رافضلی بر او نیست وهیچ منت و نعمتی بر او ندارید شما را برخود ترجیح میدهد در دفع حوائج در حالیکه از خواستاران آن منع میشود شما شفاعت می کنید ودر خیابانها و جاده ها بهیبت بلاد شاهان و برزگداشت بزرگان عبور مینمائید آیا تمام اینها جز بجهت اینست که امید و انتظار میرود که شما بحقوق الهی قیام می کنید (یعنی مردم چنین تصور می کند هرچند شما ازادای اکثر حقوق الهی کوتاهی می کنید) بعد أدر مذمت آنها میفرماید «وبالادهان والمصانعة عند الظلمة تأمنون کل ذالك مما امر کم الله به من النهی و التناهی وانتم عنه غافلون

یعنی شما بملایمت و چاپلوسانه و متملقانه در مقابل ظلمه ایمن میشوید از آنچه خداوند بشما امر فرموده است ازباز ایستادن وبازداشتن یکدیگر را از نافرمانی خدا وحال اینکه شما از آن غافلید

تا آنجا که میفرماید . «ولو صبرتم علی الاذی وتحملتم المؤنة فی ذات الله کانت امور الله علیکم تردو عنکم تصدرو الیکم ترجع ولکنکم مکنتم الظلمة من منزلتکم واستسلمتم امور الله فی ایدیهم یعلمون بالشبهات ویسیرون فی الشهوات سلطهم علی ذلك فرارکم من الموت واعجابکم بالحیوة التی هی مفارقکم فاسلمتم الضعفاء فی ایدیهم فمن بین مستعبد مقهور و بین مستضعف علی معیشته مغلوب ینقلبون فی الملك بآرائهم، ویستشعرون الخزی باهوائهم، اقتداء بالاشرار وجرأة علی الجبار فی کل بلد منهم علی منبره خطیب یصقع فالارض لهم شاغرة وایدیهم فیها مبسوطة والناس لهم خول لا یدفعون یدلامس فمن بین جبار عنید وذی سطوة علی الضعفة شدید مطاع لا یعرف المبدأ والمعید فیاعجبا ومالی عجب والارض من غاش غشوم ومتصدق ظلوم وعامل علی المؤمنین بهم غیر رحیم فالله الحاکم فیما فیه تنازعنا والقاضی بحکمه فیما شجر بیننا

یعنی واگر صبر بر آزار میگردید و در راه خدا متحمل ضرر و خرجی میشدید امور خدا یعنی احکام او بشما وارد میشد و از طرف شما صادر میگشت و بسوی شما ارجاع میگردید ولکن شما با این منزلتتان از ظلمه، تمکین نمودید و قوانین خدا را و حکومت امور را در دست آنان تسلیم داشتید تا بشبهات عمل کنند و بشهوات رفتار نمایند فرار و ترس شما از مرگ و خوش آیند و دلباختگی شما بزندگانی دنیا که سرانجام از شما جدا شدنی است ستمکاران را بدین وضع مسلط کرده است پس تسلیم آنان شدید در حالیکه در دست آنها در حال درماندگی و ناتوانی هستید که یا چون زرخرید مقهور و یا چون درمانده مغلوب و شکست خورده اید و در زندگی آنان در ملك و پادشاهی بمراد و میل خودشان بهر جانب می تازند و بر طبق هوا و هوسهایشان باعمال ننگین و رسوا شعار میدهند در حال اقتدای باشرار وجرأت بر خداوند جبار در هر بلدی از ایشان بر منبر آن بلد خطیبی است که با لاطائلات خود گوش میخراشد و زمین بدون صاحب و حامی در دست آنها افتاده و دست آنها برای هر عملی باز است و مردم برای آنها چون غلام و کنیز ند که از هیچ دست متجاوزی دفاع نمی توانند این ستمکاران گوناگون یا جبار عنید ند و یا دارای سطوت شدید، برضعیفان و بیچاه گان، فرمانروائی که نه خدا میشناسد و نه از آخرت بیمی دارد خیلی عجیب است و من چرا باید تعجب کنم و حال اینکه زمین مملو است از خیانت کار ستمگر و خراجگیر ستمکار و کارمندی که برمؤمنین رحمی ندارد پس تنها خدا حاکم است در آنچه ما در آن نزاع داریم و بحکم خویش قاضی است در آنچه ما در آن باختلافیم» اینحدیث شریف در معتبر ترین کتب شیعه از دو امام معصوم که یکی راوی و دیگری قائل است وارد شده شما خواننده مؤمن این حدیث را مرتبهٔ دیگر نیز مرور کن وسر انحطاط و بدبختی مسلمانان را دریاب و مقصرین اصلی و حقیقی آن را بشناس! آیا در کدام دین و شریعت و مذهب و ملتی دستوری باین صراحت و متانت و روشنی و ذلتی با این فضیحت و رسوائی وجود دارد (۱)

(۱) برای اینکه دانسته شود که دانشمندان دین و علمای شریعت سید المرسلین بر طبق امر محکم پروردگار خود را موظف بجلوگیری از تجاوز ستمکاران میدانسته اند ذیلا دو داستان را ↙

۳ - میدانیم که کشته شدن عثمان بعلت تجاوز او از حدود الهی بود و مسلمانان طبق دستور شرع در اول مرتبه او را بدان وضعی که داشت انهاء و اخطار و سپس اعلام خطر کرده

↗ که هردو مربوط است بمنصور که از جبارترین خلفای آل عباس بود میآوریم .

۱ - احمد بن عبدربه اندلسی در کتاب عقدالفرید جلد اول ص ۱۷ از زید از مالك بن انس روایت کرده است که منصور دوانیقی دنبال من و ابن طاوس فرستاد ما بر او داخل شدیم درحالیکه او بر فرشهای گرانبها نشسته و درمقابل او فرش چرمی پهن کرده و جلادهائی که در دست آنها شمشیر برای زدن گردنها بودند . منصور بما اشاره کرد که بنشینید ، ماهم نشستیم منصور کمی سر خود را پائین انداخت آنگاه سر برداشت و متوجه ابن طاوس شد و گفت مرا از پدرت حدیث کن طاوس گفت : آری از پدرم شنیدم که میگفت : رسول خدا (ص) علیه و آله فرمود : بدترین مردم ازحیث عذاب درروز قیامت مردی است که خدا او را در فرمانروائی خود شریك کرده باشد واو در عدل خود جور و ستم نماید ، پس ساعتی درنگ نمود ، مالك میگوید من جامه های خودرا بتنم چسبانیدم از ترس اینکه مبادا از خون ابن طاوس ملوث شود آنگاه باز منصور متوجه او شد و گفت : ای پسر طاوس مرا موعظه کن . گفت آری یا امیرالمؤمنین خدای متعال میفرماید :

الم تر کیف فعل ربک بعاد ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد و ثمود الذین جابوا الصخر بالواد تا ان ربک لبالمرصاد که از زوال دولت جباران روی زمین وسرانجام شوم آنان حکایت میکنند مالك میگوید ؛ من جامههای خودرا ضبط نمودم برای اینکه مبادا از خون طاوس مملو شود ! پس منصور ساعتی درنك کرد تا هوا تاریك شد آنگاه گفت ای پسر طاوس این دوات را بمن ده ، ابن طاوس خودداری کرد و نداد باز منصور گفت : این دوات را بمن بده باز ابن طاوس خودداری کرد و نداد ! منصور گفت چه چیز ترا مانع است که آنرا بمن بدهی ؟ ابن طاوس گفت میترسم بوسیله آن معصیتی بنویسی و من در آن شریك گردم ! همینکه منصور این را شنید گفت هردو برخیزید از نزد من ! ابن طاوس گفت : این همان آرزوئی بود که از اول روز من در پی آن بودم !

۲ - درجلد ۱۶ بحار ص ۲۱٤ و درارشادالقلوب داستان شخصی است که منصور دوانیقی درهنگام طواف صدای تظلم او را شنید وی را خواست و از او پرسش کرد که چه میگوئی وی سخنانی گفت که پولاد را میگداخت از جمله آنکه خداوند تو را زمامداری مسلمین داده است و تو ما بین خود و ایشان حجابی از گچ و آجر و درهائی از آهن و پاسدارانی با حربهها و وزرائی ستمکار و اعوانی فاجر بوجود آورده ای که اگر خوبی کنی ترا یاری نکنند و اگر بدی کنی ترا از آن برنگردانند و آنانرا بر ظلم کردن بر مردم گماشته ای تا آخر آن حدیث که ما بجهت اختصار بهمین اکتفا کردیم وطالبین بمحل آن رجوع نمایند .

عزل وی را خواستار شدند و چون بر بغی خود اصرار ورزید سرانجام بدان کیفیت کشته شد. در جلد هشتم بحار الانوار علامه مجلسی ذیل طعن ثانی در باره عثمان مینویسد!

اگر عثمان بر احداث اموری که خلع و برائت اورا واجب مینمود پیشقدم نشده بود هر آینه برصحابه واجب بود که بکسانیکه از بلاد بقصد تظلم نزد او می آمدند انکار کنند و حال آنکه میدانیم که در مدینه بزرگان صحابه از مهاجرین و انصار بودند و بر آنمردمیکه عثمان را محاصره کرده بودند نه تنها انکار نکردند بلکه عثمان را تسلیم ایشان نمودند و از او دفاع نکردند بلکه کشندگان اورا یاری کردند و مانع از قتل وی نشدند و اورا محاصره کردند و از آب ما نعش شدند و پس از کشتن سه روز جنازه اورا بدون دفن گذاشتند با اینکه برعکس این امور تمکن و قدرت داشتند و میتوانستند خلاف آن کنند.

آنگاه مینویسد: اگر در بارهٔ او نبود مگر همینکه از امیر المؤمنین عليه السلام روایت شده که فرمود: (خدا اورا کشت و من هم با او بودم) کافی بود! از محمد بن عمار بن یاسر از پدرش روایت است که گفت: علی عليه السلام را بر منبر رسول خدا صلى الله عليه وآله دیدم آن هنگامیکه عثمان کشته شده بود میفرمود! **ما احببت قتله ولا اکرهته** یعنی قتل عثمان را دوست نداشتم و از آن بدم هم نیامد!

از ابن عبدالبر در کتاب الاستیعاب نقل شده که گفت: **لما قتل عثمان القی علی المزبلة ثلاثة ایام.**

یعنی هنگامی که عثمان کشته شد تا سه روز جنازهٔ او در مزبله انداخته شده بود.

و در ص ۳۰۷ همین کتاب (هشتم بحار) در طعن سادس از کتاب الشافی سید مرتضی رحمة الله علیه از ابی مخنف باسناد او نقل می کند: در بیت المال زنبیل بزرگی بود که در آن زیور و جواهر بود عثمان آن را برداشت و پاره‌ای از کسان خود را بدان آراست، مردم در این باره برای طعن زدند و باوی از هرگونه سخنان سخت گفتند تا بغضب در آمد و گفت: ما حاجت خود را از بیت المال برمیداریم هرچند مردمانی بدان راغب و مایل نباشند! علی عليه السلام باو فرمود! در اینصورت از اینکار جلوگیری میشود

ومیان تو و بیت المال حایل میشوند (**اذاً تمنع من ذلك ویحال بینك وبینه**)

اینها حدود الهی است ووظائف عموم مسلمانان است که از حریم حدود الهی پاسداری نمایند ونگذارند مورد تجاوز خلیفه ووالی وغیره شود.

همینکه زمامدار اسلام از حد خود خارج شد

اورا عزل والاقتل نموده وبعد ازقتل تا سوزانیدن جنازه اش تهدید میشود

ما اگر اعمال بزرگان صحابهٔ رسول خدارا که ممدوح قرآنند بر طبق مقررات اسلام بدانیم ویقین است که جز این نیست می بینیم که اگر در اطاعت فرمانروایان خود تا خدا اطاعت خدا مطیع وفرمانبردارند همینکه از خدا خود تجاوز کرد ودر تجاوز لجاج واصرار ورزید وپس از آن که ملت اورا عزل نمود بکنار نرفت وهمچنان بلجاجت افزود نه تنها اورا میکشند بلکه تا حد سوزانیدن جنازه اش تهدید میشود ودر دین حق سزای حاکم متجاوز همین است چنانکه با عثمان کردند.

در تاریخ ثقفی وجلد هشتم بحار الانوار ص ۳۱۸ از حکیم بن جبیر روایت است که عمار بن یاسر رضی الله عنه پس از قتل عثمان همواره میگفت. «والله ما اخذنی اسی علی شیء ترکته خلفی غیرانی وددت انا کنا اخرجنا عثمان من قبره فاضرمنا علیه نار»

یعنی بخدا سوگند بهیچ چیز انقدر اندوه وپشیمانی مرا نگرفت که آنرا پشت سر خود گذاشته اندو ترك گفته باشم جز اینکه دوست داشتم که با عثمان را از قبر بیرون میاوردیم وبر جسد او آتش می افروختیم.

وبروایت ابی مخنف در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد ۱۴ ص ۱۱ چاپ مصر: عمار رضوان الله علیه در کوفه میگفت: ما ترکت فی نفسی حزة اهم الی من ان لانکون نبشنا عثمان من قبره ثم احرقناه بالنار» یعنی هیچ آشفتگی ونگرانی در در نفس خود باقی نگذاشتم که دز نزد من مهم تر باشد از اینکه چرا ما قبر عثمان را نبش نکردیم که اورا بیرون آورده بآتش بسوزانیم!!.

فراموش نکنیم که عماریاسر همان بزرگواری است که بالتفاق عموم مسلمین پیغمبر بزرگوار درباره او میفرمود: « العمار مع الحق والحق مع عمار یدور معه حیثما دار »

البته این آرزو و تأسف بعداز آن بود که همین بزرگوار ودیگران ازاصحاب کبار رسول الله مختار صلی الله علیه وآله عثمان را از خلافت خلع وعزل کردند واوهمچنان بباطل خود اصرار میورزید.

واقدی در تاریخ خود روایت میکند از سعدبن وقاص که وقتی بعمار یاسر گفتم چرا باامیرالمؤمنین عثمان چنین میکنی؟ عمار دست برد بعمامه خود وآن را ازسرش برداشت وگفت:

« خلعت عثمان کما خلعت عمامتی هذه یااباسحق انی اریدان تکون خلافته کما کانت علی عهدالنبی صلی الله علیه وآله » یعنی من عثمان را از خلافت خلع کردم همچنانکه این عمامه خودم را خلع کردم، ای اباسحق من میخواهم خلافت او چنان باشد که در زمان پیغمبر بود، آنگاه عمار جنایات عثمان را شمرد.

وچنانکه میدانیم جنایات عثمان مورد اعتراض وانتقاد اکثر صحابه پیغمبر بود مخصوصاً امیرالمؤمنین علیه السلام چنانکه در نهج البلاغه ازجمله فرمایشات آنحضرت باابن عباس هنگامیکه برسالت ازطرف عثمان بخدمت حضرت آمده بود وعثمان محصور بود وازامیر المؤمنین میخواست که ازمدینه خارج شود وبرسر قنات خود (ینبع) برود تامردم بنام او بخلافت بانگ برندارند، حضرت جملاتی فرمود از آن جمله میفرماید: « والله لقد دفعت عنه حتی خشیت ان اکون آثما » یعنی بخدا سوگند آنقدر از عثمان دفاع نمودم که میترسم گناهکار باشم

این شیوه مرضیه یعنی اعتراض براعمال خلفا همینکه میخواستند ازطریق شرع وجاده عدالت منحرف شوند بموازات قدرت ایمان وآشنائی مسلمانان باحکام الهی انجام مییافت وتدریجاً روی بضعف وسستی می نهاد حتی درزمان مهدی عباسی بنابر روایت

مجموعهٔ ورام درجلد اول ص ٤٣ باب ماجاء فی الصدق والغضب لله مینویسد .

روزی مهدی خطبه میخواند در ضمن خطبه گفت : «یاعباد الله اتقوا الله) ای بندگان خدا از خدا بترسید) مردی بر پاخواست و گفت تو نیز از خدا بترس برای اینکه تو هم بغیر حق عمل میکنی! اورا گرفتند و بر مهدی وارد کردند باو گفت : ایمادر فلان توچنین سخنی میگوئی درحالیکه من بر بالای منبرم ؟

آنمرد گفت: بدانحال تواگر غیر از تو بود (ومن باو تجاوز میکردم (یعنی نباید ظلم بحدی برسد که حتی خلیفه راهم باید موعظه کرد) مهدی گفت تو از اراذل وعوام الناسی (یعنی موعظه در حد دانشمندان است و آن تو نیستی) آنمرد گفت در اینصورت حجت خدا بر تو شدیدتر است که یکنفر آدم بیسر وپا ترا بتقوای از خدا امر کند! (یعنی کار رسوائی تو بجائی رسیده که حتی عوام الناس هم بر خود واجب میدانند که ترا موعظه کنند)

یاقوت در معجم البلدان ص ۳۰٤ داستان موعظه عبدالرحمن بن زیاد افریقی را که حالت فقر وفلاکت منصور را قبل از خلافت دیده بود نوشته وی میگوید: من قبل از خلافت منصور باوی طلب علم میکردم روزی مرا بمنزل خود برد وغذا وشوربائی از حبوب که در آن گوشتی نبود با مقداری کشمش نزد من آورد آنگاه بکنیزش گفت آیا در نزد تو حلواهست؟ گفت نه! پرسید خرما هم ؟! گفت خرما هم نیست! پس بقفا خوابید واین آیه را از قرآن تلاوت نمود :

«عسی ربکم ان یهلك عدوکم ویستخلفکم فی الارض فینظر کیف تعملون»

عبدالرحمن میگوید : همینکه منصور بخلافت رسید بدنبال من فرستاد بنزد اورفتم وقتی داخل شدم ربیع بالای سر منصور ایستاده بود مرا بخود نزدیك کرد و گفت : ای عبدالرحمن شنیده ام که تو بر بنی امیه وفود میکردی، گفتم آری گفت سلطنت مرا باسلطنت ایشان چگونه میبینی ؟ گفتم یاامیرالمؤمنین اعمالی بدوظلمی زشت می بینیم ، بخداسوگند هیچ چیز از ظلم وجور درسلطنت ایشان ندیدم مگر اینکه در سلطنت تو نیز دیدم ولی من چون از تو دور بودم تصور نمیکردم چنین باشد وهرچه

نزدیکتر شدم دیدم کار بزرگتر است! ای امیر المؤمنین آیا آن روز را یاد می آوری که ..
منصور مدت درازی سر خود را پائین انداخت آنگاه سر خودرا بلند کرد و گفت: رجال من جگر ندارند (یعنی متملقند!!). هر گاه کسی کتاب الخراج ابویوسف را که مصدّر است بخطاب بهرون الرشید مطالعه کند می بیند با آنکه او متهم است بجلب توجه خلیفه و با آن عقیده سخیفه ایکه اهل سنت درخصوص اطاعت کورکورانه از خلفا دارند باز می بیند که وی چگونه هرون را بتازیانه موعظه های بلیغه می آزارد و تنبیه میکند، همچنین صدها از بزرگان و دانشمندان دین که تاریخ حاکی احوال خجسته مآل آنهاست آنوقت متوجه میشود که فاصله ما تا مسلمانی با این وضع چقدر است ؟ یعنی بعد بین المشرقین است !!.

حاکم اسلام متواضعترین مردم است

وحکومت اسلامی ساده‌ترین و آسانترین حکومتهاست

الافالحذر الحذر من طاعة ساداتکم
وکبرائکم الذین تکبروا عن حسبهم و ترفعوا
فوق نسبهم (نهج البلاغة خطبه قاصعه)

ما در کتاب (ارمغان آسمان) تحت عنوان (اشتباه بزرگ) نوشتیم :
یکی از اشتباهات بزرگی که موجب تشدید اختلاف بین مسلمانان در موضوع امامت گردیده است آنست که بعلت انس و عادت مردم بسلطنت جبابره و فراعنه (که متأسفانه عموم کشورهای اسلامی از دیر زمانی بدان دچارند) که هر کدام درسلطنت و پادشاهی برای خود دربار و خدم و حشم و دستگاه پرجاه و جلال و قراول و یساول و پس و رو و پیش رو و تعینات و تجملات خیره کننده قائل میشوند ، تصور کرده اند که حکومت اسلامی هم چنین است که هر که بدان رسید هواها و هوسهای خودرا اجرا و اشباع کرده کسان و فرزندان خود را بنان و نوائی رسانیده آنانرا مرفّه و شهوات خود را اجرا مینماید !.

روی این حساب غلط که ازبیخ موهوم است پندارهائی بافته وحرفهائی زده و دشمنیهائی کرده اند که روی تاریخ راسیاه نموده است درحالیکه درحکومت اسلامی نه تنها چنین حسابهائی نیست بلکه حاکم اسلام اولا . چون عادلترین وباتقوا ترین افرادمسلمین است طبعاً محرومترین افراداز لذایذ شهوات و بیزار از تفرعن وجلال وجبروت است. وثانیاً : چون تحت کنترل شدیدودقیق مسلمانان است نمیتواند مطامع نفسانی وشهوات حیوانی خودرا اجرا نماید .

وچون راه باریك ومستقیم شریعت رادر پیش دارد نمیتواند اراده های شخصی و غرضهای خصوصی خودرا بکار برد .

پس چنین حکومتی چندان موردمیل ورغبت وقابل توجه وعلاقهٔ ارباب شهوات وطالبان مقام وشوکت وعاشقان مال وثروت نیست، زیرادرحکومت اسلامی این چیزها نیست .

تاریخ خلافت وحکومت اسلامی مادامیکه خلافت ازمسیر خود منحرف نشده بود نشان داد که آن چیزهائی که درحکومت دیگران اززمان آدم تاخاتم بوده هیچ کدام بطهارت وتقوی وتواضع حکومت اسلامی نبوده است .

اولین حاکم اسلامی شخص شخیص حضرت ختمی مرتبت است که تاریخ زندگی سراسر افتخارش حتی دانشمندان بیگانه را دچارحیرت کرده است .

فیلیپ حتی دانشمند مسیحی درکتاب تاریخ عرب ص ۳۱ مینویسد !

(محمدحتی درهنگامیکه بذورهٔ قدرت واشتهاررسیده بودباززندگی ساده و درویشانه ای داشت ودرهمان خانه های کوچك وگلی که مخصوص عربستان است و عبارتست: ازحیاط کوچکی که چنداطاق محقّر اطراف آنرا گرفته است زندگی میکرد ،وی پیوسته باامت خود درتماس بود وهرکس از وضیع وشریف که مایل بود میتوانست بانهایت آسانی اورا به بیند وغالباً اورامیدید که مشغول وصله کردن جامهٔ خویش است .)

ودراخبارواسلامی آنقدر ازسیرهٔ شریفهٔ آنحضرت وتواضع وفروتنی آن جناب

آمده است که عقل حیران است وچنانکه در فروع کافی جلد ۵ ص ۸۶ چاپ نجف از حضرت صادق روایت است که فرمود: «کان رسول الله یحلب عنز اهله» ودر کحل البصر ص ۵۸ محدث قمی است که رسول خدا نعلین خود را خود وصله میزد وجامهٔ خود را پینه میکرد وخدمتکاری خانواده خود را مینمود) اولین حاکم اسلام بعد از حضرت خیر الانام صلی الله علیه وآله بر حسب تاریخ ابو بکر است، اینمرد که در نظر مفرطین شیعه مبغوض ومنفور است است معهذا از همان روز اول حکومت خود کمترین تغییری در وضع وحالت او پدید نیامد، نه لباسش نوتر ونه غذایش لذیذتر گردید و نه اقوام و خویشان خود را بنان و نوائی رسانید ونه بر جلال وجبروت خود افزود.

درهمان روز اول خلافتش شنید که دختری از قبیله‌ای که ابو بکر شیر گوسفندان آنها را میدوشید ومزد میگرفت، میگوید: الآن دیگر همسایه ما (ابو بکر) گوسفندان ما را نخواهد دوشید! ابو بکر که این سخن را شنید فریاد زد:

«بلی لعمری لاحلبنّها لکم وانی لارجوا ان لایغیّرنی مادخلت فیه عن خلق کنت علیه

یعنی بلی بجان خودم سوگند که گوسفندان را برای شما میدوشم و امیدوارم که در این امری که داخل شده‌ام (یعنی خلافت) مرا از آن خلقی که بر آن بودم تغییر م ندهد

پس همچنان شیر گوسفندان آن قبیله را میدوشید وبسا میشد که بهمان دختر میگفت: آیا دوست دارید برای شما خامه بگیرم یا همچنان ساده باشد وبسیار میشد که آن دختر میگفت سر شیر بگیر یا همچنان شیر باشد وبهر چه میگفت ابو بکر عمل میکرد (۱)

(۱) جلد دوم طبری ص ۶۲۱ ـ طبقات ابن سعد جلد سوم ص ۱۸۶ ـ ۱۸۴ تاریخ الخلفا السیوطی ص ۸۰۶۸

ونیز یعقوبی مورخ شیعی در کتاب «مشاکلة الناس لزمانهم» چاپ بیروت ص ۱۰ مینویسد: ابو بکر بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله از زاهدترین مردم ومتواضعترین آنها بود ودر لباس اندك پوش بود اودر حالی که خلیفه مسلمین بود شمله‌ای وعبائی میپوشید، اشراف عرب وملوك یمن براو واردشدند درحالیکه تاجها بر سر وبرده‌های رنگین وجامه‌های الوان در بر داشتند همینکه تواضع ولباس اورا دیدند آنچه از لباس وزینت داشتند افکندند وروبه اورا پیش گرفتند.

ومعروف است که روز بعداز خلافتش دیدند که مقداری اجناس بزازی در دست دارد وراه بازار را پیش گرفته است که بخرید وفروش بپردازد باو گفتند که مردم بخلافت تو محتاجتر ندتا تو باین کار؟ گفت چکنم عائله ام نفقه میخواهند! وبعداً بصوابدید مسلمین مقرر شد روزی چهار درهم از بیت المال برای نفقهٔ خود بردارد وسرانجام در مرض موت وصیت کرد که هرچه از بیت المال مأخوذ داشته ازمال او بیت المال مسترد گردد (۱)

عمر دومین خلیفه اسلامی که درمیان خلفای راشدین بشدت وصلابت وفظاظت وغلظت معروف است، در تواضع ومسکنت تا آن حد بود که هیچ عنوان ونشان از خلافت نداشت بنا گوارترین غذاها میساخت وژنده ترین لباسها رامیپوشید، موقعی که پیراهن بلندی از بیت المال برداشت چون اطول بود همینکه خواست خطبه بخواند ومردم را بجهاد ترغیب نماید کسی باو اعتنائی نکرد وبا نفرت چشم مسلمین روبرو شدو جناب سلمان رضوان الله علیه بصورت او بانگ زد که لاسمعاً ولاطاعة (یعنی گوش نمیدهیم وفرمان نمیبریم).

تا اینکه عمر پسر خود عبدالله راسوگند داد که ماز اد آن پیراهن ازسهم اوست وعبدالله سوگند خورد، آنگاه مسلمین بسخن او گوش دادند، خوابگاه اودرمسجد پیغمبر بود وبستر اوریگهای صحن مسجد بود، هرگز دردنبال او کسانی ازباب حشمت

↗ ذوالکلاع پادشاه حمیر ازکسانی بودکه باعشیره وقوم خود برابوبکر واردشددرحالیکه برسرش تاج داشت وده هزار بنده وبرده درپشت سرش بودند همینکه لباس ابوبکر را دید گفت : برماسزاوار نیست که برخلاف خلیفه رسول خدا باشیم ! پس لباس خودراکنده وتشبه بابوبکر نمود تاجائیکه اورا دربازارمدینه دیدندکه پوست بزی را برپشت خودگرفته است قوم وعشیرهٔ او گفتند مارا رسوا کردی درحالیکه سرورما هستی پوست بزرا حمل میکنی؟وی در میان مهاجر وانصار بایشان گفت : پس میخواهید من هم در جاهلیت وهم در اسلام جبار بوده باشم ؟ !

(۱) عیون الاخبار ابن قتیبه دینوری کتاب السلطان ص ۹۳ و کتاب الفخری ابن الطقطقی ص ۲۰ .

دیده نشد ومراقب ونگهبان نداشت مسافرت او بشام وپوشیدن لباس سفید بخواهش ابوعبیده جراح فرمانده لشکر اسلام وسوار شدن او باسب خوشخرام وواگذار نمودن آن و باز باهمان لباس کهنه برشتر سوار شدن اومعروف است.

وی نیز در تمام مدت حکومت خود ابداً بطائفه وخویشان خود روی خوشی از بذل و بخشش نشان نداد.

فلیپ حتی در تاریخ عرب ص ۶۰ میگوید. (عمر دارای یك پیراهن ویك عبای وصله دار بوده است و بروی بستری از برگ خرما میخوابیده است وتنها علاقهٔ او درزندگی این بوده است که عدالت را اجرا کند).

درشرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید و کتاب طبقات ابن سعد وجلد هشتم بحار الانوار ص ۲۹۰ مسطور است که عمر خطبه‌ای خواند و گفت: گروهی می گویند که این مال (بیت المال) بر عمر حلال است وچنین که آنها میگویند نیست، خدا دهانشان را بشکند، اینك من شمارا خبر میکنم که چه چیز برمن حلال است: آنچه برمن حلال است دوصله است، یك صله در زمستان ویك صله در تابستان، وآنچه بدان حج وعمره نمایم وقوت من وقوت خانوادهٔ من مانند قوت یکمرد ازقریش است که نه از اغنیای آنها باشد ونه از فقرای آنها، آنگاه من یکنفر از مسلمانانم بمن میرسد آنچه بایشان میرسد

ونیز ابن سعد در طبقات آورده است که هرگاه عمر احتیاج پیدا میکرد نزد خازن بیت المال می آمد وازاو قرض میگرفت پس بسا میشد که پرداخت آن بروی دشوار می گردید وگاهی که خازن بیت المال می آمد وازوی مطالبه میکرد باوحواله میداد، وبسا میشد که حقوق او میرسید وآن را میپرداخت.

وقتی مریض شد وطبیب برای او عسل تجویز کرد پس بیرون آمد وبالای منبر رفت ودر بیت المال نیز خیگی از عسل بود. گفت: اگر شما اجازه میدهید من از آن برمیدارم وگرنه برمن حرام است!.

پس مسلمانها بوی اجازه دادند آنگاه گفت: مثل من مثل گروهی مسافر است که خرجی های خود را بیکنفر از همسفرانشان بدهند تا برایشان انفاق کند، آیا بآن

شخص امین حلال است که چیزی از آن مال را برای خود بردارد ؟!(۱).

یعقوبی در کتاب (مشاکلة الناس لزمانهم) ص ۱۳ نوشته است .

عمر حج بجا آورد و بفرزندش عبدالله گفت : درحج خود چقدر خرج کرده ایم ؟

عبدالله گفت : شانزده دینار ! عمر گفت مادراین مال اسراف کرده ایم !

هم یعقوبی در ص ۱۲ این کتاب مینویسد : سلمان فارسی فرماندار عمر بن الخطاب بر مداین بود لباسهای درشت میپوشید و بر الاغی که افسارش از لیف خرما بود سوار میشد، هنگامی که مرگ اورا دررسید، سعدوقاص نزداو آمدو گفت یاابا عبدالله مرا وصیت کن : تا آنجا که مینویسد : سلمان گریه کرد وسعد باو گفت : چرا گریه میکنی؟ سلمان گفت : ازرسولخدا شنیدم که میفرمود : ان فی الاخرة عقبة لا یقطعها الا المخففون » یعنی درقیامت گردنه ایست که آنرا طی نمیکنند مگر سبکباران ، و این اسبابهارا درپیرامون خودمی بینم ، سعدمیگوید: مانظر کردیم ودرخانهٔ اوچیزی ندیدیم جز قمقمهٔ آبی یادیگی یا آفتابه ای (اختلاف ازراوی است) .

ابویوسف در کتاب (الخراج) ص ۱۱٦ وابن ابی الحدیددرشرح نهج البلاغه جلد۱۲ ص۲٦ چاپ مصر مینویسد: حدیث کرد مرا عبدالله بن ولید ازعاصم بن ابی النجود ازعمارة بن خزیمة بن ثابت که او گفت :

عمر هر گاه مردی را بکار میگماشت (ولایت میداد) عده ای از انصار وغیر ایشان را براو گواه میگرفت وچهارشرط با او مینمود : ۱ اینکه براسب برزون سوار نشود ۲ـ جامهٔ لطیف و نازك نپوشد ۳ ـ درب خودرا بروی حوائج مردم نبندد ٤ـ دربان

(۱) مرحوم آیت الله خارقانی درکتاب محوالموهوم ص ۱۳۷ مینویسد : طفلی ازعمر هنگام تقسیم بیت المال یکدرهم برداشت وبدهنش گذاشت وفرار کرد عمررفت انگشت بدهن طفل کرده آن یکدرهم را بیرون آورد وبروی بیت المال انداخت ، پیغمبروابوبکروعمر وعلی هیچکدام ازبیت المال ارث نگذاشتند زیرا بیت المال ملك مسلمین است (شرح مفصل یکدرهم عمر دراحیاء العلوم غزالی جلد۲ ص ۱۰۲ میباشد بدانجارجوع شود)

وحاجب نگیرد ، راوی گفت وقتی عمر در بعضی از کوچه‌های مدینه میرفت ناگاه مردی اوراصدازد : ای عمر ! آیاتصورمیکنی اینگونه شرط کردنها ترا نجات میدهد؟! درحالیکه کارگذار تو عیاض بن غنم که والی مصراست لباس نازك میپوشد و دربان میگیرد! عمر محمدبن مسلمه‌را خواند واورسول وی برعمالش بود پس اورا فرستاد و گفت عیاض‌را درهر حالتی که یافتی بنزدمن می آوری! راوی گفت :محمدبن مسلمه بنزدعیاض آمد واورایافت که بردر خود دربان گذاشته ولباس نازك پوشیـده است گفت : امیرالمؤمنین رااجابت کن! عیاض گفت مرابگذار تاقبـای خودرا بپوشم محمد گفت نمیشود جز برهمین حالی که هستی .

پس اورا بهمان حالت بنزد عمر آورد همینکه عمراورا دید گفت پیراهن خود رابکن!وجبهٔ پشمینی خواست وچند گوسفندویك عصا!!! و گفت این جبه‌را بپوش واین عصارا بگیر واین گوسفندان رابچران وهر کس برتو گذشت ازشیر این گوسفندان وی‌را بنوشان وخودنیز بنوش وزیادت آن‌را برای ما نگهدار ! آیاشنیدی ؟

عیاض گفت : آری ومرگ برای من از اینوضع بهتراست !!عمر آن گفتار را تکرارمیکرد وعیاض میگفت مرگ برای من ازاینوضع بهتراست! پس عمرباو گفت چرا از اینوضع کراهت داری وحال اینکه اسم پدرت غنم یعنی گوسفند است برای اینکه گوسفند میچرانید ! آیا تصورمیکنی در توخیـری است ؟ عیاض گفت : آری یاامیرالمؤمنین.

عمر گفت بکن لباسترا !! واورا برسر کارش بر گردانید ودیگر کارمندی برای عمر مانندعیاض نشد(یعنی کسی دیگر جرأت نکرد بر خلاف آن شرایط عمل کند) اینست حکومت اسلامی که ماحدیث آن‌را فقط در کتاب‌هامیخوانیم اما درعمل: زهی بعمال فرعون !! درشرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد ۱۲ ص۱٤ درذیل خطبه امیر امیرالمؤمنین عليه‌السلام که درباره عمر میفرماید :

«لله بلادفلان فلقد قوم الاود وداوی العمد واقام السنة وخلف الفتنة ذهب نقی الثوب قلیل العیب اصاب خیرها وسبق شرها ادی الی الله طاعته واتقاء بحقه.. .

مینویسد: عمر شبی کشیك میداد دسته‌ای ازتجار بمصلی نزول کرد، عمر بعبد الرحمن عوف گفت آیا حاضری که امشب اینان‌را ازدزد پاسبانی کنی؟ پس هردو تاصبح بیدارماندهآنانرا پاسبانی میکردند ونمازهای واجب را بجای می آوردند.عمر صدای گریه کودکی راشنید بدانجانب گوش فراداشت گریه کودك طولانی شد، عمرمتوجه‌او گردیدو بمادر کودك گفت ازخدا بترس وبکودك خود احسان نما آنگاه بجای‌خود برگشت بار دیگرصدای گریهٔ کودك‌را شنیدبازبنزد مادرش آمدو گفت وای بر تو! ترامادربدی‌می بینم‌ازسرشب فرزندت راآرام نمی‌یابم! آن‌زن گفت :ای بنده خدا ! تو امشب‌مراآزاردادی من‌اوراتازه ازشیر گرفته‌ام واواز این کارسر میزند،عمر گفت چرا؟آن زن گفت: برای اینکه عمر برشیرخواران وظیفه مقرر نمیداردوفقط بغذاخواران‌حقوق میدهد! عمر گفت کودکت راعمر چند است؟آن زن گفت: دوازده‌ماهه است. عمر گفت: وای برتو براوعجله مکن پس نماز صبح‌را بجای‌آورد وازغلبه گریه بروی،مردم قرائت‌اورا نفهمیدند! همینکه‌سلام‌نماز راداد منادی‌راطلب کرد که‌ندادردهد که‌در کارازشیر گرفتن کودکانتان‌عجله‌نکنیدو پیش ازغذا خوارگی‌آنهارا غذا خوار ننمائید که‌ما برای هر نوزادی در اسلام وظیفه‌ای مقررمیکنیم .

درص ۱۹ همین‌جلد ازشرح‌نهج‌البلاغه‌ازاحنف‌بن‌قیس روایت میکند که‌وقتی بعمرفتح عظیمی‌را بشارت دادیم مردی‌آمد وازوی دادخواهی کرد که فلانکس‌بر من‌ظلم‌کرده است. عمر تازیانه خود رابلندکرد وبر سراوزد و گفت: شما عمررا میخوانیددرحالیکه‌او برشمامتعرض‌است !! وهمینکه مشغول‌امورمسلمانان شدبنزد او آمده‌میگوئید مراپناه‌ده مراپناه‌ده !آنمردبرگشت در حالیکه برخود می‌پیچید عمر گفت اینمرد رابنزد من‌آورید همینکه‌اورا آوردند تازیانه رادرنزد اوافکندو گفت‌از من قصاص کن. .

درهمین‌جلد ص۳۵مینویسد :همینکه عتبةبن‌مرقد ازجانب‌عمر بآذربایجان آمدحلوای خبیص‌برای او آوردندهمینکه خورد،آنرا شیرین‌یافت پس گفت اگر

از این شیرینی برای امیر المؤمنین (عمر) تهیه کنم خوب است، پس شیرینی خبیص را دردو پاتیل بزرك تهیه و بر دو شتر بمدینه حمل کرد ،عمر گفت: این چیست ؟ گفتند خبیص همینکه آنرا چشید شیرینش یافت، پس بفرستاده عتبه گفت: وای بر تو آیا تمام مسلمانان از این شیرینی سیر میخورند؟! گفت : نه عمر گفت : پس این پاتیل ها را بر گردان و بعتبه نوشت: شیرینی که فرستاده بودی از رنج دست پدرت یا مادرت نبود! آنچه را در منزل خود میخوری تمام مسلمانان را از آن سیر کن و برای خود امتیازی قائل مباش که امتیاز بد است والسلام . در تاریخ الخلفاء سیوطی ص ۱۳۹ چاپ ۱۹۶٤ از سالم بن عبدالله روایت است که عمر دست خودرا زیر پالان شتر بر پشت شتر داخل میکرد و میگفت. من ترسانم از اینکه از اینوضع تو مسئول مؤاخذه شوم! (یعنی اگر ظلمی وزخمی بر تو وارد شود من مسئولم) بایددانست که این اخلاق واعمال منحصر بعمر نبود وچنانکه میدانیم اکثر مسلمین در آن زمان چنین بودند زیرا در تحت تربیت پیغمبر اسلام اینگونه بار آمده بودند چنانکه داستان سلمان را قبلا یاد آور شدیم اینك داستان حکومت یکی دیگر از صحابهٔ پیغمبر ﷺ

درشرح نهج البلاغهٔ ابن ابی الحدید جلد ۱۲ ص ۱۱۴ داستان حکومت عمیر بن سعید انصاری راچنین مینویسد :

عمر، عمیر بن سعید انصاری را برفرمانداری حمص فرستاد تا یکسال از عمیر خبری نشد عمر باو نوشت که همینکه نامهٔ من بتو رسید بجانب مدینه حرکت کن و هرچه از اموال مسلمین در نزد تست نیز حمل نما ،عمیر انبان خودرا برداشت و توشهٔ خودرا بر آن نهاد و جام خودرا بر گرفت و قمقمهٔ آب خودرا از خود آویخت و چوبدستی خودرا برداشت و پیاده از حمص حرکت کرد تا داخل مدینه شد درحالیکه رنگش پریده وچهره اش غبار آلود ومویهایش دراز شده بود بر عمر داخل شد وسلام کرد ! عمر گفت : حالت چگونه است ای عمیر ؟ گفت : آنچه می بینی !مگر نمی بینی مرا که بدنم صحیح وخونم روشن ودو طرف دنیا راباخود میکشم! عمر گمان کرد که مالی هم با اوست، گفت :چه باتست؟ عمیر گفت: انبان من بامن است که توشهٔ خودرا بر

آن نهاده‌ام و کاسهٔ من که با آن غذا میخورم وبوسیله آن سرولباس خودرا میشویم وقمقمهٔ آبم که با آن وضو ونوشیدنیم را حمل میکنم وچوب دستی‌ام که به آن تکیه میکنم واگر بادشمنی برخوردم ازخود دفاع مینمایم. عمر گفت :پیاده آمده‌ای ؟ گفت : آری !مرا چارپائی نبود! عمر گفت: در میان رعایای تو کسی نبود که ترا بچارپائی کمك وتبرع کند که سوار آن شوی؟ عمیر گفت : آنان چنین نکردند من هم ازآنها نخواستم- تا آخر آن داستان عبرت انگیز که چون بنای ما براختصار است، خواهان تفصیل بمحل* آن رجوع نماید.

عثمان درمیان خلفای راشدین کسی است که ازحدود شرع خارج شد باین معنیکه از کنترل ومراقبت عمال خود غافل ماند و آنان هرچه خواستند با مردم کردند اما خوداو هرگز اززی* خود خارج نگردید وبطعام وشراب ولباس خود تغییری نداد و فقط بثروت اندوزی پرداخت ومسلمانان هرچند دروظائف شرعی خود که جلوگیری ازحاکم متجاوز وظالم است تاحدی سست شده بودند معهذا بنقل یعقوبی در تاریخ خود جلددوم ص ۱۱٤ چاپ بیروت) شبیکه عثمان درروز آن بخلافت بیعت گرفته بود موقعیکه برای نمازعشا بیرون آمد دستورداده بود شمعی برای تشریفات اوروشن کنند وپیشاپیش امام وسلطان مسلمین ببرند که هم راه روشن باشد وهم عنوانی برای خلیفه باشد! در بین راه مقداد بن عمرو که اینوضع رادید بر او اعتراض کرد و گفت : این چه بدعتی است که احداث کرده‌ای ؟!

سرانجام بی اعتنائی عثمان بمقررات شرع وعدم توجه او بوضع فرمانداران و دست درازی وی باموال مسلمانان و بذل و بخشش اوازبیت المال بخویشانش باعث شد که مسلمانان باواعتراض واورا ازاینکردار بیم وانذار کنند وچون مفید واقع نگشت ناچار اورا کشتند! زیرا که دستوراسلام دراینمورد جزاین نیست .

امارفتار امیرالمؤمنین علی علیه السلام وزهدوتقوای وی ومراقبت حضرتش درامور فرمانداران وجلوگیری از حیف ومیل اموال مسلمانان چیزی نیست که بتوان آن را بشرح وبیان در آورد ومورد اعجاب وتحیر جمیع جهانیان است وبعداز او فرزند

بزرگوارش حضرت امام حسن علیه السلام بسیره ورویهٔ پدر بزرگوار خود بود چنانکه تاریخ اسلام متضمن شرح پاره‌ای از آن است .

افسوس که غفلت وجهل مسلمانان وسستی درمراقبت ایشان باعث شد که معاویه غدّار ستمکار و خاندان جبار و نابکار بنی امیه شیوهٔ حکومت اسلامی را برویهٔ اکاسرهٔ ایران وقیاصرهٔ روم تبدیل کردند ومردم که هنوز درست مزه حکومت اسلامی را نچشیده وبآن انس وعادت نگرفته بودند دچار فراعنهٔ ستمکار و طواغیت خونخوار شدند و معهذا باز هم درمیان همان خلفای بنی امیه و بنی عباس کسانی چون عمر بن عبدالعزیز واحیاناً مهدی عباسی وغیره یافت شدند که تاحدی نمونهٔ حاکم اسلام وامام انام را بدست مردم دادند ودرعدل وتقوی تا اندازه‌ای مثل و نشانه تربیت اسلامی گشتند .

پس قیاس حکومت اسلامی با حکومتهای دیگر قیاس غلط واشتباه محض و نسبت بیجا وتهمت ناروا است والبته چنین حکومتی بر طبق علاقه ومیل وموافق خواهش صاحبان هوا و هوس وارباب شهوات نیست وجز متقیان خالص و بندگان مخلص خدا متحمل آن نمیشوند.

مختصری ازسیرهٔ پیشوای حقیقی وامام بحق مسلمانان

اینك مامختصری ازسیره ورویهٔ حضرت مولی الموحّدین امیر المؤمنین علی علیه السلام برای تیمن وتبرك دراین رساله میآوریم وقبلا یادآور میشویم که آنچه ازاین قبیل رفتار که از مولای متقیان ویا دیگر ازخلفای وزعمای اسلامیکه در تاریخ باقی مانده برای آن نبوده که مسلمانان آن را بعنوان تیمن وتبرك درمجالس ومحافل مذاکره نموده ومنابر ومعابدرا بدان زینت بخشند وتصور کنند تنها ذکر این فضایل موجب ثواب و ترفیع درجات است! ، بلکه منظور اصلی از آن اینست که اینچنین افراد وحاکمانی همواره در میان مسلمانان باشند .

بلی، میدانیم که از بس غالیان ومخربین دین مبین دربارهٔ بزرگان اسلام غلوّ کرده وآنانرا ازحدود بشری وانسانی خارج ساخته‌اند که مثلاوقتی میتوان مانند امیر المؤمنین عدالت وتقوی داشت که بتوان درب خیبر را که چهل یا چهارصد نفر

بسته و بازمیکردند با یکدست از جا کند !! و کسی می تواند مانند آنحضرت بنان جوین وجامه مرقع پشمین اکتفا کند که برای او مائده سماوی از بهشت برین برسد! ومردی می تواند همچون آن بزرگوار بجنك کفار و حفظ و حراست از دین اسلام و پاس جان رسول مختار ﷺ قیام و اقدام نماید که همینکه برای مرحب کشی دست بشمشیر برد ملائکهٔ آسمانها از ترس اینکه مبادا گاو حامل زمین بضرب تیغ او از پا در آید وزمین واهل آن نابود شوند بامر فوری الهی از آسمان بزمین آمده و بازوی او را باتمام قوت گرفته وشهپر خویش را برروی زمین بمنظور دفاع پهن و فرش کنند! وباتمام این کیفیت بازهم جبرئیل مقروح ومجروح شود ! : وآن دانشمندی میتواند فلسفهٔ احکام اسلام را دانسته و بحقیقت آن ایمان داشته باشد که مانند علی عالم بعلم غیب و آگاه از اسرار وضمایر جهانیان باشد تا جائیکه فرشتگان آسمان هم وقتی که نزاع کردند برای حل وفصل دعوی فقط بقضاوت علی راضی و تسلیم شوند !!

این قبیل مرهومات که نتیجه ای جز شرك و خرابی دین ندارد باعث شده که مردم اگر هم گاهی بداستان مربیان اسلام وشاگردان مکتب شریعت خیر الانام توجهی کنند فقط بقصد اجر از ثواب، تنها بنفس شنیدن آن داستانها نه بقصد تعلم و تأدب است! زیرا تصور می کنند که محال است که دیگر افرادی در تقوی مانند علی وائمه معصومین در میان مسلمانان یافت شوند و امکان پذیر نیست که کسانی مانند عمار و سلمان در مکتب اسلام ببار آیند وحتی گاهی در این باره بتسویلات شیطان استناد بپاره ای از فرمایشات امیر المؤمنین و بزرگان دین میکنند، مانند این فقره از نامهٔ آنحضرت که بعثمان بن حنیف فرماندار بصره نوشت : **انکم لا تقدرون علی ذلك ولکن اعینونی بورع واجتهاد..**

وحال اینکه میدانیم ملامت وسرزنش امیر المؤمنین در این عبارت از فرماندار خود در خصوص شکم بارگی اوست که درمجلس مهمانی در خوردن غذاهای لذیذ افراط نموده است درحالیکه فقرا در درب آن خانه محروم وممنوع از آن بودند! آنگاه حضرت خود را نمونه برای او معرفی میکند که امام شما از طعام بدو قرص نان واز جامه بدو تکه قناعت نموده است سپس میفرماید : که من میدانم که شما براین رویه قادر نیستید و

لکن مرا بورع واجتهاد وتقوی وسداد یاری کنید.

ماخود درزمان خود، نه از پیروان اسلام که بهترین وعالیترین مذهب ازخود گذشتگی درراه خداست بلکه از پیروان بودا کسی را دیدیم که فوق آنچه امیر المؤمنین از فرمانداران خود انتظار داشت دارای ملکهٔ قناعت وزهد وازخود گذشتگی بود وآن شخصیت ممتاز **مهاتما گاندی** رهبر بزرك هند بود که ازطعام دنیا حتی دو قرص هم نداشت بلکه اکتفا بشیر بزی کرده بود که بادست خود بآن علوفه میداد وازلباس نیز بموی همان بزکه بادست خود میرشت وازآن ساتری برای خود تهیه میکرد قناعت مینمود! وبااین کیفیت پهناورترین قطعه روی زمین باششصد ملیون نفوس دراختیار او بود ومقتدرترین سلاطین وامپراطوران دنیارا بزانو درآورد! وچنان ضربه مهلکی برسینهٔ بریتانیا زد که قرنها نمی‌تواند آنرا تلافی کند یعنی نه تنها کشور وسیع هندرا که بیش ازدوقرن تحت استعمار مستقیم او بود از کفش بیرون آورد وباستقلال رسانید بلکه در نتیجه سایر مستملکات ماوراء بحار او نیز بدینوسیله ازدست او خارج شد وتا جزیرهٔ تایمز عقب نشینی نمود!!

آیادین اسلام از پرورش رجالی مانند او یا نظیر سلمان وابوذر وحتی ابوبکر وعمر عاجز است؟ نفرین بر جهل وتعصب!! بلی مقصود ازاین داستانها آنست که هدف اسلام پرورش چنین رجالی است که سعادت دین ودنیارا نصیب پیروان خود کند وبعبارت ساده: این خاصیت تعلیمات اسلام است که چنین رجالی میپرورد نه خاصیت اشخاص!

امیرالمؤمنین نمونهٔ کامل وتمام حاکم وپیشوای اسلام است

چنانکه گفتیم سیرهٔ امیرالمؤمنین (ع) سرمشق است برای تمام امرا وحکام اسلام، زیراکه جنابش اولین مسلمان وبهترین تربیت شده مکتب اسلام وقرآن است، واحکام ومقررات دین قادراست که عموم حکام وامراء اسلامی راچنین تربیت کرده وتحویل دهد بشرطیکه بخرافات غرور آمیز و موهومات نفرت انگیز آلوده نشده باشد.

۱ ـ در شرح نهج البلاغه خوئی جلد ص ۱۵ چاپ اسلامیه از انوار نعمانیه نقل میکند که حضرت صادق عليه السلام بسفیان ثوری فرمود :

ان امیر المؤمنین کان والیاً وینبغی لولی المسلمین ان یکون فی المعاش کواحد من فقراء المسلمین

یعنی همانا امیر المؤمنین یکنفر والی بود ومیسزد برای والی مسلمانان که در معاش وزندگی مانندیکی ازفقرای مسلمین باشد ، پس درحقیقت والی مسلمین کسی است که سیرهٔ او چون سیرهٔ امیر المؤمنین باشد وآن کسی که جلال و جبروتی چون فراعنه داردهرگز نمیتواند توقع اطاعت وفرمانبرداری ازمسلمانان داشته باشد ؛

۲ ـ مولای متقیان وپیشوای پرهیزکاران برای جلوگیری ازتکبر وتفرعن امراء ورؤساء درخطبه شریفه قاصعه درنهج البلاغه چنین دستور میدهد **الا فالحذر الحذر من طاعة ساداتکم وکبرائکم الذین تکبروا عن حسبهم وترفعوا فوق نسبهم** یعنی آگاه باشید ، بترسید ! بترسید ! از فرمانبرداری رؤسا وبزرگانتان یعنی آنکسانیکه روی حسب خود بزرگی میفروشند وفزونتر از نسب خود خود را بالا میگیرند) پس در حقیقت اطاعت وفرمانبرداری چنین رؤسائی حرام است ! . آیا مسلمانان حاضرند فقط همین یکدستور شرع را بمورداجرا گذارند تااز صدها بلیات محفوظ مانند ؟!

۳ ـ جناب ولایتمآب درجواب عاصم بن زیاد برادرربیع بن زیاد که بحضرتش عرضکرد ! پس شما چرا برخودچنین تنگ گرفته اید ؟! فرمود : انّ الله افترض علی

ائمة العدل ان یقدّروا انفسهم بالعوام (ونسخة بضعفة الناس) کیلا یتبیغ الفقیر فقره) یعنی خداوند برپیشوایان عادل واجب فرموده است که برخویشتن تنگ گیرند وخودرا درزندگی باعوام الناس ومردمان ضعیف بیك اندازه انگارند تافقر وتنگدستی برفقیر طغیان نکند .

پس وظیفه تمام پیشوایان وزمامداران اسلام است که چنین باشند واینوظیفه خاص

امیر المؤمنین نبوده است. وعموم زمامداران اسلامی باید رویهٔ آنجناب را سرمشق خود قرار دهند.

مجملی از سیرهٔ امیر المؤمنین علی عليه السلام

در زمامداری

۱ - در کتب معتبره از هرون بن عنتره روایت است که گفت: واردشدم بر امیر المؤمنین علی عليه السلام درقصر خورنق (قصر خورنق قصری بود که نعمان بن منذر پادشاه حیره بدستور نرسی شاهنشاه ایران برای بهرام گور شاهزاده ایران بنا کرده بود) درحالی که فصل زمستان بود وبر امیر المؤمنین عليه السلام قطیفهٔ کهنه‌ای بود که بخود پیچیده بود ودر آن ازسرما میلرزید.

عرضکردم: یاامیر المؤمنین خداوند دراین مال (بیت المال) بهره‌ای برای توقرار داده است وتو باخود چنین میکنی؟! فرمود **واللهما ازرؤکم شیئا وماهی الا قطیفتی التی اخرجتها من المدینة**

یعنی بخدا سوگند برشما خشم نگرفته وملامت وعتاب نمیکنم، این همان قطیفه‌ای است که من ازمدینه آورده‌ام!

ودروسائل الشیعه کتاب الجهاد ص۳۳۲ جلددوم میفرماید؟ یااهل کوفه «ان خرجت من عندکم بغیر رحلی وراحلتی وغلامی فانا خائن» یعنی ایمردم کوفه اگر من از نزدشما رفتم وپیش ازاین لباس واسب وغلامم بامن بوددر آنصورت من خائنم!

۲ - درجلدهشتم بحار الانوار ص ٦٨٥ ازابی اسحق السبعی روایت است که گفت: روزجمعه بر گردن پدرم بودم) (طفل بودم وپدرم مرا بر گردن خود سوار کرده بود) وامیر المؤمنین علی بن ابیطالب عليه السلام خطبه میخواند وبا آستین خود خود را بادمیزد گفتم ای پدر امیر المؤمنین را گرما آزارمیدهد؟ پدرم گفت: نه‌خیر! او از گرما وسرما صدمه نمیخورد، ولکن پیراهن خودرا شسته است وآن پیراهن تر است وغیر از آن پیراهنی ندارد پس با آستین آن‌را بادمیزند (تاخشك شود)

۳ - درتذکرة الخواص سبط ابن الجوزی ص ۱۲٤ چاپ نجف وسایر کتب

معتبره از احمدبن حنبل درفضایل باسنادخود ازابن عباس روایت کرده است که گفت:
«دخلت علیه یوماً وهو یخصف نعله فقلت له ماقیمة هذه النعل حتی تخصفها فقال : هی والله احب الیّ من دنیاکم اوامرتکم هذه الاان اقیم حقاً اوادفع باطلا »

یعنی برامیرالمؤمنین واردشدم در حالیکه آنحضرت نعلین خودرا پینه میزد عرضکردم ارزش این نعلین چیست تاآنکه توخود آنرا پینه زنی ؟! فرمود : بخدا سوگند این نعلین در نزدمن از دنیای شما یا از حکومت شما محبوب تر است! مگراین که حقی را برپادارم یا باطلی رادفع کنم !و نیز سبط بن الجوزی درتذکرة الخواص ص۱۳۳ ازسویدبن غفله روایت کرده است که روزی بر علی علیه السلام واردشدم درحالیکه درخانه اش جزحصیر کهنه ای نبود وآنجناب روی آن نشسته بود باو گفتم یاامیرالمؤمنین توپادشاه مسلمانان وحاکم ایشانی دربیت المال نیز حکمت رواست واین همه اشخاص بر تو واردمیشوند ودرخانه ات جزاین حصیر نیست ، حضرت گریه کرد وفرمود !
«یاسویدان اللبیب لایتأثث فی دارالنقله وامامنادارالمقامة قدنقلنا الیها متاعنا ونحن ینقلبون الیه » یعنی ای سوید: خردمند درخانه ای که بایداز آن منتقل شد اثاث نمی چیند در حالیکه درجلوی ماخانه اقامت وآخرت است مامتاع خودرا بدانجا نقل کردیم وخودهم بدان منتقل میشویم، پس بخدا قسم که کلام آنحضرت مرا بگریه انداخت

۴ ـ ازفرمایشات آنحضرت است که میفرمود : **والله لقد رقعت مدرعتی هذه حتی استحییت من راقعها** یعنی آنقدر این جبه پشمین خودرا پینه زدم که از پینه کنندهٔ آن شرمنده شدم .

۵ـ درشرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد نهم ص۲۳۶ ازصمّال بن عمیره روایت است که گفت : پیراهن علی علیه السلام را که در آن کشته شد دیدم که کرباس سبیلانی بود و دیدم که خون آن جناب در آن پیراهن ریخته بود مانند روغن زیتون بود که درتهٔ ظرفها میخشکد !

۶ ـ سیدرضی در نهج البلاغه درمقدّمه یکی از خطبه های امیرالمـؤمنین علیه السلام

مینویسد. که نوف بکالی روایت میکند که امیرالمؤمنین علیه‌السلام این خطبه‌را در کوفه خواند در حالیکه روی سنگی ایستاده بود که آن را جعدة بن هبیره مخزومی (خواهر زاده آنحضرت) برای وی نصب کرده بود و بر آنجناب جبهٔ پشمینی بود و شمشیر خود را با لیف خرما حمایل کرده بود و در پای مبارکش نعلینی از لیف خرما بود و پیشانی آنحضرت مانند سینهٔ شتر بالا آمده بود!.

۷ - در کتاب شریف کافی از علی بن ابراهیم از حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام روایت است که آنحضرت فرمود:

«والله کان علی لیأکل اکل العبد و یجلس جلسة العبد وانه کان لیشتری القمیصین السنبلانیین فیخیّر غلامه خیرهما فاذا جاز اصابعه قطعه واذا جاز کعبه حذفه ولقد ولی خمس سنین ما وضع آجرة علی آجرة.

یعنی بخدا سوگند علی چنان غذا میخورد و چنان می نشست که بنده‌ای می نشیند و آنجناب دو پیراهن سنبلانی میخرید بهترین آنرا برای غلامش اختیار میفرمود پس هرگاه آستین آن از انگشتان حضرتش تجاوز میکرد آنرا قطع مینمود و اگر از کعبش تجاوز مینمود آنرا کم میکرد، آنجناب پنجسال حکومت و ولایت یافت و آجری بر روی آجری ننهاد (۱)

۸ - در رجال کشی ص ۸۲ چاپ نجف: در ذیل احوال حارث بن اعور همدانی مینویسد از میمون بن مهران روایت است که حارث بآنجناب عرضکرد: یا امیرالمؤمنین آیا بمنزل من تشریف می آورید؟ حضرت فرمود: بشرط آنکه چیزی زیاده از آنچه در خانه داری برای من تهیه نکنی و چیزی که بیرون از خانه تست خودرا بزحمت نیندازی! حارث قبول کرد، امیرالمؤمنین وارد خانه او شد، حارث بخودمی پیچید و میل داشت که چیزی برای حضرت بخرد ولی گمان میکرد که حضرت با و اجازه

(۱) در طبقات ابن سعد جلد ۳ ص ۳۸ در خطبه‌ای که حضرت امام حسن بعد از شهادت حضرت امیرالمؤمنین علیهما السلام خوانده میفرماید: **ماترک صفراء ولا بیضاء الا سبعمأة درهم من عطائه اراد ان یشتری بها خادماً.**

نخواهدداد تااینکه امیر المؤمنین باوفرمود : ای حارث ترا چه میشود ! عرضکرد اینهادرهم است (پول خورداست) که بامن است ولکن قادر نیستم که هرچه بخواهم آن رابرای توبخرم! حضرت فرمود : **اولیس لك قلت لاتكلف لی مماوراء بابك فهذه ممافی بیتك** یعنی مگر یادت نیست که بتو گفتم که چیزی که بیرون ازخانه تست خودرا برای من بزحمت نیفکنی پس همین است آنچه درخانهٔ تست .

۹ ـ ابن ابی الحدید درشرح نهج البلاغه جلد۲ ص ۲۰۶ چاپ مصر: از یوسف بن یعقوب ازصالح فروشنده لباس روایت کرده است که جدهٔ او، امیر المؤمنین عليه السلام رادر کوفه ملاقات کرد در حالیکه آنجناب مقداری خرما باخودحمل مینمود، پس آن زن بحضرت سلام داده عرض میکند : یاامیر المؤمنین این خرمارا بده تامن بخانه بیاورم حضرت میفرماید : **ابوالعیال احق بحمله** یعنی پدر خانواده بحمل آن سزاوارتر است ! آن زن میگوید آنگاه حضرت بمن فرمود: از این خرماها میخوری؟! عرضکردم نمیخواهم ! جده‌ام گفت : که حضرت بمنزل تشریف برد ، سپس درحالیکه همان عبائی راکه باآن خرماحمل کرده بود بدوش گرفته وهنوز پوسته‌های خرما درآن بود ، باهمان وضع بامردم نمازجمعه‌را خواند !.

۱۰ ـ درنهج البلاغه وشرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد۳ ص ۲۰۳ وکتاب الصفین نصر بن مزاحم ص ۷۶ چاپ تهران نقل است که: هنگامیکه امیر المؤمنین عليه السلام برای جنگ صفین ازانبارعبورمینموددهقانان آن شهر بنا برسم دیرین ایرانیها درحضور آنحضرت ازاسبهای خودپیاده‌شدندو بحالت احترام در مقابل آنجناب ایستادند حضرت پرسیداین چه عملی است که انجام میدهید؟ عرضکردند این خلق وعادتی است که ما بدینطریق بزرگان وامرای خود راتعظیم واحترام میکنیم حضرت فرمود :

«واماهذاالذی کنتم زعمتم انکم تعظّمون به الامراءفوالله ما ینفع هذه الامراء و

انکم لتشقون به علی انفسکم وابدانکم فلا تعودواله .

یعنی امااین چیزی راکه شمامی پندارید که بدان امراء را تعظیم میکنید بخدا سوگنداینکار برای امیران نفعی نمیرساندوشما بدینوسیله جانها وبدنهای خودرا

بمشقت می افکنید، پس دیگر باینکار عودت نکنید.

این ده حدیث در بیان آنچه آنحضرت در تواضع و ریاضت که بنفس نفیس خود روامیداشت.

واما آنچه دربارهٔ بیت المال مسلمین رعایت میفرمود:

۱ - داستان حدیدهٔ محماة (آهن سرخ شده) که در کتب معتبره مخصوصاً نهج البلاغه خطبه ۲۱۹ که بدین جملهٔ شریفه آغازمیشود «والله لأن ابیت علی حسك السعدان مسهّداً تا آنجا که میفرماید:

«والله لقد رأیت عقیلا وقد املق حتی استماحنی من برّکم صاعاً ورأیت صبیانه شعث الشعور غبر الالوان من فقرهم کانما سوّدت وجوههم بالعظلم وعاودنی مؤكّداً وكرّر علیّ القول مردّدا فاصغیت الیه سمعی فظنّ انی ابیعه دینی واتّبع قیاده مفارقاً طریقی فاحمیت له حدیدة ثم ادنیتها من جسمه لیعتبر بها فضجّ ضجیج ذی دنف من المها وكادان یحترق من میسمها فقلت له: ثكلتك الثواكل یاعقیل اتئن من حدیدة احماها انسانها للعبه وتجرّنی الی نار سجّرها جبارها لغضبه اتئنّ من الاذی ولا ائنّ من لظی.

یعنی بخدا سوگند عقیلرا دیدم درحال شدت فقر تا آنکه از من صاعی از گندم شما تقاضا نمود درحالیکه کودکان اوراپریشان موو چرك وغبار آلودمشاهده کردم چنانکه گوئی ازفقر صورتهایشان نیل اندودوقیر آلوداست! وچند مرتبه باتأکید تمام بمن مراجعه نمود و گفتارخودرا برمن مردّد وتکرار کرد پس چون بجانب او گوش فراداشتم گمان کرد که دینم راباو میفروشم ودلبخواه اورادر حالیکه طریقهٔ خود رامفارقت گفته‌ام پیروی مینمایم! لذا آهن پاره‌ای راداغ نمودم آنگاه ببدن او نزدیك کردم تا بدان عبرت گیرد، پس همچون دردمندی ازدرد آن بضجه درآمد ونزدیك بود از داغگدازآن بسوزد. باو گفتم زنان فرزند مرده برتو گریه کنند ای عقیل! آیا ناله میکنی از پاره آهنی که انسانی آنرا ببازیچهٔ خود گرم وداغ کرده است ومیکشی مرا بسوی آتشی که آفریدگارجبار آن ازروی غضبش برافروخته‌است؟! آیا تو از آزاری

میناالی و من از جهنم سوزان ننالم ؟

آنانی که ادعای تشیع و پیروی چنین بزرگواری را مینمایند و بزبان او را امام خود میخوانند بدین عبارات زهره گداز دقت و تدبر نمایند و آنقدر خود را ملعبهٔ شیطان و مسخرهٔ جهانیان نکنند که بالاف شیعه گی علی از فرعون و شداد تبعیت می کنند!!.

۲ - در تاریخ الخلفاء سیوطی ص ۲۰۴ چاپ ۱۹۶٤ ابن عساکر از حمید بن حلال روایت کرده است که :

عقیل بن ابیطالب از امیر المؤمنین علی ع در خواست نمود که من محتاج و فقیرم چیزی بمن عطا فرما : حضرت فرمود: صبر کن تا موقع پرداخت ما بمسلمانان برسد تا حق ترا نیز با ایشان پرداخت نمایم ، عقیل اصرار کرد ، حضرت بمردی فرمود: دست عقیل را بگیر و او را ببر بدکانهای بازاریان و بگو این قفلها را بشکن ! عقیل گفت میخواهی مرا بعنوان دزدی بگیرند ؟ حضرت فرمود: توهم میخواهی مرا بعنوان دزدی بگیرند ؟! باینکه اموال مسلمانان را بگیرم و بتو تنها بدهم؟! عقیل گفت میروم بطرف معاریه؛ حضرت فرمود: خود دان !

پس عقیل بطرف معاویه! رفت و او وی را صدهزار دنیا داد. تا آخر آن قصه.

۳ - ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه جلد دوم ص ۲۰۰ و مجلسی ره ، در بحار الانوار جلد هشتم از هرون بن مسعده (خ ل سعد) روایت کرده اند که عبدالله بن جعفر بن ابیطالب گفت بعمویم: امیر المؤمنین علی عرض کردم اگر امر کنی که بمن کمکی شود یا نفقه ام را زیاد کنند بسی بجاست، بخداسوگند که من نفقهٔ خود را ندارم مگر اینکه اسب خود را بفروشم حضرت فرمود :

لا والله ما اجدلك شيئاً الا ان تأمر عمك يسرق ويعطيك

یعنی نه بخداسوگند من چیزی برای تو نمی یابم مگر اینکه دستور دهی که عمویت دزدی کند و بتو ببخشد !!

٤ - در مجموعه ورّام بن ابی فراس جلد دوم ص ۳ و در کتاب شریف تهذیب شیخ طوسی جلد دهم ص ۱۵۱ چاپ نجف و سایر کتب معتبره از علی بن ابی رافع خزانه دار امیر

المؤمنین ﷺ روایت است که گفت:

من بر بیت المال علی بن ابیطالب ﷺ امین و کاتب آنحضرت نیز بودم و در بیت المال عقد مرواریدی بود که در روز بصره عاید شده بود میگوید: دختر علی ﷺ کسی فرستاد بنزد من و گفت: بمن خبر رسیده است که در بیت المال امیر المؤمنین رشتهٔ مرواریدی است و آن هم در دست تو است و من دوست دارم که آنرا بمن عاریه دهی تا در روز عید اضحی بدان زینت کنم، من گفتم من آنرا بعاریهٔ مضمونه میدهم ای دختر امیر المؤمنین! او قبول کرد که عاریهٔ مضمونه باشد که بعد از سه روز بر گردد، پس من آن را بوی تسلیم کردم، امیر المؤمنین آن عقد مروارید را بروی دیده بود و شناخته بود! باو فرموده بود: این را از کجا آورده ای؟! او گفته بود: آنرا از علی بن ابی رافع عاریه کرده ام تا روز عید بدان زینت کنم آنگاه باو ردنمایم!

ابن ابی رافع میگوید: امیر المؤمنین بدنبال من فرستاد همینکه آمدم فرمود: ای پسر ابی رافع آیا بمسلمانان خیانت میکنی؟! گفتم: پناه میبرم بخدا که بمسلمانان خیانت کنم! فرمود: پس چگونه بدون اذن من و رضایت مسلمانان رشتهٔ مرواریدی را که در بیت المال مسلمین است بدختر امیر المؤمنین عاریه داده ای؟ عرضکردم یا امیر المؤمنین او دختر تو است از من درخواست نمود که آنرا بوی عاریه دهم تا بدان زینت کند من نیز بعاریه مضمونه دادم و در مال خود ضمانت کردم که آن را سالم بمحل و موضع خود بر گردانم، فرمود: همین امروز آن را بر گردان! و بر حذر باش که بر مثل آن عود کنی (دیگر چنین کاری انجام دهی) که در آنصورت مستحق عقاب من خواهی شد، آنگاه میپردازم بدخترم اگر آن را بغیر عاریه مضمونه اخذ کرده بود هر آینه آنگاه اولین دختر هاشمی بود که دست اورا بعنوان سرقت قطع مینمودم

ابن ابی رافع میگوید: گفتار آن جناب بدخترش رسید، عرضکرد: یا امیر المؤمنین من دختر تو و پاره ای از تن تو هستم چه کسی بپوشش آن مروارید از من سزاوارتر بود؟ امیر المومنین باو فرمود: ای دختر علی بن ابیطالب خود را گم مکن و از راه حق بدور میفت؟ آیا تمام زنان مهاجرین در این عید بمانند این

مروارید زینت می کنند ؟ پس آن مروارید را گرفته بمحل خود بر گردانید

۵- درشرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلددوم ص۲۰۲ ازعلی بن ابی سیف مداینی روایت میکند که طائفه‌ای ازاصحاب امیرالمؤمنین خدمت آنجناب رفتند وعرض کردند : یا امیرالمؤمنین از این اموال بمردم بده واشراف عرب را بر دیگران و قریش رابرموالی وعجم برتری بخش و ازکسانیکه از مخالفت وفرارشان میترسی بخود مایل کن! این پیشنهاد را بآن جهت کردند که معویه چنین میکرد : حضرت بایشان فرمود :

اتأمرونني ان اطلب النصر بالجور لاوالله لاافعل ماطلعت شمس ومالاح في السماء نجم والله لو كان المال لي لواسيت بينهم فكيف وانما هي اموالهم

یعنی آیا بمن دستور میدهید که من نصرت وپیروزی را بوسیلهٔ ظلم وجور طلب کنم نه بخدا سوگند چنین کاری نخواهم کرد مادامیکه آفتاب طلوع میکند ومادامیکه ستاره‌ای درآسمان آشکارمیشود ، بخداسوگند اگر این مال مال خود من بود من با ایشان مواسات میکردم پس چگونه خواهد بود در حالیکه آن مال خودشان است ؟ !

اینها عشری از اعشار ویکی از چندصد هزار عدالت وتقوای آنحضرت در زمامداری وصرف اموال مسلمین است که اگر میخواستیم آنچه را در تاریخ ثبت است بیاوریم بایدچند مجلد بپردازیم

اینك خاتمه این بحث را بگفتار یکی از دانشمندان منصف مسیحی مذهب بپایان میرسانیم

این شخص جرج جرداق مسیحی است که کتاب گرانقدر (الامام علی صوت العدالة الانسانیه) را بتازگی در پنج جلد تألیف و منتشر کرده است وی در جلد اول این کتاب ص ۷۶ مینویسد:

علی با فرزندان خود در خانهٔ محقری که جایگاه خلافت بود نه دربار پادشاهی می‌نشست ودر اینوضع ازنان جوی میخورد که زنش بادستهای خود آن را

دستاس کرده بود و بسیار بود که نمیگذاشت زنش آن را دستاس کند وخود آنجناب آنرا دستاس میکرد درحالیکه امیرالمؤمنین وفرمانروای عظیم کشور اسلامی بود !!

امرا وسلاطین کشورهای اسلامی این اوراق رابخوانند ولااقل از اینکه نام خودرا مسلمان بگذارند خجالت بکشند !!

برای اینکه بهانه تراشان لجوج این گونه تقوی وازخود گذشتگی را وظیفهٔ خاص" اولیای خدا نشمارند وباین بهانه خودرا ازوظیفهٔ حتمیه معذور ندارند در تاریخ اسلام آن اندازه ازاینقبیل افراد واشخاص بوده اند که مسلّم میدارد این خود گذشتگی وتقوی امر نادری نبوده که ازافراد نادری بوقوع آمده باشد، بلکه این خاصیت واثر مکتب اسلام است که چنین افرادی را دردامن تربیت خود میپرورد و بعبارت روشن تر این علی بن ابیطالب نیست که چون وصی" پیغمبر ونفس شریف آن سرور است ودرازل الازال باسر اینده« کنت نبیاً وآدم بین الماء والطین» ازیکنور واحد بوجود آمدو چنین وچنان بوده لذادارای اینگونه تقوی وازخود گذشتگی بوده است! بلکه این برکات دین مبین وخیرات قانون وشریعت الهیه است که می تواند ملیونها علی بن ابیطالب ازحیث تقوی بپرورد! واینك مادراینجا فقط اشاره بتقوای شخصی میکنیم که نه تنها مانند علی نبود که ازنورالهی قبل ازخلقت عالم وآدم با پیغمبر اسلام خلق شد ودراصلاب زکیه وارحام طاهره بوده است، بلکه ازشجرهٔ خبیثهٔ ملعونة فی القران یعنی ازخاندان بنی امیه علیهم لعنت الله والنیران بود ! این شخص عمر بن عبدالعزیز است که وقتی خلیفه اسلامی بود و وسعت کشورش خیلی بیشتر از وسعت کشور علی بن ابیطالب بود دارای چنین تقوائی بود . درشرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد دوم ص ۱۰۱ مینویسد که عمرو بن عبید بطریق وعظ واندرز بمنصور دوانقی میگفت :

وقتیکه عمر بن عبدالعزیز ازدنیا رفت یازده پسر ازاو باقی مانده بودو تمام ترکهٔ او هفده دینار بود که بپنج دینار آن کفن برای وی خریدند ومحل قبر اورا نیز بدو دینار خریدند وبفرزندان او یکدینار هم نرسید (۱)

(۱) در کتاب الاغانی ابو الفرج اصفهانی جلد نهم ص ۲۶۴ چاپ دار الکتب مصر مینویسد: ↙

در تاریخ الخلفاء سیوطی ص ۲۴۱ از کتاب حلیة الاولیاء ابو نعیم اصفهانی از ازهر روایت میکند که او میگوید : **رأیت عمر بن عبدالعزیز یخطب الناس وعلیه قمیص مرقوع** یعنی عمر بن عبد العزیز را دیدم که برمردم خطبه میخواند درحالی که پیراهن پینه و وصله دار پوشیده بود !!

درعقدالفرید احمد بن عبد ربه اندلسی جلددوم ص ۱۸۰ چاپ مصر ۱۳۱۶ از ابن وهب از لیث روایت میکند که ابو بکر از بیت المال چیزی بر نداشت حتی درهمی از مالیات وغنائم نگرفت مگر اینکه هنگامیکه وفات او در رسید عایشه امر بردّ آن کرد . واما عمر بن الخطاب برای خود درهر روز دو درهم مقرر داشت ، همینکه عمر بن عبدالعزیز ولایت یافت باو گفتند توهم می توانی آنچه عمر بن الخطاب اخذ میکرد برداری ! عمر بن عبدالعزیز گفت : عمر مالی نداشت ولی مال من مرا بی نیاز میکند ، لذا هیچ چیز از بیت المال بر نداشت !

مال اورا هم از زبان عمرو بن عبید دانشمند عصر او شنیدی که پس از وفات هفده دینار بود و بهر نفر از فرزندانش یکدینار هم نرسید !!

درخاتمه این بحث . باید یاد آور شویم که وضع زمامداران باید متناسب با وضع زمان باشد یعنی اگر مردم دچار فقر و فاقه اند باید پیشوای آنان با فقرا هم آهنگی کند و تشبه بآنان جوید چنانکه حضرت امیر المؤمنین بعاصم بن زیاد فرمود ، ودر نامه خود بعثمان بن حنیف نوشت که من قدرت برخوردن طعام لذیذ دارم اما میترسم که در حجاز ویمامه کسانی از رعایای من باشند که بدان دست نیابند .

واگر مردم در رفاهیت و آسایش باشند در آنصورت زمامدار ملت نیز میتواند از رفاه و آسایش که عموم بهره ورند او نیز متمتع شود چنانکه حضرت صادق ؑ در اجتماعیکه باصوفیه وزهاد زمان خود داشت این معنی را تصریح وتأکید فرمود !

✓ جمیع فرزندان عمر بن عبدالعزیز درهنگام وفات در پیرامون او جمع شدند چون ایشانرا دید اشکش جاری شد و گفت : پدر و مادرم فدای اینان باد که پس از خود آنها را فقیر و بینوا گذاشتم .

و در نامهٔ امیر المؤمنین بمردم مصر و محمد بن ابی بکر چنانکه در امالی شیخ طوسی ج ۱ مصرح است یاد آور شده اند که صرف نعمتهای الهی از مقام اولیای خدا چیزی کم نمیکند.

و بالاخره باید دستورات اخلاقی طوری باشد که مورد عمل قرار گیرد و گرنه بوعظ تنها هر چند سخن را تا آسمان ببریم نه تنها بمقصد نمیرسیم بلکه از آن دور میشویم.

حکمت پرهیز و اجتناب خلفای راشدین مخصوصاً امیر المؤمنین علی علیه السلام از اندك تمتعی از بیت المال مسلمین بر هیچ ذیشعوری مخفی نیست، زیرا اگر سلطان و زمامدار مملکت دست باسراف و تبذیر اندکی از اموال بیت المال دراز کند عمال و کارمندان دولت بتبعیت از شخص اول مملکت وضع خزانه را مصداق شعر سعدی میکنند که میگوید:

اگر ز باغ رعیت ملك خورد سیبی　　بر آورند غلامان او درخت از بیخ

و ما خود هم اکنون ناظر اوضاع تجمل و اسراف در بارهای پاره ای از سلاطین و پیشوایان کشورها هستیم که بادر آمد مملکت خود چه میکنند که هیچ دشمن فاتحی با کشور مغلوب خود چنین نمیکند و همچنین بعض وزراء و وکلا و فرماندار ان و فرماندهان و سایر مردم! زیرا تشبه بامراء یك امر طبیعی است و بهمین جهت است که یعقوبی مورخ مشهور کتابی بنام (مشاکلة الناس لزمانهم) نوشته است: و چون قوام دولت و دوام ملت بسته بثروت مملکت است و مال را در نظر اسلام شأنی عظیم و اهمیتی فوق العاده است و در بارهٔ صرف و خرج آن دهها آیه در کتاب مبین است که بپاره ای از آن تمیناً اشاره می کنیم.

از آن جمله آیاتی است که در مقام منت بر کسانی است که خداوند بایشان مال داده است مانند:

۱- در آیه ٦ سوره الاسراء - **وامددناکم باموال و بنین وجعلناکم اکثر نفیرا**

۲ - در آیه ۱۲ سوره نوح **ویمددکم باموال و بنین ویجعل لکم جنات**

۳ - آیه ۲۷ الاحزاب **«واورثکم ارضهم ودیارهم و اموالهم»**

از آن جمله آیاتی است که در بیان فضیلت صاحبان اموالی است که آنرا در راه خدا صرف مینمایند مانند آیه ۳۴ سوره النساء.

۱ - الرجال قوامون علی النساء بما فضل الله بعضهم علی بعض و بما انفقوا من اموالهم،

۲ ـ درهمین سوره آیه ۹۵ـ **لایستوی القاعدون من المؤمنین غیر اولی الضرر والمجاهدون باموالهم وانفسهم فضل الله المجاهدین باموالهم وانفسهم علی القاعدین درجة واجراً عظیماً ،**

۳ ـ آیه ۷۲ سوره الانفال ـ **ان الذین آمنوا وهاجروا وجاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل الله الخ .**

۴ـ آیه ۱۱۱ سوره التوبه **ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم واموالهم بان لهم الجنة .**

۵ ـ درسورة الحشر آیه ۸ **الذین اخرجوا من دیارهم واموالهم یبتغون فضلا من الله .**

۶ ـ آیه ۲۴ سورة المعارج **وفی اموالهم حق معلوم للسائل والمحروم**

از آن جمله آیاتی است که اشعار بآزمایش خدا بندگان صالح خویش را باموال است مانند :

۱ ـ ۱۸۶ آل عمران لتبلون فی اموالکم وانفسکم .

۲ـ ۱۵۵ البقره ـ ولنبلونکم بشیء من الخوف والجوع ونقص من الاموال والثمرات

۳ ـ ۲۸ الانفال وآیه ۱۵ سورة التغابن باا ندك تفاوت : واعلموا انما اموالکم و اولادکم فتنه وان الله عنده اجر عظیم

از آن جمله آیاتی است که امر ببذل اموال میکند وصاحبان اموال و انفاق را بپاداشهای بسیاری نوید میدهد مانند :

۱ ـ آیه ۴۱ سوره التوبه ـ انفروا خفافاً وثقالا وجاهدوا باموالکم وانفسکم

۲ ـ آیه ۱۱ سوره الصف ـ وتجاهدون فی سبیل الله باموالکم وانفسکم

۳ ـ آیه ۲۶۱ البقره ـ مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة والله یضاعف لمن یشاء

۴ ـ آیه ۲۶۲ همین سوره ـ الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله ثم لایتبعون ما انفقوا مناً ولااذی لهم اجرهم عندربهم

۵ ـ آیه ۲٦۵ همین سوره ـ مثل الذین ینفقون اموالهم ابتغاء مرضات الله و تثبیتاً من انفسهم کمثل جنة بربوة

٦ ـ آیه ۲۷٤ همین سوره ـ الذین ینفقون اموالهم بالليل والنهار سراً وعلانية لهم اجرهم عند ربهم

از آن جمله آیاتی است که نهی از تبذیر و اسراف و سهل انگاری در حفظ اموال آمده است مانند !

۱ ـ آیه ۵ سوره النساء ـ ولاتؤتوا السفهاء اموالكم التى جعل الله لكم قياماً

۲ ـ آیه ۱۸۸ البقره ـ ولاتأكلوا اموالكم بينكم بالباطل

۳ ـ آیه ۲٦ الاسراء ـ ولاتبذّر تبذيراً ان المبذّرين كانوا اخوان الشياطين

٤ ـ آیه ۱٤۱ الانعام وآتوا حقّه يوم حصاده ولاتسرفوا انه لايحبّ السرفين

۵ ـ آیه ۳۱ الاعراف وكلوا واشربوا ولاتسرفوا انه لايحبّ السرفين

٦ ـ آیه ٦۷ الفرقان والذنن اذا انفقوا لم يسرفوا ولم يقتروا وكان بين ذلك قوماً ، وآیه ۳٤۷ غافر ـ وان المسرفين هم اصحاب النار .

۸ ـ آیه ۳۱ الدخان من فرعون انه كان من المسرفين

در فضیلت مال حلال همین بس که خالق ذوالجلال آن را در کتاب کریم خود (خیر) خوانده است مانند :

۱ ـ آیه ۲۱۵ البقره ـ قل ما انفقتم من خير فللو الدين والاقربين

۲ ـ « ۲۷۲ همین سوره ـ وماتنفقوا من خير فلانفسكم وماتنفقوا من خير يوفّ اليكم وانتم لاتظلمون وماتنفقوا من خير ، فان الله به عليم

۳ ـ آیه ۱۸۰ همین سوره ان ترك خيراً الوصية للوالدين والاقربين که در هر سه مورد مراد از کلمهٔ خیر، مال است .

٤ ـ آیه ۸ العادیات وانه لحبّ الخير لشديد

عظمت این تعبیر آنوقت معلوم میشود که کلمهٔ خیر را در سایر موارد که در قرآن آمده است در نظر بگیریم ، مانند

۱ ـ آیه ۱۰۲ البقره ـ ولو انهم آمنوا واتقوا لمثوبة من عندالله خیر که ایمان وتقوی مساوی ومرادف خیر است

۲ ـ آیه ۱۸۴ همین سوره (وان تصوموا خیر لکم ان کنتم تعلمون روزه را خیر دانسته است

۳ ـ آیه ۵۸ یونس (قل بفضل الله و برحمته فبذلك فلیفرحوا هو خیر) فضل و رحمت الهی خیر است

٤ ـ آیه ۹۵ الکهف «ما مکنی فیه ربی خیر» سلطنت وقدرت خیر است

۵ ـ آیه ۲۰ النحل «وقیل للذین اتقوا ما انزل ربکم قالوا خیراً» آیات پروردگار خیر است

۶ ـ آیه ۹ الجمعه «ذالکم خیر لکم ان کنتم تعلمون» که نماز جمعه را خیر خوانده است

با توجه بآیات شریفه‌ای که در بارهٔ اهمیت مال در نظر اسلام آوردیم بی‌نیاز از اخباری هستیم که در این باره از رسول بزرگوار وائمه اطهار سلام الله علیهم وارد شده است، معهذا تیمناً حدیثی چند از آنچه در این خصوص آمده است ومربوط است به حفظ اموال دولتی واینکه خزانه دولت باید در دست چه کسانی باشد می‌آوریم.

۱ ـ در مشکوة الانوار طبرسی ص ۱۶۵ چاپ نجف از حضرت ابی‌عبدالله امام جعفر صادق ﷺ که فرمود :

«اذا اراد الله بقاء الاسلام والمسلمین جعل المال عند من یؤدّی الحق منه ویصنع فیه الخیر واذا اراد فناء الاسلام جعل المال عند من لا یؤدّی الحق ولا یصنع فیه المعروف

یعنی هرگاه خدا بقای اسلام ومسلمانان را خواسته باشد مال را بدست کسی میسپارد که حق مال را از آن ادا کند ودر آن بکارهای خیر پردازد، وهر گاه فنای اسلام ومسلمین را خواسته باشد مال را در نزد کسی قرار میدهد که حق آن را ادا نکند وکارهای خوب در آن انجام ندهد.

۲ ـ ونیز در جلد دوم وسائل الشیعه ص ۵۱۲ چاپ امیر بهادر از کتاب شریف

کافی از اسمعیل بن عبدالخالق از حضرت صادق روایت میکند که آنحضرت فرمود :

ان من بقاء المسلمين وبقاء الاسلام ان تصير الاموال عند من يعرف فيها الحق ويصنع المعروف وان من فناء الاسلام وفناء المسلمين ان تصير الاموال في ايدى من لايعرف فيها الحق ولا يصنع فيها المعروف ؛

مضمون حديث شريف نيز همان مضمون حديث فوق الذكر است .

٣ - درخصال صدوق ص٢١٩ چاپ اسلاميه ومستدرك نهج البلاغه باب الثانى ص٣ چاپ نجف.

ومن كتاب له(ع) الى عماله: ادقوا اقلامكم وقاربوا بين سطوركم واحذفوا من فضولكم واقصدوا المعانى واياكم والاكثار فان اموال المسلمين لا تحتمل الاضرار ،

يعنى از جمله نامه‌هاى امير المؤمنين بكارمندانش اين بود كه :قلمهاى خود را نازك و ريز كنيد و بين سطرها را نزديك بهم گيريد و زيادتى كلمات را حذف كنيد «عبارت پردازى وروده درازى نكنيد» ومقاصدومنظورها رادر نظر بگيريد وبرحذرميدارم شمارا از پرحرفى وپرنويسى براى اينكه اموال مسلمانان نميتواند اينگونه خسارتهارا تحمل نمايد .

٤ .علامه حلى رحمة الله عليه در كتاب منتهى المطلب جلد دوم ص٩٩٩ چاپ تبريز

«قال رسول الله صلى الله عليه وآله من المروة استصلاح المال وقال الصادق عليه السلام اصلاح المال من الايمان .

يعنى پيغمبر خدا فرمود :ازجمله مروت:، سروصورت دادن بوضع مال است و حضرت صادق فرمود اصلاح مال از ايمان است ،

دركتاب (الصفين) نصر بن مزاحم ص ٧٦ و ٧٧ وشرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد جلدسوم ص ٢٠٣

هنگاميكه امير المؤمنين عليه السلام درطريق صفين ازشهر انبار عبور مينمود طايفه (خوش نوشك) كه دهقانان شهر انبار بودند ازآن حضرت بطريق عادات ورسوم

ایرانیها احترام کردند و بحالت خبردار درمقابل آنحضرت ایستادند ، آن‌حضرت ایشان راازاینعمل نهی فرموده.

ازجمله تشریفاتی که برای آن‌جناب تهیه‌دیده بودند اسبهائی زین کرده در طریق آن‌جناب واداشته بودند وغذاهای ایرانی آماده ومهیا نموده بودند ٠ حضرت فرمود : این‌اسبهای‌زین کرده برای چیست ؟ عرضکردند ، اینها هدیهٔما بپیشگاه مولااست،وطعامی‌هم آماده‌است! حضرت فرمود: امااین‌چهارپایان‌را اگرمایل‌باشید من‌ازشما ازبابت مالیات وخراج باشما حساب‌میکنم ، واما طعامیکه ساخته‌اید ما بدمیدانیم و کراهت داریم که ازاموال‌شما چیزی‌را بخوریم مگر اینکه بهای آن را بپردازیم .

دهقانان عرضکردند : یاامیرالمؤمنین ! ما این طعامهـا را خودمان قیمت میکنیم و بهای‌آن‌را نیزخودمان قبول کرده ومحسوب‌مینمائیم، حضرت فرمود : درآن‌صورت آنهارا بقیمت‌حقیقی قیمت نخواهید کرد ! مامیتوانیم بخیلی ارزان‌تر ازآن قناعت‌واکتفا کنیم!عرضکردند، یاامیرالمؤمنین !مارااز‌افراد عرب،موالیان وآشنایانیست آیاشماما نعید که بایشان‌چیزی‌هدیه کنیم ؟! ومانع‌میشوید که‌ایشان هدیه‌ای‌از ماقبول کنند ؟! حضرت‌فرمود : تمام‌عرب باشما موالی ودوستند و بهیچ یك‌از مسلمانان نمیرسد که هدیهٔ شمارا‌قبول کندواگریکی‌مال‌شمارا‌غصب کرد‌بما آگاهی دهید .

دهقانان عرضکردند : یاامیرالمؤمنین ! ما بسی‌دوست میداریم که شماهدیه واحترام مارا بپذیرید !

حضرت فرمود : وای‌برشما!ماازشما !بی‌نیازیم! آنگاه آنها راترك گفته وتشریف برد !

دراینجا ایرانیان ناقلا ! بنابر سنت دیرین‌خودمیخواستند پول‌طاق‌نصرتها ودیگهای پلورا یکی برده قیمت کنند! آن گاه آن‌را‌یا کسر مالیات دولت گذارند و یا از رعایای بیچاره مطالبه کنند! که‌درآن‌صورت، هم خودشان‌رادر پیشگاه دولت

ورئیس مسلمین وطنخواه وباصطلاح شاهدوست معرفی کنند! وهم غذا های الوان را بلع کرده وهم مبلغی از این راه استفاده نماید! .

اما امیر المؤمنین روح اسلام را که مخالف رویهٔ کاسره وقیاصره است بایشان یادآوری کرده آنها را در حال خماری گذاشته تشریف بردند! .

مختصری ازسیرهٔ خلفای غاصب وسلاطین جائر ومقلدین

فراعنهٔ جبار

قبلا گفتیم که اولین خلیفه‌ای که ازحدود ومقررات اسلام تجاوز وباموال مسلمین دست درازی کرد عثمان بود که اگرچه خود درزندگی خودچندان تغییری نداد ولی بثروت اندوزی ازبیت المال مسلمین، خودش وعمالش مرزهای قانون وحریم حدود الهی راشکستند بطوری که برطبق تواریخ معتبره پس از فوت عثمان یك هشتم ماترك او که بین چهارزن وی تقسیم گردید بهریك از آنها هشتصدهزار دینار رسید وبنوشتهٔ یعقوبی در «مشاکلة الناس لزمانهم ص ۱۳ :) روزیکه عثمان مرد نقدینه اودر نزدخازنش یکصدوپنجاه هزاردینار ویك ملیون درهم بود :

درطبقات ابن سعد جلد سوم ص ۲۲۰ مینویسد !!

طلحة بن عبیدالله زمینی را بعثمان بن عفان بهفتصدهزار دینار فروخت .

وچون عثمـان باینگونه اعمال پرداخت، رویهٔ اوبسایر صحابهٔ نیز سرایت نمود که از آن جمله طلحة بن عبیدالله بود که هم ابن سعد درطبقات ص ۲۳۱ مینویسد برداشت طلحه ازغلّهٔ عراق بین چهارصد الی پانصدهزار دینار بود ودر(سراة) درآمد اوبالغ برده‌هاهزار دینارمیشد وهمچنین در(اعراض) دارای غلات بود . همینکه غله او بدست می آمد برای عایشه سالیانه ده‌هزار دینار میفرستاد!

هم او نوشته است که معویه ازموسی پسر طلحه پرسید که ابومحمد (یعنی طلحه) که خدایش رحمت کناد چقدر پول طلا گذاشت ؟

پسر طلحه گفت دوملیون ودویست هزاردرهم ودویست هزاردینار .

سایر صحابه چون زبیر بن العوام وزید بن ثابت و نظائر ایشان بتقلید از خلیفه وقت نیز چنین بودند.

و بعد از عثمان معویه بکلی از سادگی اسلام منحرف و بتقلید قیاصره و اکاسره، درباری پر جلال و جبروت و خدم وحشمی بیرون از حد وحساب برقرار کرد

یعقوبی در تاریخ خود ص ۱۶۸ جلد دوم چاپ بیروت مینویسد:

معاویه اولین کسی است در اسلام که نگهبانان و پاسبانان و دربانان برپاداشت و پرده‌ها افکند ومنشی ومشاورین نصرانی گرفت وواداشت که شمشیرداران درجلوی او حرکت کنند وازهبه‌ها و هدیه‌ها زکوة گرفت، و برروی تخت نشست درحالیکه مردم درزیر دست او بودند، ودفتر مهرداری سلطنتی برقرار کرد وقصرها بنیان نهاد وبناها رامحکم ساخت ومردم رادر کار بنائی بسخره وبیگاری گرفت در حالیکه هیچ کس قبل ازوی چنین نکرده بود وازاموال مردم صفایا گرفت وآنرا برای خود نگاه‌داشت، سعید بن مسیب می گفت: خدا بمعاویه بکند آنچه باید بکند! برای اینکه او اول کسی بود که خلافت اسلامی را تبدیل بپادشاهی کرد وخود معویه درمقام مفاخره میگفت: من نخستین پادشاهانم!

بعد از معویه پسرش یزید و بعد از او، مروان و بنی مروان بتقلید روزافزون از معاویه و قیاصره کارهائی کردند که تواریخ عهده‌دار تفصیل وضع ننگین آن است.

این اسراف وتبذیر کاری بکارمندان دولت نیز سرایت کرد چنانکه:

برطبق نقل کتاب (عصر المأمون) جلد اول ص ۲ از کتاب کامل التواریخ ابن اثیر:

طارق خلیفهٔ خالد قسری درایام خلافت هشام اموی همینکه فرزند خودرا ختنه کرد، خالد هزار غلام وهزار کنیز غیر ازاموال ولباسهای الوان زیاد بوی هدیه کرد!

یعقوبی در تاریخ خود گفته است که خالد اموال بسیاری دربین مردم تفریق کرد که بالغ برسی وشش ملیون درهم بود!!

وابن خلدون در تاریخ معروف خود گفته است: تنها غلهٔ خالد درهرسال بالغ

بر سیزده ملیون درهم میشد ! .

مصعب بن زبیر که خود رقیب بنی امیه و قاعدتاً بایداز اسراف و تجمل بپرهیزد تا وجیه الملة شود! او که از طرف برادرش عبدالله زبیر مأموریت داشت مردم را بخلافت برادرش دعوت و تبلیغ نماید با آنکه عبدالله زبیر ببخل و خست معروف است معهذا در ازدواج خود باسکینه دختر امام حسین ؏ بیش از یك ملیون درهم خرج نمود و مهریه‌ای سنگین داد، وهدایای بیشماری باین و آن بخشید! درحالیکه لشگریانش باوضع فلاکت باری روزگار میگذرانیدند .

وهم او مانند این مبلغ را در ازدواج با عایشه دختر طلحه صرف نمود !

خلفای بنی عباس در تجمل و اسراف و ظلم و اجحاف

خلفای بنی امیه را روسفید کردند

اگر بنی امیه دورادور از قیافهٔ فرنگ تقلید میکردند ولی بنی عباس مستقیماً تحت نفوذ عادات و مراسم اکاسرهٔ ایران واقع شده بودند . فلیپ حتی در تاریخ عرب ص ۹۸ مینویسد: دستگاه خلافت (درزمان بنی عباس) بیشتر بدستگاه سلطنت پادشاهان در ایران شباهت یافته بود تا بدستگاه شیوخ صدر اسلام در عربستان .

مسعودی در مروج الذهب جلد دوم ص ۳۳۴ وطبری در تاریخ الامم والملوك جلد هشتم ص ۱۷۹ وپروفسور فلیپ حتی در کتاب تاریخ عرب ص ۹۰ و ۹۱ از تجمل و اسراف خلفا وسوگلی های آنها چیزها مینویسند تا آنجا که میگویند: درمراسم عروسی مأمون بادختر ۱۸ ساله وزیر خود که درسال ۸۲۵ میلادی اتفاق افتاد آنقدر پول خرج کرد که خاطرهٔ آن تا چند نسل باقی بود : ازجمله اینکه درروز عروسی داماد وعروس برحصیری اززر ناب بافته وباجواهر گرانبها ترصیع شده بود ایستادند و هزاردانه مروارید غلطان ازمیان سینی که آن هم ازطلای مرصّع بود برسر آنها شاباش کردند . درشب عروسی آنقدر شمع کافوری روشن کرده بودند که سراسر شهر همچون روز روشن بود . بهنگام شاباش هزارها گلوله مشك وعنبر که در میان هر

یك قبالهٔ ملکی یاسند غلام و کنیزی در آنها بود بپای عروسی و داماد نثارشد ! در سال ۹۱۷ میلادی خلیفه « المقتدر » رسولان کنستانتین هفتم را که برای مذاکره دراطراف آزادی ومبادلهٔ اسرا آمده بودند بطوررسمی پذیرائی نمود ، دراین پذیرائی یکصدوشصت هزارسرباز سواره وپیاده وهفت هزار خواجه سیاه وسفید وهفتصد یساول ازمقابل رسولان رژه رفته ودرضمن این رژه صدقلاده شیر نیزدرحرکت بود .

درقصر خلیفه روی همرفته سی وهشت هزارپرده آویخته بود که ازمیان آنها تنها دوازده هزار و پانصدعدد آن زربفت بود ، بعلاوه بیست ودوهزار قالیچه گرانبها که درقصر گسترده بودند .

رسولان کنستانتین از مشاهدهٔ اینهمه تجمل وعظمت چنان غرق دروحشت و شگفتی شدند که ابتدا اطاق حاجب وسپس غرفهٔ وزیررا باطالارخلیفه اشتباه کردند چیزیکه بیش ازهمه برحیرت وتعجب آنها می افزود ، غرفه ای بود که درآن درخت تناوری ازطلاو نقره خالص بوزن پانصدهزار درم قرار داده بودندو بر شاخسارهای جواهر نشان آن مرغان مصنوعی ازدرو گوهر بنغمه سرائی مشغول بودند !!.

خلیفه محمد امین پسر هرون الرشید یکشب سیصد هزاردینار بعموی خود ابراهیم که یکی ازخوانندگان معروف زمان بودهدیه داد که بعضی ازاشعار ابونواس را بلحنی خوش خوانده بود . (۱) امین چند قایق بصورت حیوانات ساخته بودو بمنظور

(۱) درکتاب الاغانی ابوالفرج اصفهانی جلدعاشرص ۱۳۸ چاپ دارالکتب مصر مینویسد: اسحق روایت میکند : ابراهیم بن مهدی برای محمد امین اشعار ابونواس را خواند بااینکه من آنرا نپسندیدم معهذا امین سیصدهزار درهم باوداد ! ابراهیم گفت یاامیرالمؤمنین اجرت من دراین آواز بیست هزار درهم بیشتر نبود ! امین گفت مگر این جز خراج چند قریه است ؟ و وقتیکه ابراهیم خواست مراجعت کند گفت زورق (کشتی کوچك) عمویم را بادینارها انباشته کنید وابراهیم بامال زیادی مراجعت نمود ! !

وطبق نقل اغانی درص ۹۸ همین جلددریك مجلس شراب وغنا ، امین هفتصدهزاردرهم با براهیم داد !

تفریح روی دجله انداخته بود ویکی از آنها که شبیه بسگ دریائی بود سه ملیون درهم خرج برداشته بود! در کتاب اغانی درشرح یکی از مجالس رقص خلیفه محمد امین میخوانیم که در آن هزاردوشیزه ماهرو با آهنك چنگ و نی میرقصیدند وهمهٔ حاضرین نیز که عدهٔ آنها بهزاران نفر میرسید باآوازدسته جمعی میخواندند ومحل مزبور تحت نظر خلیفه اسلام ، اداره میشد!! (۱)

---

(۱) گویا نظر فیلیپ حتی بداستانی است که درص ۱۷۲ جلد عاشر اغانی آمده است ولی آن مجلس مربوط بهرون الرشید است نه محمد امین! درهرصورت اصل داستان چنین است :

کنیزی درغایت کمال ومنتهای جمال بهرون الرشید هدیه شد . پس روزی باوی خلوت کرد وهرکنیزی که درخانه اش بود خارج نمود وخود بشادی وشرابخواری باوی پرداخت، خدمه وکنیزان وی درهنگام شراب دوهزار نفر بودند وبهترین لباس ها ازهر نوع ازانواع لباس وجواهر دربرداشتند . این خبر بام جعفر(زبیده) رسید براوناگوار آمد شکوه بعلیه دخترمهدی برد علیه پیغام فرستاد که اندوهگین مباش بخدا سوگند من اورا بسوی تو برمیگردانم ، درصدد هستم که شعری ساخته درآن نغمه ای سازکنم وآنرا بکنیزان خود القانمایم تو نیز کنیزان خودرا جامه های رنگین بپوشان وآنهارا بسوی من فرست تا آن نغمه هارا یاد گیرند، ام جعفر نیز بدستور وی چنین کرد . همینکه هنگام نمازعصر دررسید بدون اینکه هرون الرشید خبرشود خواهروی ازحجره خویش وام جعفرزن اواز حجره خویش وهرکدام بادوهزارکنیز که لباسهای فاخر ورنگین پوشیده بودند وسرودی راکه مطلع آن : **منفصل عني وماقلبى عنه منفصل** بود شروع کرده رقص کنان وپای کوبان برهرون درآمدند هرون برپای خواست وام جعفروعلیه را استقبال کرد وگفت : هرگزچنین روز خوشی را ندیده ام ! ای مسرور! دربیت المال چیزی مگذارمگر آنکه آنرا نثارکنی .

مبلغی که هرون درآن روز نثارکرد ملیونها هزار درهم بود وبمانندچنین روزی هرگز شنیده نشده است .

درص ۱۷۷ آن کتاب نیزشرح یکی ازمجالس خنیاگران علیه خواهرهرون است . که بسی عجیب است ، هرون حتی شبها نمیتوانست بدون غنا بخوابد وبرای این منظورلو نیمه شب بخانه ابراهیم موصلي خنیاگر معروف میرفت، این شخص شهوت پرست خلیفهٔ مسلمین بود !!.

مسعودی در مروج الذهب جلد دوم ص ۲۷۹ چاپ مصر .

نوشته است که در ضیافتی که ابراهیم بافتخار برادر خود هرون داد قابی از خوراك ماهی نزد او آوردند که ورقه های ماهی در آن بسیار نازك وظریف بود و معلوم شد غذای مزبور از زبان ماهی تدارك شده ومتجاوز از هزار درهم خرج کرده اند تا زبان یکصد وپنجاه ماهی را در آن بریان نموده اند (این مهمانی با مهمانی حارث اعور را از امیر المؤمنین مقایسه شود) فیلیپ حتی در تاریخ عرب ص ۱۰۷ مینویسد: امین خلیفه نگاهداری پسران را برای ترضیهٔ غیر طبیعی غریزه جنسی (لواط) از ایرانیان اقتباس کرد ودر عالم عرب رواج داد! ودر عقد الفرید جلد ۳ ص ۱۹۵ امین، بیکی از آوازه خوانها که اورا برای لواط تحریك کرده بود سوار شد وانقدر جایزه داد که آوازه خوان گفت تا حال بیست ملیون درهم بمن داده ای!! وامین هنوز قصد بخشش داشت!! یعقوبی در کتاب مشاکلة الناس لزمانهم ص ۲۶ مینویسد: ام جعفر (زبیده) اول زینست که در اسلام آلات طلا و نقره را که مکلل بجواهر بود بکار برد وجامه های رنگین فرا گرفت تا جائیکه یك پیراهن رنگین را مبلغ پنجاه هزار دینار بدان صرف نمود واولین زینست که قبه ها از نقره وآبنوس وصندل ساخت وچنین وچنان کرد، مردم نیز در جمیع افعال باو تشبه نمودند .

سیاحی که بحضور مأمون باریافته مینویسد:

بیست دختر یونانی در حضور خلیفه دیدم که همه لباس فاخر پوشیده وزیورهای عالی بخود بسته بودند در حالیکه صلیبی زرین بگردن وشاخه های زیتون وبرك نخل در دست داشتند ودر برابر خلیفه میرقصیدند و چون رقص آنان پایان یافت خلیفه سه هزار دینار درمیان آنان پخش کرد .

در کتاب دو قرن سکوت ص ۱۹۲ مینویسد :

ثروت منصور پس از فوت او ششصد ملیون دینار بود وثروت هرون پس از مرگش نهصد ملیون دینار بود! هرون بوزینه ای را مقام امارت داد چنانکه سی مرد از درباریان وی مستلزم رکاب آن بوزینه بودند وبامر خلیفه اورا کمر شمشیر برمیان بسته بودند وسواران با او برنشستندی و هر کس که بخدمت درگاه او رفتی فرمودند تا آن

بوزینه‌را دست بوسی کند وخدمت ، آن بوزینه چند دختر رابکارت برداشته بود (تاریخ طبرستان جلد اول ص ۹۲)

جرجی‌زیدان درتاریخ تمدن‌اسلامی ج۵ ص۱۱۸ مینویسد :

هرون‌الرشید درمجلس‌های طرب‌خودیکبار بطرب آمد ودستورداد تاسه ملیون درهم‌برسر حضارمجلس نثار کنند وباردیگر که بطرب آمد امر نمودتاآوازه خوانی راکه‌باعث طرب‌خلیفه شده‌بود فرمانروای مصر کنند ! !

رشید کنیز کی را بصدهزار درهم‌ودیگری رابسی‌وشش هزاردرهم‌خریداری کرد امادومی‌را فقط یکشب نگاه داشت وروزدیگر اورا بیکی از درباریان خود بخشید!لابدبرای رضای‌خدا ! !

حالاباید دیداین‌اسرافکاریها وگشادبازیها ازکجا تأمین‌میشد ؟

ابویوسف صاحب کتاب‌الخراج که فقیه‌آن‌عصر بوده وبامر هرون‌الرشید کتاب(الخراج) رانوشته‌است، درخلال‌سطور آن کتاب‌تا حدی‌پرده‌از کار برمیدارد وی‌در خصوص گرفتن خراج درص ۱۰۹ آن کتاب‌ضمن نصیحت‌بهارون مینویسد: نبایدمردی رابرای چند درهم خراج زدواورا سرپاواداشت برای اینکه بمن‌خبر رسیده که مأمورین مالیات، خراجگزاران رادرجلوی آفتاب وامیدارند و آنها را بسختی میزنند و بر ایشان غلها واشیاء سنگین‌می‌آویزند و آنها را دربند می کنند بطوریکه از نمازخواندن باز میمانند واینعمل‌درنزد خدابسی‌عظیم ودر اسلام بسیار شنیع‌است !!

ودرخصوص قبالهٔ اراضی مفتوح‌العنوه درص ۱۰۵ مینویسد : این کار برای مأمورمالیات امکان‌ندارد مگر سختگیری‌بررعیت ،وزدن‌سخت بایشان ووداداشتن انهادر مقابل‌آفتاب وآویختن سنگ بر گردن‌هاوعذابی‌عظیم که خراجگذاران را میرسدبودر ص۱۱۵ مینویسدآنچه که ترجمه‌آن اینست :

بمن‌خبر رسید واشخاص ثقه وموردِ اطمینان‌نیز بمن خبردادند که بساباشد که‌اززندانیان‌درزندان‌میمیرند بحال مردن‌غریب‌بطوری که‌درزندان‌یك‌روزودوروز

میماند تا آنکه والی امر بدفن آن کند تا جائیکه زندانیان خودشان بعنوان صدقه مبلغی جمع می کنند و کسی را کرایه کرده مزد میدهند که آن زندانی بدبخت را بقبرستان ببرد پس بدون غسل و کفن و بدون اینکه نماز براو بخوانند دفن میشود!

چقدر این عمل در اسلام و اهل آن عظیم و بزرك است !

اگر باقامهٔ حدود امر شود اهل حبس کمتر میشوند و فساق و بیعاران میترسند و از اعمال زشت باز میمانند. ...) برای اینکه از وضع مردم آن زمان اطلاع بیشتری داشته باشید مقاتل الطالبین ص ۳۴۱ ابوالفرج اصفهانی را در باب علت خروج محمد بن ابراهیم مطالعه کنید که مینویسد : محمد بن ابراهیم وقتی در کوچه‌ای میرفت پیرزنی را دید که دنبال حمالها افتاده رطبهائی که از بار آنها میریخت جمع آوری کرده و در جامهٔ ژندهٔ خود میریخت! وقتی محمد علت آنرا پرسید گفت من مردی ندارم و برای معیشت خود فرزندم چاره‌ای جز این ندارم . و همچنین هزاران مظالم دیگر !! بازهم بشنو!!

فلیپ حتی در همان کتاب تاریخ عرب ص ۱۰۷ مینویسد !

متوکل خلیفه عباسی چهار هزار زن صیغه داشت (مسلما پرفسور حتی یا مترجم او اشتباه کرده است زیرا در مذهب متوکل گرفتن زن صیغه جایز نبوده است) و باهمه آنان همخوابه میشده است !

وی در تجمل خلفای مصر مینویسد : هفت قایق بسیار مجلل و بزرك برای سواری خلیفه در ساحل نیل پیوسته آماده بوده است. خلیفه در پایتخت، مالك بیست هزار خانه بود که همهٔ آنها با آجر و سنك ساخته شده و هریك از آنها دارای پنج یا شش طبقه بوده است ، بعلاوه خلیفه معادل همین عده دکان داشت که هر کدام از دو تا ده دینار اجاره میداد .

تجمل دربار خلفای اموی در اندلس و خلفای عثمانی در اسلامبول و تجمل و ثروت امام یمن و ثروت و جلال و جبروت آقاخان امام اسمعیلیه و دارائی و تجمل بیرون از حساب نظام حیدرآباد و سایر سلاطین اسلام حیرت آور و گیج کننده است !

همین امروز هم پیشوایان اسلامی مسرفترین زمامداران کشورهای دیگرند

مجلهٔ دانشمند چاپ تهران درشماره ۱۰ ص ۴۷ شرحی از اتومبیل رولزرویس نوشته که گرانبهاترین اتومبیلها ودرانگلستان بمبلغ یك ملیون سیصد وشصت هزار ریال ارزش دارد و بهترین آنها فانتوم چهارم نام دارد وبعد مینویسد : امروز درسراسر جهان اشخاصی که دارای اتومبیل رولزرویس فانتوم چهارم هستند عبارتند : از .... ، آقا خان محلاتی ، پرنس مارگریت : شیخ کویت ژنرال فرانکو !

ملاحظه میفرمائید که سه نفر از پنجنفریکه گرانبهاترین اتومبیلهای جهان رادارند زمامداران ورؤسای کشورهای اسلامی هستند !

طبق خبر مندرج درشماره ۶۵۱۷ ششم اردیبهشت ماه ۱۳۴۴ روزنامه کیهان ملك فاروق پادشاه مخلوع مصر که اخیراً (روزنامه‌های دنیا اوراچنان بیچاره قلمداد ووانمود مینمودند که دریکی از تآترهای اروپا بعنوان آرتیستی بمبلغی معین استخدام شده بود! پس ازمرگ خودمبلغی درحدود ۲۵۰ ملیون دلار یعنی بیش از دوهزار ملیون تومان ارث ازخود باقی گذاشته است !

چنانکه میدانیم عثمان بن علی نظام حیدرآباد دکن آنقدر ثروتمند ودارای فیلهای سفید واتومبیلهای طلا بود که اگر ثروت اورا بچهارصد ملیون مسلمانان جهان تقسیم میکردند بهرنفری معادل پانصد تومان میرسید ! وبدبختانه تمام آنرا دولت هند تصاحب نمود ! و آقاخان محلاتی وامام احدحمیدالدین پادشاه یمن که فوت کرد هر کدام ثروتهائی نزدیك باین حدود داشته اند .

تجملات دربارهای ایران وریخت وپاش واسراف سلاطین این سرزمین محتاج کتابهای بزرك است که فعلا ماهمان یادداشتهای مختصری هم که دراینموضوع داشتیم بنابا قتضای وقت ومصلحت برای وقت دیگروچاپهای بعدی این کتاب میگذاریم ازهمین وضع وبااین شرح میتوانید باندازهٔ مسلمانی این مردم وسیطرهٔ احکام اسلام در بین مسلمین پی برید که بدبختانه قضیه چگونه وارونه است .

ومسلمانان اسمی چقدرازدین اسلام ومقررات آن جدا وبدان بیگانه اند و

همین کیفیت موجب آنهمه طعن و تنفر باسلام و مسلمین گردیده است. چون طهارت نبود کعبه و بتخانه یکی است!!

حاکم اسلام و پیشوای مسلمین از تملق و مجامله و مدح وثنا خوانی بیزار است

درمدینهٔ فاضله اسلامی که حکومت از آن خداست وخلیفه وامام وپیشوای مسلمین فقط واسطه برای اجرای احکام الهی است جزخدای واحد پرستش نمیشود واحدی جزذات احدیت سزاوار مدح وثنا نیست وقربانت شوم وفدایت گردم کذافگوئی وبخاك افتادن وتملق گفتن آثارشرك است وشخص مسلمان وبالاخص حاکم مسلمین که مجری احکام خداومأمور بسط و گسترش عقیدهٔ توحید در بسیط زمین است ازاین اعمال بیزاراست

زیرا ذات بیزوال صاحب جلال و کبریا وتنهامستحق حمدوثنا یعنی خداوند سبحان در آیه ۱۸۸ سوره آل عمران در مذمت وتهدید ازخود راضیان متملق پرور میفرماید.

ولاتحسبن الذین یفرحون بمااتوا ویحبون ان یحمدوابمالم یفعلوافلا تحسبنهم بمغازة من العذاب ولهم عذاب الیم ولله ملك السموات والارض والله علی کل شیء قدیر.

بهمین جهت است که پیغمبر اکرم که شخص اول عالم امکان است تاامام و فرمانروای جهان اسلام عموماًاز احترامات فوق العاده وتملقات وثناخوانی افراد واشخاص بیزاربوده ومسلمین رانیزازاین اعمال بشدت نهی فرموده اند.

۱ - درمکارم الاخلاق طبرسی ص ۱٤ عن انس بن مالك قال لم یکن احب الیهم من رسول الله صلی الله علیه وآله وکانوا اذاراوه لم یقوموا الیه لما یعرفون من کراهیته لذلك

یعنی انس بن مالك (یکی ازاصحاب رسول خداست) گفت: کسی در نزد

اصحاب رسول خدا ﷺ از پیغمبر خدا محبوب‌تر نبود اماهمینکه اورا میدیدند برای آنحضرت ازجای خود بلند نمیشدند برای آنکه میدانستند آن‌جناب از این کار کراهت دارد!

۲ - ایضاً درهمین کتاب ودرهمین‌صفحه مینویسد! **عن‌ابن‌مسعود قال‌اتی النبی (ص) رجل یکلمه فارعد فقال هون فلست بملك انما انا ابن امرأة تأکل القد**

یعنی‌ابن مسعود گفت! مردی خدمت پیغمبر ﷺ آمدو با آنحضرت سخن میگفت: پس لرزید حضرت باوفرمود! راحت‌باش! من که پادشاه نیستم! من‌پسر زنی‌هستم که گوشت‌خشکیده‌میخورد!

۳ - درهمان کتاب ازجناب ابی‌ذر رضوان الله‌علیه روایت‌است که

کان رسول الله (ص) یجلس بین ظهرانی اصحابه‌فیجیء الغریب فلا یدری ایهم هو یسأل‌فطلبنا الی النبی(ص) ان‌یجعل‌مجلساً یعرفه الغریب اذا اتاه‌فبنینا‌له دکانامن‌الطین فکان‌یجلس‌علیها و نجلس بجانبیه

یعنی‌رسول خدا ﷺ درمیان اصحاب خودمی‌نشست‌پس گاه‌میشد که غریبی می‌آمد و نمیدانست کدام یك‌ازایشان پیغمبر است میپرسید! لذاما‌ازپیغمبر خواهش کردیم که نشیمنگاهی قراردهد تاهمینکه غریبی می‌آید اورا بشناسد، پس‌دکه‌ای از گل‌ساختیم که پیغمبر بر آن‌می‌نشست وماداطراف آنجناب می‌نشستیم!

٤ - ایضاًدر کتاب مکارم‌الاخلاق ص ۲۵ قال‌صلی‌الله علیه‌و آله **لاتقوموا کما یقوم‌الاعاجم بعضهم‌لبعض‌ولا بأس ان‌یتحلل‌من مکانه.**

یعنی‌پیغمبر خدا ﷺ فرمود: قیام نکنید چنانکه‌عجمها بعضی‌از آنها برای بعض‌دیگر قیام‌می‌کنند واگرازجای خود بجنبید و تکان‌بخورید عیبی ندارد!

۵ - درمجموعهٔ ورام‌بن ابی‌فراس ۳۱ از ابوامامه روایت است که رسول‌خدا ﷺ بسوی ما بیرون‌آمد درحالیکه‌بعصای خودتکیه فرموده بود، پس همینکه خواستیم‌برای احترام‌آن جناب‌قیام کنیم‌فرمود: **لاتقوموا کما یقوم‌الاعاجم‌یعظم بعضهم بعضاً.**

یعنی قیام نکنید چنانکه عجمها برای تعظیم پاره‌ای از آنها بپاره‌ دیگر قیام می کنند

۶ - جورج جرداق مسیحی در کتاب (الامام علی صوت العدالة الانسانیه) مینویسد

ازجمله قصه‌هائی که ابوهریره روایت کرده‌است آنستکه‌روزی وی بهمراهی پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ببازار آمد پس هردو نزد فروشنده‌ای آمدند پیغمبر هرچه‌میخواست از او خرید وبنا کرد بوصیت وسفارش بآن فروشنده که از کسب‌خود حلال آنرا بجوید، احتکار نکند ، گران فروشی نکند ،فروشنده نمیشناخت که کسی که بااو صحبت میکند خود پیغمبر است ! همینکه ابوهریره بآنشخص فهمانید که پیغمبر خداست آن‌شخص مضطرب گردید وخم‌شد که دست حضرت‌را ببوسد رسول‌خدا بشدت‌دست خودرا بعقب کشید وفرمود :

لاتفعلوا ماکان یفعله الاعاجم مع ملوکهم فان تقبیل الید معناه المذلة لغیر الله

یعنی شما ازاینکارهائی راکه عجمها باپادشاهان خود می کنند مکنید بجهت اینکه بوسیدن دست مذلت، وخاکساری برای غیرخداست !

وهمینکه ابوهریره خواست متاعی‌را که پیغمبر خریداری فرموده‌بود حمل نماید پیغمبر اورانهی نمود آنگاه متبسمانه بوی نظر افکند وفرمود :

خل عنك فصاحب الشیء احق من الغیر بحمله یعنی واگذار که صاحب این چیز بحمل آن‌از دیگری سزاوارتر است !

۷ - هم‌او مینویسد : پیغمبر خدا اصحاب‌خود را ازقیام کردن برای او نهی مینمود وروی بدیشان کرده درحالیکه نشسته‌بودند بگوش آنان این‌معنی راتکرار میفرمود : **لاتعاملونی کماتعامل الاعاجم ملوکها** یعنی بامن طوری‌رفتار نکنید که‌عجمان باپادشاهان خود میکنند. آن‌جناب‌در بالای‌منبر بهمان‌جلالت وعظمت خود می‌نشست وباصحابش که بآنحضرت گوش میدادند میفرمود .

من جلدت له ظهراً فهذا ظهری فلیقتد منه وان اخذت من ماله شیئاً فهذا مالی فلیأخذ منه

یعنی هرکس که من تازیانه‌ای بپشت اوزده‌ام این‌پشت من! پس باید ازآن

قصاص کند و اگر ازمال اوچیزی برداشته‌ام این مال من پس باید از آن بردارد : و بسا میشد که با زنان خود مسابقه‌می گذاشت و نعلین خود را بدست خود پینه‌میزد و پیراهن خویش را بدست خود وصله‌میزد !

۸ - داستان دهقانان انبار درهنگام عبور امیرالمؤمنین عليه‌السلام بطرف صفین و احترام آنها و پیاده‌شدن ازاسب‌های خودو بحال خبردار ایستادن و نهی آن جناب از اینعمل درصفحات گذشته بتفصیل گذشت، بتکرار نمیپردازیم فقط عین فرمایش آنحضرت را از نهج‌البلاغه می آوریم که فرمود :

والله ماینتفع بهذا امرائكم وانكم لتشقون به على انفسكم فى دنياكم و تشقون به فى آخرتكم وما اخسر المشقة وراءها العقاب واربح الدعة معها الامان من النار

یعنی بخدا سوگند امیران شما بدینکار منتفع نمیشوند وشما بدینعمل خودرا دردنیا و آخرت بمشقت می‌افکنید وچقدرزیان باراست مشقتی که پشت سر آن عقاب باشد وچقدر سودمند است آسایشی که بااوامان از آتش باشد ،

یعنی دراینگونه احترام کردن شما مشقتی‌است که بخودمیدهدوذلتی است که بخود می‌پسندید و نتیجه و پاداش آن عذاب الهی‌است زیرا بااینعمل امـرا ءخودرا متکبر ولوس بار می آورید درحالیکه اگر آسوده وراحت بنشینیدوچنین احترامی نکنیدلااقل مأموان ازعذاب آتشی هستید که بدینوسیله مستحق آن میشوید .

۹ - در کامل‌التواریخ جلدسوم‌ص ۲۱۸ مینویسد موقعیکه امیرالمؤمنین عليه‌السلام ازجنك صفین مراجعت نموده بود در کوفه حرب‌بن شرحبیل الشبابی باآنحضـرت پیاده‌میرفت در حالیکه آنحضرت سواره‌بود پس آن‌جناب بحرب فرمود. برگرد : وخود آنحضرت ایستادچون حرب برنگشت حضرت‌در مرتبه‌دوم باوفرمود :

ارجع فان مشى مثلك مع مثلى فتنة للوالى ومذلة للمؤمن .

یعنی برگرد برای‌اینکه پیاده‌رفتن شخصی مانند تو باشخصی‌مانند من برای والی‌وزمامدار فتنه‌است‌و برای‌مؤمن مذلت است:

درنهج‌البلاغه خطبه ۲۱۰ و کتاب روضه کافی جلد دوم ص۲۹۸چاپ اسلامیه

وجلدهشتم بحارالانوار ص۶۵۲ حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام میفرماید:

وان من اسخف حالات الولاة عند صالح الناس ان یظن بهم حب الفخر و یوضع امرهم علی الکبر وقد کرهت ان یکون جال فی ظنکم انی احب الاطراء واستماع الثناء ولست بحمدالله کذلک ولو کنت احب ان یقال ذلک لترکته انحطاطاً لله سبحانه عن تناول ماهو احق به من العظمة والکبریاء وربما استحلی الناس الثناء بعد البلاء فلاتثنوا علی بجمیل ثناء لاخراجی نفسی الی الله والیکم

«من التقیة فی حقوق لم افرغ من ادائها وفرائض لابد من امضائها فلاتکلمونی بما تکلم»

«به الجبابرة ولاتتحفظوا منی بما یتحفظ به عند اهل البادرة ولاتخالطونی بالمصانعة»

«ولاتظنوا بی استثقالا فی حق قیل لی ولاالتماس اعظام لنفسی فانه من استثقل الحق»

«ان یقال له اوالعدل ان یعرض علیه کان العمل به اثقل علیه فلاتکفوا عن مقالة بحق او»

«مشورة بعدل فانی لست فی نفسی بفوق ان اخطیء ولاآمن ذلك من فعلی الا ان یکفی»

«الله من نفسی ماهو املك به منی فانما انا وانتم عبید مملوکون لرب لارب غیره یملك»

«منا مالا نملك من انفسنا واخرجنا مما کنا فیه الی ما صلحنا علیه فابدلنا بعد الضلالة»

«بالهدی واعطانا البصیرة بعد العمی» این فرمایشات را آنحضرت درهنگامی فرمود که مردی از اصحاب، آنجناب را بکلام طویلی که در آن ثنای بسیار بر آنحضرت بود ستود و اظهار سمع وطاعت کرد حضرت در جواب او فرمود:

همانا سخیف ترین حالات والیان و زمامداران در نزد مردم خوب و شایسته آنستکه گمان برده شود که ایشان افتخار طلبند وامر آنهاروی کبر و بزرگی فروختن میگذرد ودر حقیقت من کراهت دارم که دراندیشه شما بگذرد که من ستایشخوانی رادوست میدارم وازشنیدن مدح وثنا خوشم می آید، وحال اینکه خدای را شکر که من چنین نیستم واگر چنین چیزیرا دوست داشته باشم برای تواضع در پیشگاه خدای سبحان آن را ترك کرده ام بخاطر اینکه خدا بدان از حیث عظمت و کبریا سزاوارتر است ، وبسا باشد که مردمان مدح وثنارا پس از آزمایش شیرین

شمارند ولی شما برمن ثنای جمیل مگوئید برای اینکه نفس مرا ازحد خود خارج نسازید بجهت اینکه حقوقی که ازخدا و شما بر گردن من است هنوز آنرا ادا نکرده ام وفرائضی که ناچار باید اجرا شود اجرا نشده لذا مستحق حمد و ثنا نیستم پس با من آنگونه که با جباران سخن میگویند تکلم مکنید، و بظاهرسازی و پشت هم اندازی با من آمیزش ننمائید، درباره من خیال نکنید که حقی که بمن گفته شود سنگین شمرده شده ویا اینکه خود را بزرگ میگیرم بجهت اینکه کسیکه حق گفتن یا عرضه داشتن عدالت براو سنگین باشد عمل کردن ازروی عدالت بروی سنگین تر است، پس مرا شما از گفتار بحق ومشورت بعدل خودداری نکنید زیرا من خود را در پیش خود آنقدر بالا نمیگیرم که خطا نکنم و بر کردارخود ایمن از خطا نیستم مگر اینکه خدا امر مرا کفایت کند از آنچه او بدان ازمن مالك تر است. همانا من و شما بندگان مملوك پروردگاری هستیم که جز او پروردگاری نیست او برما مسلط است چیزهائی را که ما خود برخود مسلط نیستیم واوست که مارا ازآن وضع ناگواریکه درآن گرفتار بودیم برآورد وپس از گمراهی وضع مارا بهدایت تبدیل نمود و بعداز کوری بصیرت و بینائی مرحمت فرمود!

۱۱ - در کتاب احادیث ام المؤمنین عایشه صفحه ۲۳۲ از کتاب (النبلاء) ابن عساکر روایت میکند که:

عبادة بن صامت با معویه بود، پس روزی چون اذان داده شد خطیب برخاست و بمدح وثنای معویه پرداخت عباده از جای خود بلند شد درحالیکه دستش پر از خاك بود، آن خاکها را در دهان خطیب پاشید! معویه خشمناك شد، عباده باو گفت: تو با ما نبودی آن هنگامی که ما با رسول خدا درعقبه بیعت نمودیم تا آنجا که گفت! پیغمبر از ما پیمان گرفت که برحق استوار باشیم درهرجا که بوده باشیم ودرراه خدا ازملامت ملامتگری نیندیشیم **قال رسول الله (ص) اذا رأيتم المداحين فاحثوا في وجوههم التراب**

یعنی رسولخدا فرمود: هرگاه ستایشگران رادیدید بصورت آنها خاك بپاشید.

دقت فرمائید که یکی از پیمانهای بیعت عقبه خاك پاشیدن بصورت ستایشگران بوده است !

۱۲ ـ در کتاب شریف مستدرك الوسائل جلد دوم ص ٤٣٧ از کتاب (الروضة والفضائل) شاذان بن جبرئیل قمی روایت میکند . که رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود :

من تعلم القران ثم تفقه فی الدین ثم اتی صاحب سلطان تملقا الیه وطمعا لما فی یدیه خاض بقدر خطاه فی نار جهنم

یعنی کسیکه قرآن آموخت ودردین فقیه شد سپس بنزد صاحب سلطنتی آمد از باب تملق وروی طمع بچیزهائی که دردست آن سلطان است ، بقدری که در تملق آن صاحب سلطنت خوض کند در آتش جهنم فرو خواهد رفت

۱۳ ـ ودرهمان کتاب از پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت است : **من ارضی سلطاناً بما اسخط الله خرج من دین الاسلام**. یعنی کسیکه سلطانی راراضی کند بچیزهائی خدارا بخشم آورد از دین اسلام خارج میشود !

۱۴ ـ در مجالس صدوق وجلد شانزدهم بحار الانوار ص ۲۱۸ وجلد سوم مستدرك الوسائل ص ۵۱۳ فی مناهی النبی قال صلی‌الله‌علیه‌وآله **من مدح سلطانا جائرا أو تخفف وتضعضع له طمعاً فیه کان قرینه الی النار**

یعنی پیغمبر خدا فرمود : کسیکه سلطان ستمکاری را مدح گفته خودرا بجهت طمعی که دروی دارد سبك شمارد وبرای اوتواضع وفروتنی کند در آتش همنشین او باشد . مرحوم شیخ انصاوی در مکاسب ص ٥٤ فی ما رواه الصدوق عن النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله

من عظم صاحب الدنیا واحبه طمعا فی دنیاه سخط الله علیه وکان فی درجته مع قارون فی التابوت الاسفل من النار

۱۵ ـ در نهج البلاغه و همچنین در تحف العقول ص ۱٤٧ ضمن عهد نامه امیر المؤمنین علیه‌السلام بمالك اشتر میفرماید .

ایاك والاعجاب بنفسك والثقة بما یعجبك منها وحب الاطرا ، فان ذلك من اوثق فرص الشیطان فی نفسه لیمحق ما یکون من احسان المحسن

یعنی برحذر باش که خودپسند بوده و بهرچه از آن تراخوش می آید اطمیان

کرده و ثناخوانی را دوست داشته باشی بجهت اینکه چنین حالی از اطمینان بخش ترین فرصتهای شیطان است تا بدینوسیله شخص نیکوکار هرچه کرده باشد شیطان آن را باطل کرده از بین ببرد.) واگر خوب دقیق شویم اکثر مفاسدی که از ناحیهٔ پادشاهان و صاحب قدرتان صادر گردید همانا علتش تملق بیجا ومدح و منقبت ناروای سگان بازاری یعنی شاعران متملق درباری بوده که گاهی از اعمال بالنسبه خوب ممدوحان خود را کوهی جلوه داده نه کرسی سپهر را برای بوسیدن رکاب آنان زیر پا میگذاشتند!! و این مرض ساری حتی بپاره‌ای از علمای بزرك و دانشمندان دینی که درحدخود حافظ حدود حریم الهی هستند سرایت نموده بود(۱) یك نگاه بمقدمه کتبی که در زمان سلاطین صفویه تا قاجاریه بدست این دانشمندان تألیف شده مدعای ما را بطور وضوح ثابت میکند که این بندگان درهم ودینار درمدح آن سلاطین جبار تا کجاها رفته‌اند والبته با آن ثناخوانی‌ها آن بدبختان را معجب ومغرور میکردند و هرگونه اعمال سیئه را که آنان در نتیجه غرورانگیزی اینان مرتکب میشدند بدون شك این ثناخوانان درگناه آن شریکند مگر آنکه عذری داشته باشند که مقبول باشد مانند اینکه مباداخون آنها یا دیگران ریخته میشد که البته چنین عذرهائی کمتر بوده است .

---

(۱) با نگاه مجملی بتاریخ اسلام درحالیکه بسیاری از خلفای اموی وعباسی بشاعران ومتملقان آلاف الوف می بخشیدند ولی مردان شریفی نیز چون عمر بن عبدالعزیز یافت میشدند که از جادهٔ شرع پافراتر نمیگذاشتند .

دراغانی جلد نهم ص ۲۵۴ داستان حماد راویه را واحوص ونصیب شاعر را آورده است که تا چهار ماه درب دارالخلافه منتظر بودند وعمر بن عبدالعزیز بدیشان بار نمیداد پس از آنکه مشرف شدند واشعار خود را که درمدح عمر بودخواندند و مطالبه صله کردند خلیفه پاکدامن آیه شریفه : **انما الصدقات للفقراء والمساکین** را برایشان خواند وچون قصائد خود را بعرض رسانیدند گفت من چیزی ندارم که بشما بدهم شما منتظر باشید تاموقع پرداخت من برسد آنگاه بشما هم مساوی دیگران خواهم داد !!

درحالیکه طبق نقل همان اغانی درجلد دهم خلفای بنی عباس هر بیتی که ایشانرا مدح می گفتند هزار درهم میدادند !!

چون سخن بدینجا رسید مناسب است که مختصری در موضوع مساوات در اسلام یادآور شویم

مساوات در اسلام

یکی از کلماتی که درافواه گفته میشود وما درعصر وعمر خود مصداق آن را درخارج ندیده‌ایم وحتی میتوانیم گفت تصور آن درذهن هم برای ما مشکل است کلمه مساوات است ! !

این کلمه که اگر قبل از اسلام هم در افواه واذهان بوده اما مصداقی درخارج نداشته واگر داشته کامل نبوده ، درشریعت مقدسهٔ احمدیه مصادیقی آنچنان کامل وتمام یافته که تصور نمیشود هیچگاه دردنیا نظیر آن دیده شود. ما که دراینعصر ، هیاهوی مساوات را از زبان زمامداران دنیا وارباب جراید ومؤسسین احزاب میشنویم وبهترین شاهد کذب وادعای دروغ آن کشت و کشتار بیرحمانه آمریکا با نژادسیاه پوست آن کشور وتبعیضات ظالمانه وغیرانسانی سایر ممالك با همنوع خود واختلاف و مزایای طبقاتی که درهر نقطه جهان بحد وفور موجود است خوشبختانه حقیقت آن درصدر اسلام ازشخص شخیص پیغمبر بزرگوار آن گرفته تادیگران بنحو کامل معمول ومجری بوده .اینك ما چندنمونه از آن را از کتب معتبره تاریخ وسیر خلاصه کرده بنظر شما میرسانیم :

۱ ـ درسال دوم هجرت که وقعهٔ غزوه بدر که اولین غزوه اسلام است بامشرکین اتفاق افتاد درهنگامی که رسول خدا ﷺ ازلشکر اسلام سان میدید وآنان را صف آرائی میفرمود ، شخصی ازاصحاب حضرت رسالتمآب بنام سواد بن (عرفه) ازخط مستقیم صف قدری جلو آمده بود وموقعی که رسول خدا بنزدیك اورسید ومشاهده فرمود که وی ازخط قدری خارج است باعصای کوچکی که بجای تعلیمی دردست داشت بسینه سواد اشارت فرمود که عقب برگرد وعصا بامختصر ضربه‌ای برسینهٔ او اصابت نمود

شخص مضروب از نفس مقدس حضرت ختمی مرتبت دعوای انتقام نمود ورسول خدا بلافاصله سینهٔ مبارك را باز کرد وهمان عصارا بدست سواد داد و وی را بقصاص بدون هیچگونه ملاحظه امر فرمود (۱)

۲ - درهمین جنگ بدر موقع تقسیم غنایم که بین مهاجر وانصار وقوی و ضعیف بطریق مساوات تقسیم شد واین تقسیم بمباشرت نفیس نفیس حضرت رسالت انجام یافت از کسانیکه هنوز بروح اسلام آشنا نشده بودند ومزهٔ مساوات وحق پرستی مذاق جان آنهارا شیرین نکرده بود این عمل مورد اعتراض قرار گرفت که قوی و ضعیف نباید یکسان باشند رسول خدا ﷺ درجواب اعتراض آنان فرمود: ویحکم اقویا بوسیله ضعفا غلبه جستند! کنایه ازاینکه آنچه درقدرت داشتند بکار بردند و ارزش کار آنها ازنقطه نظر تاکتیك نظامی کمتر ازاقویا نیست ودر هرصورت باید همه باهم برابر باشند.

۳ - در سفر فتح مکه در سال هشتم هجرت یکی ازسواران اصحاب که نعلین چوبی درپای داشت شتروی که سوار بود باشتر رسول خدا مصادمه کرد نعلین راکب پای مبارك آنحضرت رابشدت رنجه داشت حضرت در مقابل این عمل بقصاص یك تازیانه بروی زد.

٤ - درهمین سفر وقتی رسول خدا تازیانه‌ای بناقهٔ خود میزد اتفاقاً تازیانه بپای یکی یادو نفر از اصحاب برخورد حضرت اقدس رسالت پناهی تازیانه را بایشان تسلیم داشته وامر بقصاص نمودو نفس نفیس را برای قصاص تسلیم داشت!!.

۵ - درمرض موت روزی رسول خدا برای وداع وطلب حلیت وادای حقوق بمنبر تشریف برد ودرضمن مواعظ خود هنگامیکه مردم را بانتقال خود ازدنیا اعلام

---

(۱) ابویوسف درکتاب الخراج ص ۱۱٦ مینویسد: عمر بعمال خود نوشت که در مراسم حج اورا ملاقات کنند وچنین کردند آنگاه برخواست وگفت ایها الناس من این والیان را برای اجرای حق برشما فرستادم و آنها را مأمور نکرده‌ام که بنساء ودماء واموال شما دست یابند هرکه مظلمه‌ای دارد برخیزد تا آنجا که مینویسد این عمل مورد اعتراض عمروعاص شد که اگر این در گشوده شود برعمال سخت است عمر گفت الااقیده وقد رایت رسول الله ص یقیده من نفسه تا آخر داستان.

فرمود اظهار داشت که هر کس را برمن حقی است در گرفتن آن استوار باشد چه مسئولیت و گرفتاری آن جهان بیش از حد تصور سخت و گران است ! پس از اصرار بسیار رسول مختار صلی الله علیه و آله شخصی بنام سواد یا عکاشه برپای خاست ومعروض داشت که ذات مقدس نبوی در وقتی که بناقهٔ غضبا سوار بود و بدن من نیز برهنه بود، عصا یا تازیانه‌ای حوالهٔ ناقه کرد که بر بدن من تصادف نمود اکنون که اصرار بر انجام قصاص است این حق مراست، رسول خدا دستور فرمود عصا یا تازیانه‌ای ممشوق که شخص مضروب اصابت آنرا ادعا نمود بیاورند و بدن نحیف ومریض خودرا برای قصاص بآن شخص عرضه داشت !

۶ ـ وقتی رسول خدا شتری از عربی خریداری نموده بود ، هنگامیکه فروشنده برسول خدا برای دریافت قیمت مراجعه نموده ادعای بیش از آنکه حقیقت ماوقع بود کرد ، رسولخدا باداشتن مقام نبوت ورسالت و حائز بودن درجه عصمت رفع این اختلاف را بعلمای اصحاب رجوع کرد وازایشان نظر وانصاف خواست

۷ ـ هنگامیکه عثمان به تبعید ابوذر غفاری که ازاصحاب کبار رسول خدا بود امرداد ، وقدغن کرد که کسی ازمسلمانان ازجنابش مشایعت ننماید حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب سلام الله علیه ودوفرزند بزرگوارش حسن وحسین علیهما السلام وعقیل وشاید یکی دو نفر ازاصحاب به تبعیت مولای متقیان ازآن مرد آزاد ومسلمان حقیقی پاك نژاد مشایعت کردند، مروان حکم ازطرف عثمان مأموریت یافت که ازمشایعت آن بزرگواران ازابوذر ممانعت نماید هنگامیکه مروان باشدت میخواست ازحضرت مولا ممانعت کند جناب وی تازیانه‌ای حواله مروان کرد که باو اصابت نمود، مروان شکایت راازعلی علیه السلام بعثمان نمود حضرت فرمود : اینك ناقهٔ من در بیرون خانه درعقال است وتازیانهٔ من نیز بدان آویزان ! برای قصاص یك تازیانه ، این من واین مروان! ..

۸ ـ پس از کشتن شدن عثمان که بیعت باامیر المؤمنین علیه السلام طبق دستور اسلام بمشورت عامه وانتخاب عمومی انعقاد یافت حضرت دستورداد که موجودی بیت المال

راتعیین کنند وپس‌از تعیین ومحاسبه دستورداد بهریك ازمردماعم ازمهاجر وانصار وغیرآنها ازسیاه‌وسفید وخورد وبزرگ بهریك ۳۰۰ دینار بدهند وموقعی که مورد اعتراض کسانی که ازمزایای طبقاتی عمروعثمان استفاده کرده بودند قرار گرفت جوابی فرمود که اگرملت‌اسلام لیاقت‌داشت بایدآن کلمات راباخطوط نوربرسینهٔ آسمان‌نقش کندکه تاابدروح وحقیقت اسلام جهانیان‌را ازاین نکبت وذلت نجات بخشد . برای‌تفصیل این‌مطلب عالی‌باید بکتب‌مفصله مراجعه نمود (۱)

۹ ـ بااینکه امیر المؤمنین طعم‌تلخ‌این عدالت آسمانی‌را چشید ونتیجهٔ‌این گونه‌مساوات درتقسیم بیت‌المال آن‌شدکه طلحه‌وزبیر وعایشه آن‌بلیهٔ‌عظمی‌وفتنه کبری‌را ایجادنمودندو آتش اختلاف وعداوت برای‌اولین باربین‌اهل‌قبله ومسلمین برافروخته‌شد، ومآل‌احوال‌بآنجاانجامید که‌معویه‌غدار نابکارزمینهٔ‌مخالفت وطغیان رادرآن مدت‌چنان چید که‌دیگر اصلاح‌آن امکان‌نیافت امادوح اسلام که‌درجان امیرمؤمنان‌عجین‌بودهمچنان‌این‌رویه‌راادامه‌دادیعنی‌در کوفه‌نیزدرمدت‌خلافت خود بهمین‌شیوه مرضه بیت‌المال رابین طبقات بالسویه‌تقسیم‌میکرد . ودرتحریر ومختلف علامه کتاب‌الجهادص۱۵۸عن‌حفص‌بن‌غیاث **سمعت اباعبدالله علیه السلام یقول وسئل‌عن قسمة بیت‌المال‌فقال‌اهل الاسلام هم‌ابناء الاسلام استوی‌بینهم فی العطایاوفضائلهم بینهم وبین‌الله اوجلهم کبنی رجل‌واحد لایفضل‌احدمنهم لفضله‌وصلاحه فی‌المراتب علی‌آخر .**

۱۰ ـ درترافع‌امیرالمؤمنین چه‌قبل‌از خلافت‌هنگامیکه بایکنفر یهودی در حضور عمر بمرافعه حاضرشد وعمرآن‌جناب‌را بلقب‌محترم (یااباالحسن) خطاب نمود اینعمل مورد اکراه واعتراض آنحضرت قرارگرفت که چرادر مقابل خصم ازمن‌احترام بیشتری کردی! وچه‌درهنگامیکه برای‌سرقت‌زرهی‌از آن‌جناب که از

(۱) درکتاب‌خراج‌ابویوسف ص۴۲ مینویسد برای‌ابوبکرمالی ازغنایم‌آوردندتاآنجا که چون بمساوات تقسیم‌کرد مورد اعتراض عده‌ای قرارگرفت که چرا فضیلت وسابقه را منظور نمیدارد او گفت **اما ما ذکرتم من السوابق والقدم والفضل فما اعرفنی بذلك وانما ذلك شيء ثوابه علی‌الله جل‌شأنه .**

خصوصی ظاهراً یهودی یا نصرانی بود در نزد شریح قاضی که از جانب خود آنحضرت بقضاوت کوفه منصوب بود خود بنفس نفیس حاضر شد وچون دلیل کافی نداشت محکوم ازمحکمه بیرون آمد وهمچنین سایر سیرهٔ مقدسه آنحضرت که همهٔ آن خلاصه و عصیرهٔ روح وحقیقت اسلام است وباید بکتب مفصله رجوع کرد .

چون بنای ما اینست که دراین کتاب غالباً دلایل خود را بعشرهٔ کامله اکتفا نمائیم دراین مورد نیزاز آن تجاوز نمیکنیم وگرنه هرشخص مطلع منصفی که بتاریخ اسلام مراجعه نماید می بیند که امواج عدالت از سرتا پای احکام وسیرهٔ معتقدین صدر اول آن جوشان است چنانکه درسال هفدهم هجرت که عمر جعل دیوان نمود وبیت المال را بین طبقات باختلاف تقسیم کرد وبرای زوجات مطهرات پیغمبر سهمی فوق العاده تعیین کرد همه بالاتفاق آن را رد کردند که رسول خدا هرگز در تقسیم بیت المال مارا بزنهای مهاجروانصار ترجیح نمیداد! وحتی خودعمر موقعی که بایکی از اصحاب در دعوائی اختلاف داشت رجوع بعلمای اصحاب نمود وداستان جبلة ابن الایهم غسانی ازمشهورات است واین روح عدالت وتقوی آن چنان قوی بود که عمر بن عبدالعزیز خلیفهٔ نیکوکار اموی درایام خلافت بایکنفر رعیت درنزد قاضی حاضر شد! امّا افسوس که روح بت پرستی ومزایای طبقاتی که در اعماق جان بسیاری ازتازه مسلمانان زنده بود دوباره بهمان حالت باتغییر صورت برگشت کرد .

کشتن و آزار امام عادل و پیشوای دادگر

از بزرگترین گناهان است

دلیل آن از کتاب

۱ - پروردگار حکیم در قرآن کریم سورهٔ آل عمران آیه ۲۱ میفرماید :

ان الذین یکفرون بآیات الله و یقتلون النبیین بغیر حق ویقتلون الذین یأمرون بالقسط فبشرهم بعذاب الیم اولئك الذین حبطت اعمالهم فی الدنیا و الاخرة ومالهم من ناصرین

یعنی کسانیکه بآیات خدا کافر میشوند و پیغمبران را بناحق میکشند و کسانی را که بعدالت وانصاف فرمان میرانند بقتل میرسانند بعذابی دردناك بشارتشان بده آنان کسانیندکه اعمالشان دردنیا و آخرت حبط و باطل شده و برای ایشان یاورانی نیست) معلوم است مراد از کسانیکه بعدالت فرمان میرانند زمامداران وحاکمان عادل اسلام میباشند .

۲ - درسوره المائده آیه ۳۳ میفرماید . **انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله و یسعون فی الارض فساداً ان یقتلوا او یصلبوا او تقطع ایدیهم و ارجلهم من خلاف او ینفوا من الارض ذلك لهم خزی فی الدنیا ولهم فی الاخرة عذاب الیم .**

یعنی کسانیکه باخدا ورسول او ستیزه میکنند ومیکوشندکه درزمین فساد کنند جزای آنها فقط اینست که کشته شوند یا مصلوب کردند یادستها وپاهایشان بخلاف (دست راست باپای چپ یادست چپ باپای راست) قطع شود یا نفی بلد کردند این کیفر برای ایشان موجب رسوائی دردنیا بوده ودر آخرت برای ایشان عذابی بزرگ است ،

این آیه پس از داستان کشتن یکی از فرزندان آدم دیگری راست، واز آنجهت مربوط ببحث ما میباشد که کشندهٔ امام وپیشوای اسلام علاوه برمحاربه خداورسول مرتکب فساد درروی زمین گردیده ومشمول هرسه کیفراست (هم کشته یامصلوب شود وهم دست وپای اوقطع گردد وهم بعداز کشتن بوسیله سوزانیدن نفی بلد گردد یعنی خاکسترش بباد داده شود) چنانکه در کتاب شریف ارشاد مفید وسایر کتب معتبره درباره قاتل امیر المؤمنین علیه‌السلام طبق تقاضای مسلمانان که مسلماً اجرای حکم قرآن را میخواستند وهم برطبق وصیت امیر المؤمنین علیه‌السلام باابن ملجم قاتل آن حضرت همین معامله شد، پس باقاتل هرامام عادلی بایدچنین شود .

دلیل آن از سنت

۱ - درارشاد مفید ص ۱۲ ودرروضه الواعظین ابن الفتال ص ۱۶۳

وجاء الناس الی امیر المؤمنین علیه السلام فقالوا یاامیر المؤمنین مرنا بامرك فی عدو الله لقد اهلك الامة وافسد الملة فقال لهم امیر المؤمنین ان انا عشت رأیت فیه رأیی وان هلکت فاصنعوا به کما یصنع بقاتل النبی اقتلوه ثم حرقوه بعد ذلك بالنار فلما قضی امیر المؤمنین (ع) نحبه وفرغ اهله من دفنه جلس الحسن (ع) وامر ان یؤتی بابن ملجم فجیء به فلما وقف بین یدیه قال له یاعدو الله اقتلت امیر المؤمنین واعظمت الفساد فی الدین ثم امر به فضربت عنقه واستوهبت ام الهیثم بنت الاسود النخعیه جثته منه لتتولی احراقها فوهبها لها فاحرقها بالنار » .

یعنی پس از ضربت خوردن امیر المؤمنین علیه‌السلام مردم بجانب آنحضرت آمدند وعرض کردند یاامیر المؤمنین دستور خودرا دربارهٔ دشمن خدا (ابن ملجم) بما بفرما ! زیرا اوی امت را هلاك و ملت را فاسد کرد ، امیر المؤمنین علیه‌السلام بایشان فرمود! اگر من خود زنده ماندم نظر خودرا دربارهٔ او بکار میبرم واگر هلاك شدم با او همان کنید که بقاتل پیغمبر می کنند ؛ اورا بکشید آنگاه اورا بعد از کشتن بسوزانید ، راوی گفت ! همینکه امیر المؤمنین رحلت فرمود وخاندانش ازدفن او فارغ شدند حضرت امام حسن علیه‌السلام دستور داد که ابن‌ملجم را بیاورند همینکه اورا آوردند در حضور آنحضرت ایستاد ، حضرت باو فرمود : ای دشمن خدا آیا امیر المؤمنین را کشتی ؟؟ وتباهی در دین را بزرگ نمودی؟ آنگاه دربارهٔ وی دستور داد ، پس گردنش رازدند وام الهیثم دختر اسود نخعی جثهٔ او را از آنحضرت خواهش نمود که بدو واگذار کنند تامتصدی سوزانیدن آن شود پس حضرت آنرا باو بخشید پس آن زن جسد ابن‌ملجم را بآتش سوزانید

شرح کشتن ومثله کردن وسوزانیدن ابن‌ملجم بامر حضرت امام حسن علیه‌السلام درطبقات ابن اسعد جلدسوم ص ۳۹ ودرشرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلدپنجم ص ۹۶ وجلدششم ص ۱۲۵ از کتاب مقابل الطالبین ابوالفرج آمده است وصحیح ترین روایات است زیرا موافق آیهٔ شریفه ۲۱ سوره آل عمران است که کشتن انبیاء

وکشتن فرمانروایان داد گر را مساری گرفته است، واینکه در پاره‌ای ازروایات ضمن وصایای امیرالمؤمنین **ضربة بضربة وان تعفوا فهو اقرب للتقوی** آمـده است مسلما ازطرف جعال بلکه خوارج است لعنة الله علیهم ، تاامیرالمؤمنین را پائین آورده مساوی ابن ملجم کنند وابن ملجم را بالا برده با امیرالمؤمنین برابر گردانند!! .

۲ درخصال صدوق وجلد بیست ویکم بحار الانوار .. **عن ابیعبدالله علیه السلام قال قال النبی صلی الله علیه وآله لن یعمل ابن آدم عملا اعظم عندالله تبارک وتعالی من رجل قتل نبیا او اماما او هدم الکعبة التی جعل الله عزوجل قبلة لعبادة اوافرغ مـائه فی أمرة احراما** یعنی ازحضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که پیغمبر خدا فرمود ؛ هرگز فرزند آدم عملی انجام نداده است که در نزد خدا تعالی بزرگتر باشد ازعمل مردی که پیغمبر یاامامی را بکشد یا خانه کعبه را که خدا آنرا برای بندگانش قبله قرار داده است ویران کند یا آب نطفه خود را دررحم زنی بحرام بریزد .

کارمندی دولت اسلامی

مادر کتاب (ارمغان آسمان) ازص ۱۲۷ تاص ۱٤۲ شرحی کافی دربارهٔ فساد عقیدهٔ حرام بودن کاردولتی که متأسفانه درمیان مردم شیوع دارد نگاشتیم وخساراتی که ازاین عقیده عائد مردم ودولت میشود باز نمودیم وباوضعی که هم اکنـون مشهود است نیازی بشرح وبیان ندارد، زیرا می بینیم که درنتیجه این شهرت غلط دستگاه دولت که باید مجری احکام خداووسیلهٔ آسایش وآرامش مردم مسلمان باشد بعلت اجتناب اشخاص متدین صالح ومصلح از کارمندی دولت وتصرف افراد ناپاک پستهای حساس ومراکز قدرت را مخصوصاً کسانی که بامسلمین عناد ودشمنی دارند مانند یهودیان وبهائیان و کمونیستها وملحدین! بدبختانه درست درنقطه مقابل مصالح عامه دستگاهی شده است که امن وآرامش واطمینان وآسایش راازمردم سلب نموده است وباسازمانهای لعنتی که فقط برای امنیت واستبداد شخص یااشخاص خاصی تاسیس شده بیست ملیون مردم در

منتهای ناراحتی بسر میبرند و بسا این دستگاه ملعون با تمام قدرت هدف خود را بر خلاف طریقهٔ شریعت مقدسه اسلامی تعقیب کند و معلوم نیست که سرانجام اینوضع بد فرجام بکجا منتهی خواهد شد ؟!. ما در صفحات گذشته گفتیم که اخباری که در مذمت اعوان ظلمه آمده است ناظر بکارمندان دولت میشوم بنی‌امیه و بنی‌عباس است چنانکه در بعض از آن باین حقیقت تصریح شده است مانند خبر ابن ابی‌عمیر از ولیدبن صبیح کاملی از حضرت صادق عليه السلام که میفرماید: **من سود اسمه فی دیوان نبی‌شیصبان** ودر روایت کابلی از آنحضرت که میفرماید: **من سود اسمه فی دیوان الجبارین من ولد بنی فلان حشره الله یوم القیامة خنزیرا** یا روایت ابن بنت الکاهلی **من سود اسمه فی دیوان ولد سابع** وامثال آن که در تمام آنها منظور افراد خاص در دولت بنی امیه وبنی‌عباس است ، خوشوقتیم که حضرت آیت‌الله العظمی آقای خمینی مدظلـه در کتـاب مکاسب محرّمه جلد دوم ص۱۰۳ تصریح باین معنی فرموده است کـه این روایات در بارهٔ خلفای جور است وسریان آن دربارهٔ دیگر سلاطین شیعه وامرای آنها مشکل است !

در ثواب کارمندی دولت

ما در بحث (مقام حکومت وولایت از نظر اسلام) فضیلت حاکم وپیشوای مسلمین را یادآور شدیم .

وپر واضح است که امام وسلطان مسلمین بهر اندازه عادل وباتقوی ولایق باشد خود بتنهائی نمیتواند کاری انجام دهد وناچارا کثر یا تمام احکام واوامر بوسیلهٔ عمال دولت صورت عمل بخود میگیرد پس هر ثوابی که در شرع برای امام عادل وحاکم دادگر مقرر شده عمال وکارمندان او نیز در آن شریك هستند .

چنانکه بر طبق نقل نهج‌البلاغه حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام در نامه‌ای که با بن عباس نوشته است در آن تصریح میفرماید :

فماجری علی یدك ولسانك من خیر وشر فانا شریکان فی ذلك .

درثواب کارمندی دولت!

یعنی هرخیر وشری که بر دست وزبان توجاری میشود مادرآن شریکیم

علاوه برآن احادیث شریفه بسیار ازنبی مختار صلی الله علیه وآله وائمه اطهار سلام الله علیهم در اینمورد شرف صدوریافته که پاره‌ای ازآن راازنظرشمامیگذرانیم ،

۱ ـ در کتاب شریف نهج البلاغه ضمن مکاتیب امیرالمؤمنین علیه السلام برعمال خودکه برگرفتن مالیات وخراج مأمور بودند وهم در جلد هشتم بحارالانوار ص ۵۷۹ میفرماید :

واعلموا انما کلفتم به یسیر وان ثوابه کثیر یعنی بدانید که بدانچه شما تکلیف شده‌اید ومأموریت یافته‌اید بسی آسان است وهمانا ثواب آن بسیاراست تا آنجا که میفرماید :

فانصفوا الناس من انفسکم واصبر والحوائجهم فانکم خزان الرعیة و وکلاء الامة وسفراء الائمة ولاتحسموا احداًمن حاجته ولاتحسبوه من طلبه

یعنی پس از نفس خودتان بامردم با نصاف رفتار نمائید ودربرآوردن حوائج مردم شکیبا باشید برای اینکه شما خزینه داران رعیت و نمایندگان ملت وسفیران پیشوایان هستید پس هیچکس رااز حاجتش منع نکرده واز خواست اوجلوگیری نکنید

۲ ـ ایضاً در نهج البلاغه ازجمله نامه‌های آنحضرت بپاره‌ای از کارمندان دولت خود مینویسد :

امابعد فانك ممن استظهر به علی اقامة الدین واقمع به نخوة الاثیم و اسد لهاة الثغر .

یعنی پس همانا تواز کسانی هستی که من بوجوداو بر اقامهٔ دین مستظهر شده ونخوت گردنکش عاصی رابوسیله اوقمع کرده وشکافهای سرحدرا بدوسد میکنم

۳ ـ در تحف العقول ص ۲۳۲ وجلد ۱۶ بحارالانوار ص ۲۱۲ وجلد ۲۳ بحارالانوار ص ۱٤ ضمن جوابهای حضرت صادق علیه السلام از معاش در ولایت زمامدار عادل میفرماید :

کان الساعی فی تقویة سلطانه والمعین علی ولایته ساعیا فی طاعة الله

مقویا لدینه .

یعنی کسیکه در تقویت سطان عادل ساعی بوده ودرامر حکومت اومعین باشد درحقیقت در طاعت خدا ساعی بوده ودین خدا راتقویت کننده است .

۴ - ایضاً در نهج البلاغه در نامه‌ای که آنحضرت با بن عباس نوشته استدر آن میفرماید :

واربع اباالعباس رحمک‌الله فماجری علی یدك ولسانك من خیر وشر فاناشریکان فی ذلك چنانکه درصدر این مطلب گذشت

۵ - در کتاب (الغارات) ابراهیم بن محمد الثقفی برطبق نقل جلد هشتم بحار الانوار ص۵۹۷ وجلداول فروع کافی ص۵۴۷ امیرالمؤمنین علیه‌السلام مأموری برای اخذ صدقات از کوفه بنواحی وبادیه گسیل داشت واز جمله وصایائی که باو فرمود این بود :

فان ذلك اعظم لاجرك واقرب لرشدك ینظرالله الیها والی جهدك و نصیحتك لمن بعثك وبعثت لحاجته فان رسول الله صلی الله علیه وآله قال ما نظرالله الی ولی یجهد نفسه لامامه بالطاعة والنصیحة الاکان معنا فی الرفیق الاعلی .

یعنی این جدیت تودر اجرای امر دولت اجرتورا بزرگتر کرده ورشد و هدایت تو را نزدیکتر خواهد نمود خدای بدان جدوجهد وخیرخواهی تو نسبت به کسیکه تورا مأموریت داده وتو بمنظور حاجت اوبر انگیخته شده‌ای نظررحمت خواهدنمود زیرا رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود ! خدا نظر نمیکند بهیچ ولی ودوست خدا که جان خود رادر فرمانبرداری پیشوای خود بکوشش وامید وارد مگر اینکه باما درعالیترین درجات بهشت است :

۶ - در فرمان مبارك خود بمالك اشتر میفرماید : **وان کانت کلها لله اذا صلحت فیه النیة وسلمت منها الرعیة** یعنی بهترین وقت خود را اختصاص بده بآنچه بین تووخداست ازفرائض هرچند تمام وقت اداری تو نیز برای خداست هرگاه

نیت در آن صالح بوده و رعیت از آن سالم باشند (کارمند دولت عادل چه در نماز باشد و چه دراجرای دستورات دولت تمام آن عبادت است)

۷ ـ در کتاب الغیبة شهید ثانی رحمة‌الله علیه ص۲۶۵ ووسائل الشیعه جلددوم از نامه حضرت صادق بوالی اهواز (عبدالله نجاشی) **زعمت انک بلیت بولایة الاهواز فسرنی ذلك** میفرماید : تو تصور میکنی که بفرمانداری اهواز مبتلی شده‌ای یعنی روی خیال خود از آن کراهت داری درصورتی که این پیش آمد مرا مسرورداشت!. (معلوم نیست منشأ این عقیده غلط از کجا بوده که حتی شیعیان خاص ائمه هم از آن کراهت داشته‌اند! تاحدی که ائمه علیهم السلام ناچار بودند که بااین عقیده مبارزه نمایند)

آنگاه امام میفرماید : **فاما سروری بولایتك فقلت عسی ان یغیث الله بك خائفا من اولیاء آل محمد ص ویعزبك ذلیلا ویکسو بك عاریهم ویقوی بك ضعیفهم ویطفی نار المخالفین عنهم :**

یعنی علت سرور من بولایت و فرمانداری تو آنست که بخود گفتم شاید خدا بوسیلهٔ تو مصیبت رسیدهٔ ترسانی از دوستان آل محمد را فریاد رسد وبتوسط تو ذلیلی از ایشانرا عزیز گرداند واز جهت تو برهنه ایشانرا پوشانیده و ضعیفشانرا قوی گرداند وبدستیاری تو آتش مخالفان رااز دوستان محمد خاموش گرداند .

مخفی نماناد که ولایت والی اهواز ازطرف خلفای جور بوده ومعهذا موجب سروروشادمانی امام ؈ است .

۸ ـ دررجال کشی ردیف ۳۰٤ ص ۳۶۷ چاپ نجف وجلد شانزدهم بحارالانوار ص۲۱۳ چاپ کمپانی .

انه لما قدم ابوابراهیم موسی بن جعفر علیهما السلام العراق قال علی بن یقطین اما تری حالی وما انا فیه فقال یا علی ان لله تعالی اولیاء مع اولیاء الظلمه لیدفع بهم عن اولیائه وانت منهم.

یعنی هنگامیکه حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام بعراق تشریف آورد علی بن یقطین وزیر هرون الرشید بآنحضرت عرضکرد: آیا وضع وحال مرا نمی بینی: و آنچه در آن هستم؟! حضرت فرمود ای علی همانا برای خدای تعالی دوستانی است که با زمامداران ظالم هستند تا خدا بوسیلهٔ ایشان از دوستان خود دفع شرّ کند و تو از آن جمله ای!

۹ـ در کتاب محجة البیضاء فی احیاء الاحیاء مرحوم ملا محسن فیض کاشانی ص۸۶ و در رجال نجاشی ص ۲۵۵ و در وسائل الشیعه مرحوم شیخ حر عاملی جلد دوم و در کتاب شریف کافی و منیة المرید شهید ثانی و اعلام الدین دیلمی از محمد بن اسمعیل بن بزیع ازحضرت رضا علیه‌السلام روایت است که آنحضرت فرمود:

«ان لله تعالی بابواب الظالمین من نوّر الله به البرهان ومکن له فی البلاد لیدفع عن اولیائه ویصلح الله به امور المسلمین لانه ملجأ المؤمنین من الضرر والیه یفزع ذوالحاجة من شیعتنا بهم یؤمن الله تعالی روعة المؤمن فی دار الظلمة اولئك هم المؤمنون حقاً اولئك امناء الله فی ارضه اولئك نور الله فی رعیتهم یوم القیامة ویزهر نورهم لاهل السموات کما یزهر الکواکب الزهراء لاهل الارض اولئك من نورهم نور القیامة یضیء منهم القیامة خلقوا والله للجنة وخلقت الجنة لهم فهنیئاً لهم ما علی احدکم ان لوشاء لنال هذا کله؟ قال فقلت بماذا؟ جعلنی الله فداك قال علیه‌السلام یکون معهم فیسرنا بادخال السرور علی المؤمنین من شیعتنا فکن منهم یا محمد»

یعنی خدای تعالی را در دیارهای ستمکاران کسانی است که بدانها برهان (یعنی دین حق) را روشنی داده و نورانی کرده و آنها را در بلاد تمکین و قدرت بخشیده تا بوسیلهٔ ایشان شر و بلارا از دوستان خود دفع کند و بوسیلهٔ چنین کسی امور مسلمین را صلاح نماید برای اینکه چنین شخصی پناهگاه مؤمنین از ضرر و زیان بوده و حاجتمندان شیعیان بدو پناه میبرند، خدا بوسیلهٔ ایشان ترس مؤمن را در دار ظلمت (حکومت

دیکتاتوری یا در تاریکی دنیا) مبدل بایمنی میکند درحقیقت مؤمن حقیقی اینگونه کارمندان دولتند اینانند که امینان خدایند در روی زمین او، اینان نور خدایند درمیان رعایای خود، درروز قیامت نور آنها درخشندگی باهل آسمانها دارد چنانکه ستارگان درخشنده براهل زمین درخشندگی و نورپاشی می کنند! اصلا نور وروشنائی قیامت از آنهاست! از ایشان صحرای قیامت روشن میشود **بخدا سوگند آنهارا برای بهشت آفریده شده‌اند و بهشت هم برای آنها آفریده شده‌است** پس گوارای ایشان باد، چه ضرردارد برای یکی از شما ها که بتمام این فیوضات و ثوابها نائل شود؟! محمد بن اسمعیل میگوید بحضرت عرض کردم: خدامرا فدای تو کند بچه جهت دارای این همه ثواب میشود حضرت فرمود: برای اینکه چون در دربارظلمه است مارا شادمان میکند بجهت ادخال سرور برمؤمنینی که ازشیعیان هستند پس ای محمد ازایشان (از کارمندان دولت) باش! شمارا بخدا دقت کنید که در کدام یك ازعبادات اینهمه فضیلت وثواب هست؟ آبا هرگاه در دربارظلمه چنین باشد در دولت عادله شیعه چگونه نخواهد بود!! در رجال نجاشی پس از ذکر این حدیث شریف از حسین بن خالد صیرفی روایت میکند که او میگوید:

کنا عندالرضا (ع) ونحن جماعة فذکر محمد بن اسمعیل بن بزیع فقال ع وددت ان فیکم مثله

یعنی ما جماعتی بودیم که در نزد حضرت رضا علیه السلام بودیم پس نام محمد بن اسمعیل در آن مجلس شریف مذکور شد. حضرت فرمود: دوست میداشتم و آرزومند بودم که در میان شما مانند وی بود، در حالیکه بتصریح نجاشی در ص ۲۵٤ رجال محمد بن اسمعیل بن بزیع واحمد بن حمزه در سلطنت خلفای جور درعداد وزراء بودند

۱۰ - در جلد شانزدهم بحارالانوار ص ۲۲۰ از کتاب قضاء الحقوق صوری از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند که فرمود:

مامن جبار الاوعلی بابه ولی لنا یدفع الله به من اولیائنا اولئك لهم اوفر حظ من الثواب یوم القیامه

یعنی هیچ جباری نیست مگر اینکه بر در خانهٔ او از دوستان ما کسی هست که خدا بوسیلهٔ ایشان از دوستان ما شر را دفع میکند ایندسته از دوستان ما (که در دربار جباران هستند) بهرهٔ آنها از ثواب در روز قیامت از همه بیشتر است!!
آنگاه صوری مینویسد علی بن یقطین از مولای ما حضرت کاظم استیذان نمود در ترک عمل سلطان حضرت باو اجازه نداد و فرمود:

لاتفعل فان لنابك انسا ولاخوانك بك عزاً وعسي ان يجبر الله بك كسرا ويكسر بك نائرة المخالفين عن اوليائه ياعلي كفارة اعمالكم الاحسان الى اخوانكم

یعنی چنین مکن بجهت اینکه ما را بتو انس و آشنائی است و دولتی بودن تو موجب عزت برادران مؤمن تو است و باشد که خدا بوسیلهٔ تو شکستی را جبران کند و آتش مخالفین را از دوستان خدا درهم شکند، ای علی کفارهٔ اعمال شما شیعیان که در دربار سلاطین جور یید احسان و نیکوئی ببرادران شیعه تان میباشد.

همچنین در کتاب شریف مستدرک الوسائل مرحوم حاجی نوری جلد دوم ص ۴۳۸ از محمد بن عیسی بن یقطین روایت میکند: علی بن یقطین خدمت حضرت امام موسی کاظم علیه السلام نوشت و از آنحضرت اجازت خواست که از کار دولتی دست کشد حضرت باو جواب داد **لااری لك الخروج من عمل السلطان فان لله عزوجل بابواب الجبابرة من يدفع بهم اوليائه وهم عتقائه من النار فاتق الله في اخوانك وعضدت في اهل ولايتك.**

یعنی من خروج ترا از عمل سلطان جایز نمی بینم برای اینکه خدای را در دربارهای جباران کسانیست که بوسیلهٔ ایشان از دوستان خود دفع بلا میکند و چنین کسان. آزاد شدگان خدا از آتش هستند پس دربارهٔ برادران خود از خدا بترس و دربارهٔ اهل ولایت خود مؤید و منصور باش.

۱۱ — در مستدرک الوسائل جلد دوم ص ۴۳۸ از روضه شیخ مفید روایت میکند از علی بن جعفر که او بحضرت امام موسی کاظم علیه السلام نوشت گروهی از دوستان تو در کارهای دولتی داخل میشوند و بر برادران خود ایثار نمیکنند یعنی آنها را برخویش

مقدم نمیدارند اما اگر پیش آمدی برای دوستان تورخ دهد برای رفع آن قیام مینمایند حضرت در جواب برادرش نوشت :

اولئک هم المؤمنون حقا علیهم مغفرة من ربهم واولئک هم المهتدون

یعنی آنها حقیقتاً مؤمنند آمرزش ورحمت پروردگارشان برایشان باد و آن گروه هدایت یافتگانند .

۱۲ - در کتاب وسائل الشیعه جلد دوم ص ۵۵۰ چاپ امیر بهادر ودر سرائر محمد بن ادریس از حضرت امام علی النقی علیه السلام روایت میکند که محمد بن علی بن عیسی بحضرت وی نوشت واز کارمندی در دولت میشومهٔ بنی عباس سؤال کرد واز آنجناب اجازه خواست از اخذ اموال ایشان بدانچه متمکن شود و نیت خود را گفت که مقصودش از اینکار ادخال مکروه بر دشمن وانبساط ید در تشفی از ایشان است ،

حضرت درجواب او نوشت : **من فعل ذلك فليس مدخله في العمل حراماً بل اجراً وثوابا**

یعنی کسیکه چنین کند داخل شدن او درعمل (در دولت بنی عباس) حرام نیست بلکه موجب اجر وثواب است. با اینکه دولت بنی عباس مخصوصاً در زمان حضرت امام علی النقی که فرد شاخص آن طائفه متوکل بنی عباسی است اما چون نیت محمد بن علی بن عیسی آن بوده که بواسطه قدرتی که از عمل دولت بدست می آورد دشمنان خود را غمگین ودوستان را شاد کرده وانبساط ید داشته باشد لذا حضرت باو مینویسد که این عمل نه تنها حرام نیست بلکه اجر وثواب است .

۱۳ - چنانکه علامه حلی رحمة الله علیه در کتاب عظیم القدر منتهی المطلب جلد دوم ص ۱۰۳۶ ودر تهذیب شیخ طوسی جلد ششم ص ۳۳۶ از حلبی روایت کرده است

قال سئل ابوعبدالله عن رجل مسلم وهو في ديوان هؤلاء وهو يحب ال محمد صلی الله علیه وآله ويخرج مع هؤلاء في بعثهم فيقتل تحت رايتهم قتل فيبعث الله على نيته قال وسئلته «

« عن رجل مسكين دخل فيهم رجاء ان يصيب منهم شيئاً بعثه الله بهفمات بعثهم قال هو

بمنزلة الاجير انما يعطي الله العباد على نياتهم .

یعنی از حضرت صادق علیه السلام سؤال شد از مرد مسلمانی که در دیوان آنان (یعنی بنی امیه یا بنی عباس) است در حالیکه آل محمد صلی الله علیه و آله رادوست میدارد با بنی امیه یا بنی عباس برای جنك بیرون می آید ودرزیر پرچم آنها کشته میشود؟ حضرت فرمود: خدا اورا باقتضای نیت او برمی انگیزد، راوی میگوید ازحضرت پرسیدم از حال مردی مسکین که داخل کاردولتی ایشان میشود بامید آنکه چیزی (درهم و دیناری) ازایشان عاید اوشود، آنگاه درجنگی که برانگیخته شده اورا برانگیزند ودر آن جنك بمیرد؟ حضرت فرمود: او بمنزله اجیر است وخدا بندگان را برحسب نیات آنها پاداش میدهد

۱۴ ـ دعای شریف ۲۷ صحیفه سجادیه است که با آنکه آنحضرت در دولت میشومه شجره ملعونه بنی امیه بوده است و آثار زشت وفجیع آندولت نابکار بیش ازهمه در جناب او علیه السلام تأثیر نمود: معذلك درمناجات باخدا ودعا بمرزبانان عرض میکند

اللهم صل علی محمد وآله وحصن ثغور المسلمین بعزتك واید حماتها

«بقوتك واسبغ عطایاهم من جدتك اللهم صل علی محمد وآله وكثر عدتهم واشحذ»
«اسلحتهم واحرس حوزتهم وامنع حومتهم والف جمعهم ودبّر امرهم وواتر بین میرهم»
«وتوحد بكفایة مؤنتهم واعضدهم بالنصر واعنهم بالصبر والطف لهم فی المكر اللهم صل»
«علی محمد واله وعرفهم ما یجهلون وعلمهم ما لا یعلمون وبصّرهم مالا یبصرون»
«وبعد ازچند فقره که شامل نفرین بردشمنان سربازان اسلام است عرض میکند.»
«اللهم وقوّ بذلك محال اهل الاسلام وحصن به دیارهم وثمّر به اموالهم وفرغهم عن»
«محاربتهم لعبادتك وعن منابذتهم للخلوة بك حتی لا یعبد فی بقاع الارض غیرك ولا تعفر لا»
«حد منهم جبهة دونك» تا آنجا که عرض میکند.

«اللهم وایما غاز غزاهم من اهل ملتك اومجاهد جاهدهم من اتباع سنتك لیكون»
«دینك الاعلی وحزبك الاقوی وحظك الاوفی فلقه الیسر وهیء له الامر وتوله بالنجح»
وتخیر له الاسباب واستقوله الظهر واسبغ علیه فی النفقة ومتعه بالنشاط واطف عنه»
حرارة الشوق واجره من غم الوحشة وانسه ذكر الاهل والولد واثر له حسن النیة و»

تولّه بالعافية واصحبه السلامة» ...

آنگاه درباره کسانیکه باعانت سربازان اسلام برخیزند عرض میکند

« اللهم وایّما مسلم خلف غازیاً اومرابطاً فی داره اوتعهد خالفیه فی غیبته او »
«اعانه بطائفة من ماله اوامدّه بعتاد اوشحذه علی جهاد اواتبعه فی وجهه دعوة اورعی له »
«من ورائه حرمه فاجر له مثل اجره وزناً بوزن ومثلا بمثل وعوضه من فعله عوضاً حاضراً»
«یتعجل له نفع ماقدم...»

یعنی خداوندا بروان محمد وآل محمد رحمت فرست ومسلمانان را از حملهٔ دشمنان در پناه خود مصون دار ومرزبانان را بقوت و نیرومندی خویش تایید فرما و عطایا ومواهب آنان را ازخود کامل کن خداوند ابرمحمد وآل محمد درود فرست و شمار سربازان اسلام را بیشتر کن وحربهٔ آنانرا تیزتر فرما وسنگرهایشان رادر امان گیر وجمعیتشان را الفت ده وامورشان را تدبیر فرما ورشتهٔ اتصالشان را پیوند بخش، ومؤنه ایشانرا به تنهائی کفایت فرما وبه پیروزی یاری ومدد کاری شان کن وبصبر وشکیبائی اعانتشان نما وحیله های نظامی آنهارا مقرون بپیروزی کن.

خداوندا بمحمد وآل محمد رحمت فرست وسربازان اسلام را بدانچه ازفنون سربازی جاهلند عارف کن ،خداوندا بروان محمد وآل محمد رحمت فرست ودرآن هنگام که سربازان اسلام بردشمن حمله می کنند یاد دنیارا ازدل آنها بدرآور تا بدلربائی فریبنده اش فریب نخورده خود رانبازند ، وزروزیور رادربرابرشان ازجلوه برانداز تابهوای آن پشت بدشمن نکنند وبهشت را در مقابل چشم آنان قرارده که جزآن نخواهند ...

پروردگارا بدینوسیله کشورهای اسلام را تقویت کن وکشورهای مسلمانان را بدینوسیله درامن واستحکام دار واموال ایشان را ثمر بخش وپرفایده کن ومسلمانان را ازمحاربه دشمنان برای عبادت خودفارغ واززد وخورد با آنان برای خلوت مناجات باتو آسوده دار، تادرتمام بقاع زمین جز ذات مقدس تومعبودی نباشد ... .

خداوندا هرسربازجنگجو ازاهل ملت تو که بادشمنان میجنگد وهرمجاهدی

از پیروان سنت تو که با کفار و مشرکین جهاد میکند که تا دین تو بالاتر و حزب تو نیرومندتر شود و بهرهٔ کلمهٔ حق از همه بیشتر گردد خدایا اورا با سایش و راحتی برسان وامر اورا بروفق مراد مهیا کن و وسایل واسباب پیروزی برای او اختیار نما و پشت او را نیرومند گردان و در امر معاش و گذران زندگی بر او نعمت بی پایان ریز و اورا بنشاط و شادابی بهره ور فرما و حرارت شوق بدنیا را در هنگام مقابله با دشمن از او خاموش کن و او را در چنین حال از غم و وحشت پناه ده و یاد زن و فرزند را از خاطرش فراموش کن و حسن نیت را برای او بگزین و خود متولی عاقبت او باش و اورا با سلامتی مصاحب دار و پرچم پیروزی را بر بالای سرش برافراز...

خداوندا بآن مسلمانی که سربازی از جانب خود بجانشینی بفرستد یا مرزداری را در کشورش و اداردیا بیازماندگان آن سرباز و مرزدار در غیبت او رسیدگی کند یا اورا بمقداری از مال خود یاری نماید یا باو بتوشته‌ای مدد دهد یا اورا بجهاد دلگرم نماید یا در خ بر خ او وی را دعا کند یا پشت سرش برای او احترامی قائل شود خدایا چنین مسلمانی را پاداشی مانند پاداش آن سربازده بهمان اندازه و مقدار که او کرده و مانند همان اجری که بآن سرباز میدهی و از این کردار عوضی باو بده که عوض حاضر باشد و بزودی ثمر بخش آنچه تقدیم داشته شود... تا آخر آن دعای شریف و عالیة المضامین

بسیاری از انبیاء و اولیای خدا کارمندان دولت بوده‌اند

ما در کتاب ارمغان آسمان ص ۱۳۸ تا ص ۱۳۹ صورت اشخاص و افراد بزرگواری از انبیاء اولیای خدا که بصورت عامل و کارمند دولت در دربار سلاطین جبار و فراعنه و خلفای جور مصدر مشاغل دولتی بودند آوردیم

در اینجا نیز یاد آور میشویم که طبق محتویات کتب آسمانی و تواریخ معتبره و احادیث و اخبار، بسیاری از انبیای الهی مانند حضرت یوسف علیه السلام در دستگاه فرعون مصر صاحب شغل مهم دولتی بوده حتی بپیشنهاد خود آنحضرت مقام وزارت و خزانه

داری که شاید با تطبیق بمشاغل دولتی امروز باصطلاح پست وزارت دارائی را از فرعون درخواست نمود! چنانکه آیه شریفه **اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ علیم** بدان مصرح است .

حضرت داود ﷺ قبل از نبوت و سلطنت یکی از عمال و قواد سپاه شاول (طالوت) پادشاه آل اسرائیل بود .

وحضرات **حزئیل وشمعیا وماثانیا وعیشویال وناطوروپونامان وادونیا و طوفیاوالیسع** از انبیای بنی اسرائیل سلام الله علیهم اجمعین درسلطنت **یهو شافاط** پسر **آسا** از سلاطین آل یهودا مقامی رفیع وهمچنین جناب **یاهواش وامرص** دردربار **امصیا** جزءیاران ومعاونان دستگاه سلطنت بودند .

وحضرت **میخا وعوبدیاهو** علیهما السلام دردربار **آحاب** پادشاه سفاك واحیاناً بت پرست اسرائیل وزنش **ایزابل** ملکهٔ اسرائیل از کاه گزاران وخواص او **ویوتام** بودند وپیغمبر بزرگوار حضرت **اشعیا** رادرسلطنت **حزقیا** مقامی رفیع بود تاجائی که دختر خودرا بآن پادشاه بزنی داد .

وحضرت **یونس** بن متی علی نبینا وآله و ﷺ درفرمان **منشه** پادشاه برای دعوت بیابل و پادشاه آن **ایسر هاذان** کاندیدشدوچون از آن مأموریت سر باززدچارماهی شد وحضرت **ارمیای** نبی و **دانیال** علیهم السلام دردولت **بخت نصر** وپسرش **اول مراداخ و میشاز** پادشاهان کلده وبابل صاحب جاه ومقام بودند تاحدیکه چون وزیر ومشاور آن دولت ازایشان استفاده میشد .

وپس از زوال دولت کلدانیون که آن مملکت در تصرف شاهان ایران قرار گرفت حضرت **دانیال** رادرنزد خسروان ایران چون داریوش وکورش مقامی بس منیع واز جمله مقربان وفرمانگذاران بود .

و **مردخای** ﷺ را درسلطنت **خشایارشا** مقام صدارت عظمی بود وداستان او با **استر** ملکهٔ زیبا ویهودی نسب ایران ازمشهورات تاریخ است وحضرت **عزیر** پیغمبر رادر دربار **داریوش** ثانی منصب سقایت بودوازطرف آن پادشاه براراضی مقدسه حکومت

یافت و مسجد اقصی را عمارت و تورات را از نو القاء فرمود ، وحضرت **شمعون الصفا** در دربار پادشاه انطاکیه چنانکه در کتاب تفسیر برهان و تفسیر قمی ذیل آیه شریفهٔ «واضرب لهم مثلا اصحاب القریة اذجائها المرسلون» ازحضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت شده ، شغلهای دولتی داشتند .

واز اولیای خدا مانند مؤمن آل فرعون که درزمان حضرت موسی دردربار فرعون صاحب مقام ومنزلت شامخی بود واصحاب کهف که هر کدام در دستگاه دقیانوس پادشاه ملحد وجبار دارای مناصب وزارت وصدارت بودند تا حضرت مولای متقیان که درزمان خلفای ثلاثه دائر مدار ومستشار اکثر امور بود و کمتر کاری بدون مشورت وصوابدید حضرتش انجام میگرفت ومثل مشهور (**معضلة لیس لها ابالحسن** ازامثال سائره آن زمان است وجمله : **لولا علی لهلك عمر و لاابقا نی الله بعدك یا اباالحسن** ازخلیفهٔ دوم دراینمورد بکرات ومرات شنیده شده است) واصحاب بزرگوار پیغمبر اسلام اکثراً ازعمال دولت اسلامی آنروز بودند وبسیاری از اعاظم صحابه رسول الله صلی الله علیه وآله مانندجناب سلمان وعمار وعثمان بن الحنیف وخدیفة الیمان وامثال ایشان ازطرف خلفای ثلاثه والی واستاندار وفرماندار بلادوفرمانده جنگ ومتصدی امرجهاد بودند وجماعت بیشماری ازاعیان اصحاب ائمهٔ اطهارسلام الله علیهم . مانند علی بن یقطین وعبدالله نجاشی ومحمدبن بزیع ونوح بن دراج وطاهر ذوالیمینین و هرثمه بن اعین وحسین بن عبدالله نیشابوری وزهری وحسین بن حمدان وشیخ ابوالقاسم حسین بن روح از نواب اربعه وابوسهل اسمعیل بن علی نوبختی رئیس امامیه دراوائل قرن چهارم وابوجعفر برادر او وصدها بلکه هزارها ازاین ستارگان آسمان ایمان و حافظان وراویان قرآن واهل بیت قرآن ازطرف خلفای بنی امیه وبنی عباس دارای مشاغل مهم دولتی بودند وبسیاری ازاعلام شیعه چون سید بزرگوار شریف مرتضی وبرادرش سیدرضی جامع نهج البلاغه وپدر بزرگوارشان همگی ازجانب خلفای وقت بمنصب شریف نقابت که درآن روزیکی از مشاغل مهم دولتی بود منصوب شده بودند .

وصاحب بن‌عباد وخواجه نصیر الدین طوسی وابن‌سینا وعلامه جمال الدین حسن بن مطهر حلی وشیخ بزرگوار علی بن عبدالعالی میسی معروف بمحقق کرکی و شیخ بهاءالدین عاملی وسید علیخان شوشتری وقاضی نورالله شهید وصدها مانند این بزرگواران از جانب سلاطین وقت دارای مقام ومنصب امارت ووزارت وقضاوت بودند پس وسوسهٔ وسواسان والقاء شبهه‌ها که بدبختانه بصورت محکمترین آیات الهی رواج یافته ومورد عمل است (که: کارمندان دولت اعوان ظلمه وحقوق آنان راحرام میدانند) جز وسوسهٔ شیطان ونتیجه‌اش جز خرابی ملك وملت وضعف ونکبت مسلمین نیست !!

فتوای فقهای شیعه در امور دولتی

فقهاء اعظم واقدم شیعه عموماً کارمندی دولت راحتی در دولتهای جبار جایز و بسا که واجب شمرده برای آن اجر جزیل وثواب عظیم قائل بودند .

۱ ـ چنانکه رئیس فقهاء امامیه مرحوم شیخ مفید اعلی‌الله مقامه در رساله شریفه المقنعه ص ۳۰ چاپ تهران عبارتی میفرماید که مضمونش اینست : همینکه کسی از طرف اهل ضلال ناظر بود وسمتی داشت ودرظاهر حال تمکن یافت که اقامهٔ حدود بر گناهکاران نماید وزیانی که اهل خلاف استحقاق آنرا دارند واقع سازد باید در انفاذ آن درباره آنان بکوشد برای اینکه آن خود ازبزرگترین جهادها است

۲ ـ جناب شیخ الطائفه محمدبن‌الحسن الطوسی در کتاب شریف (النهایة) **باب عمل السلطان واخذ جوائزه** میفرماید : تولیت امر از طرف سلطان عادل که امر بمعروف ونهی از منکر کرده وهرچیزرا بجای خود بگذارد عمل شایسته و جایز است وبسا باشد که بحد وجوب رسد زیرا در چنین شغلی است که تمکن میابد بامر بمعروف ونهی ازمنکر ونهادن هرچیزی بجای خود واما تولیت ازجانب سلطان جور پس هرگاه انسان بداند یا برظن وی غالب شود که اگر قبول شغلی کند میتواند باقامهٔ حدود وامر بمعروف ونهی ازمنکر وتقسیم اخماس وصدقات بمستحقین

آن وصلهٔ برادر آن دست یابد ودر جمیع این اموراخلال بواجبی نکند وقبیحی را مرتکب نشود پس در اینصورت مستحب است که قبول شغلی از جانب سلاطین جور نماید .

۳ ـ محقق حلی در کتاب شرایع الاسلام کتاب التجاره ص۹۷ میفرماید:

چهارم قبول ولایت ازجانب سلطان عادل جایزاست وبسا که واجب شودچنانکه هرگاه امام اصل، اورا تعیین نماید یااینکه بدفع منکروامر بمعروف تمکن وقدرت نیابد مگر بوسیله آن شغل، وحرام میشود قبول شغل از طرف سلطان جائر هنگامی که مأمون نباشداز ارتکاب حرام واگر از آن ایمن شود وقدرت بر امر بمعروف ونهی ازمنکر یابد مستحب است (که ازهمان سلطان جائر قبول شغل کند) پنجم اگر سلطان جائراورا مجبور برقبول ولایت کند برای اودخول وعمل بآنچه اوامر میکند جز ریختن خون حرام جایز است ولی ریختن خون تقیه بردار نیست.

۴ ـ علامه حلی رحمة الله علیه در کتاب منتهی المطلب جلد دوم ص۱۰۱۴ عبارتی دارد که مضمونش اینست :

همینکه شخصی ازطرف سلطان عادل متولی فرمانداری وشغلی شود برای اودر اینعمل ثوابی عظیم است وطاعت او درجمیع آنچه امر کند واجب است زیراخدا میفرماید **یاایها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم**

اما قبول ولایت ازطرف سلطان جائر درحال اختیار است مگر اینکه علم بتمکن امر بمعروف ونهی ازمنکر یابد ودر کتاب تحریر ص ۱۶۳ جلد اول میفرماید :

سلطان حق خدمتش مستحب است وقبول شغل وعمل نیز ازجانب وی مستحب است واگر الزام کند واجب است .

اما سلطان جابر را قبول ولایت ازجانب وی درحال اختیار جائز نیست مگر اینکه تمکن یابد بامر بمعروف ونهی ازمنکر وباعلم بتمکن از امر بمعروف ونهی از منکر ووضع اشیاء ازصدقات ومواریث وغیر آن در جای خود دراینصورت قبول ولایت ازطرف سلطان جبار نیز جایز است .

۵ - مرحوم شهید ثانی در کتاب مستطاب مسالك الافهام در شرح فرمایش محقق حلی که میفرماید اگر سلطان جائر اورا مجبور بر قبول ولایت کند تا آخر...

میفرماید ظاهر اینست که شرط این دوعمل مختلف است: اولی شرط اصل قبول ولایت ودومی شرط عمل بدانچه سلطان ظالم باوامر مینماید این دوتا متغایرند زیرا قبول ولایت مستلزم امر بمظالم نیست بلکه جایز است که اورادر امری ولایت دهد وامر آن راواگذار برأی خوداو نماید چنانکه درمسئله سابق دانسته شداز قبول ولایت بلکه مستحب بودن آن هرگاه متمکن ازاقامهٔ حق شود اما اینکه اورا امر کند بچیزی ازمحرمات پس گاه میشود که این عمل باولایت صورت نگیرد وگاه منفك از آن است (وممکن است شخصی بدین ولایت مامورامر حرامی شود) تا آخر آنچه فرموده است

۶ - علامه مجلسی رحمةالله علیه در کتاب حق الیقین جلددوم فصل بیستم ضمن شمردن گناهان کبیره میفرماید : (واعانت ظالمان درظلم حرام است ودرغیرظلم مشهور آنست که حرام نیست مانندتجارت کردن وطبخ کردن وسایر خدمات مباحه وبعضی اخبار منع ازمطلق معاشرت واعانت ایشان وارد شده ومحتمل است که محمول برمخالفان مذهب باشد .

۷- مرحوم شیخ مرتضی انصاری داخل شدن در عمل دولت راهرگاه امر بمعروف ونهی ازمنکر متوقف بر آن باشد مانند این زمان که انجام این وظیفه منحصر بشهربانی هایاادارات دولتی است واجب میدانست .

۸ - علامه آیت‌الله خالصی رحمةالله علیه در کتاب آئین دین ص ۳۲۸ میفرماید هرگاه مجتهد جامع الشرایط متمکن نشود از حکومت عام و نتواند بامر امت قیام نماید ولایت از امور حسبیه میشود که بر عدول مؤمنین واجب است پس اگر عدول مؤمنین نبودند (یا نکردند) هر کس که بدان قیام نماید واجب است هر چند فاسق باشد وتأیید وتقویت او نیز واجب میشود ومخالفت او درچیزهائی که مستلزم ظلم یاخیانت یا اذعان و تمکین بسلطان بیدین یامشرك نباشد حرام میگردد زیرا حفظ نظم عمومی (که از مهمترین امور حسبیه است) متوقف

بر ولایت عامه است..) چون آوردن فتاوای جمیع فقهای بزرك شیعه در این مختصر ممکن نیست بهمین اندازه کفایت شد.

اعتراض فضولان باولیای خدا درباره مشاغل دولتی

واقعاً جای تعجب است که این شهرت غلط و وسوسهٔ بی اساس از کجا ریشه گرفته و موجب خرابی و بدبختی مملکت شده است که بقول مؤلف کتاب (دین و شؤن ص ۴۹) (در دهات مملکت ایران، سرباز، تو بچی و قراسوران، پادو، کدخدا، مباشر. و حتی ریش سفیدانی که با این قبیل اشخاص افت و خیز میکنند فاسقترین مردم بشمار میروند و بنا بر ذهنیتی که در خاطر عوام از این عقیده ناشی شده وزر و وبال این زمره آنقدر سنگین و آنقدر گران است که غیر از خودشان کسی نمیتواند تحملش کند تا اینکه مینویسد از علما آنها که پرهیزگار و پارسا هستند و حتی کسان زهدفروش و مردم فریب هم بخانه این اشخاص نمیروند و اگر بروند روی فرش آنها نمی نشینند و اگر بنشینند نان ایشان را نمیخورند و اگر نانشان را هم بخورند در خانهٔ ایشان نماز نمیخوانند زیرا که دار و ندار ایشانرا حرام و مال و منالشان را حق الناس میدانند و از مردم عوام آنها که متدین هستند اگر از عقوبت همان ظلمه نترسند البته به پیشوایان دین پیروی خواهند کرد ....»

از همه عجیب تر اینست که این وسوسه و شهرت ریشهٔ عمیقی دارد حتی بـر طبق نقل کتب معتبره موقعی که حضرت رضا ؑ ولایت عهد مأمون را پذیرفت و یا پسر بزرگوارش حضرت جواد ؑ که مورد احترام مأمون بود از دست و زبان اشخاص فضول که تحت سیطرهٔ این وسوسه و شهرت غلط بودند راحت نبودند!

در کتاب شریف من لایحضره الفقیه و عیون اخبار الرضا تالیف مرحوم شیخ صدوق و وسائل الشیعه شیخ حر عاملی جلد دوم ص ۵۵۱ و در مستدرك الوسائل مرحوم نوری جلد دوم ص ۴۴۰ و همچنین در تفسیر محمد بن مسعود العیاشی از حسن بن موسی روایت کرده است که اصحاب ما روایت می کنند که شخصی بحضرت رضا عرضکرد: **اصلحك الله** چگونه ولایت عهد مأمون را پذیرفتی؟! وچنان مینمود که اینعمل را بـر

آنحضرت انکارمیکرد !

حضرت فرمود : ایفلان! کدام یکی افضلند پیغمبر یاوصی پیغمبر ؟! آنمرد عرضکرد: البته پیغمبر، بازحضرت فرمود مسلمان افضل است یامشرك ؟او گفت البته مسلمان! حضرت فرمود: عزیز مصر مشرك بود وحضرت یوسف پیغمبر بود درحالیکه مأمون است مسلمان است ومن وصی هستم بااین حال یوسف ازعزیز مصر درخواست میکند که اوراوالی کند ومیگوید «اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ علیم» ومأمون مرا باینکاره مجبور مینماید (یعنی نه تنها درخواست نمیکنم بلکه از آن کراهت دارم پس این فضولی توهیچ موردی ندارد زیرا گر آن را ازمأمون درخواست هم میکردم باز بچندین درجه از کار پیغمبر خدا یوسف بهتر بودوحال اینکه پیغمبر خدا ازمن افضل است) این است که باید گفت آفرین بر شیطان که بااین همه آیات بینات ودلایل عقلی ونقلی که وضوح آن ازروشن ترین بدیهیات است چگونه فرزندان آدم را اغواء نموده است که مقدسان ومنظاهرین بدیانت دراین شهرت غلط ووسوسهٔ ابلیسی بجائی رفته اند که اولیای خداهم مورد اعتراض اینان هستند وهنوزهم این عقیده غلط درغایت فوت بوده وموجب روشنی چشم دشمنان اسلام است

زیراچه اندیشه وعقیده ای بهتر ازاین میتواند موجبات ذلت ونکبت مسلمین را فراهم آورد؟! باا ندك توجه ودقت دراوضاع مسلمین مخصوصاً طائفهٔ شیعه وفساددستگاه دولت آن بجهت کناره گیری شایستگان معلوم میشود که این عقیده سنحیفه شیطانی چه بروزاسلام ومردم آن آورده است ؟ خدایا چشمی بینا ودلی دانا عطافرما !

حلال بودن حقوق دولتی

یکی از شهرتهای غلط که متأسفانه تاحداکثر قدرت شیوع دارد، حرام بودن حقوق دولتی است که معلوم نیست مأخذ این عقیدهٔ غلط و مدرك این فتوای نابجا کجا است؟!! .

نه‌تنها دردولت اسلامی که زمامدار وپیشوای آن طبق مقررات شرع ازطرف مسلمانان انتخاب شده باشد بلکه‌حتی دردولتهای جبابره وفراعنه‌نیز هرگاه کسی حقوقی برای کارهای مشروع و امور جاریه که مفید بحال اجتماع است بگیرد نمیتوان بحرمت آن بجرأت‌فتوی داد

زیرا بامطالعه ودقت درآیات کتاب کریم وسنت نبوی کوچکترین مذمتی‌در بارهٔ حقوق‌و حقوق گیران فراعنه‌وجبابره نیامده‌است تاچه‌رسد بدولت اسلامی‌مگر اینکه مال‌شخص یااشخاص‌معینی‌را بظلم‌وعدوان گرفته بشخص‌معینی بدهند که درآنصورت تکلیف‌معلوم‌است، شما آیاتی‌را که در کتاب‌مجید آسمانی‌مادرسیرهٔ سلاطین‌دنیااعم‌از مؤمن‌و کافر آمده‌مطالعه کنید، از نمرود تاطالوت‌و از‌ذوالقرنین‌تاسلیمان‌وداود، و‌پادشاه مصرو‌یوسف‌وفرعون وملکهٔ‌سباء وغیر آن به‌بینید درهیچکدام‌اندك‌اشاره‌ای‌درحرمت اموال‌آنان آمده است؟ جز‌اینکه تمام آنهارادادهٔ خدائی‌میدانند، چنانکه در بارهٔ نمرود میفرماید **الم‌تر الی الذی حاج ابراهیم‌فی ربه‌ان آتاه الله‌الملك** ۲۵۸سوره البقره دربارهٔ‌طالوت آیه ۲۴۷همین‌سوره میفرماید **ان‌الله‌قدبعث‌لکم‌طالوت ملکا** تاآنجا که میفرماید : **والله یؤتی ملکه‌من‌یشاء**

ودرباره داود درآیه ۲۵۱ میفرماید ! **وآتاه‌الله الملك والحکمة** ودر باره سلیمان درسوره ص آیه ۳۹ میفرماید **هذاعطاؤنافامنن‌اوامسك بغیرحساب** ودربارهٔ‌ذوالقرنین که بنا بتحقیق‌مولانا ابوالکلام آزاد، کورش کبیروشاهنشاه‌ایران

بوده است درسوره الکهف آیه ۸۴ میفرماید : **انا مکنا له فی الارض و آتیناه من کل شیء سببا**

ودربارهٔ یوسف درآیه ۲۷ و ۵۶ سوره یوسف میفرماید ! **و کذلك مکنا لیوسف فی الارض**

ودرآیه ۱۰۱ همین سوره اززبان یوسف میفرماید : **رب قد آتیتنی من الملك**

ودرباره فرعون درآیه ۸۸ سوره یونس میفرماید : **وقال موسی ربنا انك آتیت فرعون وملاه زنیة واموالا فی الحیوة الدنیا** ودربارهٔ ملکهٔ سبا درآیه ۲۳ سوره النمل میفرماید **انی وجدت امراة تملکهم واوتیت من کل شیء** که در تمام این آیات سلطنت وقدرت سلاطین جور وائمه حق راداده خدائی میدانند ودرهیچکدام مذمتی ازاخذ حقوق وحرام بودن اموال آنان نیست .

اساساً جرأت حرام وحلال کردن چیزی را که خدادربارهٔ آن دستوری نداده و بطورمطلق گذاشته خود تجاوز وتعدی بحریم اقدس الهی وگناه آن تا حد شرك است زیراخدای تعالی درسوره یونس آیه ۵۹ در مذمت کسانیکه بحرام وحلال کردن رزق مردم میپردازند میفرماید : **قل ارأیتم ما انزل الله لکم من رزق فجعلتم منه حراما وحلالا قل ءالله اذن لکم ام علی الله تفترون** ترجمه : بگو آیا شما چنین فهمیده اید که آنچه ازروزی که خدا نازل فرموده است و شما از آن حرام وحلال کرده اید آیاخدا بشمااجازه داده یا بخدادروغ می بندید ؟ ودرآیه ۸۷ سوره المائده صریحاً ازاینعمل نهی کرده میفرماید : **یا ایها الذین آمنوا لاتحرموا طیبات ما احل الله لکم ولا تعتدوا ان الله لا یحب المعتدین وکلوا مما رزقکم الله حلالا طیباً**

یعنی ای کسانیکه ایمان آورده اید ! چیزهای پاکیزه را که خدا برای شما حلال کرده حرام مکنید وازحدود الهی تجاوز ننمائید که خدا متعدیانرا دوست نمیدارد واز آنچه خدا بشما روزی کرده حلال وپاکیزه بخورید .

حرام کردن حلال خدا راحتی پیغمبرخدا آنهم حتی بنفس خود نداردچنانکه

درآیه اول سوره تحریم میفرماید «یاایها النبی ﷺ لم تحرم ما احل الله لك

ودرآیات ۱۱۲ . ۱۱۸ سوره النحل ضمن نهی ازحرام وحلال کردن چیزی را که خداوند دربارهٔ آن دستوری نداده گوئی شرحی کافی ازوضع پریشان ملت اسلام را که درنتیجه این عقیدهٔ غلط دچاربلیات جوع وخوف بعلت ساختههای خودشدهاند به بهترین صورت میدهد . ما این آیات را بااوضاع زمان خود تطبیق میکنیم .

« وضرب الله مثلا قریة کانت آمنة مطمئنة یأتیها رزقها رغداًمن کل مکان

فکفرت بانعم الله فاذاقها الله لباس الجوع والخوف بما کانو یصنعون و لقدجائهم رسول فکذبوه فاخذهم العذاب وهم ظالمون فکلوا ممارزقکم الله حلالاطیبا واشکروا نعمت الله ان کنتم ایاه تعبدون انما حرم علیکم المیتة و الدم ولحم الخنزیر وما اهل لغیر الله بهفمن اضطر غیر باغ ولاعاد فان الله غفور رحیم ولا تقولوا لما تصف السنتکم هذاحلال وهذا حرام لتفتروا علی الله الکذب ان الذین یفترون علی الله الکذب لایفلحون متاع قلیل ولهم عذاب الیم وعلی الذین هادوا حرمنا قصصنا علیك من قبل وماظلمنا هم ولکن کانوا انفسهم یظلمون

یعنی خدا مثل قریهای (کشوری) رامیزند که درآسایش وآرامش بود(مانند کشوراسلامی درصدراسلام) کهروزی آن بطورفراوان ازهرجائی (ازدریای مغرب تااقصی نقاط چین وازوسط افریقا ماوراءالنهر) می آمداما(بدبختانه) بنعمتهای خدا کفران ورزید(قدر نعمت وحدت وآرامش وامنیت را ندانست)پس خدا باولباس گرسنگی وترس راپوشانید (قحط وغلاو کمبودخوار باووحرام کردن حلالها وخشکسالی وامثال آن وفتنه اختلاف وخونریزی داخلی ویورش وچنگیز ومغول وامثال آن) بجهت آنچه که خود میسازند (بدعت دردین ایجادمیکنند ومذاهب ومسالك گوناگون وقوانین جعلی ازخودمیسازند) درحالیکه ایشانرا پیغمبر آمد (وبادین محکم اسلام وآئین مستحکم محمدی احتیاج باین کارها نداشتند) ولی اوراتکذیب کردند (شریعت او رابکار نبستند وقوانین شرع اورااز جانب خدا ندانستند وگرنه درمقابل خدا آئین

سازی وقانونگذاری وجعل حرام و حلال نمیکردند) پس عذاب ایشانرا فراگرفت در حالیکه ستمکار بودند (زیرا تکذیب خدا بزرگترین ظلم است فمن اظلم ممن کذب علی الله) پس بخورید از آنچه خدا روزی شما کرده است درحالیکه حلال و پاکیزه است (یعنی حلالهای خدا را برخود حرام نکنید ودرامور برخود وسعت دهید تا همان قریهٔ آمنهٔ مطمئنه پدید آید) و نعمت خدا را شکر گوئید (با تحاد و تعاون با یکدیگر و توسعه دررزق) اگر شما او را عبادت میکنید (اگر بنده خدا هستید گوش بفرمان او باشید وارخود جعل حرام و حلال نکنید) و تنها آنچه بر شما حرام شده عبارتست از مردار و خون و گوشت خوك و آنچه بدون نام خدا ذبح یا اخذ شود پس کسیکه مضطر شد بدون اینکه ستم کند یا ازحد شرعی تجاوز کند البته خدا آمرزنده مهربان است و بهرچه بردهنتان می آید مگوئید که این حلال است واین حرام تا بدینوسیله دروغ بر خدا ببندید همانا کسانیکه بر خدا دروغ می بندند رستگار نمیشوند اندك بهره ای ازدنیا میبرند (زیرا وقتی گفتند این حرام است درنتیجه عرصه را برخود تنك کرده وازاکثر نعمتهای الهی محروم میمانند) و برای ایشان عذابی دردناك است (زیرا باعث محرومیت خود ودیگران از نعمتهای حلال خدا شده اند وموجبات نکبت وذلت وفقر ومسکنت ملت خود را فراهم آورده اند (همچون کسانیکه با حرام کردن شغل وحقوق دولتی موجب عقب ماندگی وبدبختی مسلمانان شدند که امروز رسواترین وضع را دارند) سپس ازوضع یهودان مثال آورده میفرماید : وبر یهودان حرام کردیم آن چیزهائی که برتو قصه کردیم ما بایشان ظلم نکردیم (یعنی حلالها را برایشان حرام نکردیم) بلکه این ایشان هستند که برخود ستم می کنند(هر روز چیزی را حرام میکنند!!)

در آیه ۱٤٠ سوره الانعام نیز بعد از آنکه درآیات قبل مذمت یهودان را میکند که ازچهار پایان حلال گوشت چیزهائی را برخود حرام کردند میفرماید:

قدخسرالذین قتلوا اولادهم سفها بغیرعلم وحرموا مارزقهم الله افتراء علی الله قدضلوا وما کانوا من المهتدین یعنی در حقیقت زیانکارند آن کسانیکه فرزندان خودرا ازروی سفاهت وبیدانشی می کشند (زیرا حرام کردن حلال خدا

ضررش منحصر بخود شخص نیست بلکه ابناء ملت دچار خسارت وزیان آن میشوند واین بمنزله کشتن فرزندان است) وحرام کردند آنچه را که خدا روزی ایشان کرده بود بااین کار دروغ بستن برخدا بهمین جهت گمراه شدند وراه یافتگان نیستند» بهمین جهت است که ما مدعی هستیم که اکثر مسلمین در گمراهی بوده واز راه خدا بضلالت افتاده اند

اینها آیات الهی است که صراحتاً ازحرام کردن حلال خدا بشدت نهی کرده وآنرا موجب عذاب اخروی و محرومیت دنیوی میداند اینك برای تیمن حدیثی چند ازسنت نبوی دراین خصوص می آوریم .

علامه حلی رحمةالله علیه در کتاب منتهی المطلب جلد ۱ ص ۱۰۲۶ ازحضرت ابی عبدالله امام جعفر صادق روایت کرده است که آنحضرت فرموده **کل شیء یکون منه حرام حلال ابدا حتی تعرف الحرام منه بعینه فتدعه**

یعنی هرچیزی را که از آن میتوان حرام درآورد برای همیشه حلال است تا آنکه حرام آن را عیناً بشناسی درآنصورت ازحرام صرفنظر کن .

ودرهمان کتاب ازمسعدة بن صدقه ازحضرت صادق علیه السلام روایت میکند

قال سمعته یقول کل شی هولك حلال حتی تعلم انه حرام بعینه فتدعه

مسعدة بن صدقه میگوید ازحضرت صادق شنیدم که میفرموو : تمام چیزها بر توحلال است تااینکه ندانی که آن چیز بعینه حرام است درآنصورت از آن صرفنظر کن!) بااین وسعت وگشایش که دراین دین مبین است حال بایددید مقلدین علمای یهود چراحقوق دولتی را برمسلمانان حرام کردند ؟

همین شهرت غلط باعث شده که اکثر کارمندان دولت کسانیند که یاازروی استیصال ویاازروی بی اعتنائی باحکام دین شغل دولتی راقبول نموده اند وباصطلاح تن بحرام خوردن داده اند وچون لقمهٔ خود راحرام وخود راازظلمه محسوب میدارند یکسره خودرا ناامید از رحمت خود ومستحق جهنم میشمارند اینست که برای هرگونه معصیت و فسادی حاضرند ومیگویند : حال که آب ازسر گذشت چه یك چه صدنی! وچون می بینند عمل آنها چیزی نیست که عقلا مذموم ومستحق ملامت وعذاب باشد وهرعمل

مفیدی خصوصاً که جامعه بدان نیازمند باشد بناچار استحقاق مزد وپاداش دارداز
این جهت دراین حکم(حرام بودن حقوق دولتی) دچارحیرت میگردند که این چه
دین وشریعتی است که نه سلطنت لازم داردنه دولت ! نه پاسبان میخواهد ونه مرزبان ؟!
زمامدارش باید ازآسمان بیاید ومنصوص بنام ونشانی مخصوص باشد که بااعوان و
جنودالهیه وفرشتگان سماوی برخلاف عادت وسنت الهی نزول نماید وخلق الساعه بر
شرق وغرب عالم مسلط شود وچون چنین خلیفه وسلطان وپیشواوامام ازابتدای خلقت
آدم تاکنون روی زمین پیدا نشده است ! اینست که برچنین عقیدۀای لبخند تمسخر
میزنند ویکسره ازدین وحقیقت آن روگردان میگردد. واگرهم باین عقیده باقی
بمانند بقول مؤلف(دین وشؤن) (ازنتایج آن اینست که این طبقه خودشان راازروز
ازل دشمن خداوپیغمبر میدانند حالا که خودشان رامورد غضب خداقرار داده اندودر
آخرت قطعاً معذب خواهند شدلااقل بکوشند دردنیا بخوشی بگذرانند تااینکه خسر
الدنیا والاخره هردونگردند ومسئله تزکیه مال وگرفتن روزه وخواندن نماز
مخصوص عدۀ خیلی کم ومعدودی ازایشان است مابقی بحلال وحرام وگناه وثواب
هیچ اهمیتی نمیدهند وعدل وانصاف بدردشان نمیخورد، مردی ونامردی کژی و
راستی،در دستگاهشان یکی است، نیك وبداعمال ایشان آبداً فرق نمیکند وچون از
رحمت خداوندرحمن ورحیم بکلی مأیوسند راه شیطان رجیم رادرپیش گرفته درشقاوت
وقساوت بجائی میرسند که شمرمعروف جلودارشان نمیشود...) بازاگرعقیده حرام
بودن کار وحقوق دولتی نتیجه اش آن میشد که بدولتهای جبار نباید کمك کردوباید
درصددتشکیل حکومت عادله برآمدشاید میشد گفت که این عقیده از حیث اصالت
عمل خوب است هرچندد لیلی ندارد! اما با این کیفیت که می بینیم نتیجه اش آن شده است
که نه تنها اشخاص لاابالی وبیدین متصدی امورمسلمین شده اند بلکه بیگانگان ودشمنان
اسلام دائرمداراموروهمه مسلمانان شده اند! بطوریکه طبق مندرجات بعضی ازروزنامه ها
(روزنامه اتحادملی) حقوق یکنفرمهندس امریکائی درنفت آبادان ومسجد سلیمان
ماهیانه هفتصدهزارتومان!! وحقوق یك پرستارخارجی ماهیانه پانزده هزار تومان است!

درحالیکه اکثر جوانان دانشمند متدین مسلمان از تهیهٔ لقمه نانی برای سد جوع خود ناتوانند وعموم مردم اسیر سیطره و نفوذ بیگانگان ! آنوقت متوجه زیان این عقیدهٔ سخیفه می‌شویم که نتیجه آن تسلط دشمنان اسلام بر مسلمین است .

اینک نظر شرع از طریق سنت در این موضوع

نخست باید دانست که در دین متین و آیین رزین اسلامی همانگونه که تشکیلات دولت و دستگاه حکومت در عالیترین درجه و بهترین وضع معین و مقرر شد بهمانسان حقوق تمام طبقات بخصوص عمال دولت در عالیترین وضع و بهترین نظام مقرر گردیده و باید کارمند دولت از حیث معیشت در رفاهیت بوده باشد .

۱ ـ چنانکه در کتب معتبره بسند معتبر از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود :

من كان لنا عاملا فليكتسب زوجة فان لم يكن له خادم فليكتسب خادماً فان لم يكن له مسكن فليكتسب مسكينا .

یعنی کسیکه کارمند دولت اسلامی باشد پس باید که همسری تهیه کند پس اگر برای او خادمی نباشد باید خادمی تهیه نماید و اگر او را مسکنی نباشد باید مسکنی تهیه نماید

۲ ـ در ضمن عهدنامهٔ حضرت مولی الموحدین امیر المؤمنین علیه السلام در بمالک اشتر در نهج البلاغه و تحف العقول این عبارات نورانی دیده میشود

واعلم ان الرعية طبقات لا يصلح بعضها الا ببعض ولا غنى بعضها عن بعض فمنها جنود الله ومنها كتاب العامة و منها قضاه العدل ومنها عمال الانصاف والرفق ومنها اهل الجزية والخراج من اهل الذمة ومسلمة الناس ومنها عمال التجار ومنها الطبقه السفلى من ذوى الحاجة والمسكنة وكل قدسمى الله على الاجمال ووضع على حده فى كتابه وسنة نبيه عهدا منه عندنا محفوظاً

یعنی ای مالك بدان که رعیت طبقه طبقه هستند که بعضی از آنها اصلاح نمیشود

مگر بوسیله بعضی دیگر و بعضی از آنها بی نیاز از بعضی دیگر نیستند از آن جمله لشکر ان خدا (ارتش اسلامی) است و از آن جمله نویسند گان و دفترداران کارهای دولتی هستند و از آن جمله قاضیان عدالت گستر ند و از آن جمله کارمندان انصاف ورفق (مأمورین شهرداری و شهربانی) میباشند و از آن جمله مأمورین اخذ جزیه و مالیات از اهل ذمه و مردم مسلمان میباشند و از آن جمله تجار و فروشند گان میباشند و از آن جمله طبقات پائین تر از حاجتمندان و درویشان هستند همه آنها را خداوند متعال بطور اجماعی در کتاب کریم خود و سنت پیغمبرش هر کدام را در حد" خود نامبرده است و از آن در نزد ما عهدی محفوظ و معلوم است . . پس از آنکه وظیفهٔ والی را در بارهٔ هریك از طبقات مذکوره معین مینماید میفرماید:

ثم اسبغ علیهم الارزاق فان ذلک قوة لهم علی استصلاح انفسهم وغنی لهم عن تناول ماتحت ایدیهم وحجة علیهم ان خالفوا امرك وثلموا امانتك

آنگاه حقوق وارزاق را برایشان فراوان و کامل کن بجهت اینکه وسعت دادن بکارمندان موجب نیرومندی ایشان بر اصلاح نمودن آنها خودشان راست و موجب بی نیازی ایشان است از دست درازی بدانچه در زیر دست آنهاست وحجت بر ایشان تمام است اگر مخالفت امر ترا کرده در امانت تو شکاف و خیانت بوجود آورند سپس در بارهٔ اهل خراج و مأمورین مالیات میفرماید :

وتفقد الخراج بمایصلح اهله فان فی صلاحه وصلاحهم صلاحاً لمن سواهم و لا صلاح لغیر هم الا بهم لان الناس کلهم عیال علی الخراج واهله (۱)

---

(۱) ابویوسف در کتاب الخراج ص ۱۱۳ مینویسد که : ابوعبیده بن الجراح بعمر بن خطاب گفت :

«دنست اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله» یعنی اصحاب رسول خدا را چرکین کردی که آنها را کارمند دولت کردی عمر باو گفت : «یا اباعبیدة اذا لم استعن باهل الدین فبمن استعین؟!» یعنی ای ابوعبیده اگر من با شخاص متدین در امر دولت استعانت نجویم پس بچه کسانی استعانت جویم ؟ ابوعبیده گفت : اگر چنین میکنی پس با واگزاردن کار و حقوق کافی آنهارا از خیانت بی نیاز کن .

ورسیدگی بوضع مالیات کن بدانچه مامورین مالیات را اصلاح میکند (یعنی اولا آنها را از حیث مال بی نیاز کن آنگاه مأمورین خاطی را کیفر کن) بجهت اینکه اصلاح مالیات واصلاح مأمورین مالیات صلاح واصلاح کسان دیگر است ودیگران هرگز اصلاح نمیشوند مگر وقتیکه مأمورین دارائی اصلاح شوند زیرا تمام مردم عیال وبهره گیر برمالیات ومأمورین مالیاتند (پس اصلاح ایشان برهمه امور مقدم است)

درست در فرمایشات باب مدینه علم دقت کنید که دربارهٔ ماموران دولت چه میگوید؟! آنگاه باوضع موجود ووسوسهٔ شیطانی وسواسان وعمال شیطان مقایسه کنید!

اینك احادیثی که درباب اخذ جوایز وحقوق ازدولتهای جور وظلم بنی امیه وبنی عباس رسیده است: در کتاب شریف کافی مرحوم کلینی و کتاب من لا یحضره الفقیه صدوق وارداست:

۱ - عن ابی همام قال قلت للرضا علیه السلام الرجل یکون علیه الدین و یحضره الشیء یقضی دینه اویحج ؟! قال یقضی ببعض ویحج ببعض قلت فانه لایکون الا بقدر نفقة الحج قال یقضی سنة ویحج سنة قال اعطی المال من ناحیة السلطان قال لا بأس علیکم

یعنی ابوهمام میگوید ! بحضرت رضا عرض کردم که شخصی مقروض است و پولی بدست می آورد آیا دین خود را بآن ادا کند یا حج بجا بیاورد ؟! حضرت فرمود مقداری از آنرا بقرضش بدهد وبامقدار دیگر حج بجا آورد عرض کردم ! اگر آن وجه بیش از نفقه حج نباشد چکند ؟ حضرت فرمود : یکسال دین خود را ادا کند وسال دیگر حج بجا آورد ، عرض کردم از طرف سلطان باو پولی داد میشود ، حضرت فرمود باکی برشما نیست :

۲ - دررجال کشی ص ۱۴۰ چاپ نجف وعلامه حلی درمنتهی المطلب ص ۱۰۲۶

← یعنی می گوید : همینکه ایشانرا برچیزی عامل نمودی پس حقوق کافی بایشان بپرداز وارزاق آنانرا فراوان کن تامحتاج نشوند که خیانت کنند) اذا استعملتم علی شیء فاجزل لهم فی العطاء والرزق لایحتاجون

از شیخ طوسی روایت میکند .

عن هشام بن سالم عن زرارة قال سألت اباجعفر عن جوایز العمال فقال لا بأس به

زراره که از اعیان اصحاب حضرت باقر و صادق است میگوید : از حضرت امام محمد باقر علیه السلام سئوال کردم از جوایز و حقوق کارمندان ؟ حضرت فرمود : عیبی ندارد .

۳ ـ شیخ طوسی در کتاب شریف تهذیب الاحکام جلد ششم ص ۳۳۷ و محقق کرکی رحمة الله علیه در کتاب خراجیه خود از ابوبکر حضرمی روایت کرده اند که ابوبکر میگوید :

دخلت علی ابیعبدالله علیه السلام وعنده ابنه اسمعیل فقال ما یمنع ابن ابی سماك ان یخرج شباب الشیعه فیکفونه مایکفیه الناس ویعطیهم مایعطی الناس ثم قال لی لم ترکت عطائك قال قلت مخافة عن دینی قال ما منع ابن ابی سماك ان یبعث الیك بعطائك اما علم ان لك فی بیت المال نصیب

یعنی وارد شدم بر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درحالیکه پسرش اسمعیل در نزد آن جناب بود حضرت فرمود چه چیز پسر ابی سماك را مانع است که جوانان شیعه را بکارهای دولتی در آورد تا اورا کفایت کنند آنچه را که مردم اورا کفایت می کنند!؟ (کارهائی که دیگران انجام میدهند جوانان شیعه آنرا انجام دهند) وهمان حقوقی که بمردم میدهد بآنها بدهد، آنگاه بمن فرمود ! توچرا حقوق خودرا واگزار کردی ؟ عرضکردم از ترس بردینم !

حضرت فرمود : چه مانع داشت پسر ابی سماك را که حقوق ترا برایت بفرستد مگر نمیداند که ترا در بیت المال بهره ای است ؟!

٤ ـ در کتاب شریف فروع کافی جلد پنجم ص ۱۰۵ ووسائل الشیعه جلد دوم از ولید بن صبیح روایت شده که بر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام وارد شدم زراره مرا استقبال کرد در حالی که از خدمت امام خارج میشد آنگاه حضرت صادق بمن فرمود اما **تعجب من زرارة سألنی عن اعمال هولاء ای شیء کان یرید ایرید ان اقول**

لەلافیروی ذلك علی ثم قال یاولید متی کانت الشیعة تسأل عن اعمالهم انما کانت الشیعة تقول: یؤکل من طعامهم ویشرب من شرابهم و یستظل بظلهم متی کانت الشیعة تسأل عن هذا ؟

یعنی از زراره تعجب نمیکنی که از من از کارمندی این گروه (خلفای جور) میپرسد زراره چه میخواهد؟ آیا میخواهد که من بگویم جایز نیست تا برود آنرا بر من روایت کند ؟ آنگاه حضرت فرمود: ای ولید چه وقت شیعه از اعمال خلفای جور میپرسید؟ (یعنی مطلب معلوم است واحتیاج بسؤال ندارد) درحقیقت شیعه قائل است باینکه از طعام خلفا باید خورد واز نوشیدنی های آنان باید آشامید ودر پناه ایشان پناه گرفت و آرامید چه وقت شیعه ازاین قبیل مسائل میپرسید ؟!

معلوم میشود سؤال زراره مانند ایرادهای بنی اسرائیل درموضوع ذبح بقره بوده است. !!

ودر رجال کشی ص ۹۳۶ این حدیث با اندك تفاوتی موجود است

نتیجهٔ حدیث شریف آن است که اعمال خلاف شرع سلاطین جور حرمتش واضحتر از آن است که محتاج سؤال باشد ولی اخذ حقوق و گرفتن جوایز وعطایا از ایشان جایز است

۵ ـ در تحف العقول ص ۳۳۱ و بحار الانوار جلد شانزدهم ص۲۱۳ وجلد ۲۳ آن کتاب ص۱۴ در حدیثی طولانی که از حضرت صادق عليه السلام مسائلی ازجهات معایش میپرسند حضرت ضمن شمردن طرق معیشت ولایت وحکومت درولایت والی عدل را برمیشمارد ومیفرماید:

فاذا صار الوالی والی عدل بهذه الجهة فالولایة له والعمل معه ومعونته فی ولایته وتقویته حلال محلل وحلال الکسب معهم وذلك ان فی ولایة والی العدل وولاته احیاء کل حق وکل عدل واماتة کل ظلم وجور وفساد

یعنی همینکه والی وزمامدار والی عدل باشد بجهت انجام اوامر الهی ولایت او و کار کردن بااو و کمك کردن وتقویت نمودن اودر زمامداریش دربهترین درجهٔ حلیت است و کسب مال نیز با ایشان حلال است واین بجهت آن است که درولایت

زمامدار عادل و والیان او هر حقی و هر عدلی زنده میشود هر ظلم و جور و فسادی میمیرد بعد بشرح علت حرام بودن ولایت از طرف والی جائر می‌پرد از دو عمل با ایشان و کسب مال در دولت ایشان را حرام میشمارد بعلت آنکه میفرماید:

وذلك ان فی ولایة الوالی الجائر دروس الحق کله واحیاء الباطل کله واظهار الظلم والجور والفساد وابطال الکتب وقتل الانبیاء والمؤمنین وهدم المساجد وتبدیل سنة الله وشرایعه فلذلك حرام العمل معهم ومعونتهم والکسب معهم الا بجهت الضرورة نظیر الضرورة الی الدم والمیتة .

۶ ـ امام غزالی در احیاء العلوم جلد دوم ۱۰۱ از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که فرمود . **خذ ما یعطیك السلطان فانما یعطیک من الحلال و یأخذ من الحلال وما یأخذ من الحلال اکثر**

یعنی هر چه سلطان بتو داد آنرا بگیر برای اینکه آنچه بتو میدهد حلال است و از حلال هم میگیرد (زیرا خراج و زکوة است) و بهر صورت آنچه از حلال میگیرد بیشتر است تا حرام ! علامه حلی این حدیث شریف را با اندك تفاوتی در منتهی المطلب ص ۱۰۲۵ آورده است

۷ ـ در کتاب مستدرك الوسائل مرحوم حاجی نوری کتاب التجارة باب ۳۹ و کتاب مکاسب محرمه آیت الله خمینی از صفوان بن مهران **قال کنت عند ابی عبدالله علیه السلام اذ دخل علیه رجل من الشیعة فشکا الیه الحاجة فقال له ما یمنعك من التعرض للسلطان فتدخل فی بعض اعماله فقال انکم حرمتموه علینا فقال علیه السلام خبرنی عن السلطان لنا اولهم قال بل لکم قال هم الداخلون علینا ام نحن الداخلون علیهم قال بل هم الداخلون علیکم قال فانما هم اضطروکم فدخلتم فی بعض حقوقکم**

یعنی در نزد امام جعفر صادق بودم که مردی از شیعیان بر آنحضرت وارد شد و از حاجتمندی شکایت کرد حضرت باو فرمود : چه چیز ترا مانع است که خود را بسلطان عرضه کنی و داخل بعضی از کارهای دولتی شوی ؟ آنمرد عرضکرد شما آنرا بر ما حرام کرده اید ! حضرت فرمود: بمن خبر ده از این سلطنت که مال ماست یا مال آنها

است؟ عرض کرد: البته مال شماست ، حضرت فرمود: آنها بر ما داخل شدند یا ما بر ایشان داخل شدیم عرض کرد ، بلکه آنها بر شما داخل شدند، حضرت فرمود ! پس آنها شما را مجبور کردند که داخل در کارهای دولتی شوید پس در اینصورت بقسمتی از حقوق خودتان دست یافته‌اید !

۸ ـ نظیر این حدیث شریف در کتاب مستدرک الوسائل کتاب التجاره باب ۴۹ از اختصاص شیخ مفید از اسحق ابن عمار با اندک تفاوتی وارد شده است

۹ ـ علامه حلی در کتاب منتهی المطلب جلد دوم ص ۱۰۲۶ از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده است که آنحضرت فرمود ! **لاتسأل السلطان شیئاً وان اعطی فخذ فان ما فی بیت المال من الحلال اکثر مما فیه من الحرام**

یعنی از سلطان چیزی مخواه اما اگر خود او چیزی عطا کرد بگیر! برای اینکه آنچه در بیت المال از حلال است خیلی بیشتر است از آنچه در آن از حرام است :

۱۰ ـ در رساله الغیبة مرحوم شهید ثانی ص ۲۳۹ مجموعه (النادرات) و در بحارالانوار جلد شانزدهم ص ۲۱۶ چاپ کمپانی از فقرات نامه مبارک حضرت صادق علیه‌السلام بعبدالله نجاشی والی اهواز این عبارت شریفه است :

ولیکن جوائزک وعطایاک وخلعک للقواد والرسل والاحفاد واصحاب الرسائل واصحاب الشرط والاخماس وما اردت ان تصرفه فی وجوه البر والنجاح والعتق والصدقة والحج والشرب والکسوة التی تصل فیها وتصل بها والهدیة التی تهدیها الی الله تعالی عز وجل والی رسوله صلی الله علیه وآله من اطیب کسبک

یعنی باید جوائز وعطایا وخلعتهای تو برای فرماندهان ونمایندگان وخدمت کاران (پستچیان) ودفترداران وپاسبانان ومرزبانان ومأمورین مالیه وآنچه را که میخواهی درراههای خیر وپیروزی وآزادی بنده وصدقه وحج وآب دادن وپوشش که در آن نماز میخوانی وصله میدهی وهدیه‌ای که درراه خدای تعالی عزوجل میدهی ویا بسوی رسول او هدیه میکنی از پاکیزه‌ترین کسب ودرآمد تو باباشد)

پر واضح است که در آمد کسب والی اهواز که باید بدان این کارهای فوق

الذکر را انجام دهد عبارت از مالیات و خراج بوده است و همان است که بتعبیر امام علیه السلام از پاکیزه ترین کسب و در آمد والی اهواز بوده است .

با احادیث دهگانه که در این مبحث مذکور شد معلوم گردید که جوایز و عطایا و حقوق از طرف سلاطین و خلفای جور از نظر ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین با آن همه جنایات وفجایعی که خلفا در تاریخ دارند معذلك حلال و اخذ آن جایز است ! حال اگر دولت شیعه باشد خصوصاً که بطریق مقرره در شرع که این کتاب حاوی ومبین آن است حکومت آن تشکیل شده باشد در آن صورت مسئله چه صورت بخود خواهد گرفت؟! آیا کسی متیواند بگوید حرام است!؟ .

مسلماً اقرب وافضل طاعات ، خدمت و کارمندی دولت اسلامی بوده وحقوق و جوایز آن از اطیب طیبات وحلالترین روزیها خواهد بود هر گاه بشرایط مقرره عمل و بحدودیکه شرع مقرر فرموده مقید ومحدود بوده باشد

تمام یا اکثر ائمهٔ معصومین (ع)

وبسیاری از اعیان اصحاب ایشان

از جوایز و حقوق و عطایای خلفا و سلاطین جور

اخذ ومصرف مینمودند

۱ - درتاریخ یعقوبی جلد دوم ص ۱۰٦ چاپ بیروت مینویسد :

عمر بن الخطاب ، عقیل بن ابیطالب ومخرمة بن نوفل وجبیر بن مطعم و نوفل بن عبدمناف را دعوت کرد و گفت : برای مردم برحسب منزلت ایشان مقرری بنویسید واول شروع کنید بفرزندان عبدمناف ، پس اولین کسیکه عمر برای او مقرری نوشت حضرت علی بن ابیطالب بود که برای حضرتش پنجهزار درهم یا دینار نوشت و برای حسن بن

علی سه هزار و برای حسین بن علی نیز سه هزار نوشت .

ودر کتاب (الخراج) ابو یوسف (یعقوب بن ابراهیم متولد ۱۱۳ ومتوفای ۱۸۲) که اقدام تواریخ واضح آنهاست در صفحه ۴۳ و ۴۴ چاپ مصر در این بازه مینویسد :

همینکه عمر بن الخطاب را فتوحات واموال بدست آمد گفت : ابو بکر را در این اموال رأی و نظری بود و مرا رأی و نظر دیگر است ، آنگاه برای هریك از مهاجرین وانصار مقرری فرض نمود و بکسانیکه در بدر حاضر شده بودند پنجهزار درهم مسلم داشت تا آنجا که مینویسد :

«وفرض للحسن والحسين خمسة آلاف الحقهما بابيهما لمكانهما من رسول الله وفرض لابناء المهاجرين الفين الفين» یعنی برای حسن وحسین پنجهزار درهم مقرر داشت وآندو بزرگوار را بپدرشان ملحق و برابر داشت بجهت مکانت ایشان از رسول خدا ولی بپسران مهاجرین دیگر هریك دوهزار درهم فرض نمود .

۲ - در کتاب تهذیب شیخ طوسی جلد ٦ ص ۳۳۷ و کتاب منتهی المطلب علامهٔ حلی جلد دوم ص ۱۰۲۵ و کتاب وسائل الشیعه جلد دوم ص ٥٥٤ و کتاب قرب الاسناد عبدالله بن جعفر الحمیری ص ٤٥ و کتاب قطع اللجاج فی حل الخراج محقق کرکی وارد است .

. . . عن جعفر بن محمد عن ابيه عليهما السلام ان الحسن والحسين كانا يغمزان معوية ويقعان فيه ويقبلان جوايزه یعنی حضرت صادق از پدر بزرگوارش روایت کرده است که حسن وحسین عیب معویه را برمیشمردند وجوایز اورا هم قبول میکردند .

۳ - در احیاء العلوم غزالی جلد دوم ص ۱۰۲ **ولما قدم الحسن بن علی رضی الله عنه علی معوية فقال لاجيزنك بجايزة لم اجزها احداً قبلك من العرب ولا اجيزها بعدك من العرب قال فاعطاه اربعمائة الف درهم فاخذها .**

یعنی هنگامیکه حضرت حسن بن علی علیهما السلام بر معویه وارد شد معویه بآنحضرت گفت هر آینه ترا جایزه ای دهم که قبل از تو بهیچیك از عرب نداده ام و بعد از تو نیز بهیچیك از عرب نخواهم داد! آنگاه چهارصد هزار درهم بحضرت داد حضرت

حسن‌هم‌آن‌را اخذ نمود .

۴ - در کتاب‌شریف احتجاج‌طبرسی ودروسائل الشیعه جلد ۲ کتاب التجارة عن‌الحسین علیه‌السلام انه کتب کتاباً الی‌معویة

مینویسد : حضرت‌حسین بن‌علیهماالسلام نامه‌ای‌بمعویه نوشت آنگاه‌آن‌نامه راکه در آن تقریع عظیم وتوبیخ بلیغ ازمعویه است ذکر کرده است تاآنجا که می‌نویسد : **کتب‌الیه بشیء یسوءه به وکان‌یبعث الیه فی‌کل‌سنة الف‌الف درهم سوی‌عروض‌وهدایامن کل‌ضرب**

یعنی معاویه درجواب نامه‌ای بحضرت‌نوشت که اورابدآید درحالیکه درهر سال یك ملیون درهم برای آنجناب میفرستاد بعلاوه تعارفات وهدایای دیگر از هر قبیل!! .

۵ - درمستدرك‌الوسائل ص ٤٥١ ازکتاب فتح‌الابواب روایت‌میکند :

امرعبدالملك‌لعلی‌بن‌الحسین واهله‌بمال یعنی‌عبدلملك مروان فرمان داد که‌بحضرت علی‌الحسین زین العابدین وخاندانش بمال‌وخواسته همچنین طبق نقل تواریخ؛مصعب‌بن‌زبیر که‌ازطرف‌برادرش‌عبدالله‌زبیرمدعی‌خلافت،مأمورعراق‌بوددر هنگام‌تزویج‌باسکینه‌بنت‌الحسین‌خواهرحضرت‌سجادمبلغ‌فراوانی‌درحدودچهل‌هزار دیناربآنجناب تقدیم‌داشت (اغانی‌جلد ۱۶ ص ۱۵۰ **- ان‌علی‌ابن الحسین اخاها حملها الیه‌فاعطاه اربعین‌الف دینار)**

۶ - درکتاب‌مستدرك‌الوسائل‌جلددوم‌ازکتاب امان‌الاخطارسیدعلی‌بن‌طاوس «قال‌الصادق علیه‌السلام فبعث(هشام) الینا‌الجائزه وامرناان ننصرف‌الی‌المدینة»

یعنی‌حضرت صادق‌فرمود : هشام‌بن‌عبدالملك برای ما(من‌وپدربزرگوارم) جائزه‌فرستاده ودستورداد که بمدینه‌بر گردیم ..) ونیزدرکتاب وسائل‌الشیعه‌جلد دوم کتاب التجاره ص ۵۵۴ ازمحمدبن قیس‌بن رمانه‌میگوید برحضرت‌صادق علیه‌السلام واردشدم وپاره‌ای‌از احوال خود برآنحضرت عرضکردم حضرت بکنیزش فرمود « هاتی‌ذلك الکیس هذه اربعمائة دینار وصلنی‌بها ابوجعفر »یعنی آن کیسه‌را بیاور

این چهار صد دینار است که منصور آنرا بمن داده است فخذبها وتفرج بها

۷ - درمستدرك الوسائل ص ٤٥١ جلد ٢ از کتاب اختصاص شیخ مفید قال ابو الحسن موسی بن جعفر ... **فقلت یا امیر المؤمنین اول حاجتی ان تأذن لی فی الانصراف الی اهلی فقال ازدد فقلت علی عیال کثیر واعیننا بعد الله ممدودة الی فضل امیر المؤمنین وعادته فامر لی بمائة الف درهم وکسوة**

یعنی حضرت موسی بن جعفر فرمود: بهرون گفتم یا امیر المؤمنین نخستین حاجت من آن است که بمن اجازه دهی که بسوی اهل خود برگردم آنگاه پس از گفتگوهای دیگر هرون گفت زیادتر بخواه! باو گفتم مرا عیال ونانخور بسیار است وچشمان ما بعد از خدا بفضل وبخشایش امیر المؤمنین وعادت احسان او دوخته شده است پس هرون امر کرد که صدهزار درهم وجامه بمن بدهند

۸ - سبط بن الجوزی در تذکرة الخواص ص ٣٦٤ روایت میکند که هرون الرشید برای حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام درحالیکه درزندان او بود درهر سال سیصدهزار درهم مقرر داشته بود وبرای مهمانی او بیست هزار درهم میداد ولی مأمون بحضرت علی بن موسی الرضا گفت من ترا برمرتبهٔ پدرت وجدت فزونی میدهم پس برای آنجناب یك ملیون درهم مقرر داشت!

۹ - ایضاً در مستدرك الوسائل ازمهج الدعوات ازحکیمه خاتون دختر حضرت امام محمد تقی روایت میکند دربارهٔ پدر بزرگوارش «واحمل الیه عشرین الف دینار ووضعت المال بین یدیه ... فنظر الیه ثم تبسم»

یعنی از طرف خلیفه وقت مبلغ بیست هزار دینار بجانب آنحضرت حمل شد وآن مال را درمقابل آنحضرت گذاشتند. آنجناب مدتی بدان نگاه کرد وتبسم فرمود.

۱۰ - شیخ مفید درارشاد ص وحاجی نوری درمستدرك دراحوال حضرت امام علی النقی مینویسد:

مرض المتوکل وامه حملت الیه عشرة الاف دینار.

یعنی متوکل مریض شد ومادرش مبلغ ده هزار دینار برای حضرت امام علی النقی علیه السلام فرستاد.

فتوای فقهای بزرگ شیعه

در حلیت حقوق وجوایز دولتی

۱ ـ شیخ الطائفه محمد بن الحسن الطوسی در کتاب عظیم القدر (النهایة) باب «عمل السلطان واخذ جوایزه» میفرماید وما بترجمه عبارات آن اکتفا مینمائیم... هر گاه کسی مصدر شغلی از امور دولتی شد از فرمانداری وتحصیلداری وقضاوت وغیر آن از انواع ولایات پس باکی نیست که درمقابل این امور حقوق وجوایز وصلات را قبول کند پس اگر این حقوقها ازطرف سلطان عادل باشد براو حلال مطلق است واگر از طرف سلطان جور باشد باو رخصت داده شده در قبول کردن این حقوق از آنها زیرا که برای او نیز بهره‌ای در بیت المال است و کوشش کند که ازجمیع آنچه ازطرف سلاطین جور برای او حاصل میشود خمس اخراج کرده بمستحقین برساند وباقیه با برادران خود ازمؤمنین مواسات کند وپاره‌ای از آنها صله دهد وپاره‌ای از آن خود منتفع شود وبرای او جایز نیست که ازجوایز وصلات آنها آنچه را که معین است و میداند که ظلماً وغصباً گرفته شده قبول نماید پس اگر براو معلوم ومعین نبود جایز است که آن را نیز اخذ کند هرچند بداند که آن کسیکه باو جایزه میدهد ظالم است معهذا قبول جوایز اوعیبی ندارد وبرای او مباح است و گناه آن بر گردن آن ظالم است ...

۲ ـ جناب نجم الدین ابو القاسم محقق حلی رحمة الله علیه در کتاب شرایع الاسلام کتاب التجاره ص ۹۷ میفرماید :

جوایز وحقوق ازطرف دولت جبار اگر دانسته شود بعینه که بظلم وجور اخذ شده حرام است و گرنه حلال است! پس اگر حرام معینی را کسی قبض کرده باشد باید آنرا بمالکش بر گرداند واگر مالکش را نشناسد رایا متعذر از وصول باشد ازطرف او تصدق میدهد .

۳- علامه حلی در کتاب منتهی المطلب ص ۱۰۲۴ مینویسد .

اخذ جوایز سلطان بر دو نوع است یکی از سلطان حق و عادل است و دیگری از سلطان جور و ظالم پس از آنکه شرح میدهد خدمت در دولت سلطان عادل را که موجب ثواب عظیم است و اطاعت او واجب است آنگاه روایاتی می آورد که گرفتن عطایا و جوایز نیز جایز است .

ودر کتاب تحریر ص ۱۶۲ میفرماید: گرفتن حقوق (برای اذان) از بیت المال جایز است و اخذ اجرت بر قضاوت حرام است اما گرفتن حقوق در آن باره از بیت المال جایز است ودر صفحه ۱۶۳ مینویسد : اگر حرام بودن جوایز جایر را نداند تناول آن جایز است و در ص ۱۸۰ همان کتاب جلد ۲ میفرماید : اگر قاضی دارای کفایت هزینه نباشد برای او اخذ حقوق بر قضاوت جایز است زیرا بیت المال برای مصالح ملت است و پرداخت این وجه از بزرگترین مصالح است و در کتاب منتهی المطلب ص ۹۰۰ میفرماید : شیخ طوسی فرموده است آنچه دیوانیان از ارزاق (حقوق) اخذ می کنند .. حقی را میگیرند که خدا برای آنها قرارداده است .

ودر تحریر جلد ۲ ص ۱۸۰ میفرماید :

برای تقسیم کننده حقوق و نویسنده قاضی و مترجم و صاحب دفتر و دیوان و والی بیت المال و کسیکه مأمور است که برای مردم اجناس را کیل ووزن نماید و نظم و نسق بخشد وقرآن و آداب تعلیم کند جایز است که ارزاق (حقوق) از بیت المال اخذ نماید .

۴- مرحوم شهید ثانی در کتاب شریف مسالك الافهام فی شرح شرایع الاسلام آنجا که محقق حلی میفرماید :

السابعة ما یأخذه السطان الجایر .. شهید در شرح آن میفرماید :

آنچه سلطان جائر در زمان غیبت میگیرد ائمه ما علیهم السلام در بدست آوردن وتناول آن اذن داده اند و علمای ما در آن اتفاق دارند ومن در آن باره مخالفی نمیشناسم هر چند در اخذ آن اموال ظالم باشد و مستلزم ترك آن نیستم و قائل بحرام بودن آن مال

خود ضررعظیم وخرج بزرك بر اینطائفه است ورضایت مالك شرط نیست واظهار تظلم کردن مالك موجب قدح وحرمت آن نمیشود مادامیکه متحقق نشده باشد که مالیاتی که از آن مالك گرفته شده بیش از اندازه ایست که مردم آن زمان معمولا میدهند واز آن مالك بظلم زیاده گرفته شده است .

۵ ـ علامه مجلسی رحمة الله علیه در کتاب حق الیقین فصل بیستم جلددوم میفرماید :

مشهور میان علماء آنست که آنچه پادشاهان وحکام بعلت خراج ازمردم میگیرند ازایشان میتوان خرید وقبول هبه کردو جایزه ها و بخششهای ایشانرا قبول میتوان کرد بعدازآنکه ازرعایا گرفته، باشند واکثر . گفته اند اگراین کس را حواله کنند بر محل بازجایز است گرفتن ...

۶ ـ مرحوم حاج شیخ مرتضی انصاری در کتاب مکاسب خودص ۵۴ چاپ تهران ۱۳۷۵ میفرماید .

کارگری برای سلطان ظالم درمباحات بمنظور گرفتن اجرت یا بعنوان تبرع بدون اینکه ازیاران او درظلم شمرده شود اولی عدم حرمت است روی اصل وعدم دلیل برحرمت ودرص ۶۷ میفرماید جوائز سلطان وعمال او بلکه مطلق مالی که ازایشان گرفته میشود خواه مجانی خواه درمقابل عوض همینکه درجمله اموال آن ظالم چیزی بعینه معلوم نباشد که حرام است اولی آنست که اشکالی در جواز اخذ وحلیت تصرف آن نیست روی اصل واجماع واخبار

۷ـ علامه مرحوم حاج میرزاحسین نائینی در کتاب تنزیه الملته ص ۹٤ میفرماید.

اداء مالیات برهرمسلمان نظر بتوقف حفظ ونظم بلاداسلامیه برآن واجب است وگرفتن آنهم برتمام طبقات متصدیان درصورت عدم تجاوز ازاندازه لیاقت خدمت وعمل بآن؛ حلال وبدون شبهه واشکال خواهد بود. ....

خیانت در اموال دولت و فرار از مالیات حرام است

۱ ـ در نهج البلاغه ضمن نامه‌های امیرالمؤمنین بولاة وعمالش که مأمور اخذ مالیات بودند در نامه ۲۶ میفرماید :

«وان اعظم الخيانة خيانة الامة وافظع الغش غش الائمه» یعنی بزرگترین خیانت‌ها خیانت بملت است و بدترین غش دورویه بازی کردن با پیشوایان است (ودرنامه‌ای بعمال ومأموران اخذ خراج نوشته میفرماید: «انكم خزّان الرعية وو كلاء الامة وسفراء الائمة» ودرنامه پنجم باشعث بن قیس مینویسد : وفي يدك **من مال الله عزوجل** من خزانه حتى تسلمه الى» .

۲ ـ روى الشيخ عن السماعه **قال سئلته عن الغلول فقال الغلول كل شي غل من الامام واكل مال اليتيم وشبهه** .

شیخ طوسی ازسماعه روایت کرده است که ازحضرت صادق عليه السلام پرسیدم ازخیانت کردن حضرت فرمود خیانت کردن چیزی ازامـام (زمامدار مسلمین) خیانت است وخوردن مال یتیم و نظیر آن .

۳ ـ همچنین شیخ طوسی از عماربن عمران روایت میکند .

قال سئلت اباجعفر (ع) عن الغلول فقال كل شيء من الامام فهو سحت

میگوید: ازحضرت امام محمدباقر عليه السلام پرسیدم ازخیانت کردن (دراموال دولت فرمود هرچیزی که ازپیشوای مسلمین بخیانت برده شود آن حرام است .

۴ ـ در صحیح مسلم جلد ۶ ص ۱۰ عن ابی هریره قال قام **فينا رسول الله (ص) ذات يوم فذكر الغلول فعظمه وعظم امره ثم قال لاالقين احدكم يجيئ يوم القيامة وعلى رقبته بعير له رغاء يقول يا رسول الله اغثني فاقول لا املك لك شيئاً قد ابلغتك** .

یعنی رسول خدا صلى الله عليه وآله روزی درمیان باید خواست پس خیانت دراموال دولت

یادآورشد وآن راعظیم دانست امرش را نیزعظیم شمرد آنگاه فرمودمبادا یکی از شماهارا ملاقات کنم در روزقیامت درحالیکه می‌آید وبر گردن اوشتری است که فریادمیزند وآن شخص میگوید یارسول الله بفریادم برس ومن باومیگویم که من نمیتوانم کاری برای توانجام دهم ! من تبلیغ کردم تورا (که چنین کار مکن)

روایات بسیاری دراین باب وهدایائی که کارمندان دولت از مردم میگیرند وارد شد که انشاءالله موکول بجلد دیگراست .

۵ ـ ودرص ۱۲ همان کتاب ازعدی بن عمیره کلبی روایت است که میگوید :

سمعت رسول الله (ص) یقول من استعملناه منکم علی عمل فکتمنا مخیطا فمافوقه کان غلولا یأتی یوم القیامة .

یعنی از رسول خدا ﷺ شنیدم که میفرمود : کسی را ازشماها که ،اورا بر هر کاری گماشتیم آنگاه سوزنی وهرچه بالاتر از آن باشدازما پوشیده دارد آن را روزقیامت بعنوان خیانت خواهدآورد .

۶ ـ درمستدرك الوسائل کتاب الجهاد ص ۲۶۹ عن ابیعبدالله عليه السلام عن آبائه عن امیرالمؤمنین عليه السلام **ان رسول الله (ص) قال رأیت صاحب العباءة التی غلها فی النار**

یعنی رسول خدافرمودصاحب عبائی که آنرا بخیانت بدست آورده بود درآتش دیدم

ما بتوفیق خدای متعال جلد اول این کتاب را درهمین جاختم و برای تألیف وطبع جلد دوم آن ازصاحب شریعت مطهره مدد و توفیق میطلبیم **وآخر دعوانا ان الحمدلله رب العالمین**

ختم این رساله درروزمبارك بیست وسوم رمضان المبارك ۱۳۸۵ قمری مطابق با بیست وششم دیماه ۱۳۴۴ خورشیدی دربلدۀ طیبه قم انجام یافت وبالله التوفیق و علیه التکلان والمستعان وانا العبد حیدرعلی قلمداران ابن محمد اسماعیل بن حیدر علی بن رجبعلی بن آقا محمد بن علی اصغر تفرشی الاصل و دیزیجانی المولد وقمی المسکن والحمدلله .